

تاریخ تشیع

نویسنده: خواجه‌یوان، محمد کاظم

زبان: فارسی

تعداد جلد: ۱

ناشر: جهاد دانشگاهی

مکان چاپ: مشهد مقدس

سال چاپ: ۱۳۷۶ ه. ش

نوبت چاپ: اول

ص: ۳

[جلد اول]

بسم الله الرحمن الرحيم

مطالعه و تحقیق در تاریخ اسلام راهگشای ملت در پیشبرد انقلاب [است] در هر صورت ماها الآن اینجا هستیم باید خودمان را بسازیم. اگر یک ملتی بخواهد مقاومت کند برای یک حرف حقی، باید از تاریخ استفاده کند. از تاریخ اسلام استفاده کنید، ببینید که در تاریخ اسلام چه گذشته و اینکه گذشته سرمشق است از برای ما.

صحیفه نور، ج ۴، ص ۱۳

ص: ۴

مقدمه ناشران

نیاز گسترده دانشگاه‌ها به منابع و متون درسی با نگرش اسلامی در رشته‌های علوم انسانی، و محدود بودن امکانات مراکز علمی و پژوهشی که خود را موظف به پاسخگویی به این نیازها می‌دانند، ایجاب می‌کند امکانات موجود با همکاری دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی در مسیر اهداف مشترک به خدمت گرفته شود و افزون بر ارتقای کیفی و کمی منابع درسی از دوباره‌کاری جلوگیری به عمل آید.

به همین منظور، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت) دوازدهمین کتاب مشترک خود را با انتشار کتاب «تاریخ تشیع ۱، دوره حضور امامان معصوم (ع)» به جامعه علمی کشور عرضه می‌کنند.

این کتاب برای دانشجویان رشته تاریخ اسلام، تاریخ تمدن اسلامی، تاریخ تشیع و نیز دیگر زیرمجموعه‌های رشته‌های تاریخ برای درس تاریخ تشیع به ارزش ۲ واحد تدوین شده است. امید است علاوه بر جامعه دانشگاهی، سایر علاقه‌مندان نیز از آن بهره‌مند شوند.

ص: ۵

فهرست مطالب

پیشگفتار ۱

فصل اول: کلیات ۱. واژه‌شناسی ۵

۱-۱. معنای لغوی شیعه و تشیع ۵

۱-۲. شیعه در اصطلاح ۵

۱-۳. معنای لغوی و اصطلاحی رافضی ۷

۱-۴. اصطلاح امامیه، زیدیه، اسماعیلیه، اثنی عشریه ۷

۲. اصول و مبانی ۸

۱-۲. اصول و مبانی اعتقادی شیعه ۸

الف) ولایت و امامت تداوم نبوت ۸

ب) عصمت ۹

ج) علم امام ۱۰

د) سابقه ۱۱

ه) قرابت ۱۱

و) وصایت و وراثت ۱۲

ز) نص و تنصیص ۱۳

۲-۲. اصول و مبانی اندیشه سیاسی شیعه ۱۳

الف) حاکمیت الهی ۱۳

ب) شئون امامت ۱۴

ج) ملاکهای گزینش امام و خلیفه ۱۸

ص: ۶

د) شیوه‌های عملی به دست آوردن قدرت و حکومت ۲۰

ه) جایگاه سیاسی مردم در دیدگاه شیعه (اختیار، آزادی، انسان) ۲۷

و) اختیارات و وظایف متقابل دولت و ملت ۲۹

خلاصه ۳۴

محورهای مطالعاتی ۳۴

فصل دوم: پیدایش تشیع مقدمه ۳۵

۱. ظهور اعتقادی تشیع ۳۵

۱-۱. علل و زمان ظهور تشیع ۳۵

۲-۱. مستندات مهم قرآنی و روایی در اثبات اصل ولایت ۴۰

الف) مستندات قرآنی ۴۰

ب) مستندات روایی ۴۴

۲. سقیفه و ظهور سیاسی - تاریخی تشیع ۵۶

۱-۲. بررسی منابع سقیفه ۵۶

۲-۲. زمینه‌های تاریخی پیدایش سقیفه ۵۹

الف) نظام اجتماعی، سیاسی و فکری عرب ۵۹

ب) عصر نبوت ۶۴

۳. سقیفه، آغاز اختلافات ۷۵

۴. سقیفه و بازتاب آن ۸۱

۱-۴. فاطمه زهرا (س) و سقیفه ۸۱

۲-۴. امام علی (ع) و سقیفه ۸۱

۳-۴. ارکان چهارگانه شیعه و سقیفه ۸۴

الف) سلمان فارسی ۸۴

ب) عمار بن یاسر ۸۵

ج) ابو ذر غفاری ۸۶

د) مقداد بن عمرو ۸۷

خلاصه ۸۸

محورهای مطالعاتی ۸۹

ص: ۷

فصل سوم: تشیع در دوره خلفای سه‌گانه ۱. نقش فاطمه زهرا (س) در تبیین و ترسیم خطوط کلی شیعه ۹۱

۲. امام علی (ع) و شیخین (۱۱-۲۴ هجری) ۹۴

۱-۲. مواضع سیاسی ۹۵

۲-۲. مواضع اجتماعی ۹۷

۳-۲. مواضع فکری-فرهنگی ۹۷

۳. امام علی (ع) و عثمان (۲۴-۳۵ هجری) ۹۷

۱-۳. اوضاع سیاسی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در این دوره ۹۹

۲-۳. پیدایش تضادها و تعارضهای همه‌جانبه ۹۹

۳-۳. اعتراضهای مردمی ۱۰۲

۴-۳. نقش امام علی (ع) در این رویدادها ۱۰۶

۵-۳. قتل عثمان و پیامدها ۱۰۶

خلاصه ۱۰۷

محورهای مطالعاتی ۱۰۸

فصل چهارم: تشیع در دوره خلافت امام علی (ع) مقدمه ۱۰۹

۱. حاکمیت آرمانی شیعی و چالشهای فراروی آن ۱۱۰

۱-۱. انتخاب امام (ع) و بیعت با او ۱۱۰

۲-۱. سیاستگذاری حکومتی امام علی (ع) ۱۱۲

۳-۱. جبهه‌بندی نوین نیروهای سیاسی - اجتماعی ۱۱۴

الف) جنگ جمل ۱۱۷

ب) کوفه پایگاه تشیع ۱۱۹

ج) جنگ صفین ۱۲۱

د) پیدایش خوارج ۱۲۲

ه) جنگ نهروان ۱۲۳

و) غارات ۱۲۴

۴-۱. برآیندها و پیامدهای حکومت امام علی (ع) ۱۲۵

ص: ۸

۲. تشیع و جریانهای فکری - سیاسی ۱۲۶

۱-۲. تشیع و شیعیان ۱۲۶

۲-۲. عثمانیه ۱۲۹

۳-۲. خوارج ۱۳۰

۴-۲. قاعدین ۱۳۱

۳. شهادت امام علی (ع) ۱۳۱

خلاصه ۱۳۲

محورهای مطالعاتی ۱۳۲

فصل پنجم: تشیع در دوره حکومت و امامت امام حسن (ع) مقدمه ۱۳۳

۱. امام حسن (ع) از تولد تا آغاز خلافت ۱۳۳

۲. امام حسن (ع) از خلافت تا صلح با معاویه ۱۳۴

۳. صلح با معاویه و پیامدهای آن ۱۳۷

۴. امام حسن (ع) در مدینه ۱۴۰

۵. بررسی کلی تاریخ تشیع در عصر امام حسن (ع) ۱۴۰

۱-۵. عصر مشقت و دشواری ۱۴۲

۲-۵. سیاستهای ضد شیعی دولت اموی ۱۴۲

۳-۵. استواری مفهوم تشیع ۱۴۴

۶. تشیع و جریانهای فکری و سیاسی ۱۴۵

۱-۶. عثمانیه ۱۴۵

۲-۶. مرجئه ۱۴۶

۳-۶. خوارج ۱۴۷

۷. حوادث شهادت و دفن آن حضرت ۱۴۹

خلاصه ۱۵۰

محورهای مطالعاتی ۱۵۰

ص: ۹

فصل ششم: تشیع در دوره امامت امام حسین (ع) مقدمه ۱۵۱

۱. امام حسین (ع) از ولادت تا امامت ۱۵۲

۱-۱. مواضع امام حسین (ع) در دوره امامت امام حسن (ع) ۱۵۳

۲. دوره امامت امام حسین (ع) تا مرگ معاویه ۱۵۴

۳. امام حسین (ع) از مرگ معاویه تا حادثه عاشورا ۱۵۸

۱-۳. مرگ معاویه و آثار آن ۱۵۸

۲-۳. بیعت طلبی یزید از مخالفان ۱۵۹

۳-۳. امام حسین (ع) در مکه ۱۶۰

۴-۳. نامه‌های کوفیان ۱۶۰

۵-۳. اعزام مسلم بن عقیل ۱۶۱

۶-۳. خارج شدن امام حسین (ع) از مکه ۱۶۲

۷-۳. عزم بازگشت به حجاز ۱۶۴

۴. واقعه عاشورا ۱۶۴

۱-۴. بررسی ابعاد حادثه عاشورا ۱۶۵

۲-۴. زمینه‌های حادثه عاشورا ۱۶۶

۳-۴. عوامل تشدیدکننده قیام عاشورا ۱۶۶

۴-۴. اهداف امام و فلسفه قیام ۱۶۷

۵-۴. دستاوردها و پیامدهای حادثه عاشورا ۱۶۷

۵. بررسی کلی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع) ۱۶۸

۱-۵. دوره اول ۱۶۸

الف) سرکوب و کشتار شیعیان ۱۶۸

ب) استراتژی رهبری تشیع ۱۷۰

۲-۵. دوره دوم ۱۷۱

الف) گشایش و خیزش ۱۷۱

ب) سرکوبی شدید ۱۷۲

ج) عاشورا و تشیع ۱۷۲

خلاصه ۱۷۳

محورهای مطالعاتی ۱۷۴

ص: ۱۰

فصل هفتم: تشیع در دوره امام سجاد (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام سجاد (ع) ۱۷۵

۲. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام سجاد (ع) ۱۷۷

۱-۲. فقدان قانون ۱۷۸

۲-۲. فقدان عدالت اجتماعی ۱۷۸

۳-۲. دوری از تعالیم اسلام ۱۷۸

۴-۲. ساخت و پرداخت احادیث دروغین ۱۷۹

۵-۲. جبرگرایی ۱۷۹

۶-۲. رواج نادانی ۱۷۹

۳. شاخصه‌های و پیامدهای انحراف جامعه در عصر امام سجاد (ع) ۱۸۳

۱-۳. شاخصه‌های انحراف ۱۸۳

۲-۳. پیامدهای انحرافات جامعه ۱۸۳

۴. فعالیتهای امام سجاد (ع) ۱۸۴

۱-۴. فعالیتهای فرهنگی ۱۸۵

۲-۴. فعالیتهای اجتماعی ۱۹۰

۳-۴. فعالیتهای سیاسی - عبادی ۱۹۳

الف) فعالیتهای عبادی ۱۹۳

ب) فعالیتهای سیاسی ۱۹۴

۵. امام سجاد (ع) و حاکمان ۱۹۸

۱-۵. امام سجاد (ع) و یزید ۱۹۸

۲-۵. امام سجاد (ع) و عبد الله بن زبیر ۱۹۹

۳-۵. امام سجاد (ع) و معاویه دوم ۱۹۹

۴-۵. امام سجاد (ع) و مروان بن حکم ۲۰۰

۵-۵. امام سجاد (ع) و عبد الملك بن مروان ۲۰۰

۶-۵. امام سجاد (ع) و ولید بن عبد الملك ۲۰۲

۶. امام سجاد (ع) و قیامها ۲۰۳

۱-۶. قواعد و ملاکهای برای تعیین هویت قیامها ۲۰۳

۲-۶. قیامهای عصر امام سجاد (ع) ۲۰۶

ص: ۱۱

الف) قیام مدینه (واقعه حرّه) ۲۰۶

ب) قیام توایین ۲۰۷

ج) قیام مختار ۲۰۹

۳-۶. علل عدم قیام امام سجاد (ع) ۲۱۳

۷. شهادت امام سجاد (ع) ۲۱۴

خلاصه ۲۱۵

فصل هشتم: تشیع در دوره امام باقر (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام باقر (ع) ۲۲۱

۲. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دوره امام باقر (ع) ۲۲۲

۳. عوامل سقوط امویان ۲۲۳

۱-۳. درگیری خاندان اموی ۲۲۳

۲-۳. تعیین دو ولی عهد در یک زمان ۲۲۴

۳-۳. درگیریها و اختلاف بین قبایل ۲۲۵

۴-۳. اختلافهای مذهبی - سیاسی ۲۲۵

۴. فعالیتهای امام باقر (ع) ۲۲۷

۱-۴. فعالیتهای فرهنگی امام باقر (ع) ۲۲۷

الف) امام باقر (ع) در عصر فقاها ۲۲۸

ب) هموردی با اندیشه سیاسی مذهبی خوارج ۲۲۹

ج) مسئله جبر و اختیار ۲۲۹

(د) رویارویی با اندیشه غلو ۲۳۰

۲-۴. فعالیتهای سیاسی ۲۳۱

الف) امام باقر (ع) و حاکمان ۲۳۲

۵. شهادت امام باقر (ع) ۲۳۵

خلاصه ۲۳۶

محورهای مطالعاتی ۲۳۷

ص: ۱۲

فصل نهم: تشیع در دوره امام صادق (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام صادق (ع) ۲۳۹

۲. اوضاع سیاسی دوران امام صادق (ع) ۲۳۹

۳. فعالیتهای فرهنگی و سیاسی - اجتماعی ۲۴۲

۱-۳. فعالیتهای فرهنگی ۲۴۲

الف) امام و غلات ۲۴۵

ب) امام و معتزله ۲۴۷

۲-۳. فعالیتهای سیاسی - اجتماعی ۲۴۸

۴. امام صادق (ع)، قیامها و فرقه‌ها ۲۵۱

۱-۴. زیدیه ۲۵۱

۲-۴. قیام محمد نفس زکیه ۲۵۳

۳-۴. پیدایش فرقه اسماعیلیه ۲۵۴

۴-۴. علل عدم قیام امام صادق (ع) ۲۵۵

خلاصه ۲۵۷

فصل دهم: تشیع در دوره امام کاظم (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام کاظم (ع) ۲۵۹

۲. امام کاظم (ع) و حاکمان ۲۵۹

۱-۲. منصور عباسی ۲۶۰

۲-۲. مهدی عباسی ۲۶۰

۳-۲. هادی عباسی ۲۶۱

۴-۲. هارون الرشید ۲۶۲

الف) برخوردهای آغازین هارون با امام کاظم (ع) ۲۶۲

ب) دستگیری و حبس امام کاظم (ع) ۲۶۲

۳. امام کاظم، قیامها و فرقه‌ها ۲۶۳

۱-۳. قیام شهید فخر ۲۶۳

الف) امام کاظم (ع) و شهید فخر ۲۶۳

۲-۳. فرقه‌ها ۲۶۴

ص: ۱۳

الف) ناوسیه ۲۶۴

ب) اسماعیلیه ۲۶۵

ج) مبارکیه ۲۶۵

د) السمطیه (السمیطیه) ۲۶۵

ه) فطحیه ۲۶۶

و) امامیه ۲۶۶

۴. شخصیت‌های شیعی معاصر با امام کاظم (ع) ۲۶۶

۴-۱. علی بن یقطین ۲۶۶

۴-۲. هشام بن حکم ۲۶۷

۴-۳. عبد الله بن یحیی کاهلی ۲۶۷

۴-۴. حماد بن عیسی جهنی بصری ۲۶۷

۵. شهادت امام کاظم (ع) ۲۶۷

خلاصه ۲۶۸

محورهای مطالعاتی ۲۶۸

فصل یازدهم: تشیع در دوره امام رضا (ع) ۱. زندگی‌نامه مختصر امام رضا (ع) ۲۶۹

۲. امام رضا (ع) و حاکمان ۲۶۹

۲-۱. امام رضا (ع) و هارون ۲۶۹

۲-۲. امام رضا (ع) و امین ۲۷۰

۲-۳. امام رضا (ع) و مأمون ۲۷۰

الف) دعوت امام رضا (ع) به خراسان ۲۷۱

ب) ولایت عهدی امام رضا (ع) ۲۷۳

۳. اقدامات امام رضا (ع) ۲۷۵

۳-۱. برپایی نماز عید فطر ۲۷۵

۳-۲. فعالیت‌های علمی و فرهنگی امام رضا (ع) ۲۷۶

۴. شهادت امام رضا (ع) ۲۷۷

خلاصه ۲۷۸

فصل دوازدهم: تشیع در دوره امام جواد (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام جواد (ع) ۲۷۹

۲. امام جواد (ع) و مأمون ۲۸۰

۱- ۲. ازدواج یا توطئه ۲۸۰

۲- ۲. اهداف مأمون از این ازدواج ۲۸۲

الف) تظاهر به دوست داشتن خاندان رسول خدا (ص) ۲۸۲

ب) در امان ماندن از قیام و شورش علویان ۲۸۳

ج) مأمون شدن امام جواد (ع) با زندگی درباری ۲۸۳

د) تولد کودکی از نسل پیامبر (ص) برای خاندان مأمون ۲۸۳

۳. فعالیت‌های علمی و فرهنگی امام جواد (ع) ۲۸۴

۱- ۳. مناظره‌ها ۲۸۴

الف) مناظره نخست با یحیی بن اکثم قاضی القضاة مأمون عباسی ۲۸۴

ب) مناظره دوم با یحیی بن اکثم ۲۸۵

ج) مناظره سوم با یحیی بن اکثم ۲۸۵

۲- ۳. احادیث ۲۸۵

۴. امام جواد (ع) و معتصم عباسی ۲۸۶

۵. شهادت امام جواد (ع) ۲۸۷

خلاصه ۲۸۷

محورهای مطالعاتی ۲۸۷

فصل سیزدهم: تشیع در دوره امام هادی (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام هادی (ع) ۲۸۹

۱-۱. امام هادی (ع) در مدینه ۲۸۹

۱-۲. امام هادی (ع) در سامرا ۲۹۱

۲. فعالیتهای امام هادی (ع) ۲۹۲

۱-۲. فعالیتهای علمی - فرهنگی ۲۹۲

الف) فتنه خلق قرآن و تدبیر امام هادی (ع) ۲۹۳

ب) مبارزه با غالیان ۲۹۳

ص: ۱۵

ج) مبارزه با صوفیگری ۲۹۴

د) تربیت شاگردان و افراد شایسته ۲۹۵

۲-۲. فعالیتهای سیاسی - اجتماعی ۲۹۶

الف) اثبات امامت و پیشوایی امام هادی (ع) ۲۹۷

ب) نامشروع دانستن حاکمیت بنی عباس ۲۹۸

ج) فراهم کردن زمینه غیبت امام مهدی (ع) ۲۹۸

د) سازمان ارتباطی وکالت ۲۹۹

۳. شهادت امام هادی (ع) ۲۹۹

خلاصه ۲۹۹

محورهای مطالعاتی ۳۰۰

فصل چهاردهم: تشیع در دوره امام حسن عسکری (ع) ۱. زندگی نامه مختصر امام عسکری (ع) ۳۰۱

۲. امام عسکری (ع) و حاکمان ۳۰۲

۳. فعالیتهای امام عسکری (ع) ۳۰۲

۳-۱. فعالیتهای علمی ۳۰۲

۳-۲. فعالیتهای سیاسی - اجتماعی ۳۰۳

۴. قیامها و شورشهای زمان امام عسکری (ع) ۳۰۵

۴-۱. قیامهای علویان ۳۰۶

الف) قیام علی بن زید بن حسین ۳۰۶

ب) قیام احمد بن محمد بن عبد الله ۳۰۶

ج) قیام علی بن زید و عیسی بن جعفر ۳۰۶

۴-۲. شورش صاحب زنج ۳۰۷

۵. امام عسکری (ع) در زندان ۳۰۷

۶. شهادت امام عسکری (ع) ۳۰۹

خلاصه ۳۰۹

محورهای مطالعاتی ۳۰۹

ص: ۱۶

فصل پانزدهم: تشیع در دوره غیبت صغرا ۱. زندگی نامه مختصر امام مهدی (ع) ۳۱۱

۲. امام مهدی (ع) در منابع ۳۱۱

۲-۱. امام مهدی (ع) در منابع شیعه ۳۱۱

۲-۲. امام مهدی (ع) در منابع اهل سنت ۳۱۳

۳. تاریخ و علت غیبت امام زمان (ع) ۳۱۴

۳-۱. حفظ جان امام زمان (ع) ۳۱۵

۲-۳. آزمایش مردم ۳۱۵

۳-۳. بیعت نکردن امام عصر (ع) با طاغوت‌های زمان ۳۱۶

۴. نایبان خاص امام زمان (ع) ۳۱۷

۱-۴. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری ۳۱۷

۲-۴. ابو جعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمری ۳۱۸

۳-۴. ابو القاسم، حسین بن روح ۳۱۸

۴-۴. ابو الحسن، علی بن محمد سمی ۳۱۹

۵. وظایف نایبان خاص امام زمان (ع) ۳۱۹

۱-۵. زدودن شک و تردید در مورد امام زمان (ع) و اثبات وجود آن حضرت ۳۱۹

۲-۵. پنهان داشتن نام و مکان امام زمان (ع) ۳۲۰

۳-۵. سازماندهی و رسیدگی به امور وکلا ۳۲۱

الف) پاسخ به پرسشهای وکلا و راهنمایی آنان ۳۲۱

ب) حمایت از وکلا ۳۲۱

ج) رسیدگی به امور وکلا ۳۲۲

۶. غیبت کبرا و نایبان عام امام دوازدهم (ع) ۳۲۲

خلاصه ۳۲۳

محورهای مطالعاتی ۳۲۴

منابع ۳۲۵

نمایه آیات ۳۴۷

نمایه روایات ۳۴۹

پیشگفتار

نقش اساسی دین و مذهب در پیدایش، دگرگونی و بالندگی فرهنگ و تمدن بشری امری انکارناپذیر است. چنانکه هیچ تردیدی نیست که اسلام و مذاهب آن، بن‌مایه تمدن اسلامی را تشکیل داده و شاخه‌های این تمدن عظیم را، به‌رغم منابع و سرچشمه‌های گونه‌گون آن، به هم پیوند زده‌اند.

تاکنون نویسندگان بسیاری در قالب ده‌ها کتاب و مقاله این موضوع را بررسی کرده و یادآور شده‌اند که نه تنها اسلام در پدید آمدن بسیاری از علوم، فنون، ادبیات، هنرها و آداب و سنن، تأثیر داشته، که برخی معارف و فنون به‌طور مستقیم از دل این دین الهی برآمده است.

از آن جمله است دانش تاریخ‌نگاری اسلامی، که در واقع یکی از عوامل مهم توجه مسلمانان بدین علم، توجه آنان به سیره و سیره‌نویسی است. تاریخ‌نگاری در اسلام از سیره‌گویی و سیره‌نویسی آغاز شد و با شرح نبردهای زمان پیامبر (ص) و خلفا بالیدن گرفت و در دهه‌های بعد به صورت علمی جامع، با شاخه‌ها و شعبه‌های متعدد درآمد؛ که تاریخ فرق و مذاهب تنها بخشی از آن است.

توجه به این بخش از تاریخ، از اوایل سده دوم هجری، همزمان با آغاز مناقشات کلامی و گفتگوهای اندیشمندان و ارباب عقاید و ادیان شروع و در سده‌های بعد با جدیت و حساسیت بسیار دنبال شد و کار بدانجا رسید که برخی پیروان مذاهب، چگونگی ظهور تاریخی مذهب خود را نوعی دفاع از موجودیت و مشروعیت آن دانستند و به نگارش کتابها، رساله‌ها، ردیه‌ها و مقاله‌های فراوان دست زدند. نگاهشته‌هایی که ارائه فهرستی کامل از آنها کاری بس دشوار است.

گذشته از کسانی چون ابن کلبی، یعقوب کندی، ابو زید بلخی، محمد بن عبید الله مسبّحی و عبد القاهر بغدادی، که در موضوع عقاید و ادیان آثار مهمی پدید آوردند، فضل تقدّم خلق اثر در تاریخ تشیع، از آن حسن بن موسی نوبختی، نویسنده کتاب فرق الشیعه است. او ضمن بیان چگونگی و ظهور تاریخی شیعه و فرقه‌های آن، بسیاری از ردّ و نقضهای مخالفان این مذهب را پاسخ گفت.

از آن پس، شماری از متکلمان و بسیاری از نویسندگان مسلمان و شرق‌شناس به پژوهش در این زمینه پرداختند و آثاری درخور پدید آوردند. محسن امین، سید محمد حسین جعفری، حسین علی محفوظ، ولهاوزن، مارشال هاجسن، برنارد لوئیس، ویلفرد مادلونگ، هوروویتز و دیگران تنها گروهی از پژوهشگران معاصراند که آثار خوبی درباره مبانی، مفاهیم و تاریخ شیعه و فرقه‌های آن پدید آورده‌اند.

با وجود این، از آنجا که تاکنون یک اثر جامع و پاسخگوی نیاز دانشجویان رشته تاریخ، به ویژه دانشجویان تاریخ و تمدن ملل اسلامی، نگارش نیافته است، این مجموعه در قالب دو طرح پژوهشی جدا و براساس سرفصل دو درس تخصصی تاریخ تشیع (۱) و (۲) به اجرا درآمد. جلد نخست این پژوهش، به کلیات، مبانی، مفاهیم و تاریخ تشیع در دوره حضور امامان معصوم (ع) و جلد دوم آن به دولتها، حکومتها، خاندانها و خدمات علمی و فرهنگی شیعه با تأکید بر مناطق شرق اسلامی اختصاص یافت. به دلیل نبودن دروسی درباره امامان شیعه (ع) در دانشگاهها، تاریخ تشیع (۱) با محوریت امامان معصوم (ع) سامان یافت. در تاریخ تشیع (۲) نیز از پرداختن به مطالب و موضوعات مهمی چون: تشیع در دوره صفویان، فاطمیان، ادریسیان، مزیدیان و حمدانیان، خودداری شد؛ زیرا این عناوین در دیگر دروس تخصصی دانشجویان جای گرفته است.

انگیزه دیگر در تدوین این اثر آن است که به مدد بهره‌گیری از منابع، مآخذ، پژوهشها و مطالعات نوین، بار دیگر مبانی و مفاهیم اساسی تشیع و ارزیابی انتقادی علل و چگونگی پیدایش این مذهب و سیر تکوینی آن تبیین و سهم بزرگ و بی‌بدیل آن در تکوین نهضت معنوی اسلام روشن و نشان داده شود که تاریخ شیعه، یکسره جنبه‌های خشک و خشن سیاسی نیست، بلکه نقش انکارناپذیر این مذهب در گسترش حیات معنوی و باروری اسلام، بیش از آن است که تاکنون گفته و نوشته شده است؛ این همان چیزی است که ولهاوزن نیز از آن غافل نبوده است. او می‌گوید:

ص: ۳

اگر تشیع نبود، اسلام در قالبهای خشک و بی‌روح منجمد می‌شد و نمی‌دانم در چنان حصارهایی، چه سرنوشتی به سراغش می‌آمد. شگفتناکه محققان به این امر، یعنی نقش معنوی‌ای که شیعه در ایجاد محتوای عقیدتی اسلام داشته است، آن چنانکه سزاوار است، توجه نکرده‌اند و علت آن این است که جنبه سیاسی شیعه، انظار را بیش از جنبه‌های دیگر آن به خود جلب کرده است. در صورتی که بعد سیاسی شیعه تنها یکی از ابعاد آن به شمار می‌آید و از نظر ارزش ذاتی، پایین‌ترین مقام را در این مذهب داراست.^۱

پژوهشگر سرشناس عرب - عبد الرحمان بدوی - نیز از نگاهی دیگر بر این داوری تأکید کرده، گفته است:

برآئیم تا واژه شیعه را بر آن موج معنوی‌ای اطلاق کنیم که در اعماق درونی هسته اولیه اسلام نفوذ کرده و ارزشهای برآمده از متون برجسته این دین را شکوفا ساخته است.^۲

با این همه، جای بسی تأسف و شگفتی است که برخی کسان، یا به دلیل ناآگاهی از منابع و مآخذ، یا از سر لجاج و عناد، نه تنها این جنبه‌های مثبت را نادیده انگاشته، که تشیع را حرکتی انحرافی دانسته‌اند و گناه برخی تندروی‌های غلاة را - که در مذاهب دیگر نیز بی‌سابقه نیست - به گردن شیعیان و اعتقادات آنان نهاده‌اند، بلکه از این رهگذر، ستمهای تاریخی و جبران‌ناپذیری بر شیعه روا داشته‌اند. امید است این اثر بتواند زنگارها را از واقعیتها بزدايد و چهره راستین این مذهب را بازنماید.

^۱ (۱). ولهاوزن، یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام: تشیع و خوارج، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، ص ۱۳۷ - ۱۳۸.

^۲ (۲). ر. ک: بدوی، عبد الرحمان، شخصیات قلقة فی الاسلام، المقدمة، صفحه ی.

باید گفت، کشف حقیقت با همه ابعاد و زوایای آن، برای پژوهشگری که بخواهد با دیده تحلیل، آن را از میان انبوه روایات ضد و نقیض و گزارشهای سره و ناسره بیرون آورد، به راستی دشوار و طاقت‌فرساست. موضوعی که بر صاحبان خرد و دانش، به‌ویژه اهل تاریخ، که بیش از دانشمندان دیگر متکی بر روایات و گزارشهای تاریخی‌اند، پوشیده نیست.

مؤلفان این کتاب، حجج اسلام آقایان: رمضان محمدی، محمود حیدری آفایی، قاسم خانجانی و آقای حسین فلاح‌زاده بوده‌اند که فرصت را غنیمت شمرده آنان را سپاس می‌گوییم. نیز از جناب آقای دکتر علی بیات که به‌رغم مشکلات جسمی، دمی از همراهی و همدلی و نظارت بر این طرح بازنايستاد سپاسگزارم. حمایت‌های بی‌دریغ حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای علیرضا اعرافی، رئیس محترم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و

ص: ۴

حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای محمود نوذری، معاون محترم پژوهشی وقت و همکاری حجة الاسلام و المسلمین جناب آقای حسین حسینیان مقدم، دبیر محترم گروه تاریخ در تنظیم و یکسان‌سازی فصول و تلاشهای همکاران محترم گروه تاریخ و تمدن «سمت» را در مطالعه دقیق متن نهائی کتاب، ارج نهاده، توفیق روزافزون همگان را در بسط و توسعه دانش از خداوند دانا خواستارم.

در پایان با کمال تواضع اذعان دارم که این اثر، به‌رغم تمامی کوششها، خالی از عیب و نقص نیست؛ با این باور، از هم‌اکنون پذیرای نظریات، انتقادات و ارشادات دوستان دانشمند و پژوهشگران ارجمند هستم.

سید احمد رضا خضری بهار ۱۳۸۴

ص: ۵

فصل اول کلیات

۱. واژه‌شناسی

۱-۱. معنای لغوی شیعه و تشیع

شیعه، در لغت به معنای پیرو، طرفدار و گروهی است که بر امری یک‌سخن شوند و همچنین بر گروه یاران اطلاق می‌شود.^۳

ریشه کلمه شیعه، از مشایعت و به معنای مطاوعه و پیروی کردن است. واژه شیعه اگر تنها و بدون آمدن قیدی به دنبال آن به کار رود، بر افرادی اطلاق می‌شود که دوستدار اهل بیت (ع) بوده و به امامت آنان اعتقاد دارند. معنای لغوی این واژه، در دو سوره مبارک قرآن نیز آمده است. یکی در قصه موسی (ع) و فرعون در سوره قصص آیه پانزده که می‌فرماید وقتی

^۳ (۱). فیروزآبادی، قاموس المحيط؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۲۴۶؛ دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا؛ ابن منظور، لسان العرب، ماده «شیع».

موسی (ع) در هنگام بی خبری مردم به شهر درآمد «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ...»؛ دیگری در سوره صافات آیه ۸۳ که درباره پیروی حضرت ابراهیم (ع) از حضرت نوح (ع) می فرماید: «وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ».

تشیع نیز در لغت به معنای ادعای پیروی کردن است، چنانکه وقتی گفته می شود «تشیع الرجل» به معنای این است که این فرد ادعای شیعه بودن دارد، البته به مذهب شیعه نیز «تشیع» اطلاق می شود.^۴

در زبان عرب، واژه «شیعه» را بر حزب نیز به کار می برند. از این رو، شیعه علی (ع) در مقابل شیعه معاویه قرار می گیرد.^۵

۲-۱. شیعه در اصطلاح

شیعه، در اصطلاح به مسلمانانی گفته می شود که حضرت علی (ع) را پس از رحلت پیامبر

ص: ۶

اکرم (ص) خلیفه شرعی می دانند و عمل آنان را که در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و ابو بکر را به خلافت و جانشینی پیامبر (ص) برگزیدند، نمی پذیرند.^۶ آنها این کار را نقطه آغازین انحراف در تاریخ سیاسی اسلام می دانند و معتقدند امامت علی (ع) از سوی پیامبر اکرم (ص) منصوص بوده و امامت، جز به ظلم و ستم از علی (ع) و اولاد او خارج نمی شود.^۷ در تفکر شیعی امامت منصوص، معصوم است.^۸ از این رو، چنین کسانی شایستگی جانشینی پیامبر (ص) را دارند.

شهرستانی در معنای اصطلاحی این واژه گفته است: شیعه به کسانی گفته می شود که تنها از علی (ع) پیروی می کنند و قائل به امامت منصوص او می باشند و او را وصی می دانند.^۹

ابن حزم نیز گفته است: شیعه به کسی گفته می شود که قائل است، علی (ع) پس از پیامبر (ص) برترین مردم و سزاوارترین به امامت (جانشینی) است.^{۱۰}

^۴ (۲). لغت نامه دهخدا؛ ماده «تشیع».

^۵ (۳). ولهاوزن، یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، ص ۱۳۹.

^۶ (۱). دائرة المعارف الاسلامیه، ج ۱۴، ص ۵۷؛ لغت نامه دهخدا.

^۷ (۲). نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعه، ص ۱۸؛ دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۲، ص ۵۷؛ طوسی، تلخیص الشافی، ج ۲، ص ۵۷.

^۸ (۳). نباطی العاملی، علی بن یونس، الصراط المستقیم الی مستحقی التقدیم، ج ۱، ص ۱۱۲؛ مظفر، محمد حسن؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۷. برای اطلاع

بیشتر درباره عصمت، ر.ک: محسن شفاعی، شئون ولایت، ص ۱۲۸-۲۰۸.

^۹ (۴). شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۳۰.

^{۱۰} (۵). ابن حزم، علی بن احمد؛ الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۲۲۶.

اصطلاح شیعه به سه معنا بکار رفته است: شیعه اعتقادی، شیعه در مقابل عثمانیه، و نیز به معنای دوستی اهل بیت (ع).^{۱۱} شیعه به معنای اعتقادی، نخستین بار در زمان رسول خدا (ص) به پیروان علی (ع) اطلاق شده است.^{۱۲} چنانکه حضرت در قصیده‌ای فرمود:

رسول الله یوم غدیر خم^{۱۳}

فأوجب لی ولایتہ علیکم

با استفاده از این اصطلاح، بعدها به پیروان عثمان «شیعه عثمان»^{۱۴} و به پیروان معاویه عنوان «شیعه معاویه»^{۱۵} اطلاق شد، تا اینکه پس از جنگ صفین، این اصطلاح برای شیعیان امام علی (ع) به کار رفت و پیروانش در سال شصت هجری طی نامه‌ای که به امام حسین (ع) نوشتند، رسماً خود را شیعه اعتقادی امام علی (ع) نامیدند.^{۱۶}

ص: ۷

۳-۱. معنای لغوی و اصطلاحی رافضی

رفض مصدر رفض، در لغت به معنای کنار گذاشتن و خوار کردن آمده است. این کلمه نخستین بار توسط زید بن علی (ع) به کسانی اطلاق شد که به دلیل اعتقاد او به امامت مفضول، او را رها کرده و دست از یاری‌اش کشیدند.^{۱۷} نیز در اصطلاح اهل سنت، هر شیعه، رافضی است به این دلیل که پیروی از خلافت سه خلیفه اول را رها کرده.^{۱۸} و به امام مفترضة الطاعة الطاعة قائل شده است.^{۱۹} برخی از عالمان رجال اهل سنت، در تضعیف رجال سند برخی روایات، نسبت رافضی به آنان می‌دهند و معتقدند رافضیان، صحابه رسول خدا (ص) را ناسزا می‌گویند و روایات ساخته و مصنوع خود را به راویان موثق نسبت می‌دهند.^{۲۰}

^{۱۱} (۶). جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، ج ۱، ص ۱۹.

^{۱۲} (۷). نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، ص ۲۶۴.

^{۱۳} (۸). قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۲، ص ۳۹۳؛ اسکافی، المعیار و الموازنه، ص ۲۱۶.

^{۱۴} (۹). طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۵۲.

^{۱۵} (۱۰). مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳۴۳.

^{۱۶} (۱۱). یعقوبی، احمد بن ابن یعقوب، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۳۵۲ و ۳۵۵.

^{۱۷} (۱). اشعری، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، ص ۲۰۹.

^{۱۸} (۲). لسان العرب، ماده «رفض»؛ لغت‌نامه دهخدا.

^{۱۹} (۳). ابن قدامه، المعنی، ج ۱۲، ص ۲۹.

^{۲۰} (۴). تقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ص ۴۲.

در مقابل کلمه رافضی، ناصبی قرار دارد. و به کسی گفته می‌شود که با اهل بیت رسول خدا (ص) کینه و دشمنی ورزد، گرچه آن را آشکار نسازد.^{۲۱}

۴-۱. اصطلاح امامیه، زیدیه، اسماعیلیه، اثنی عشریه

اصطلاح امامیه، به طور عام به تمام فرقه‌هایی گفته می‌شود که به امامت بلافضل علی بن ابی طالب (ع) معتقد هستند، اما اصطلاح خاص امامیه، تنها بر شیعه اثنی عشری اطلاق می‌شود.^{۲۲}

زیدیه با اینکه خلافت ابو بکر و عمر را به عنوان امامت مفضول پذیرفته‌اند، در شمار فرقه‌های شیعی قرار دارند؛ زیرا در اعتقاد آنان، امامت حق امام علی (ع) است که پس از امام حسین (ع) در عموم فرزندان حضرت زهرا (س) تداوم می‌یابد و با قیام به شمشیر - برای گرفتن حق از غاصبان - نمود پیدا می‌کند.^{۲۳} از این رو، اینان، زید بن علی (ع) را به جای امام سجاد (ع) امام دانسته‌اند.^{۲۴}

اسماعیلیه، از فرقه‌های مهم شیعه است که به امامت اسماعیل بن صادق (ع) به جای امام کاظم (ع) معتقد هستند. آنان پیش از شهرت به اسماعیلیه، سبعیه (هفت امامی) نامیده می‌شدند که پس از رحلت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری از شیعه جدا شدند.

ص: ۸

۲. اصول و مبانی

۱-۲. اصول و مبانی اعتقادی شیعه

اصول و مبانی اعتقادی و سیاسی مذهب شیعه، بر آیات قرآن و روایات پیامبر (ص) استوار است. بیان این مهم از آن رو اهمیت فراوان دارد که اولاً اثبات می‌کند شیعه مولود طبیعی اسلام است و معتقداتش ریشه در نصوص قرآنی و روایات دارد، و ثانیاً نشان می‌دهد ظهور این مذهب، دست‌کم از جنبه اعتقادی به عصر نبوت بازمی‌گردند نه به رویدادها و تحولات تاریخی پس از رحلت پیامبر (ص). در این قسمت، ابتدا اصول و مبانی اعتقادی شیعه را بیان کرده، آنگاه اندیشه‌های سیاسی آن را بررسی می‌کنیم.

الف) ولایت و امامت تداوم نبوت

مسئله امامت، از مهم‌ترین و اصیل‌ترین مباحث زیربنایی عقیدتی و از مفاهیم کلیدی سیاسی در میان فرقه‌های اسلامی، در دوره‌های مختلف تاریخی بوده است.

^{۲۱} (۵). شهید ثانی، مسالک الافهام، ج ۷، ص ۴۰۴.

^{۲۲} (۶). مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های اسلام تا قرن چهارم، ص ۱۴۷.

^{۲۳} (۷). بغدادی تمیمی، عبد القاهر بن طاهر، اصول الدین، ص ۲۸۵.

^{۲۴} (۸). المقالات و الفرق، ص ۷۱.

در نظر امامیه، امامت از اصول مذهب تشیع،^{۲۵} و بر پایه نظریه اهل سنت، از فروع دین است.^{۲۶} متکلمان شیعی، امامت را ریاستی دینی و دنیایی می‌دانند^{۲۷} که در باطن، نوعی ولایت بر انسان و اعمال او دارد و در ظاهر انسان را هدایت و تا مقصد همراهی می‌کند.^{۲۸}

شیعه، امامت را لطف خداوند به بندگان خود می‌داند. چنانکه خواجه نصیر طوسی گفته است: «الامام لطف». این بدین معناست که امامت، نظیر نبوت، از مسائلی است که از اختیارات انسان بیرون است و باید از راه وحی و تعیین الهی صورت پذیرد، با این تفاوت که نبی به طور مستقیم از سوی خدا تعیین می‌شود و امام به واسطه پیامبر از سوی خدا تعیین می‌گردد.^{۳۰}

ص: ۹

شیعه، اصل امامت را معرف مذهب می‌شمارد و آن را در حوزه ایمانیات قرار می‌دهد؛ یعنی اگر از جنبه معنوی بنگریم، از آن نظر که امام - به اصطلاح احادیث - «حجت خدا» و «خلیفه الله» است و رابطه معنوی میان هر فرد مسلمان و انسان کامل در هر زمان ضروری است، امامت جزئی از مسائل ایمانی خواهد بود.^{۳۱}

بحث امامت در بین فرقه‌های اسلامی سابقه بسیار طولانی دارد، به طوری که این مسأله حتی قبل از به وجود آمدن این فرقه‌ها و از دوره نبوت (ص) مطرح بوده است؛ چنانکه انصار در بیعت عقبه با پیامبر (ص) بر این اساس بیعت کردند که در هر شرایطی از آن حضرت اطاعت کنند و در مسأله جانشینی با او به نزاع برنخیزند: «و لا تنازع الامر اهله»^{۳۲} نیز هنگامی که قبیله بنی عامر نزد پیامبر (ص) آمدند و گفتند: مسلمان می‌شویم و شما را یاری می‌دهیم، به شرط آنکه پس از شما، جانشینی از آن ما باشد، ایشان فرمود: «ان الامر الی الله یضعه حیث یشاء»؛ این امر به دست خداست هر که را خواست انتخاب می‌کند».^{۳۳}

ب) عصمت

^{۲۵} (۱). مفید، محمد بن محمد بن نعمان؛ المقننه، ص ۳۲؛ همو، اوائل المقالات، ص ۷؛ دلائل الصدق، ص ۸؛ فیاض لاهیجی، ملا عبد الرزاق، گوهر مراد، ص ۴۶۷.

^{۲۶} (۲). غزالی، ابو حامد محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، ص ۲۳۶؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۴؛ بحرانی، سید هاشم، غایة المرام، ص ۳۶۳.

^{۲۷} (۳). برخی متکلمین امامت را چنین تعریف کرده‌اند: «الامامة ریاسة عامة فی امور الدین و الدنیا». قواعد المرام، ص ۱۷۴؛ طوسی، محمد بن حسن، تمهید الاصول، ص ۲۴۸؛ باب حادی عشر، ص ۳۹.

^{۲۸} (۴). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲؛ طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی التفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۵.

^{۲۹} (۵). حلی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ص ۳۸۴.

^{۳۰} (۶). مطهری، مرتضی، امامت و رهبری، ص ۹۲.

^{۳۱} (۱). ر. ک: مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، ص ۱۷۹.

^{۳۲} (۲). هیشمی، علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، ج ۶، ص ۴۹؛ امینی، عبد الحسین، الغدیر، ج ۷، ص ۱۳۴. مراد از امر در اینجا، امر در آیه اولو الامر است.

^{۳۳} (۳). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۳۰؛ بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۰۲.

عصمت در لغت به معنای کفّ نفس و بازداشتن آن است؛ چنانکه از آیه «لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ»^{۳۴} چنین برمی آید. موضوع عصمت همواره محل اختلاف فرق و مذاهب اسلامی بوده و هست.

متکلمان شیعه، عصمت را نیرویی ربّانی و خدایی دانسته‌اند که دارنده آن را از ارتکاب لغزشها، گمراهی‌ها، خطاهای عمدی و سهوی - در عین قدرت ارتکاب - باز می‌دارد.^{۳۵} آنان آیات و احادیث ذیل را گواه عصمت اهل بیت (ع) می‌دانند:

۱. آیه تطهیر، این آیه در شأن رسول خدا (ص) و اهل بیت او، یعنی امام علی، حضرت فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین - علیهم السلام - نازل شده و بر عصمت آنان دلالت دارد؛^{۳۶} چنانکه علی (ع) فرمود: اهل بیت در کتاب خدا ما هستیم؛^{۳۷} کافر ما را دوست ندارد و مؤمن کینه ما را به دل نمی‌گیرد.^{۳۸}

ص: ۱۰

۲. آیه اولو الامر، این آیه نیز - چنانکه ذکر آن می‌آید - بر اطاعت بی‌قید و شرط از اولو الامر دلالت دارد؛ چنانکه امام علی (ع) فرمود: همانا خداوند بدان جهت به اطاعت صاحبان امر فرمان داد که آنان معصوم و پاکیزه هستند و هیچ‌گاه به گناه امر نمی‌کنند.^{۳۹}

۳. حدیث ثقلین^{۴۰}، «إِنِّي تَارِكُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ مَا أَنْ تَمْسُكْتُمُ بِهِمَا لَنْ تَذَلُّوا، كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِي اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ، إِنَّهُمَا لَنْ يَتَفَرَّقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ ...»

رسول خدا (ص) در حدیث ثقلین اهل بیت خود را هم‌پایه و در کنار، قرآن کریم قرار داده است.

۴. حدیث سفینه^{۴۱}، «أَنَّ مِثْلَ أَهْلِ بَيْتِي فِيكُمْ كَمِثْلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مِنْ رُكْبِهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا غَرِقَ»

افزون بر این زندگانی پاک و بی‌آلایش اهل بیت (ع) که مورد تأیید همگان است دلیلی بر این مدعاست.

ج) علم امام

^{۳۴} (۴). هود، ۴۳.

^{۳۵} (۵). شئون ولایت، ص ۱۲۲.

^{۳۶} (۶). احزاب، ۳۳.

^{۳۷} (۷). الفارات، ج ۱، ص ۱۹۹.

^{۳۸} (۸). همان، ۳۰۳.

^{۳۹} (۱). صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۳.

^{۴۰} (۲). قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۴۷؛ ابن حنبل، احمد، مسند احمد، ج ۴، ص ۳۶۷؛ قشیری نیشابوری، مسلم بن الحجاج، صحیح

مسلم، ج ۷، ص ۱۲۳؛ متقی هندی، حسام الدین، کنز العمال، ج ۱، ص ۱۷۸؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر، تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۴۹۴.

^{۴۱} (۳). صدوق، محمد بن علی، عیون اخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۳۰؛ الغیبه، ص ۴۴؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، مسائلتان فی النص علی علی (ع)، ج

۲، ص ۲۵؛ نقوی، حامد، خلاصة العباقت، ج ۲، ص ۱۹۶؛ حاکم نیشابوری، محمد بن عبد الله، مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۳۴۳.

بر اساس احادیث متواتر، اهل بیت عصمت و طهارت، یعنی پیشوایان دوازده‌گانه شیعه، داناترین مردم به امر الهی‌اند. حفظ دین، اصلاح امور مردم و هدایت آنها به سوی حق، از مهم‌ترین شئون امام است که این امر بدون علم و آگاهی کامل از دین ممکن نیست. از این رو، خداوند فرمود: آنکه خلق را به راه هدایت و طریق سعادت رهبری می‌کند، سزاوار پیروی است (یونس، ۳۵).^{۴۲} در روایات نیز آمده است که اگر امام عالم نباشد، ممکن است شرایع و احکام الهی را تغییر دهد.^{۴۳} بنابراین، علم به قرآن، با همه مراتب آن نزد آنان است و همین علم، آنها را به پیامدهای اعمال آگاه می‌کند و مانع گمراهی و سبب عصمت آنان است. البته

ص: ۱۱

این علم غیراکتسابی بوده و سرچشمه آن فضل خداوند است؛ چنانکه در آیه ۱۱۳ سوره یوسف، فضل الهی به این نوع از علم تفسیر شده است^{۴۴} و حدیث امام صادق (ع) که فرمود:

به خدا سوگند علم تمام کتاب نزد ماست^{۴۵}، نیز گواه بر آن است.

د) سابقه

پیشی گرفتن در اسلام، به لحاظ جایگاه ویژه‌ای که در بین مسلمانان داشته است، مورد توجه تاریخ‌نگاران و متکلمان قرار گرفته و به صورت یک مفهوم سیاسی درآمده است، به طوری که خلفای اولیه برای بیان مشروعیت سیاسی خود بدان استناد کرده و چنانکه ذکر خواهد شد، اهل سقیفه نیز آن را مهم‌ترین دلیل انتخاب ابو بکر دانستند. این در حالی است که سبقت علی (ع) در اسلام و مجاهداتش در راه دین، با صحابه دیگر قابل مقایسه نیست چنانکه روایات فراوان شیعه و سنی او را به‌عنوان اولین مسلمان یاد کرده و سابقه او را مورد تأیید قرار داده‌اند.^{۴۶}

ه) قرابت

از آنجا که امام و جانشین پیامبر (ص) باید تحت نظارت مستقیم پیامبر (ص) و در پرتو آیین الهی تربیت شود، خداوند جانشینان پیامبر را از بین نزدیکان و خویشاوندان او برگزید. البته انتخاب جانشین از خویشاوندان، در میان انبیای گذشته نیز وجود داشته که آیات حدید، ۲۶؛ انعام، ۸۴ و بقره، ۱۲۴ بدان تصریح دارد؛ با توجه به این زمینه‌ها، در ذهن مسلمانان نیز قرابت جایگاه خاصی داشته است. بر این اساس، از دلایل مهمی که قریش برای امامت خود در اجتماع سقیفه بنی ساعده مطرح کردند، قرابت با رسول خدا (ص) بود. هنگامی که انصار به فضیلت‌های خود استدلال کردند، ابو

^{۴۲} (۴). آیاتی دیگر در قرآن وجود دارد که برای توجیه علت رهبری دادن به افراد از طرف خداوند، به علم او استدلال شده است؛ مانند آیه ۲۴۷ سوره بقره که وقتی بنی اسرائیل به سلطنت طالوت اعتراض کردند، خداوند فرمود:

إِذْ وَزَاوَهُ، بِنُطْقَةِ فِي الْعِلْمِ... E\

^{۴۳} (۵). مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۳۹۰.

^{۴۴} (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۸۰.

^{۴۵} (۲). کلینی، محمد بن یعقوب، اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۲۹، حدیث ۵. این سینا نیز در شرایط امامت گفته است: و أنه عارف بالشریعة حتی لا اعرف منه. ابن سینا، الهیات شفا، ص ۴۵۱.

^{۴۶} (۳). برای نمونه‌های بیشتر ر.ک: مسند احمد، حدیث ۱۹۷۹۶ و ۱۷۲۲.

بکر گفت: عرب هرگز راضی نمی‌شود که مردی غیر از نزدیکان رسول خدا (ص) حکومت کند؛ ما خویشاوند و عشیره او هستیم، بدین جهت کسی را یارای معارضه با ما نیست.^{۴۷} حضرت علی (ع) وقتی استدلال مهاجران را شنید، فرمود: با

ص: ۱۲

استدلال به انتسابشان به شجره پیامبر (ص)، ثمره و میوه را ضایع کردند.^{۴۸} حضرت در مقام بحث با قریش که امامت را باتوجه به قرابت با رسول (ص) به دست آوردند، می‌فرمود:

اقربای حضرت اهل بیت (ع) هستند، نه قریش. از این رو، هنگامی که مردی از قبیله بنی اسد از حضرت پرسید: چگونه شما را از این مقام بازداشتند، درحالی که بدان سزاوار بودید؟

فرمود: اَمَّا الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الأعلون نسبا؛^{۴۹} پس بدان که خودسرانه خلافت را عهده‌دار شدند و ما را که نسبمان برتر و پیوندمان با رسول خدا (ص) استوارتر است، به حساب نیاوردند.

و) وصایت و وراثت

سیره و سنت پیامبران الهی برای ادامه راهشان، انتخاب وصی برای خویش بوده است.^{۵۰} وصی، جانشین کسی است که او را انتخاب کرده تا پس از مرگ کارهای مربوط بدو را انجام دهد. وصایت که اسم مصدر است، نزد متکلمان شیعه همواره وصیت پیامبر (ص) به هنگام بیعت مردم با حضرت علی (ع) را در ذهن متبادر می‌سازد. بنابراین این مسأله قبل از اصل امامت مطرح بوده است. بعد از سقیفه، کلمه وصی مکرر به کار رفته است. از آن شمار می‌توان به روز بیعت با علی (ع)^{۵۱}، و هنگام جنگهای جمل^{۵۲}، صفین، نهروان،^{۵۳} و نیز سخنان امام حسن (ع)^{۵۴} اشاره کرد.

در این میان حدیث لکلّ نبیّ وصی و وارث و انّ علیّاً وصیّی و وارثی^{۵۵} به حدیث وصایت معروف است. پیامبر اکرم (ص) در این حدیث، علی (ع) را به‌طور مطلق وصی خود معرفی کرده است؛ یعنی او مجاز است در تمام اختیاراتی که

^{۴۷} (۴). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸ و ج ۶، ص ۹. عبد الرحمان بن عوف در شورای شش نفره به امام می‌گفت: ان لک من القرابة من رسول الله. در موارد دیگر نیز مسلمانان برای قرابت حق قائل بودند. ر. ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۸۵؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۰.

^{۴۸} (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۴.

^{۴۹} (۲). همان، ج ۹، ص ۲۵۰.

^{۵۰} (۳). علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۹۶.

^{۵۱} (۴). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.

^{۵۲} (۵). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۳. یکی از اصحاب امام علی (ع) در روز جمل می‌گفتند «قتل من یخالف الوصیا».

^{۵۳} (۶). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹؛ مروج الذهب...، ج ۲، ص ۴۲۸ و ۴۳۰؛ ج ۳، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

^{۵۴} (۷). مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۷۲.

^{۵۵} (۸). اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۵۵؛ ابن عساکر، علی بن الحسین، تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۹۵، حدیث ۱۱۲۴.

پیامبر (ص) داشته، تصرف نماید و این همان معنای خلافت است. پس از رحلت رسول خدا (ص)، کلمه وصی یکی از القاب مشهور امام علی (ع) شد.^{۵۶}

ابو ذر در زمان عثمان در مسجد رسول خدا (ص) می‌نشست و حدیث وصایت را برای

ص: ۱۳

مردم بازخوانی می‌کرد.^{۵۷}

علی (ع) نیز درباره وراثت و وصایت اهل بیت (ع) فرمود: وصیت و وراثت رسول خدا (ص) در بین اهل بیت (ع) است.^{۵۸} چنانکه به هنگام بیعت گرفتن از ایشان نیز مکرر می‌فرمود: من وصی پیامبرم.^{۵۹}

ز) نص و تنصیب

بر اساس عقیده شیعه، امام باید از طرف خدا انتخاب شود و به منظور ابلاغ به مردم، به پیامبر معرفی گردد. از این امر به نص یا تنصیب [تعیین] تعبیر می‌شود. شیعه، وصایت و نص را ملاک تعیین امام می‌داند و منکر اصل شورا و بیعت در تعیین امام است. در حالی که اهل سنت، شورا و بیعت را، دو ملاک تعیین امام می‌دانند و منکر وصایت و نص پیامبر (ص) بر امامت و جانشینی پس از او هستند. روایاتی که بر انتصاب و تنصیبی بودن امامت و ولایت اهل بیت (ع) دلالت می‌کنند، بسیارند.^{۶۰}

۲-۲. اصول و مبانی اندیشه سیاسی شیعه

بنابر آنچه گذشت شیعیان معتقدند که اندیشه‌های سیاسی این مذهب مانند اصول اعتقادی آن منشأ الهی دارند که برای روشن شدن این موضوع ویژگی‌های مهم این اندیشه بررسی می‌شود.

الف) حاکمیت الهی

^{۵۶} (۹). حسکانی، عبید الله بن احمد، شواهد التنزیل لقواعد التفضیل فی الآیات النازلة فی اهل البیت، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۹۴؛ شریف

مرتضی، رسائل المرتضی، ج ۴، ص ۹۳.

^{۵۷} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

^{۵۸} (۲). نهج البلاغه، خطبه ۲.

^{۵۹} (۳). طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۳۱.

^{۶۰} (۴). ر. ک: اصول الکافی، ج ۱، ص ۶۲-۲۵۵.

در اندیشه سیاسی شیعه، منشأ و سرچشمه حاکمیت، الهی است و به قبول و نفی مردم بستگی ندارد؛ با این همه، شرط اساسی تحقق این حاکمیت، پذیرش مردم است.^{۶۱} هرگاه مردم این حاکمیت را بپذیرند، حاکم از سوی خدا خواهد بود و ارتباط مردم با او نیز یک رابطه ولایی است و این رابطه ولایی، در همه جا جریان دارد.

ص: ۱۴

۶۲

در نظام ولایی، آن چیزی که امت را با ولی خود پیوند می‌دهد، عصمت و علم الهی ولی است که اطاعت را واجب می‌کند و این از مهم‌ترین ویژگی‌های شیعه است که یک رابطه ولایی با انبیا و اولیا دارد.^{۶۳}

مهم‌ترین و جهانی‌ترین مشخصه اندیشه و آرمان سیاسی تشیع، دستیابی به عدالت و صلح جهانی و زندگی مسالمت‌آمیز با هر گروه و طایفه‌ای است که سر جنگ با دین ندارد^{۶۴} و با حاکمیت خداوند در زمین مخالف نیست.

ب) شئون امامت - ولایت معنوی

ولایت معنوی ائمه اطهار (ع) نیز مانند مرجعیت دینی آنان به نص الهی است. بر این اساس، آن بزرگواران در تمام دوران تاریخ اسلام، مسأله امامت و ولایت را محوری‌ترین مسأله برای شیعیان مطرح می‌کردند، تا جایی که در تعیین حدود وظایف و کیل، پیروان و شیعیان خود را به اطاعت از آنان، به‌عنوان پیروی از امام خود ملزم می‌ساختند.

در ولایت معنوی، ولی، به باطن اعمال انسانها آگاه است و خیر و شر آنان را از خودشان بهتر می‌داند و بدین جهت، از خودشان به آنان سزاوارتر است. بنابراین، ولایت معنوی ائمه و مرجعیت دینی آنان متلازم همدیگرند و نمی‌توان ولایت معنوی را از مرجعیت دینی و ولایت اجتماعی جدا ساخت.

- مرجعیت دینی

از بزرگ‌ترین شئون امامت، مرجعیت و ریاست در امور دینی است که اقدامات عملی او را می‌طلبد. بدین معنا که برای اجرای احکام الهی، اولاً باید بنیادهای اعتقادی مردم را با ابلاغ معارف دینی قوت بخشد و ثانیاً با توجه به بنیادهای اعتقادی قوی، نظامی مکتبی تشکیل داد تا بتواند احکام دین را اجرا کند.

^{۶۱} (۵). در گذشته، تحقق این حاکمیت با بیعت بوده، اما امروزه به‌گونه‌ای دیگر و با رأی‌گیری از مردم است؛ البته در بیعت اقلیت و اکثریت مطرح نیست. از حضرت زهرا (س) نقل شده: مثل الإمام کمثل الکعبه؛ یعنی همچنان که کعبه سراغ مردم نمی‌آید و مردم سراغ کعبه می‌روند، امام نیز چنین است. ر. ک: خزاز قمی، علی بن محمد، کفایه الاثر...، ص ۱۹۹.

^{۶۲} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه. ش.

^{۶۳} (۱). تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۱۰-۱۲. برای بحث امامت و تعریف و صفات امام، ر. ک: خواجه نصیر الدین طوسی، رساله امامت، چاپ دانشگاه تهران.

^{۶۴} (۲). ممتحنه، ۸.

امام، فهم کاملی از دین دارد و عام و خاص، مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ قرآن را می‌داند. او سنت واقعی رسول خدا (ص) را می‌شناسد. از این رو، بسیاری از ظنهای خاص و

ص: ۱۵

عام و اصول عملی که به دلیل انسداد باب علم، در دوران عدم دسترسی به امام (ع) وضع شده، در دوران حضور ایشان کارآیی خود را از دست می‌دهند؛ البته شارع این امور را به دلیل مذموم و غیر قابل قبول بودن شک و تردید وضع کرده تا مکلفان در حالت شک و تردید باقی نمانند.

شیعه امامیه، مرجعیت علمی و دینی را حق خالص و منحصر به فرد علی (ع) می‌داند و مراجعه علمی و معنوی را تنها به آن بزرگوار و یازده فرزندش روا می‌شمارد.^{۶۵}

ادله عصمت - که ذکر آن گذشت - بر مرجعیت دینی اهل بیت پیامبر (ص) دلالت دارند.

افزون بر این ادله، روایات فراوانی دیگری مانند انا مدینه العلم و علیّ بابها، انا مدینه الحکمة و علیّ بابها، الحقّ مع علیّ و علیّ مع الحقّ^{۶۶} انا مدینه الفقه و علیّ بابها و ...^{۶۷} مرجعیت دینی آنان را مسلم می‌سازد.

از علی (ع) نقل شده است که درباره ارتباط خود با پیامبر (ص) فرموده: هنگامی که از او سؤال می‌کردم، پاسخ می‌داد و چون ساکت می‌شدم، او آغاز به سخن می‌کرد.^{۶۸}

- رهبری سیاسی

از بعد نظری، شیعه امامیه از آغاز تاکنون اعتقاد داشته که ولایت اجتماعی و سرپرستی جامعه، حق امام معصوم (ع) است و مشروعیت هر حکومت و دولتی، تنها با تفویض از طرف آنان امکان پذیر است و در طول تاریخ، شیعه از این نظریه پیروی کرده است.

- امامت به معنای رهبری و جانشینی سیاسی

شیعه، امامت را ادامه نبوت می‌داند، اما معتقد است بر امام وحی نمی‌شود و او اختیاری در تشریح شرایع یا نسخ آن ندارد. تنها حکم خدا و رسول، یعنی کتاب و سنت به امام سپرده شده است، و اطاعت از او، مانند اطاعت از پیامبر (ص) مطلق بوده و به هیچ قید و شرطی مقید و مشروط نگردیده است.^{۶۹} چنین امامی، علاوه بر ولایت معنوی و مرجعیت دینی

^{۶۵} (۱). طباطبایی، سید محمد حسین، شیعه در اسلام، ص ۲۸.

^{۶۶} (۲). کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، ج ۱، ص ۱۱؛ صدوق، الامالی، ص ۱۸۸؛ فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین، ص ۱۰۲.

^{۶۷} (۳). ابن جوزی، ج ۱، ص ۳۴۹ «الموضوعات».

^{۶۸} (۴). أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۱۵۱.

^{۶۹} (۵). موسوی همدانی، محمد باقر، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۲۰.

مردم، حاکمیت سیاسی آنان را نیز در اختیار دارد و امت نیز دستورهای او را عبادت می‌دانند؛ از این رو، قدرت سیاسی او از استحکام زیادی برخوردار است.

ص: ۱۶

اصل امامت، اثری ریشه‌دار در انتخاب حاکمان سیاسی در دوران غیبت دارد و باتوجه به این اصل، مردم نمی‌توانند هر فردی را به عنوان حاکم انتخاب، یا از او اطاعت کنند، بلکه حاکم باید نیابت خاصی از امام (ع) داشته باشد یا با نیابت عامه که شرایط آن در آخرین توقیع امام (عج) آمده است، انتخاب شود.^{۷۰} تا مشروعیت و مقبولیت لازم را به دست آورد.

قابل ذکر است حاکمی که به نیابت عامه انتخاب می‌شود، جایز الخطاست و مانند مقام امامت دارای عصمت نیست. از این رو، در مواردی که به خطای او یقین شود، آگاهی می‌سازند و در مواردی که خطای او محتمل باشد، اطاعت از او لازم است.

در مقابل این اصل سیاسی شیعه، اهل سنت معتقدند مسأله رهبری و انتخاب حاکم، صرفاً ریشه مردمی دارد که نباید با مسأله نبوت سنجیده شود و این اصل، هیچ ریشه‌ای در دین و یا نبوت ندارد. بنابراین عقیده، مشروعیت و مقبولیت حاکم، تنها از راه انتخاب مردم یا شورای اهل حل و عقد امکان‌پذیر خواهد بود.

باتوجه به این مبناست که «ماوردی» کوشیده تا برای هر حکومتی که در حوزه ممالک اسلامی به وجود آمده، مقبولیتی درست کند. برای نمونه، او تلاش می‌کند ولایت عهدی را که در دستگاه خلافت عباسی رایج شده است، با انتخاب یک نفر اثبات کند، یا امارت کسانی را که با غلبه و غضب در ناحیه‌ای به تشکیل دولت مستقلی دست می‌زنند و در عمل قدرت خلیفه را نادیده می‌گیرند، به رسمیت بشناسد^{۷۱}؛ با اینکه امامت به معنای خلافت را امری شرعی و الهی می‌داند و امام جامعه را به دلیل جانشینی پیامبر (ص) خلیفه و با استناد به آیه اولی الامر، واجب الاطاعه می‌شمارد.^{۷۲}

- مبانی و معیارهای گزینش امام^{۷۳}

چنانکه عصمت و علم لدنی سبب انحصار تعیین پیامبر از سوی خداوند است، همین دو صفت، سبب انتصاب امام از سوی خدا به شمار می‌آید.

ص: ۱۷

^{۷۰} (۱). البته انتخاب در اینجا، به معنای احراز شرایط نیابت عامه است، نه رأی مردم. اگر فقیهی دارای شرایط نیابت عامه شد، زعامت پیدا کرده و باید رئیس قوای سه‌گانه را خود انتخاب کند. بحث انتخاب رئیس دولت به رأی مردم براساس ضرورت‌های اجتماعی است که امروزه براساس آن عمل می‌شود. بنابراین، مشارکت سیاسی و اجتماعی مردم، از مبانی مقبولیت نظام سیاسی است، نه مشروعیت آن.

^{۷۱} (۲). ماوردی، ابو یعلی محمد بن حسین فراء، احکام السلطانیة، ص ۳۴.

^{۷۲} (۳). همان، ص ۵.

^{۷۳} (۴). برای اطلاع بیشتر از این بحث، ر.ک: الصراط المستقیم، ج ۱، ص ۷۱ به بعد.

اگر گزینش امام جایز باشد، گزینش رسول و نبی نیز برای مردم جایز خواهد بود، به دلیل اینکه هر دو اینها (نبوت و امامت) براساس لطف و مصلحت برای مردم معین شده‌اند و اگر این دو جایز باشند، وضع قوانین نیز که فرع بر نبوت است، برای آنان مجاز خواهد بود، در حالی که هیچ‌کس چنین امری را مجاز ندانسته است.^{۷۴}

برخی از مبانی شیعه در انتصابی بودن امامت عبارت‌اند از:

آیه ۱۲۴ سوره بقره «إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ...» که اولاً: بر منصوص بودن امامت حضرت ابراهیم (ع) دلالت دارد و ثانیاً امامت او بر امور دینی و دنیایی مردم را تأیید می‌کند.

آیه ۶ سوره احزاب «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ...» بر ولایت و امامت و حتی اولویت آن حضرت بر نفوس مؤمنان دلالت دارد. همچنین آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»^{۷۵} که بر گزینشی بودن منصب امامت و ولایت علی (ع) دلالت می‌کند. بنابراین، هم‌چنانکه در مباحث نبوت، ریشه بحث انتصاب به قرآن بازمی‌گردد، در بحث امامت و ولایت نیز مسأله نصب و انتصاب ادله قرآنی دارد.

تفاوت نظریه اهل سنت و شیعه در انتخاب امام این است که اهل سنت، مقام ابلاغ معارف الهی و عصمت را برای خلیفه لازم نمی‌دانند، گرچه خلافت را امری شرعی و الهی می‌شمارند.^{۷۶} آنان آگاهی امام را به اداره امور اجتماع کافی می‌دانند و امامت و انتخاب او را از سوی اهل حل و عقد، شورا یا اجماع مسلمانان جایز و لازم می‌شمارند، اما در اندیشه تشیع، امام به نصب است و هر منصب سیاسی نیز مشروعیتش به نظر امام معصوم و منصوص است.

به‌طور کلی مبانی شیعه در گزینش امام بدین شرح است:

۱. شیعه، امامت را از اصول دین و در ردیف اعتقاد به توحید، نبوت و معاد می‌انگارد.

امام به نص و گزینش الهی تعیین می‌گردد و باید ویژگی‌های ذیل را داشته باشد که البته شناسایی چنین ویژگی‌هایی، جز در پرتو وحی الهی امکان‌پذیر نیست.

الف) معصوم باشد.

ب) دارای مجموعه علوم لدنی باشد، که هر امامی از امام قبل از خود به ارث می‌برد.

ص: ۱۸

تفاوت بین علم امام و دیگران در این است که علم امام اکتسابی نیست.^{۷۷}

^{۷۴} (۱) همان، ص ۷۱.

^{۷۵} (۲) مانده، ۵۵.

^{۷۶} (۳) احکام السلطانیة، ج ۲، ص ۷.

^{۷۷} (۱) شرح اصول الکافی، ص ۲۲۹؛ شیخ بهائی، محمد بن حسین، مفتاح الفلاح، ص ۱۷۲.

۲. امام (ع) براساس نیاز فطری جامعه از طرف خداوند انتخاب می‌شود.

۳. امام وصی پیامبر (ص) است.

۴. گفتار و کردار امام (ع) حجت است.

۴. امامت تا روز قیامت در نسل علی (ع) و فاطمه (س) باقی می‌ماند.

۵. هر امامی (ع) به هنگام رحلت جانشین خود را تعیین می‌کند.

۶. امام حجت خدا بر روی زمین است و هیچ‌گاه زمین از حجت خدا خالی نمی‌ماند.^{۷۸}

۷. امامان مخزن علم الهی و مفسر وحی‌اند. بنابراین، کلمات آنان کلام خدا و فرمانهای آنان فرمان خداست.

۸. امامت میثاقی است بین خدا و انسان و شناسایی امام بر هر مؤمنی واجب است. بر این اساس، هرکس بمیرد و امام خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.^{۷۹}

ج) ملاکهای گزینش امام و خلیفه - شرطهای امامت:^{۸۰}

۱. هاشمی، از نسل علی (ع) و فاطمه (س)^{۸۱}

۲. منصوص از سوی پیامبر (ص) یا امام قبل از خود

۳. عصمت

۴. وراثت

۵. قرابت

۶. برتری در علم و عمل.

- ملاکهای گزینش خلیفه

چنانکه اشاره شد، در مکتب اهل سنت، امامت، به معنای خلافت و یک منصب اجتماعی

^{۷۸} (۲). اوائل المقالات، ص ۳۹؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، خمس رسائل فی اثبات الحجّة، ص ۱۰ و ۲۰۵.

^{۷۹} (۳). نهج البلاغه، خطبه ۱۵۲؛ تشیع در مسیر تاریخ، ص ۳۴۰؛ رازی، ابو غالب، تاریخ آل زرار، ج ۱، ص ۸۰.

^{۸۰} (۴). با توجه به شرطهای امامت، ملاک گزینش امام نیز مانند گزینش پیامبر (ص) خواهد بود؛ همان‌گونه که نمی‌شود پیامبر را با اجماع اهل حل و عقد، شورا، اجماع و یا آرای مردم انتخاب کرد، امام را نیز نمی‌شود با این‌گونه امور انتخاب کرد.

^{۸۱} (۵). شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحکم و الادارة فی الاسلام، ص ۱۳۶.

است. از این رو، گزینش او نیز به دست اجتماع خواهد بود^{۸۲} و می‌تواند با توجه به مقتضیات هر زمان، ملاکهای متفاوتی داشته باشد. شاید بدین جهت نیز در متون دینی، ملاکهای مشخصی برای آن ذکر نشده است و تنها پس از برپایی سقیفه بنی ساعده، شیوه انتخاب خلفای قبل را ملاک و ضابطه انتخاب خلفای بعدی قرار دادند؛ یعنی اول عمل کردند آنگاه، ضابطه آن را درست کردند. به هر صورت انتخاب خلیفه در مکتب اهل سنت به دست مردم است.

ملاکهایی که با توجه به خلافت خلفای پیشین عرضه شده عبارت‌اند از:

۱. راه اول، تئوری سنتی اهل سنت مبتنی بر انتخاب ابو بکر است که امام به وسیله اجماع و بیعت اهل حل و عقد انتخاب می‌شود. این شیوه با توجه به گزینش خلیفه اول، با بیعت عده‌ای از صحابه یکی از ملاکهای گزینش خلیفه قرار گرفت.^{۸۳}

۲. دومین راه، استخلاف یا نصب خلیفه و امام لا حق به وسیله خلیفه سابق است، مانند تعیین خلیفه دوم به دست خلیفه اول.^{۸۴}

۳. راه سوم، انعقاد خلافت از راه شورا است، مانند انتخاب خلیفه سوم به وسیله شورای شش نفره.

۵. راه چهارم، استیلا و شوکت با قهر و غلبه است. این ملاک نیز به این جهت است که خلفای بعدی با قهر و غلبه خلافت را به دست می‌آوردند. روزبهان در سلوک الملوک این راه را با توجه به استیلائی دولتهای مستقل بر خلافت عباسی اضافه کرده است. در این روش، تفاوتی میان فرد مستولی از نظر جاهل و علم فسق و عدل، عرب و عجم و قرشی بودن وجود ندارد.^{۸۵}

پس از انتخاب خلیفه با یکی از شیوه‌های ذکر شده، با او بیعت می‌شود تا هم اقتدار خلیفه به رسمیت شناخته شود و هم به او وعده پیروی بدهند. البته در تعداد بیعت‌کنندگان نیز بین اهل سنت اختلاف است؛^{۸۶} برخی گفته‌اند پس از بیعت چهار نفر، امامت منعقد می‌شود.^{۸۷} وظایف خلیفه از نظر اهل سنت، بعد از گزینش توسط مردم به‌طور اجمال عبارت است از:

حفظ حدود و ثغور اسلامی، قضاوت، رهبری در جنگها، گرفتن مالیات و مصرف آن در مصالح مسلمانان، تعیین افراد در مناصب مختلف.^{۸۸}

^{۸۲} (۱). برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ابیسی، یوسف، الخلافة و شروط الزعامة عند اهل السنة و الجماعة.

^{۸۳} (۲). التمهید ص ۱۷۸.

^{۸۴} (۳). اصول الدین، ص ۲۷۳.

^{۸۵} (۴). خنجی اصفهانی، فضل الله روزبهان، سلوک الملوک، ص ۸۲.

^{۸۶} (۵). التمهید ص ۱۷۸.

^{۸۷} (۶). قلقشندی، احمد بن عبد الله، مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۴۳.

اهل سنت دلیلی از سنت پیامبر (ص) یا قرآن بر این نحوه از گزینش امام توسط مردم ندارند. قلقشندی برای امامت در نزد اهل سنت، چهارده شرط ذکر می‌کند.^{۸۹}

د) شیوه‌های عملی به دست آوردن قدرت و حکومت

شیوه‌های عملی به دست آوردن قدرت، بر اختلافی مبتنی است که در منشأ حاکمیت وجود دارد. اهل سنت که منشأ حاکمیت را انسانی و صرفاً سیاسی، اجتماعی و مردمی می‌شمارند، ریشه شکل‌گیری قدرت را از سه راه اجماع، وصیت و شورای اهل حل و عقد می‌دانند. اما چنانکه گذشت، شیعه، منشأ حاکمیت را الهی می‌داند و اعتقاد دارد امامت ادامه نبوت و اعم از رهبری سیاسی و تفسیرهای دینی است.

بزرگ‌ترین مشکلات خلافت علی (ع) گزینش او به شیوه گزینش خلفای قبل از او بود. به این معنا که با او، به‌عنوان امام مفترض الطاعة و امامی که منصوب از سوی خداوند متعال است، بیعت نشد و چنانکه خود ایشان تصریح کرده، با او به امارت بیعت کردند.^{۹۰} حضرت هنگام حرکت به طرف صفین نیز اصحاب خود را جمع کرد و در خطبه‌ای فرمود: شما با من بر امارت بیعت کردید.^{۹۱}

گرچه شورای واقعی امت در خلافت امام علی (ع) تحقق یافت، اما این برای امامت او کافی نبود؛ چون آن حضرت از امامت تفسیر دینی داشت و می‌خواست امت نیز همان حقی را که خداوند متعال به او داده و رسول خدا (ص) نیز آن را اعلام کرده بود، برای او قائل شوند. چنانکه حضرت در سال چهلیم هجری به جانشینی امام حسن مجتبی (ع) تصریح کرد، این تصریح نشان از آن دارد که او حق حاکمیت را الهی و منشأ آن را نیز نص می‌داند و روایات ذیل نمونه‌های دیگری برای تأیید این سخن است:

۱. در روایت کافی نقل شده است که «انّ امیر المؤمنین نصّ علی ابنه الحسن (ع) بحضرة الشیعة و استخلفه علیهم، امام علی (ع) در حضور شیعه به امامت فرزندش امام حسن (ع)

ص: ۲۱

تصریح کرد و او را جانشین خود قرار داد».^{۹۲}

۲. در نامه امام حسن (ع) به معاویه آمده است: «... و لانی هذا الامر من بعده ... پس از خود امامت را به من سپرد».^{۹۳}

^{۸۸} (۱). نظام الحکم و الادارة فی الاسلام، ص ۳۴۷-۳۹۷. برای اطلاع بیشتر در این زمینه، ر. ک: احکام السلطانیة؛ التمهید ... و کتابهای که درباره دین و دولت نوشته شده است.

^{۸۹} (۲). مآثر الانافة فی معالم الخلافة، ج ۱، ص ۳۱.

^{۹۰} (۳). شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۷۵ و ج ۱۴، ص ۳۵.

^{۹۱} (۴). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۲۲ و ۲۳۵.

^{۹۲} (۱). اصول الکافی، ج ۱، ص ۲۹۷.

^{۹۳} (۲). ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۶.

۳. ابو الاسود دئلی وقتی مردم را دعوت به بیعت با امام حسن (ع) می‌کرد گفت: علی (ع) او را به امامت وصیت کرده است؛ پس با او بیعت کنید.^{۹۴}

- شورا

شورا در لغت به معنای مشورت و رایزنی است، این نکته به همین معنا دوبار در قرآن کریم آمده است؛^{۹۵} از نظر سیاسی، شورا عبارت است از اجتماع گروه فرهیخته و آگاه جامعه برای مشورت درباره یک موضوع مهم اجتماعی یا سیاسی. یکی از مهم‌ترین انواع چنین شورایی در اسلام، بعد رحلت پیامبر (ص) توسط خلیفه دوم و بعد از زخمی شدن او تشکیل شد که به شورای شش نفره عمر معروف گردید، عثمان بن عفان با رأی سه نفر از اعضای این شورا به خلافت رسید.

- شورای شش نفره

در سال ۲۳ هجری، خلیفه دوم به تحریک اموی‌ها^{۹۶} توسط ابو لؤلؤ زخمی شد و پس از سه روز درگذشت.^{۹۷}

در مدتی که او زخمی بود، درصدد انتخاب خلیفه بعد از خود برآمد و در ضمن آرزو می‌کرد که کاش ابو عبیده،^{۹۸} سالم مولی حذیفه، معاذ بن جبل یا خالد بن ولید^{۹۹} زنده بودند تا خلافت را به یکی از آنان واگذارد.

ص: ۲۲

خلیفه دوم، خلافت را بین شش نفر که عبارت بودند از: علی (ع)، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمان بن عوف^{۱۰۰} قرار داد؛ او معتقد بود که پیامبر (ص) در هنگام رحلت از این شش نفر راضی بوده است.^{۱۰۱} سپس درباره ویژگی‌های روحی هرکدام چنین گفت:

^{۹۴} (۳). ابو الفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۲، ص ۳۸۰.

^{۹۵} (۴). شورا، ۳۸؛ آل عمران، ۵۹.

^{۹۶} (۵). الانتفاضات الشيعية عبر التاريخ، ص ۳۹.

^{۹۷} (۶). پس از کشته شدن عمر، فرزندش عبید الله به خون‌خواهی او، جفنه و دختر ابو لؤلؤ و هرمزان را به قتل رسانید که با واکنش شدید علی ابن ابی طالب (ع) روبه‌رو شد. علی (ع) معتقد بود عبید الله به واسطه کشتن چند بی‌گناه باید قصاص شود، ولی عثمان به‌عنوان ولی‌دم کشته‌شدگان، او را بخشید. هنگامی که حضرت علی (ع) به خلافت رسید، عبید الله از ترس قصاص علی (ع) به شام گریخت و در جنگ صفین در رکاب معاویه کشته شد. ر. ک: تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۹، أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۹۴؛ الکامل فی التاريخ، ج ۳، ص ۷۵، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۶.

^{۹۸} (۷). ابن عبد ربّه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۴؛ ابو جعفر احمد، معروف به محبّ طبری، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳-۴، ص ۳۴۹.

^{۹۹} (۸). ابن قتیبه؛ الامامة و السياسة، ص ۲۳.

^{۱۰۰} (۱). وی شوهر ام کلثوم، دختر عقبه بن ابی معیط، خواهر ناتنی عثمان بود. عبد الرحمان بن عوف کسی است که خلیفه دوم نقش اصلی را در شورا به او داد؛ أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۹.

^{۱۰۱} (۲). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ برای تفصیل بیشتر ر. ک: عبد المقصود، عبد الفتاح، الامام علی ابن ابی طالب (ع)، ترجمه طالقانی، ج ۱، ص ۴۱۱-۴۵۱.

علی؛ شایستگی خلافت را دارد، گرچه قدری شوخ طبع است، اما شما را به راه حق هدایت می‌کند.^{۱۰۲} عثمان؛ فرزندان ابی معیط را بر مردم مسلط خواهد کرد و عده‌ای از اعراب او را خواهند کشت.^{۱۰۳} زبیر؛ مردی متلون و دچار خشم و غضب است، از این رو، توان عهده‌داری مسؤلیت اداره امور مسلمانان را ندارد.^{۱۰۴} طلحه؛ فراری از جنگ احد است که وقتی آیه حجاب نازل شد، گفت این آیات سودی برای پیامبر (ص) ندارد، فردا خواهد مرد و زنانش را پس از او به همسری درمی‌آوریم، به همین دلیل وقتی پیامبر (ص) رحلت کرد، از او خشمگین بود.^{۱۰۵} سعد؛ فردی جنگجو و بی‌باک است، ولی قبیله زهره را با خلافت چه کار، سعد شایستگی خلافت ندارد.^{۱۰۶} عبد الرحمان؛ مردی باایمان است، اما از عهده‌داری امور مسلمانان، سررشته ندارد و زنش بر او مسلط است.^{۱۰۷}

عمر پس از تعیین اعضای شورا، ابو طلحه انصاری را بر پنجاه نفر نیروی نظامی گمارد و به او دستور داد تا بیش از سه روز به اعضای شورا در انتخاب خلیفه مهلت ندهد. اگر پنج نفر شورا با کسی موافق بودند و یک نفر مخالف بود، گردن آن یک نفر را بزند؛ اگر چهار موافق و دو مخالف بود، گردن دو مخالف را بزند؛ اگر هم دو گروه سه نفری شدند، خلافت حق سه نفری است که عبد الرحمان در میان آنان است و سه نفر دیگر باید اطاعت کنند، وگرنه گردن آن سه نفر را بزنند.^{۱۰۸}

ص: ۲۳

ترکیب شورا به صورتی بود که تصمیم‌گیری اصلی به عهده عبد الرحمان قرار گرفت و رابطه سببی او و عثمان از یک طرف و همبستگی نسبی و قبیله‌ای سعد و عبد الرحمان از طرف دیگر، عملاً هیچ شانس برای علی (ع) باقی نگذاشت.^{۱۰۹} خلیفه دوم به خوبی می‌دانست که تنها عثمان است که به کمک و پشتیبانی یک پارچه اشراف قریش می‌تواند در مقابل علی (ع) مدعی خلافت باشد.

علی (ع) در خطبه معروف شقشقیه درباره شورای شش نفره عمر چنین فرمود:

... خدایا چه شورایی! ناچار با آنان انباز و با گفتگویشان دمساز گشتم، اما یکی از کینه راهی گزید و دیگری داماد خود را بهتر دید و این دوخت و آن برید تا سومین به مقصود رسید^{۱۱۰}

^{۱۰۲} (۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶.

^{۱۰۳} (۴). مقدسی، مظهر بن طاهر، البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۴۷؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۸۶.

^{۱۰۴} (۵). البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۹۰؛ همان، ج ۱-۲، ص ۲۱۱.

^{۱۰۵} (۶). همان؛ عسکری، مرتضی، معالم المدرستین، ج ۱، ص ۱۸۰.

^{۱۰۶} (۷). همان.

^{۱۰۷} (۸). همان؛ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۳-۴، ص ۳۱۴.

^{۱۰۸} (۹). مسعودی، علی ابن الحسین، التنبیه و الاشراف، ص ۲۹۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۳.

^{۱۰۹} (۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۶۱.

^{۱۱۰} (۲). نهج البلاغه، خطبه ۳، ص ۱۰.

عثمان در شورای شش نفره به خلافت رسید؛ زیرا به نفع علی (ع) و طلحه به نفع عثمان، سعد به نفع عبد الرحمان و در نهایت عبد الرحمان به نفع عثمان کنار رفت.^{۱۱۱}

در برخی منابع تاریخی، از عبد الرحمان نقل شده که او پس از مشورت با اعضای شورا، نظر اکثر اهل شورا را با عثمان دانست، ولی با وجود این اول خلافت را به علی (ع) عرضه کرد به شرط آنکه کتاب خدا، سنت پیامبر (ص) و سیره شیخین را ملاک عمل قرار دهد، اما امام علی (ع) در لفظ نیز سیره شیخین را نپذیرفت و آنان نیز این را به خوبی می دانستند و به همین جهت نیز آن را پیشنهاد کردند.^{۱۱۲} گرچه عثمان نیز که عمل به روش شیخین را در لفظ پذیرفته بود، هیچ گاه به آن عمل نکرد.

ملموس ترین نتیجه ردّ سیره شیخین توسط علی (ع)، مطابق نبودن آن با کتاب و سنت پیامبر (ص) بود، به طوری که خلافت چند ساله حضرت نیز نشان داد او برای هیچ چیزی حاضر نبود از کتاب و سنت عدول کند.

یکی از پژوهشگران درباره امتناع علی (ع) از قبول سیره شیخین و نقش آن در پیدایش مکتب فقهی شیعه و سنی چنین می نویسد:

مهم ترین نکته در واقعه شورا، در امتناع تاریخی علی (ع) به پیروی از رویه دو خلیفه اول قرار دارد. همین اعلام ناسازگاری علی (ع) مهم ترین و قدیمی ترین دیدگاه که موجبات پیدایش دو مکتب فقهی تحت عناوین تشیع و تسنن را فراهم می آورد، شکل می دهد.... اختلافات در مسائل حقوقی و فقهی حداقل به صورت نظری، به

ص: ۲۴

زمان نفی پیروی علی (ع) از رویه شیخین می رسد. از این رو، این نفی به صورت گسترده به اساس تفکر فقهی تشیع خدمت می کند... اندیشه ای را که امام علی (ع) در شورا مطرح کرد، حداقل پنجاه سال طول کشید تا به گونه ای مشخص و مستقل پدیدار گردد و این طرز تفکر تا زمان امام صادق (ع) بسط و تکوین نیافت.^{۱۱۳}

شورای خلیفه دوم، در تعیین جانشینی هیچ مبنا و مستمسکی نداشت؛ زیرا خلفای راشدین به شورا انتخاب نشده بودند. در انتخاب خلیفه اول، تنها عمر بن خطاب و ابو عبیده پسر جراح نقش داشتند و چنانکه در سخنان خلیفه اول^{۱۱۴} و دوم^{۱۱۵} آمده، انتخاب ابو بکر فلتنه، یعنی امری شتاب زده و بدون تدبیر بود. خلیفه دوم نیز به انتخاب مستقیم خلیفه اول بود و شورای شش نفره خلیفه دوم هم طوری بود که نتیجه آن از اول مشخص بود که عثمان حداقل بر اساس قوم مداری انتخاب خواهد شد.^{۱۱۶}

^{۱۱۱} (۳). التنبيه والاشراف، ص ۲۹۱.

^{۱۱۲} (۴). الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۶؛ تاريخ الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۵؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۹.

^{۱۱۳} (۱). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۹۶.

^{۱۱۴} (۲). تاريخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۵۰.

^{۱۱۵} (۳). أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۹۱ و ج ۵، ص ۵۰۰؛ التميمی البستی، محمد بن احمد، السيرة النبوية وأخبار الخلفاء، ج ۲، ص ۴۲۱.

^{۱۱۶} (۴). مظفر، محمد رضا، السقيفة، ص ۴.

عبد الفتاح درباره نقش شورا در انتخاب خلیفه می‌گوید: شورا در بازار جانشینی متاعی بی‌ارزش بود و تنها لفظی بود که بازیچه لبها گشت و از مضمونش تهی شد، چنانکه در مسیر سقیفه نیز به بیراهه رفته بود.^{۱۱۷}

پرسش مهمی که در اینجا وجود دارد، این است که چرا قریش علی (ع) را بعد از رحلت پیامبر (ص) تا زمان شورای شش نفره از خلافت محروم کردند؟ با اینکه علی (ع) برای خلافت در بین خاندان رسول خدا (ص) که نبوت و ولایت در میان آنان بود، بدون منازع شایسته‌ترین افراد بود.^{۱۱۸}

خلیفه دوم در دوران خلافت خود، در پاسخ به این پرسش به عبد الله بن عباس، گفت:

قریش دوست نداشت که نبوت و خلافت در یک‌جا جمع شود.^{۱۱۹} البته او نگفت علت این دوست نداشتن قریش چه بوده است و همچنین نگفت که آیا قریش حق دارد خلافت را در هر جا که می‌خواهد، قرار دهد، هم‌چنانکه در زمان مذاکرات و گفتگوهای اهل شورا، سخنانی در حمایت از عثمان مطرح می‌شد که براساس ملاحظات قبیله‌ای و برخاسته از هوسهای بنی امیه بود.

ص: ۲۵

براساس قول بعضی مستشرقان، این نه کودتای عمر و ابو بکر در سقیفه بنی ساعده، بلکه حسادت قریش بود که علی (ع) را از رسیدن به خلافت بازداشت. تنها فرصت علی (ع) برای سهم شدن در حکومت جامعه اسلامی، مشارکت کامل در شورایی بود که عمر از نخستین صحابه قریش تشکیل داده بود.^{۱۲۰} همچنانکه تفکر نابجایی که جمع امامت و خلافت را در یکجا نمی‌پذیرد، از کلی‌سازی‌های بی‌وجهی بوده که از حسادت قریش سرچشمه گرفته است. جای تعجب نیست اگر بیشتر آن مردم نسبت به علی (ع)، جوانی که در میان قهرمانان خود برایش هم‌تا نمی‌دیدند، حسد ورزند و کینه او را در درون سینه‌ها جای دهند، تا آنجا که در میان صحابه پیامبر (ص) حسودانی را می‌نگریم که در پنهان داشتن حسد خود می‌کوشیدند، ولی باز نمی‌توانستند آن را مخفی دارند. پیامبر (ص) در اصحاب خود، این‌گونه بدانندیشی و انحراف را در بسیاری از موارد می‌دید و از این‌رو، پیوسته و روزهای پی‌درپی فضیلت علی (ع) را بدانها گوشزد می‌کرد و نزدیکی او را به قلب خود بیان می‌نمود.^{۱۲۱} چنانکه عثمان بن عفان به علی (ع) می‌گفت: گناه من چیست که قریش تو را به جهت اینکه هفتاد نفر از آنان را کشتی دوست ندارد.^{۱۲۲}

حضرت فاطمه (س) نیز هنگامی که در جمع زنان قریش به گلایه سخن می‌گفت، درباره کدورت مردم نسبت به حضرت علی (ع) فرمود: ما الذی تقموا من ابی الحسن تقموا و اللّٰه منه نکیر سیفه و شدّة وطأته و نکال وقعته و تنمره فی ذات اللّٰه

^{۱۱۷} (۵). السقیفة و الخلافة، ص ۲۶۴.

^{۱۱۸} (۶). نهج الحق و کشف الصدق، ص ۲۳۴؛ نیشابوری، محمد فضل بن شاذان، الايضاح، ص ۲۰۳.

^{۱۱۹} (۷). أنساب الأشراف، ج ۱۰، ص ۳۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲۰ و ۲۲۲؛ السقیفة و الخلافة، ص ۲۷۹.

^{۱۲۰} (۱). مادلونگ، ویلفرد، جانشینی محمد (ص)، ص ۹۸.

^{۱۲۱} (۲). الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۱، ص ۱۷۰.

^{۱۲۲} (۳). ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبد الله، معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۳۰۱؛ الجمل ...، ص ۱۸۶.

...^{۱۲۳} قسم به خدا آنچه سبب خرده‌گیری اینان بر ابو الحسن شد، صلابت شمشیر، نهراسیدن از مرگ، سختی در میدان نبرد و برندگی و شجاعت او در کار و خشم و جدی بودن او در راه خدا بود.

به گفته عبد الفتاح، قریش اگر امروز سروری را برای علی (ع) - که برترین مردان خود بود - نپذیرفت، دیروز هم برای برترین خلق برگزیده جهانیان نمی‌پذیرفت؛ مثلاً آن همان سینه‌های پرکینه است.^{۱۲۴}

حسکانی روایاتی از علی (ع) نقل کرده که حضرت به عمار فرمود: **مِصْدَاقُ أُمَّ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ**^{۱۲۵} ما هستیم.^{۱۲۶}

ص: ۲۶

بعد از اینکه با عثمان بیعت شد، حضرت فرمود: این اولین روز دشمنی شما با ما بنی هاشم نیست.^{۱۲۷} سپس حضرت رو به عبد الرحمان کرد و فرمود: به خدا سوگند عثمان را انتخاب نکردی و به او رأی ندادی، مگر اینکه رأی را به خودت برگرداندی.^{۱۲۸}

- بیعت^{۱۲۹}

بیعت در لغت به معنای عهد و پیمان، و در اصطلاح تعهد، پیروی و اطاعت از حاکم است، به طوری که بیعت نکردن، نوعی مخالفت شمرده شده است. البته هر بیعتی برای تشکیل حکومت نیست. بیعت می‌تواند برای همراهی در جنگی یا عمل به یکسری دستورات دیگر باشد؛ چنانکه پیامبر اکرم (ص) نیز بیعت‌های گوناگونی مثل بیعت عقبه، بیعت رضوان و بیعت با زنان مسلمان داشت. در قرآن کریم در سوره‌های فتح،^{۱۳۰} و ممتحنه،^{۱۳۱} به دو پیمان اخیر اشاره شده است. بیعت نزد عرب از اهمیت بالایی برخوردار بود، از این رو، آنان شکستن بیعت را بسیار زشت می‌شمردند. اهل سنت یکی از روشهای تعیین خلیفه را بیعت می‌دانند و پس از رحلت پیامبر (ص) اولین بار با ابو بکر بیعت شد.

- اهل حل و عقد

^{۱۲۳} (۴). طیفور، ابو الفضل احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۳۲.

^{۱۲۴} (۵). الامام علی ابن ابیطالب (ع)، ج ۱، ص ۳۱۶.

^{۱۲۵} (۶). نساء، ۵۴.

^{۱۲۶} (۷). شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۸۵. درباره حسادت قریش به بنی هاشم ر. ک: أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۹۶؛ الفتوح، ج ۲، ص ۲۸۳؛ مروج

الذهب ...، ج ۲، ص ۳۲۱؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۰.

^{۱۲۷} (۱). العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۳۳.

^{۱۲۸} (۲). همان.

^{۱۲۹} (۳). بیعت، در اندیشه سیاسی تشیع، با توجه به آیات مشروعیت حکومت، تنها به معنای اعلام وفاداری است، نه اعطای حاکمیت. بعدها خلفا آن را اجباری کردند و به معنای اعطای حاکمیت و رأی مردم شد، و الا هر مسلمانی با اظهار اسلام، به اطاعت بی‌قید و شرط از رسول خدا (ص) تعهد می‌دهد که بیعت نیز تأکید همین مطلب است.

^{۱۳۰} (۴). فتح، ۱۰.

^{۱۳۱} (۵). ممتحنه، ۱۲.

مسأله امامت و خلافت نزد عامه و خاصه از اهمیت بسزایی برخوردار است، به طوری که این مسأله در مباحث فقهی و کلامی فرقه‌های مختلف جایگاه ویژه‌ای دارد، یکی از مباحث مربوط به امامت و خلافت، راه‌های تعیین و انتخاب امام و خلیفه است که محل اختلاف میان فرقه‌ها و مذهبهای گوناگون است.

در نظام سیاسی اهل سنت، یکی از شیوه‌های تعیین خلیفه، انتخاب اهل حل و عقد است. منظور از اهل حل و عقد آن است که چون اجتماع همه امت برای تعیین خلیفه ممکن

ص: ۲۷

نیست، عده‌ای از کسانی که صلاحیت دارند، در یکجا جمع شوند و خلیفه را معین کنند؛ آنان اهل حل و عقد به شمار می‌آیند.^{۱۳۲}

- انتخاب

اهل سنت معتقد است ابو بکر و عثمان به وسیله شورا برگزیده شدند. بنابراین، هرگاه مردم، اهل حل و عقد یا شورا خلیفه‌ای را انتخاب کرد، این عقد کامل و غیرقابل خدشه است؛ زیرا انتخاب از طرف همه مردم ممکن نیست. از این رو، آنان انتخاب اهل حل و عقد را کافی می‌دانند، گرچه در تعداد اهل حل و عقد نیز اختلاف دارند.

ه) جایگاه سیاسی مردم در دیدگاه شیعه (اختیار، آزادی، انسان)

از منظر دین، حق حاکمیت تنها از آن خداوند متعال است، جانشینان خداوند، انبیا و اولیای الهی هستند و هدفشان این بوده که زمینه انتخاب را برای مردم ایجاد کنند، تا مردم با بینش و آگاهی، راه صحیح و ناصحیح را از هم تشخیص دهند.^{۱۳۳} بنابراین، در تفکر دینی، نه تنها حق انتخاب برای هر انسانی مسلم است، بلکه هدف بعثت پیامبران این بوده تا زمینه انتخاب را برای بشر مهیا سازند. انبیا و اولیای الهی وظیفه داشته‌اند تا عزت، کرامت و آزادگی انسانی را حفظ کنند و کسی حق تفکیک حقوق فطری انسانها را از حقوق طبیعی آنان ندارد. خداوند انسان را عزیز، کریم و آزاد آفریده است. در این نگاه، مردم به عنوان امت واحده به وسیله دین باهم مرتبط می‌شوند و در جامعه دینی، امت از حقوق یکسان، اما از وظایف متفاوت برخوردارند.

- اختیار، آزادی، انسان

آزادی، از مفاهیم بدیهی و از بزرگ‌ترین و عالی‌ترین ارزشهای انسانی است که از زمان تولد، در سرشت آدمیان نهاده شده است، و اسلام نیز برای آزادی ارزش فراوانی قائل است.^{۱۳۴} در

^{۱۳۲} (۱). برای اطلاع بیشتر، ر. ک: فوزی خلیل؛ دور اهل الحل و العقد فی النموذج الاسلامی لنظام الحکم؛ تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، ج ۵،

ص ۲۳۴؛ شریف جرجانی، شرح المواقف، ج ۸، ص ۳۴۵.

^{۱۳۳} (۲). اِنَّ لِهٰلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيٰى مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ، انفال، ۴۲.

^{۱۳۴} (۳). نهج البلاغه، نامه ۳۱. در نامه امام علی (ع) به امام حسن مجتبی (ع)، سفارش شده که: بنده کسی مباش، که خداوند تو را آزاد آفریده است.

واقع یکی از نیازمندی‌های هر موجود زنده خواهان گذراندن راه رشد، تکامل و آزادی است،^{۱۳۵} اما از آنجا که نفس انسانی ضعیف و آزمند می‌باشد،^{۱۳۶} خداوند متعال دو نوع حدود را از نظر فردی، اجتماعی، حقوقی، فکری و عقیدتی برای او معین کرده است:

۱. حدودی در ارتباط با خداوند متعال، که برای چگونگی باروری و شکوفایی گوهر ملکوتی او، تکالیفی را در قبال خود برعهده او نهاده است. این تکالیف به پنج قسم (واجب، حرام، مستحب، مکروه، مباح) طبقه‌بندی شده است.

۲. حدودی در قبال ارتباط خود با اطرافیان، اعم از افراد، جامعه و دولت.

بحث آزادی، از مباحث پرمناقشه در حوزه علوم انسانی است که به‌طور مستقیم با تعریف انسان مرتبط است.

هر نظام فکری و فلسفی، براساس مبانی فکری خود، تعریف خاصی از انسان دارد.

اسلام به لحاظ اینکه انسان را یک موجود الهی و دارای ابعاد معنوی می‌داند و او را در حدود طبیعی‌اش خلاصه نمی‌سازد، معتقد است خداوند متعال به حکمت الهی خود، فکر و قوه عقل و تفکر را به انسان بخشیده و مسیر صحیح را نیز با فرستادن فرستادگان و کتابهای آسمانی به او نشان داده است. بر این پایه، اگر بخواهد این موهبت الهی را در مسیر باطلی به کار ببرد، باید او را محدود کرد.

در اعتقاد شیعه، اختیار و آزادی حد وسطی است میان جبر اشعری و تفویض معتزلی که این خود برگرفته از جمله معروف «لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین، است» است که منسوب به ائمه می‌باشد.^{۱۳۷}

- انسان

برای شناخت اندیشه سیاسی تشیع، باید انسان را در این مکتب مورد بحث قرار داد. در واقع هر تعریفی از انسان، در جهت‌گیری سیاسی آن نیز مؤثر خواهد بود.

در رویکرد تشیع، انسان با داشتن دو ویژگی عقل و اختیار، از سایر موجودات ممتاز می‌شود و با شکوفایی عقل به بلوغ می‌رسد. هم‌چنانکه در منظر این مذهب، انسان موجودی دارای حیات مادی و معنوی است که هم در این دنیا و هم در حیات اخروی مطرح است. حکومت بر مبنای انتخاب و انتصاب نیز بر دو مبنای مختلف انسان‌شناسی مبتنی

^{۱۳۵} (۱). مطهری، مرتضی، گفتارهای معنوی، ص ۱۳.

^{۱۳۶} (۲). فاطر، ۱۵.

^{۱۳۷} (۳). اصول الکافی، ج ۱، ص ۱۶۰.

است. دیدگاه اول معتقد است انسان در هستی و کل نظام جهانی مطرح است. در این دیدگاه، انسان هم استمرار دارد و هم در این استمرار، با کل هستی اتصال و پیوند یافته است. از این رو، باید حاکمی بر او انتخاب شود که از روابط انسان با هستی آگاه و از آن باخبر باشد تا خلق را به راهی دیگر نکشد و شتر حکومت را بر در خانه خویش نخواستند، هم چنانکه قوانین آن حکومت نیز باید با نظام هستی هماهنگ باشد. بنابراین، تعیین خط مشی کلی نظامی که این انسان را هدایت کند، از عهده مردم خارج است. انسان با این هدایت‌های الهی است که به مقام خلیفه اللهی می‌رسد.

دیدگاه دوم قائل است اگر شخصی مصلحت جامعه را تشخیص دهد، خیر و شر مادی مردم را بشناسد و قدرت مدیریت جامعه را دارا شود، صلاحیت انتخاب از طرف مردم را یافته است و مردم نیز او را انتخاب می‌کنند، تا در چارچوب ضوابط حاکم بر جامعه - چه دینی چه غیردینی - و براساس ضوابط موکلان خود عمل کند.^{۱۳۸} بنابراین، اختلاف اساسی دیدگاه نظری دو مبنای انتخاب و انتصاب، بر تعریف آنها از انسان استوار است و هرگز قابل جمع نیستند.

(و) اختیارات و وظایف متقابل دولت و ملت - سیاست عین دیانت

بعضی از فیلسوفان اسلامی، سیاست را به معنای حقیقی آن، عبارت از مدیریت و توجیه و تنظیم زندگی اجتماعی انسانها در مسیر حیات معقول دانسته و گفته‌اند:

باتوجه به این تعریف، سیاست همان پدیده مقدسی است که اگر به طور صحیح انجام بگیرد، یکی از باارزش‌ترین تکاپوهای انسانی است که در هدف بعثت پیامبران الهی منظور شده و عالی‌ترین کار و تلاشی است که یک انسان دارای شرایط می‌تواند انجام بدهد.^{۱۳۹}

این نظریه گرچه از طرف یکی از فیلسوفان دینی ارائه شده، اما باتوجه به پایگاهی که این تعریف در منابع دینی دارد، می‌تواند به عنوان یکی از اصول عقاید سیاسی شیعه قرار گیرد؛ زیرا سیاست به این معنا، توأم با دینداری است و پیوند عمیقی با زیربنای فکری و عقیدتی تشیع دارد و در مسیر تحقق آمال و خواسته‌های تعالیم معصومان (ع) است و مایه تقویت دین و اجرای حدود الهی می‌گردد.

ص: ۳۰

در مکتب تشیع، نظام سیاسی و حکومت از مبانی فکری و عقیدتی نشأت می‌گیرد، به طوری که اجرای احکام دین، بدون داشتن یک حاکمیت سیاسی امکان‌پذیر نیست. به عبارتی داشتن یک نظام سیاسی، موجب تقویت و شکوه دین می‌شود و این درست بر خلاف نظریه سکولاریزم است که دین را جدای از سیاست می‌داند و اصولاً نظریه پردازان سکولار، انگیزه خود را از طرح جدایی دین از سیاست، جلوگیری از قربانی شدن دین در مسلخ سیاست پلید می‌دانند.^{۱۴۰}

^{۱۳۸} (۱). التمهید...، ص ۱۷۸؛ اصول الدین، ص ۲۷۷.

^{۱۳۹} (۲). جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام، ص ۴۷.

^{۱۴۰} (۱). عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی اسلام، ص ۴۴.

طرح نظریه سکولاریزم و جدایی دین از سیاست، انحراف از اصول عقاید سیاسی اسلام است جمله معروف شهید مدرس، از عالمان مشهور شیعه و از سیاستمداران ورزیده دوره پهلوی، که فرمود: «دیانت ما عین سیاست ماست و سیاست ما عین دیانت ما» پاسخی به این انحراف است. این جمله شهید مدرس، بارها مورد تأیید و تأکید عالمانی چون امام خمینی (ره) قرار گرفته، که خود عالمی آگاه و سیاستمداری قدرتمند بود. به علاوه، هیچ عالم آگاه به اصول و مبانی اعتقادی - سیاسی شیعه، قائل به تفکیک دین از سیاست نشده است.

در قرآن کریم پیامبر اکرم (ص) اسوه حسنه‌ای معرفی شده و مؤمنان باید به‌عنوان الگو به آن حضرت اقتدا کنند. حال به این دلیل که بزرگ‌ترین موفقیت پیامبر (ص) بنیانگذاری دولتی براساس تعالیم اسلام بود، مؤمنان از این جهت نیز موظف‌اند از ایشان به‌عنوان سرمشق پیروی کنند.^{۱۴۱}

- منشور سیاسی تشیع

اصول سیاسی تشیع مانند اصول اعتقادی آن از سه منبع سرچشمه گرفته است:

۱. قرآن

۲. سنت رسول خدا (ص).

بنابر گواهی تاریخی، پایبندترین مذهب به کتاب خدا و سنت پیامبر (ص)، تشیع است.^{۱۴۲} چنانکه در شورای شش نفره علی (ع) حاضر نشد، به جز کتاب و سنت چیزی را بپذیرد و در تمام دوران خلافتش نیز، پایبندترین فرد به سنت رسول خدا (ص) بود. در تقسیم بیت المال، با طلحه و زبیر به سنت رسول خدا (ص) استدلال می‌کرد و برنامه‌های اصلی حکومت خود

ص: ۳۱

را برگرداندن جامعه به زمان رسول خدا (ص) به‌معنای احیای سنت او اعلام کرد. «أنتی حاملکم الی منهج نبیکم»^{۱۴۳}. نیز در حیات فکری، سیاسی و اعتقادی آن حضرت مهم‌ترین مسأله، عمل به کتاب و سنت بود.

۳. سیره امام علی (ع) و سایر ائمه اهل بیت (ع).

یکی از مهم‌ترین منابع سیره سیاسی شیعه، عهدنامه مالک اشتر است که علی (ع) آن را به‌هنگام تعیین وی به‌عنوان فرماندار مصر در سال ۳۹ هجری نگاشته است.

^{۱۴۱} (۲). احزاب، ۲۱.

^{۱۴۲} (۳). تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۲۵۲.

^{۱۴۳} (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶.

ملاکها و معیارهایی که حضرت علی (ع) در این عهدنامه به مالک اشتر نوشت، بیانگر مبانی اندیشه سیاسی تشیع است. به یقین اگر جامعه امروز ما بتواند تطبیق کاربردی اصول ذیل را با جامعه سیاسی خود تحقق بخشد، نظامی کارآمد مبتنی بر اندیشه‌های تشیع به وجود خواهد آورد. اینک به برخی از این اصول که از این عهدنامه استنتاج شده است اشاره می‌شود.

الف) با نگاهی به مجموعه کارگزاران علی بن ابی طالب (ع) به نظر می‌رسد انتخاب کارگزاران سالم، صالح، متعهد و کاردان از اولین اصول مورد توجه او بوده است.^{۱۴۴}

ب) اهتمام و ضرورت توجه کارگزاران به عمل صالح و کنترل هوای نفس برای تحدید قدرت سیاسی، از دیگر مؤلفه‌های این منشور جاوید است.^{۱۴۵}

ج) تنظیم ارتباط حاکم و کارگزار با مردم، براساس محبت و اغماض از لغزشهای مردم، از دیگر موارد این اصول است.^{۱۴۶}

د) پرهیز از ستم و توجه به حق و گسترش عدالت در جامعه.^{۱۴۷}

ه) طرد مشاوران ناشایست، عیب‌جو و سعایتگر.^{۱۴۸}

و) حفظ ارزشها و پاسداری از سنتهای پسندیده.^{۱۴۹}

افزون بر موارد بالا، حضرت در این نامه، به صورت مفصل به نقش طبقات مختلف و رابطه آنان با دولت اسلامی و بالعکس، ویژگی‌های نیروهای مسلح و نقش آنان در حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور، نقش قضات و توجه به معیشت آنان برای سلامت جامعه،

ص: ۳۲

توجه به معیشت مردم و تأمین نیازها و بررسی دقیق کار آنان، آبادانی شهرها و تمام مسائلی که رشد و تکامل معنوی و مادی انسان را به دنبال دارد، اشاره کرده است. اینها از مهم‌ترین مبانی و اصول سیاسی شیعه در اداره یک حکومت دینی و مردم‌سالار است که پیوندی عمیق با عقاید تشیع دارد.

این موارد می‌تواند تا حدودی ماهیت حکومت دینی و اندیشه سیاسی را از منظر شیعه ترسیم کند.^{۱۵۰}

^{۱۴۴} (۲). ر. ک: ذاکری، علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر المؤمنین (ع)، ج ۲، ص ۱۳۶ به بعد.

^{۱۴۵} (۳). همان، ص ۱۳۲.

^{۱۴۶} (۴). همان، ص ۱۳۳.

^{۱۴۷} (۵). همان، ص ۱۳۴-۱۳۵.

^{۱۴۸} (۶). همان، ص ۱۳۶-۱۳۷.

^{۱۴۹} (۷). همان، ص ۱۳۸.

عدل در عین حال که از اصول اعتقادی شیعه است، از اساسی‌ترین اصول و مبانی اندیشه سیاسی آن نیز به شمار می‌رود و عدالت، از اموری است که مشروعیت سیاسی امام جامعه به آن بستگی دارد. در مقابل عدل، ظلم قرار دارد که شیعه حاکمیت غیر امام عادل یا غیر منصوب از سوی او را غصبی و نامشروع می‌داند.

حضور فراوان عدل در سخنان نورانی ائمه (ع) نشان از اهمیت آن در نظام فکری این مذهب است.

عدل افزون بر اینکه جایگاه مهمی در علوم مثل فلسفه، کلام، فقه، اخلاق، سیاست و ...

دارد، از مستقالات عقلی نیز به شمار می‌رود. بدین جهت، همیشه به عنوان یک اصل مهم، در علوم مختلف مورد توجه عالمان شیعه بوده است. البته جایگاه عدل در حوزه سیاست، بس عظیم است که بدون آن، حاکمیت هیچ حاکمی به رسمیت شناخته نمی‌شود.

علی (ع) انتظام امور نظام سیاسی مردم را منوط به عدل دانسته^{۱۵۱} و ستم را مایه آوارگی رعیت و از هم پاشیدن اداره نظام سیاسی تلقی کرده و به والیان خود اجرای عدالت را تأکید و یادآوری نموده است.^{۱۵۲}

نراقی در معراج السعادة با اینکه مطالب اخلاقی را نوشته، عدالت حاکم را اشرف و افضل

ص: ۳۳

انواع سیاست دانسته و معتقد است هر عدالتی نسبت به عدالت حاکم است و اگر عدالت سلطان نباشد، احدی از اجرای عدالت متمکن نخواهد بود.^{۱۵۳} در فقه، فلسفه و کلام شیعه نیز عدل جایگاهی بس رفیع دارد و رعایت آن، موجب آزادی و کرامت انسان می‌شود. چنانکه علی (ع) بعد از اینکه به خلافت دست یافت، در اولین خطبه برنامه حکومتی خویش را چنین اعلام فرمود:

بدانید که روزگار دگرباره شما را در بوته آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبر شما را برانگیخت به خدایی که او را به راستی مبعوث فرمود، به هم خواهید درآمیخت و چون دانه که در غربال ریزند یا دیگ‌افزار که در دیگ ریزند،

^{۱۵۰} (۱). برای به دست آوردن مبانی اندیشه سیاسی شیعه و مؤلفه‌های آن، ر. ک: کتب اربعه شیعه و توارخی که درباره زندگانی ائمه (ع) هم‌چنانکه برای به دست آوردن دیدگاه‌های مختلف عالمان شیعه درباره اندیشه‌های سیاسی این مکتب، می‌توان به رساله اندرزنامه، اثر مرحوم آخوند خراسانی؛ رساله تذکرة الغافل و ارشاد الجاهل، شیخ فضل الله نوری؛ تنبیه الامة و تنزیه الملة شیخ محمد حسین نائینی و اندیشه سیاسی در اسلام معاصر حمید عنایت مراجعه کرد.

^{۱۵۱} (۲). تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۲، ص ۹۰، حدیث ۱۹۵۴.

^{۱۵۲} (۳). نهج البلاغه، حکمت ۴۷۶، ص ۴۴۵.

^{۱۵۳} (۱). نراقی، [ملاً] احمد، معراج السعادة، ص ۵۱.

روی هم خواهید ریخت، تا آنکه در زیر است زیر شود و آنکه بر زیر است به زیر در شود و آنان که واپس مانده‌اند پیش برانند و آنان که در پیش افتاده‌اند واپس مانند.^{۱۵۴}

از این سخنان، به روشنی برمی‌آید که مبنا و اساس حکومت علی (ع) عدالت بود، چنانکه این سیره پیامبر اکرم (ص) بود و در تمام شئون فردی، اجتماعی، سیاسی و حتی خانوادگی، ذره‌ای از عدالت عدول نکرد.

در فرهنگ سیاسی شیعه، عدالت از حساسیت بیشتری به نسبت دیگر فرقه‌های اسلامی برخوردار است. با تأمل در تاریخ سیاسی شیعه، این مطلب آشکار می‌شود که شیعه، هیچ‌گاه با سلاطین جور کنار نیامده و پیوسته با آنان درگیر بوده است، علت آن نیز دوری آنها از عدل و ستم به خلق خدا بوده که سبب به وجود آمدن فقر و غنا و از بین رفتن آزادی انسانها شده و در نهایت، به زوال حکومت آنان انجامیده است.

در مقابل عقیده تشیع درباره عدالت سیاسی حاکمان، برخی از اهل سنت نظریه صلّ مع کل امام و جاهد مع کل امیر^{۱۵۵} را مطرح می‌کنند که براساس این نظریه، هرکس حاکمیت پیدا

ص: ۳۴

کرد، باید به‌عنوان حاکم جامعه از او اطاعت شود، خواه عادل باشد یا ظالم.^{۱۵۶} در واقع اینان عدالت را در سلوک سیاسی حاکمان شرط نمی‌دانند، بلکه حاکم بودن و قدرت داشتن را دلیل مشروعیت حکومت می‌دانند، در حالی‌که از مهم‌ترین پشتوانه‌های حکومت در اندیشه سیاسی شیعه امامیه، عادل بودن حاکم و رعایت مشخصه‌های عدالت در مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و ... در تمام سطوح جامعه است. به همین سبب است که مهم‌ترین و محوری‌ترین ویژگی حکومت حضرت علی (ع) عدالت بود، تا حدی که گفته شده است: علی به سبب شدت عدالتش به شهادت رسید.^{۱۵۷}

خلاصه

اصول و مبانی اعتقادی و سیاسی شیعه براساس آیات قرآن و روایات رسول خدا (ص) است. از اصلی‌ترین مبانی اعتقادی شیعه امامت است که مانند نبوت به تعیین الهی است و به قبول و نفی مردم بستگی ندارد، اگرچه تحقق آن به پذیرش مردم است و آنچه مردم را با ولی و امام خود پیوند می‌دهد عصمت و علم ولی است که فهم او از دین و انسان کامل است و قادر است انسان را در دنیا و برای آخرت رهبری کند.

^{۱۵۴} (۲). نهج البلاغه، خطبه ۱۶، ص ۱۷.

^{۱۵۵} (۳). خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، ج ۱، ص ۱۸۸. علت این سخن اهل سنت آن است که آنان، اولی الامر را در آیه ۵۹ سوره نساء، به خلفا، حاکمان و پادشاهان تفسیر می‌کنند. چنانکه مسلم در کتاب خود نقل کرده است که یزید جعفی از پیامبر (ص) پرسید: اگر حاکمانی بر ما مسلط شدند که حق خود را از ما می‌گیرند، اما حق ما را به ما نمی‌دهند چه کنیم؟ حضرت فرمود: اسمعوا و اطیعوا، بشنوید و اطاعت کنید. صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب طاعة الامراء و ان منعوا الحقوق، ج ۳، ص ۴۷۴. صاحب المنار، در ذیل تفسیر آیه اولی الامر گفته است: بعضهم اطلق فی الحکام فأوجبوا طاعة کل حاکم؛ بعضی باتوجه به آیه مذکور، اطاعت همه حاکم را جایز می‌دانند. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم، الشهیر بتفسیر المنار، ج ۵، ص ۱۸۱.

^{۱۵۶} (۱). قاضی ابو یوسف، یعقوب بن ابراهیم، کتاب الخراج، ص ۱۰.

^{۱۵۷} (۲). جرداق، جرج، امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ترجمه خسروشاهی، ج ۳، ص ۷۳۸.

۱. اصولاً شناخت مفاهیم و مبانی هر علمی چه تأثیری در شناخت مسائل آن علم دارد؛
۲. رابطه امامت، خلافت و نبوت در دو دیدگاه شیعه و اهل سنت؛
۳. عصمت، علم، سابقه، قرابت، وصایت و وراثت چه تأثیری در گزینش امام و حاکم دارد؛
۴. تفاوت گزینش حاکم از طرف خداوند با گزینش حاکم از طرف مردم؛
۵. جایگاه بیعت، رأی اهل حل و عقد، انتخاب مردم در انتخاب حاکم در دو دیدگاه شیعه و اهل سنت چگونه است؛
۶. سرفصلهای مهم‌ترین اصول و مبانی اعتقادی شیعه کدام است؟
۷. امامت در اصول اعتقادی و سیاسی شیعه چه جایگاهی دارد؟

ص: ۳۵

فصل دوم پیدایش تشیع مقدمه

هدف این فصل مروری اجمالی بر وقایع پس از رحلت رسول خدا (ص) و دستیابی به خاستگاه تاریخی پیدایش تشیع است.

تاریخ اجتماعی اسلام نشان می‌دهد که مسلمانان پس از رحلت رسول خدا (ص) اندک اندک با سنت و سیره آن حضرت فاصله گرفتند و پس از ۲۵ سال به زندگانی پیش از بعثت بازگشتند، امام علی (ع)، در سال ۳۵ هجری به خلافت رسید و بار دیگر سیره و سنت آن حضرت را حیات مجدد بخشید. عده‌ای از مسلمانان که با توجه به تأکيدات رسول خدا (ص) در پیروی از آن حضرت کوشیدند، شیعه نام گرفتند.

امام علی (ع) نزدیک‌ترین یار رسول خدا (ص) و داماد آن حضرت، در میان اهل بیت (ع) از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بود. به استناد نصوص روایی و تاریخی او در تمام دوران حیات خویش کانون توجه رسول خدا (ص) بود، بنابراین خاستگاه شیعه، خانه وحی و رهبران آن نیز حاملان علوم رسول خدا (ص) و فرزندان او هستند که در این فصل به بسترهای تاریخی ظهور شیعه اشاراتی می‌شود.

۱. ظهور اعتقادی تشیع

۱-۱. علل و زمان ظهور تشیع

تلاش برخی از نویسندگان متعصب غیرشیعی بر آن است که شیعه را نیز مانند سایر فرقه‌ها، فرقه‌ای نوظهور یا جنبشی سیاسی که در اثر تحولات تاریخی، سیاسی و اجتماعی به وجود آمده، معرفی کنند^{۱۵۸} و به این وسیله، آن را از پیکره اسلام جدا سازند.

دیدگاه‌های گوناگونی درباره تکوّن و پیدایش شیعه ابراز شده است که عبارت‌اند از:

۱. عده‌ای، پیدایش شیعه را پس از سقیفه بنی ساعده دانسته و گفته‌اند: گروهی بر انتخاب

ص: ۳۶

ابو بکر اعتراض کردند و به پیروی از علی (ع) در خانه حضرت فاطمه (س) گرد هم آمدند و بدین صورت، هسته اولیه شیعه را تشکیل دادند.^{۱۵۹} این قول با روایاتی که از پیامبر (ص) درباره علی و شیعیان او رسیده، سازگاری ندارد.

۲. برخی دیگر گفته‌اند شیعه بعد از خلافت حضرت علی (ع) پدید آمد. این عده تشیع به معنای عام را که پس از کشته شدن عثمان ظهور و مردم را به دو دسته، علوی و عثمانی تقسیم کرد، با شیعه به معنای خاص آن یکی دانسته‌اند^{۱۶۰} و گفته‌اند، بیشتر مسلمانان، آن حضرت را در جنگ‌های او بر ضد مخالفانش یاری کردند و آن حضرت نیز آنان را شیعه خود نامید، در حالی که همه آنان عقیده واحدی نداشتند.^{۱۶۱}

۳. بعضی پیدایش شیعه را پس از جنگ جمل دانسته و گفته‌اند کسانی که حضرت علی (ع) را در جنگ جمل یاری دادند، شیعه علی نامیده شدند. از محمد بن اسحاق نقل شده، وقتی طلحه و زبیر با علی (ع) به مخالفت برخاستند، عده‌ای که او را همراهی کردند، شیعه نامیده شدند.^{۱۶۲}

۴. کسانی نیز پیدایش شیعه را بعد از جنگ صفین و به دنبال پیدایش خوارج دانسته‌اند.^{۱۶۳} این عده تشیع را پدیده‌ای نوظهور در زمان علی (ع) می‌دانند که در بازتاب افکار خوارج به وجود آمد. خوارج افکاری مانند عدم لزوم تعیین امام از طرف خدا و همچنین عدم اختصاص امامت به گروه خاصی از مسلمانان را مطرح کردند، که در بازتاب چنین افکاری شیعه پدید آمد و به دفاع از امامت منصوص علی (ع) پرداخت.^{۱۶۴}

^{۱۵۸} (۱). رافعی، مصطفی، حضارة العرب، ص ۲۳۰.

^{۱۵۹} (۱). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۶؛ حسن، ابراهیم حسن، تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۳۷۱؛ گلدزیهر؛ العقیده و الشریعة فی الاسلام، ص ۱۷۴؛ امین، احمد؛ فجر الاسلام، ص ۲۶۶؛ عنان، محمد عبد الله، تاریخ جمعیات السریه، ص ۲۶.

^{۱۶۰} (۲). الفصل فی الملل و الاهواء و النحل، ج ۲، ص ۷۸؛ تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، ص ۱۴۶؛ حسینی، ادیس، راه دشوار مذهب به مذهب، ترجمه محمود مالکی، ج ۱، ص ۳۵.

^{۱۶۱} (۳). حسینی، هاشم معروف، الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ، ص ۱۱.

^{۱۶۲} (۴). امین، محسن، أعیان الشیعه، ج ۱، ص ۱۹، به نقل از: راه دشوار مذهب به مذهب، ج ۱، ص ۳۵؛ خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات، ص ۸۸، به نقل از: الشیعة فی التاريخ، ص ۲۹.

^{۱۶۳} (۵). ابن ندیم، الفهرست، ص ۲۴۹؛ صدر، محمد صادق، الشیعه، ص ۵۸.

^{۱۶۴} (۶). الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ، ص ۱۰.

۵. ظهور تشیع بعد از شهادت حسین بن علی (ع) در کربلا، سخن عده دیگری است که عقیده دارند شهادت آن حضرت در کربلا، شیعیان متفرق را متحد کرد و از آنان جنبش وسیعی به وجود آورد و از اهل سنت جدا ساخت.^{۱۶۵} این گروه، پدید آمدن شیعه را با ظهور

ص: ۳۷

دوره‌ای نو برای نهضت تشیع و تأثیر بسیار شگرف شهادت امام حسین (ع) بر شیعیان اشتباه گرفته‌اند.^{۱۶۶}

۶. پاره‌ای از نویسندگان نیز شیعه را از بدعت‌های عبد الله بن سبا یهودی دانسته‌اند. البته بسیاری از محققان، داستان عبد الله بن سبا را موهوم و جزء قصه‌های خرافی دانسته‌اند که توسط داستان‌سرایان مردمی ساخته شده و به هیچ وجه وجود خارجی نداشته است.^{۱۶۷}

۷. برخی هم ظهور شیعه را به نوعی با ایرانیان مرتبط دانسته و می‌گویند: ظهور شیعه، رنگ‌وبویی ایرانی دارد. بدین صورت که گفته شده ایرانی‌ها برای انتقام از اعراب و در اثر کینه‌ای که از خلیفه دوم به جهت فتح ایران و نابودی تاج و تخت کسرها، آتش پرستی و مجوسیت داشتند، کوشیدند مجوسیت را در قالب لباس اهل بیت (ع) و تشیع زنده کنند؛ از آن رو شیعه را به وجود آوردند.^{۱۶۸}

طه حسین در مورد ردّ این اندیشه گفته است:

به نظر من آن گونه که تاریخ می‌گوید، پیروی از علی (ع) به معنای ساده و نخستین خویش، پیش از اسلام آوردن ایرانیان بوده است.^{۱۶۹}

شهید مطهری هم در رد سخن کسانی که تشیع را ایرانی می‌دانند می‌نویسد:

عکس‌العملی که ایرانیان در برابر اسلام نشان دادند، آن‌چنان موافق و لبریز از عشق و علاقه بود که جای این نیست گفته شود احساسات ملی یا احساسات مذهبی کهن، آنان را وادار کرده است که در زیر پرده تشیع، عقاید مذهبی کهن خویش را اشاعه دهند.^{۱۷۰}

۸. دسته‌ای نیز تشیع را پی‌آمد سیاست پادشاهان صفوی دانسته‌اند. براساس این دیدگاه، تشیع در اوایل قرن دهم هجری، به هوای سلطنت و به دستگیری عده‌ای از درویشان صفوی قیام کرده و سالهای متمادی با خلفای آل عثمان و اوزبکها جنگیدند و عقاید درویشانه و غلوآمیز را در قالب تشیع به هم بافته و به صورت یک مذهب اسلامی درآوردند.^{۱۷۱}

^{۱۶۵} (۷). همان، ص ۱۱.

^{۱۶۶} (۱). جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت‌اللهی، ص ۲۶۱.

^{۱۶۷} (۲). ر.ک: عسکری، سید مرتضی، عبد الله بن سبا؛ آل کاشف‌الغطاء، محمد حسین، أصل الشیعة و اصولها، ص ۴۰.

^{۱۶۸} (۳). راه دشوار مذهب به مذهب؛ ج ۱، ص ۳۵؛ طباطبایی، سید محمد حسین، ظهور شیعه، ص ۱۲.

^{۱۶۹} (۴). امین، احمد، فجر الاسلام، ص ۲۷۷.

^{۱۷۰} (۵). مطهری، مرتضی، مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱۴، ص ۱۱۹.

در حالی که به گفته شهید مطهری، ایران از هر نقطه دیگر برای بذر تشیع زمین

ص: ۳۸

مناسب‌تری بوده است و هرچه زمان گذشته؛ آمادگی ایران برای تشیع بیشتر شده است، و اگر چنین ریشه‌ای در روح ایرانی نبود، صفویه موفق نمی‌شدند با در دست گرفتن حکومت، ایران را شیعه و پیرو اهل بیت نمایند.^{۱۷۲}

۹. بسیاری نیز بر این عقیده‌اند که اساس مذهب تشیع، در قرآن و سنت قطعی است^{۱۷۳} و تفکر شیعی در زمان پیامبر (ص) وجود داشته است.^{۱۷۴} اینان تشیع را ایمان به وجود نص به امامت علی (ع) تفسیر می‌کنند و معتقدند که طریقه شیعه از زمان پیامبر (ص) بوده و جماعتی با این روش تعین و تمیز یافتند. آنان انتخاب سقیفه را تقبیح کردند و گفتند، پیامبر (ص) جانشین خود را پیش‌تر تعیین فرموده بود.

باتوجه به مستند بودن نظریه اخیر، دیگر نظریه‌ها تهمتی ناروا به شیعه است و این‌گونه تحلیلها و فرضیه‌ها در زمان پیدایش تشیع، در حالی که بر هیچ منطق و دلیل قابل اطمینانی استوار نیست، ممکن است با یک بعد سازش داشته و هرکدام زمان و شرایطی خاص برای تحولات اندیشه سیاسی شیعه به شمار رود، اما با ابعاد گوناگون فرهنگ و محتویات تشیع که بر وجود این مذهب در زمان رسول اکرم (ص) دلالت می‌کند، سازش ندارد. بدین‌سان، بسیاری از نویسندگان شیعی، این برداشتها و دیدگاه‌های گوناگون را در پیدایش تشیع رد کردند و معتقدند تشیع، مولود طبیعی اسلام بوده، و پیدایش آن نیز نتیجه طبیعی اسلام و نمایانگر اندیشه‌ای است که دعوت اسلامی در راه رسیدن به کمال مطلوب خود، از طرح آن ناگزیر بوده است.^{۱۷۵} گرچه واژه شیعه یا تشیع در یکی از دوره‌های بالا به کار رفته یا مصطلح شده باشد.^{۱۷۶}

پیامبر اکرم (ص) اولین شخصی بود که بر دوستی علی (ع) تأکید کرد و بر پیروان او نام شیعه نهاد.^{۱۷۷} بدین جهت، تشیع سیمای حقیقی اسلام است که در زمان خلافت ظاهری حضرت علی (ع) اعتقادات درونی آن با واقعیات ظاهری انطباق یافت.

در تاریخ گذشته، مذهب همواره در تمام شئون زندگی انسان، از جمله در سیاست دخیل

ص: ۳۹

بوده است. از این‌رو، تشیع نیز در طبیعت ذاتی خود، هم مذهبی است و هم سیاسی و بر این اساس در مرحله تکوین، تشیع سیاسی از تشیع مذهبی جدا نیست.^{۱۷۸} بر پایه شهادت تاریخ، تشیع قبل از اینکه به حیات سیاسی خود شناخته

^{۱۷۱} (۶). ظهور شیعه، ص ۱۳.

^{۱۷۲} (۱). مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، ج ۱۴، ص ۱۲۶.

^{۱۷۳} (۲). همان، ص ۱۱۷.

^{۱۷۴} (۳). تامر، عارف، الامامة فی الاسلام، ص ۵۵.

^{۱۷۵} (۴). تاریخ الامامة و اسلافهم من الشیعه، ص ۴.

^{۱۷۶} (۵). صدر، محمد باقر، تشیع یا اسلام راستین، ص ۷؛ صدر، محمد باقر، تشیع مولود طبیعی اسلام، ص ۲۶.

^{۱۷۷} (۶). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۵-۱۶.

شود، به مبانی اعتقادی، اخلاقی و حقوقی خود شهرت دارد، به طوری که تمام حرکت‌های شیعی در طول تاریخ نیز از این مبانی سرچشمه گرفته‌اند. بنابراین، تشیع سیاسی یا به تعبیری حیات سیاسی شیعه، به هیچ‌وجه از تشیع مذهبی و حیات دینی شیعه قابل تفکیک نیست.

شیعه با الهام از اهل بیت (ع) چه در بعد اعتقادی و چه در بعد سیاسی، بیش از هر چیز بر کتاب و سنت پیامبر (ص) تأکید داشت.^{۱۷۹} بر همین مبنا بود که امام علی (ع) حاضر نشد در شورای شش نفره به غیر کتاب خدا و سنت رسولش (ص) بیندیشد. بدین ترتیب، جایگاه تاریخی شیعه نیز به نخستین روزهای دعوت پیامبر اکرم (ص) برمی‌گردد؛ البته توجه به جنبه‌های سیاسی شیعه، برخی از محققان را از توجه به جنبه‌های معنوی و محتوای عقیدتی آن بازداشته است.^{۱۸۰} و در نتیجه، شیعه را یک فرقه سیاسی معرفی کرده‌اند؛ در حالی که بعد سیاسی شیعه، تنها یکی از ابعاد آن به شمار می‌آید.

به گفته یکی از پژوهشگران معاصر:

شیعه محتوای معنوی اسلام را غنا بخشیده و حیات بارور و نیرومند و پر قدرتی به آن دین داده است. نیز نیازهای معنوی انسان را اشباع ساخته و حتی در آنان بی‌قراری عرفانی و گستاخی در شهادت را به اوج رسانده است. اگر تشیع نبود، اسلام در قالبهای خشک و بی‌روح منجمد می‌شد و نمی‌دانم در چنان حصارهایی چه سرنوشتی به سراغش می‌آمد.^{۱۸۱}

دلیل و حجت شیعه در جانشینی حضرت علی (ع) از اتکای به خصال شخصی علی (ع) فراتر است. این حجت بر این اصل استوار بود که از عدالت و لطف پروردگار نسبت به نوع بشر بعید است که مسأله امامت را مجمل گذارد؛ زیرا همان ملاحظات عقلی که فرستادن رسولان و پیامبران را ایجاب می‌کند، قرار دادن رهبران شایسته در غیاب آنان را برای عهده‌داری ولایت پیروانشان نیز الزام می‌نماید.^{۱۸۲}

افزون بر اینها، مسأله رهبری جامعه، حیاتی‌تر از آن است که به تبادل آرای افراد عادی

ص: ۴۰

واگذار گردد؛ زیرا امکان دارد اشخاص ناشایسته‌ای را برای جانشینی برگزینند و از این راه، با منظور وحی الهی مقابله نمایند. فقط خدا از وجود صلاحیت‌های علمی و لغزش‌ناپذیری و عصمت در افراد آگاه است و از این رو، می‌تواند با شناساندن این افراد توسط رسولان خویش، پیروزی وحی را تأمین کند.^{۱۸۳}

۲-۱. مستندات مهم قرآنی و روایی در اثبات اصل ولایت

^{۱۷۸} (۱). همان.

^{۱۷۹} (۲). تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۵.

^{۱۸۰} (۳). أصل الشیعة و أصولها، ص ۱۸.

^{۱۸۱} (۴). بدوی، عبد الرحمان، شخصیات قلقة فی الاسلام، به نقل از: تاریخ سیاسی صدر اسلام: شیعه و خوارج، ص ۱۳۷.

^{۱۸۲} (۵). الصراط المستقیم ...، ج ۱، ص ۶۳.

^{۱۸۳} (۱). عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابو طالب صرمی، مقدمه، ص ۱۹-۲۰.

گذشته از دیدگاه‌هایی که در ظهور تاریخی تشیع وجود دارد، آیات و روایاتی فراوانی، بر ظهور اعتقادی تشیع در عصر نبوت دلالت دارد که برخی از مستندات قرآنی آن آیه تبلیغ؛ آیه ولایت؛ آیه اولی الامر؛ آیه صادقین؛ آیه ذوی القربی؛ است:

اینک به ترتیب و به اختصار هریک از نصوص قرآنی را توضیح می‌دهیم، سپس به توضیح مستندات روایی می‌پردازیم.

الف) مستندات قرآنی

- آیه ولایت

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ».^{۱۸۴}

صاحب‌اختیار و سرپرست شما تنها خداست و پیامبر او و آنان‌که ایمان آورده‌اند، همانها که نماز را برپا می‌دارند و در حال رکوع زکات می‌دهند.

مفسران شیعه و سنی گفته‌اند: این، در شأن و منزلت علی بن ابی طالب (ع) نازل شده است و روایات فراوانی نیز در کتابهای تفسیری خود آورده‌اند که بر این مسأله دلالت می‌کند.^{۱۸۵} ابو ذر غفاری گوید: روزی نماز ظهر را با پیامبر (ص) می‌خواندم که فقیری در مسجد تقاضای کمک کرد، ولی کسی چیزی به او نداد. آن مرد فقیر دست به سوی آسمان برداشت و گفت:

خدایا! شاهد باش در مسجد پیامبر کسی چیزی به من نداد. علی (ع) که در حال رکوع بود، با انگشت خود به آن مرد اشاره کرد. او هم آمد و انگشتر حضرت را گرفت. پیامبر اکرم (ص) که شاهد این جریان بود، سرش را به آسمان بلند کرد و فرمود: خدایا! برادرم موسی از تو تقاضا

ص: ۴۱

کرد که سینه مرا گشاده دار و برادرم هارون را در کار نبوت من شرکت ده، تو به او فرمودی: ما بازوی تو را به واسطه برادرت هارون محکم می‌گردانیم. خداوندا! من محمد، پیامبر و برگزیده توام، به من شرح صدر ده و کار را بر من آسان گردان و علی را وزیر و پشتیبانم قرار ده. ابو ذر می‌گوید: هنوز این سخن پیامبر (ص) تمام نشده بود که آیه مذکور نازل شد.^{۱۸۶}

دلالت آیه فوق بر خلافت علی (ع)

^{۱۸۴} (۲). مائده، ۵۵.

^{۱۸۵} (۳). طبری، محمد بن جریر، جامع البیان فی تأویل القرآن، ج ۴، ص ۶۲۹؛ زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، ج ۱، ص ۶۴۸.

^{۱۸۶} (۱). الصراط المستقیم...، ج ۱، ص ۲۶۰؛ شیرازی، مکارم و جمعی از دانشمندان، پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۰۳؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۲۸.

در آیه ولایت، بر مسأله «ولی» تکیه شده و علی (ع) به عنوان ولی مؤمنان معرفی گردیده است. کلمه «ولی» معانی متعددی دارد؛ در اینجا به معنای اولی به تصرف، سرپرست و صاحب اختیار است؛ زیرا اگر به معنای دوست و یاور بود، شامل همه مؤمنان می‌شد. از سوی دیگر، مراد از ولایت خدا و رسول خدا (ص) نیز اولی به تصرف است و براساس قاعده ادبی، معطوف در حکم معطوف علیه است. یعنی ولایت مؤمنان^{۱۸۷} [علی (ع)] عطف به ولایت خدا و رسول او شده است. علامه امینی از ۴۲ عالم بزرگ تفسیر و لغت نام می‌برد که مولی را به اولی (کسی که به تصرف سزاوارتر است) معنا کرده‌اند^{۱۸۸}.

– آیه اکمال دین و ناامیدی کفار

الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا.^{۱۸۹}

امروز کافران از زوال و برچیده شدن آیین شما مأیوس و ناامید شدند. پس از آنان نهراسید، ولی از (مخالفت) من بترسید. امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین شما برگزیدم.

در آیه مذکور، بین نومید شدن کفار از دین مسلمانان و بین اکمال دین، ارتباط نزدیکی وجود دارد. ظاهر آیه بر این دلالت می‌کند که کفار قبل از نزول این آیه، به از بین رفتن آیین اسلام امید داشتند و این امر در هر زمانی مسلمانان را تهدید می‌کرد و به قدری مهم بود که جا داشت مؤمنان از وقوع آن بترسند. خداوند متعال هم با انجام کاری کفار را از نابودی اسلام، ناامید گردانید.

ص: ۴۲

علامه طباطبایی در پاسخ این سؤال که چه خطری مسلمانان را تهدید می‌کرد، می‌گوید:

آیات ذیل بر وجود آن خطر پنهان دلالت دارد:^{۱۹۰}

۱. «وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّوكُمْ»^{۱۹۱} طائفه‌ای از اهل کتاب دوست می‌دارند و آرزو می‌کنند که روزی بتوانند شما را گمراه کنند.

۲. «وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ»^{۱۹۲}
 بسیاری از اهل کتاب آرزو دارند که چه می‌شد شما را پس از ایمان، به کفر برگردانند. همچنین آیات صف، ۹؛ مؤمن، ۱۴؛ صاد، ۶؛ قلم، ۹ و اسراء، ۷۴، از این خطر خبر می‌دهند.

^{۱۸۷} (۲). اینکه چرا جمع آمده، ر. ک: ترجمه تفسیر المیزان، ج ۶، ص ۹؛ الصراط المستقیم ...، ج ۱، ص ۳۶۳.

^{۱۸۸} (۳). الغدير، ج ۱، ص ۳۴۵.

^{۱۸۹} (۴). مائده، ۳.

^{۱۹۰} (۱). تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۲۸۱.

^{۱۹۱} (۲). آل عمران، ۶۹.

اما کاری که خداوند با انجام آن، کافران را برای همیشه مأیوس گردانید، این بود که آنها می‌گفتند: به زودی رسول خدا (ص) از دنیا می‌رود و چون فرزند پسری ندارد که اهدافش را پی بگیرد، اثرش منقطع و یاد و نامش از دلها می‌رود؛ زیرا کمال دین از جهت احکام و معارفش - به هر درجه‌ای که باشد - به خودی خود برای بقای دین کافی نیست. بنابراین، باید خدای سبحان بعد از رحلت پیامبر (ص)، کسی را برای این دین قرار دهد که جانشین رسول خدا (ص) باشد و در حفظ دین و تدبیر امر آن و ارشاد امت دیندار، به شکلی کار او را انجام دهد که جایی برای آرزوی شوم کافران باقی نماند.

باتوجه به این مطالب، پرسش اینجاست که خداوند متعال با انتخاب چه کسی کفار را ناامید و دینش را کامل و نعمت خود را تمام فرمود؟

روایات فراوانی بر این دلالت دارد که این آیه شریف، پس از آیه ۷۲ سوره مائده و بلافاصله پس از حادثه غدیر خم نازل شد. از آن شمار، روایت ابو سعید خدری است که نقل کرده^{۱۹۳} رسول خدا (ص) مردم را در روز پنج‌شنبه در غدیر خم جمع کرد و آنان را به پیروی از علی (ع) دعوت نمود و آن دو از یکدیگر جدا نشدند تا آنکه آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...» نازل گردید. پس رسول خدا (ص) به مؤذگانی اینکه دین به حد کمال رسید و نعمت خدا تمام شد و پروردگار از رسالتش و از ولایت علی راضی گردید، تکبیر گفت و سپس فرمود: «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادَ مَنْ عَادَاهُ وَ انصُرْ مَنْ نصره وَ اخذلْ مَنْ خذله».^{۱۹۴}

ص: ۴۳

- آیه اولی الامر

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ».^{۱۹۵}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا را اطاعت کنید و اطاعت کنید رسول خدا و کارداران خود را - که خدا و رسول معیار ولایت آنان را معین کرده - فرمان ببرید.

خداوند متعال در این آیه شریفه به اطاعت بی‌قید و شرط «اولی الامر» امر فرموده است و این، از یک سو معصومیت و از سوی دیگر واجب بودن اطاعت از اولو الامر را در کنار خدا و رسول (ص) بیان می‌کند.^{۱۹۶}

^{۱۹۲} (۳). بقره، ۱۰۹.

^{۱۹۳} (۴). ترجمه تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۱۰؛ دلائل الصدق، ج ۲، ص ۲۳۱.

^{۱۹۴} (۵). سند حدیث غدیر در این منابع آمده است: ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۳۳؛ سنن ابن ماجه، ج ۵، ص ۴۳، ش ۱۱۶؛ خصائص امیر المؤمنین (ع)، ابو عبد الرحمان احمد بن شعیب نسائی شافعی معروف به خصائص النسائی، ج ۲۱؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۰۹-۱۱۰؛ البدایة و النهایه، ج ۵، ص ۱۸۴؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۲؛ ابن اثیر، أسد الغابه فی معرفة الصحابه، ج ۳، ص ۳۰۷؛ ذهبی، تذکره الحفاظ، ج ۳، ص ۱۰۴۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۲، ص ۵۲۴-۵۲۶. جهت اطلاع بیشتر ر. ک: الغدیر، ج ۱، ص ۳۲۳.

^{۱۹۵} (۱). نساء، ۵۹.

^{۱۹۶} (۲). پیام قرآن، ج ۹، ص ۵۶.

از جابر بن عبد الله انصاری نقل شده است که گفت: هنگامی که خداوند آیه مذکور را نازل فرمود، به پیامبر (ص) عرض کردم «اولو الامر» چه کسانی هستند که خداوند طاعت آنان را دوشادوش طاعت شما قرار داده است؟

حضرت فرمود: ای جابر! آنان جانشینان من اند که اولشان علی بن ابی طالب (ع) است.

سپس حضرت جانشینان علی (ع) را برشمرد.^{۱۹۷}

- آیه راستگویان

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»^{۱۹۸}

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا پروا کنید و با راستگویان باشید.

در اینکه راستگویان چه کسانی هستند، در آیات متعدد قرآن، مثل آیه ۱۷۷ سوره بقره و آیه ۱۵ سوره حجرات، به آنان اشاره شده است. از جمله نشانه‌های راستگویان، ایمان به خدا و فرمانبرداری و تعبّد خالصانه او و پایداری و جهاد در راه دین است. براساس آیه مذکور، مسلمانان وظیفه دارند در هر زمانی با راستگویان همراه باشند.

مفسران شیعه و سنی، کامل‌ترین مصداق راستگویان را علی بن ابی طالب (ع) می‌دانند و بر آن‌اند که آیه راستگویان نیز درباره او نازل شده است.^{۱۹۹} آیه از این جهت که به‌طور مطلق و

ص: ۴۴

بدون هیچ‌گونه قید و شرطی به همراه بودن با علی (ع) دستور می‌دهد، بر عصمت آن حضرت دلالت دارد؛ چنانکه فخر رازی نیز عصمت را از این آیه استفاده کرده است. البته او در مصداق آیه به خطا رفته و اجماع امت را معصوم دانسته است.^{۲۰۰}

افزون بر آیات پیش گفته، آیات فراوان دیگری نیز وجود دارد که بر عصمت، امامت یا برتری علی (ع) دلالت دارد؛ مثل آیات ذوی القربی، مباحله، لیلۃ المبیّت، هل اتی و ... که مجال طرح آنها در این نوشته نیست.^{۲۰۱}

^{۱۹۷} (۳). ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۶۵۳.

^{۱۹۸} (۴). توبه، ۱۱۹.

^{۱۹۹} (۵). سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور، ج ۱، ص ۴۱۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۶۰؛ شبلینجی، شیخ مؤمن، نور الابصار فی مناقب آل بیت نبی المختار، ص ۱۲۰؛ قندورزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع الموده لذوی القربی، ص ۱۸؛ به نقل از: حلی، حسن بن یوسف، نهج الحق و کشف الصدق، ص ۱۹۰؛ شواهد التنزیل ...، ج ۱، ص ۲۵۹؛ ترجمه تفسیر المیزان، ج ۹، ص ۵۵۶.

^{۲۰۰} (۱). فخر رازی گوید: نحن نصرّف بانه لا بد من معصوم فی کل زمان، ألّا ان نقول: ذلک المعصوم هو مجموع الامّة.

فخر رازی، التفسیر الکبیر، ج ۱۶، ص ۲۲۱.

^{۲۰۱} (۲). برای اطلاع بیشتر از این آیات ر. ک: نهج الحق و کشف الصدق؛ الصراط المستقیم ...، ج ۱؛ دلائل الصدق، ج ۲ و در بیشتر تفاسیر، ذیل سوره‌های شورا، ۲۳؛ اسراء، ۲۶؛ آل عمران، ۵۹-۶۴؛ بقره، ۲۹۷؛ و سوره انسان (هل اتی).

ب) مستندات روایی

افزون بر نصوص قرآنی، امامیه برای اثبات شایستگی علی (ع) به مقام ولایت و جانشینی پیامبر (ص) در هر سه شأن از شئونی که به آنها اشاره می‌شود، به روایاتی که مبین فضیلتها و نیز ویژگی‌های آن حضرت است، استناد کرده‌اند. مشهورترین این روایات عبارت‌اند از:

۱. تربیت علی (ع) در خانه پیامبر (ص)؛

۲. سبقت در اسلام آوردن؛

۳. حدیث یوم الدار (سبقت در آشکار کردن اسلام)؛

۴. عقد اخوت (برادری) پیش از هجرت و پس از هجرت؛

۵. لیلة المبيت؛

۶. پیشگامی علی (ع) در جنگها (بدر، احد، خندق و ...)

۷. حدیث سدوا الابواب؛

۸. حدیث مشهور لا فتی الا علی (در احد)؛

۹. حدیث مشهور ضربه علی (ع) (در خندق)؛

۱۰. حدیث طبر؛

۱۱. حدیث رایت (در غزوه خیبر)؛

۱۲. حدیث منزلت (در غزوه تبوک)؛

۱۳. حدیث نجوا (در غزوه طائف)؛

ص: ۴۵

۱۴. حدیث خاصف النعل (در غزوه طائف)؛

۱۵. حدیث نفس (در اعلام سوره برات)؛

۱۶. حدیث غدیر؛

بین امامیه و اهل سنت، گاه در دلالت و زمانی در سند این احادیث اختلاف وجود دارد.

اهل سنت منکر نص بر ولایت علی (ع) به معنای خلافت هستند، اما نص بر ولایت، به معنای حبّ و دوستی اهل بیت (ع) را قبول دارند. البته با توجه به این روایات، شیعه امامت و جانشینی علی (ع) را اثبات، و تداوم فرهنگ قرآن و سنت پیامبر (ص) را تنها در خط فکری و سیاسی اجتماعی امامان منصوص و معصوم می‌داند که همان اهل بیت (ع) به معنای اخص هستند.

- تربیت علی (ع) در خانه پیامبر (ص)

علی (ع) در دامن پرمهر پیامبر (ص) پرورش یافت. بهترین شاهد بر این مطلب، سخنان حضرت در خطبه قاصعه است آنجا که می‌فرماید: شما می‌دانید مرا نزد رسول خدا چه رتبت و خویشاوندی‌ام با او در چه نسبت است. آنگاه که کودک بودم، مرا در کنار خود نهاد و بر سینه خویشم جا داد و مرا در بستر خویش می‌خوابانید، چنانکه تنم را به تن خویش می‌سود، ... از من دروغی در گفتار ندید و خطایی در کردار نشنید.^{۲۰۲} پرورش در دامن رسول خدا (ص) افتخاری بود که تنها نصیب علی (ع) و فاطمه (س) شد.

- سبقت در اسلام آوردن^{۲۰۳}

علی (ع) اولین مؤمن به رسول خدا (ص) بود. افزون بر کتابهای تاریخ و حدیث که بر این سخن تأکید دارند، آن حضرت خود نیز بر این سبقت اذعان فرموده است.^{۲۰۴}

ص: ۴۶

- حدیث یوم الدار^{۲۰۵}

هنگامی که آیات ۲۱۴ و ۲۱۵ سوره شعراء در سال سوم بعثت نازل شد، پیامبر اکرم (ص) از سوی خداوند مأموریت یافت تا رسالت خود را آشکار کند. از این رو، اول به خاندان خود که فرزندان عبدالمطلب بودند، ابلاغ کرد. ماجرای این دعوت را بیشتر تاریخ‌نگاران و مفسران در ذیل این آیات آورده‌اند. پیامبر (ص) پس از ابلاغ پیام، سه مرتبه دعوت

^{۲۰۲} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲.

^{۲۰۳} (۲). ابن سعد، الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۵۸؛ مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۱۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۱.

^{۲۰۴} (۳). محمدی ری شهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۹، ص ۱۹۱، بسیاری از روایات را که دال بر نخستین مؤمن بودن علی (ع) است جمع‌آوری کرده است.

^{۲۰۵} (۱). حدیث یوم الدار که به حدیث انذار نیز معروف است، در کتابهای تاریخی، تفسیری و کلامی زیادی وارد شده که بخشی از آنها عبارت‌اند از: تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۲؛ تفسیر الطبری، ج ۱۹، ص ۶۸؛ ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۳؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۱۱۱ و ۱۵۹؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، ج ۸، ص ۶۴۳؛ زمخشری، الکشاف، ج ۱، ص ۳۴۷؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۳۱؛ مجمع الزوائد ...، ج ۸، ص ۱۱۳ و ۳۰۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۲۱۰؛ حلبی، علی بن برهان‌الدین، السیرة الحلبیه ...، ج ۱، ص ۴۶۱.

خویش را تکرار کرد که هربار کسی غیر از علی بن ابی طالب (ع) دعوت او را نپذیرفت، آنگاه پیامبر (ص) خطاب به علی (ع) فرمود:

به درستی که علی، برادر، وصی و جانشین من در بین شماست؛ سخن او را بشنوید و از او اطاعت کنید.

بدین ترتیب، پیامبر (ص) علی (ع) را جانشین و امام بعد از خود معرفی کرد. در پایان این داستان گفته‌اند که ابو لهب با تمسخر به ابو طالب گفت: محمد دستور داد فرزندان را بشنوی و مطیع او باشی.

- عقد برادری پیش از هجرت و پس از هجرت^{۲۰۶}

مفسران و تاریخ‌نگاران نقل کرده‌اند که بعد نزول آیه ۱۰ سوره حجرات، رسول خدا (ص) براساس منزلت مسلمانان با یکدیگر، میان آنان پیمان برادری برقرار کرد؛ مثلاً بین حمزه و زید، عمر و ابو بکر، بلال و ابو رویحه و ... پیمان بست. سپس به علی بن ابی طالب (ع) فرمود:

تو برادر منی و من برادر تو ... این از افتخارات امام علی (ع) است که نشان از منزلت رفیع و بلند او نزد رسول خدا (ص) دارد.^{۲۰۷}

ص: ۴۷

- لیلۃ المبیت

در سال سیزدهم بعثت، سران قریش بعد از مشورت در دار الندوه، تصمیم به قتل رسول خدا (ص) گرفتند؛ جبرئیل پیامبر (ص) را از این توطئه نهانی آگاه کرد، حضرت علی (ع) را به جای خویش گذاشت و راهی یثرب شد، شمشیرداران قریش شبانه به خانه او ریختند و چون خفته‌ای را در بستر دیدند، خیال کردند که پیامبر (ص) است. بدین ترتیب، آن حضرت نجات یافت و آیه ۲۰۳ سوره بقره، برای این فداکاری امام علی (ع) نازل شد.^{۲۰۸}

- پیشگامی علی (ع) در غزوات (بدر، احد و خندق)

رسول خدا (ص) تقریباً ۲۸ غزوه و ۶۶ سریه داشت. مهم‌ترین این جنگها با قریش و یهود بود و در بیشتر آن جنگها، علی (ع) نقش حساس و تعیین‌کننده‌ای داشت و عامل پیروزی مسلمانان بود؛ به‌ویژه در سه جنگ بدر، احد و خندق که

^{۲۰۶} (۲). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۴۶ و ج ۳، ص ۱۶؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۱۷، ۳۱۸ و ج ۱۰، ص ۶۳؛ ترمذی، سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۰۰؛ مجمع الزوائد ...، ج ۹، ص ۲۲۵؛ مبارکفوری، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، ج ۱۰، ص ۱۵۲.

^{۲۰۷} (۳). درباره منزلت علی (ع) نزد پیامبر (ص) بلاذری نقل کرده «کانت لعلی دخلة لم تکن لاحد من الناس» برای علی (ع) وقت ملاقات خاصی با رسول خدا (ص) بود، در حالی که چنین منزلتی برای احدی از یاران او نبود.

أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۳۵۱.

^{۲۰۸} (۱). ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۱۲۱؛ سیر اعلام النبلا، ج ۲، ص ۴۳۶؛ تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، ص ۶۵؛ ابن بطریق، یحیی بن حسن اسدی حلی، خصائص الوحی المبین، ص ۱۲۱.

فداکاری‌های امام علی (ع) از عمده‌ترین عوامل پیروزی مسلمانان بود؛ به طوری که در جنگ احد تنها امام علی (ع) و چند تن از یاران حضرت پایداری کردند و در جنگ خندق نیز هیچ‌کدام از یاران به مبارزه‌طلبی عمرو بن عبدود پاسخ نداد مگر علی (ع).

- حدیث سدّوا الابواب^{۲۰۹}

رسول خدا (ص) در سال دوم هجری دستور داد در همه خانه‌هایی که به مسجد باز می‌شد ببندند، جز در خانه علی (ع). حمزه عموی رسول خدا (ص) خدمت ایشان رسید و عرض کرد: یا رسول الله (ص)! دستور دادی در خانه عمویت را به مسجد ببندند، اما درب خانه پسر عمویت را باز گذارند؟ حضرت فرمود: این خواست خدا بود، نه خواست من.^{۲۱۰}

- ندای آسمانی لا فتی در احد^{۲۱۱}

در جنگ احد، بی‌انضباطی یاران رسول خدا (ص)، سبب شکست ظاهری و پراکندگی آنان

ص: ۴۸

شد. در این میان، علی (ع) پایداری کرد و به دفاع از پیامبر خدا (ص) پرداخت تا اینکه شمشیر او شکست. رسول خدا (ص) ذو الفقار را به او داد. در این هنگام ندای آسمانی «لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار» به گوش مسلمانان رسید.^{۲۱۲}

- حدیث ضربه علی (ع) یوم الخندق^{۲۱۳}

اواخر قرن پنجم هجری، مشرکان قریش به تحریک یهود مدینه، کمر به نابودی اسلام بستند و سپاهی ده هزار نفری از قبایل را برای نابودی اسلام تجهیز کردند و به قصد ویران کردن مدینه راهی آن دیار شدند. پیامبر اکرم (ص) هم در مقابل با کندن خندق ابتکار عمل را از آنان گرفت. با این همه، چند تن از قهرمانان قریش از جمله عمرو بن عبدود از خندق گذشتند و مبارز طلبیدند. کسی از یاران رسول خدا (ص) حاضر به مبارزه نشد، مگر علی بن ابی طالب (ع). هنگامی که علی به مبارزه عمرو رفت، پیامبر (ص) فرمود: امروز تمام اسلام در مقابل تمام کفر قرار گرفت. پس از پیروزی علی (ع)

^{۲۰۹} (۲). صدوق، الخصال، ص ۵۵۲؛ مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، النزاع و التخاصم، ص ۱۱۳.

^{۲۱۰} (۳). الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۰۱ و ج ۲، ص ۱۷۸.

^{۲۱۱} (۴). همان، ج ۲، ص ۲۰ و ۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱۴ و ۴۷۸؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۸۸؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۶۳ و ج ۱۰، ص

۲۷۵؛ خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد مکی، المناقب، ص ۳۰۱.

^{۲۱۲} (۱). المعیار و الموازنه؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۱۴؛ ابو الفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۸۳؛ رسائل المرتضی، ج ۴، ص ۱۱۹.

^{۲۱۳} (۲). ینابیع المودة ...، ج ۱، ص ۴۱۲.

بر عمرو هم فرمود: ضربه علی در این روز، برتر از عبادت انس و جن تا روز قیامت است.^{۲۱۴} بعد از این فداکاری حضرت علی (ع) بود که آیه «كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ...»^{۲۱۵} نازل شد.^{۲۱۶}

- حدیث طیر

این حدیث، از احادیث مشهور بین شیعه و اهل سنت است.^{۲۱۷} از انس بن مالک نقل شده است که زنی از انصار پرنده‌ای را بریان کرد و آن را به رسم هدیه نزد پیامبر (ص) برد. حضرت دعا کرد که «اللهم ائتني باحب خلقك اليك يأكل معي هذا الطير؛ خداوند! محبوب‌ترین انسان پیش خودت را بفرست تا در خوردن این پرنده با من شریک باشد». انس گوید: بعد از این دعا،

ص: ۴۹

علی بن ابی طالب (ع) آمد. اما آمدن وی سه نوبت با تأخیر مواجه شد؛ چون انس برای کسب افتخار قبیله‌ای، هربار علی (ع) را به بهانه‌ای از ورود به خانه بازمی‌داشت.

- حدیث رایث در غزوه خیبر

در سال هفتم هجری، رسول خدا (ص) دژهای خیبر را محاصره و پنج دژ از هفت دژ آنها را فتح کرد. رسول خدا (ص) ابو بکر و عمر را برای فتح آن دو قلعه فرستاد که بی‌نتیجه باز گشتند. بعد حضرت فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم داد که حمله‌کننده است و فرار نمی‌کند. او خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند. بر نمی‌گردد تا اینکه خداوند پیروزی را به دست او نصیب مسلمانان کند.^{۲۱۸}

همه منتظر بودند که حضرت فردا پرچم را به دست چه کسی خواهد داد. سرانجام فردای آن روز رسول خدا (ص) پرسید: علی بن ابی طالب کجاست؟ گفتند به درد چشم مبتلاست. فرمود: او را حاضر کنید. علی (ع) را آوردند. حضرت دستان مبارکش را بر چشمان علی کشید، چشمان او بهبود یافت. بعد پرچم را به دست آن حضرت داد و بدین ترتیب، خداوند با دستان او پیروزی را نصیب مسلمانان ساخت.

^{۲۱۴} (۳). طبری، محمد بن جریر، المسترشد فی امامة امیر المؤمنین (ع)، ص ۶۴۸؛ مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۴۱۲؛ عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة نبی الاعظم، ج ۹، ص ۱۶.

^{۲۱۵} (۴). احزاب، ۲۵.

^{۲۱۶} (۵). فیض کاشانی، الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۹۸۸؛ عروسی حویزی، ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۸۲.

^{۲۱۷} (۶). الحلبي، علی بن حسن، اشارة السبق، ص ۵۴؛ خلاصة العباة، ج ۱، ص ۱۲۳. تحفة الماحوزی ...، ج ۱۰، ص ۱۵۴؛ تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار (ع) ج ۱، ص ۱۳۷؛ اسکافی، ابو جعفر، محمد بن عبد الله، المعیار الموازنه، ص ۳۱۲؛ ابن حنبل، احمد، الملل و معرفة الرجال، ج ۳، ص ۶۸.

^{۲۱۸} (۱). بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، ج ۴، ص ۵ و ۱۲؛ ابن ابی شیبہ کوفی، المصنف، ج ۷، ص ۴۹۶.

- حدیث منزلت در غزوه تبوک^{۲۱۹}

یا علی انت منی بمنزلة هارون من موسی. ۲۲۰

بر اساس حدیث منزلت، مقام خلافت برای بن ابی طالب (ع) ثابت است.

پیامبر اکرم (ص) در این حدیث شریف، علی (ع) را به هارون تشبیه کرده است؛ هارون جانشین و خلیفه حضرت موسی (ع) بوده است، بدین ترتیب که وقتی حضرت موسی (ع) می‌خواست چهل شبانه‌روز به میقات برود، هارون را جانشین خود قرار داد، به علاوه که بعد از رحلت حضرت موسی (ع) هارون جانشین، وصی و خلیفه او بود.

ص: ۵۰

هنگامی که پیامبر (ص) عازم تبوک بود، حضرت علی (ع) را در مدینه گذاشت. عده‌ای از منافقان، بر علی (ع) طعن زدند که پیامبر (ص) او را در جهاد همراه نساخت. علی (ع) این موضوع را با پیامبر (ص) در میان گذاشت، پیامبر (ص) فرمود: منزلت تو به من، مثل منزلت و جایگاه هارون به موسی (ع) است.

این حدیث نیز منابع و اسناد فراوانی دارد، به طوری که حسکانی در شواهد التنزیل ... گفته است از استادام ابو حازم حافظ شنیدم که می‌گفت: من حدیث منزلت را با پنج هزار اسناد استخراج کرده‌ام.^{۲۲۱} سید هاشم بحرانی هم حدیث منزلت را از صد نفر از دانشمندان اهل سنت با ذکر نام کتاب، سند و متن حدیث نقل کرده است.^{۲۲۲} حدیث منزلت، در مناسبت‌های مختلفی از رسول خدا (ص) صادر شده است.^{۲۲۳}

- حدیث نجوی (غزوه طائف)

هنگامی که آیه ۱۲ سوره مجادله که می‌گوید: «ای اهل ایمان! هرگاه خواهید که با رسول سَرِّی گوئید، پیش از این کار باید صدقه دهید...» نازل شد، مسلمانان موظف شدند که هرگاه خواستند با رسول خدا (ص) نجوا کرده و رازی را بگویند، صدقه دهند.

^{۲۱۹} (۲). واقدی، محمد بن عمر، المغازی، ج ۳، ص ۹۸۹؛ ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۳، ص ۷۹۷؛ البدایة و النهایة، ج ۴، ص ۲۱۱؛ مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل ...، ص ۲۱۹؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۲، ص ۱۳۸؛ النزاع و التخاصم، ص ۱۰۱.

^{۲۲۰} (۳). شواهد التنزیل ...، ج ۱، ص ۱۹۵. برخی از منابع دیگری که این حدیث را ذکر کرده‌اند عبارت‌اند از: مسند احمد، ج ۱، ص ۱۸۵؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۹؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۱۰۶؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۱۷؛ ذهبی، مختصر تدارک الحافظ الذهبی علی مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۲۹۶؛ سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر، ج ۲، ص ۶۲۹؛ موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع) ...، ج ۲، ص ۱۴۹.

^{۲۲۱} (۱). شواهد التنزیل ...، ج ۱، ص ۱۹۵.

^{۲۲۲} (۲). بحرانی، سید هاشم، غایة المرام، ص ۱۰۹.

^{۲۲۳} (۳). کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴.

مفسران^{۲۲۴} در شأن نزول آیه گفته‌اند، توانمندان پیش پیامبر (ص) رفته و با او پنهانی مشورت می‌کردند، اما تهی‌دستان نمی‌توانستند و چنین امکانی برای آنان فراهم نبود. آیه دستور داد تا هرکس خواست نزد آن حضرت رود، صدقه دهد. پس از این، دیگر کسی نزد رسول خدا (ص) نرفت، مگر علی بن ابی طالب (ع) که به سختی مبلغی را تهیه کرد و صدقه داد، سپس پیش رسول خدا (ص) رفت. بعد از این عمل علی (ع) آیه سیزده همین سوره که می‌گوید: «آیا از اینکه پیش از راز گفتن با رسول صدقه دهید ترسیدید؟...» نازل شد و آیه قبلی را نسخ کرد.^{۲۲۵} در روایتی از امام علی (ع) نقل شده است که فرمود: در قرآن آیه‌ای است که هیچ‌کس قبل از من به آن عمل نکرد و بعد از من نیز به آن عمل نخواهد کرد. دیناری را فراهم کردم و آن را برای نجوا با رسول خدا (ص) صدقه دادم.^{۲۲۶}

ص: ۵۱

- حدیث خاصف النعل (غزوه طائف)

حدیث خاصف النعل به روشهای مختلف از شیعه و سنی روایت شده است. از ام سلمه نقل شده است: در آغاز جنگ جمل به عایشه گفت: به یاد داری که در سفری که باهم بودیم، در آن سفر کفش پیامبر (ص) پاره شد، علی در زیر سایه درخت یا سمره‌ای نشست تا کفش رسول خدا (ص) را وصله کند. پدرت با عمر نزد حضرت آمدند و ما بیرون رفتیم. آن دو به رسول خدا (ص) گفتند: نمی‌دانیم تا کی در میان ما خواهی بود. ای کاش ما را به جانشینی خود آگاه می‌ساختی. حضرت فرمود: من اگر او را معرفی کنم، از گرد او پراکنده می‌شوید هم‌چنانکه بنی اسرائیل از گرد هارون پراکنده شدند.

سپس آندو بیرون رفتند. شما از حضرت پرسیدی: جانشین تو کیست؟ حضرت فرمود:

پینه‌دوز کفش. ما بیرون شدیم، جز علی که کفش او را پینه می‌زد، کسی را ندیدیم.^{۲۲۷}

- حدیث نفس (در اعلام سوره برات)

در سال نهم هجری رسول خدا (ص) سوره برات را به ابو بکر داد تا به مردم مکه (قریش) ابلاغ کند، جبرئیل نازل شد و فرمود، یا رسول الله «لا یؤدی عنک الّا انت او رجل منک».^{۲۲۸}

- حدیث غدیر

^{۲۲۴} (۴). تفسیر الطبری، ج ۲۸، ص ۲۶؛ الجصاص، ابو بکر احمد بن علی، احکام القرآن، ج ۳، ص ۵۷۲؛ واحدی نیشابوری، علی، اسباب النزول، ص ۲۷۶؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۱۷، ص ۳۰۷.

^{۲۲۵} (۵). الخصال، ص ۵۵۲؛ کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)، ج ۱، ص ۱۸؛ علامه حلی، مختلف الشیعه، ج ۴، ص ۳۹۶.

^{۲۲۶} (۶). عبد بن حمید، منتخب مسند عبد بن حمید، ص ۶۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۸۰؛ مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۴۸۲.

^{۲۲۷} (۱). اصول الکافی، ج ۵، ص ۱۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۳ و ۸۳؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۸؛ مستدرک الحاکم، ج ۲، ص ۱۲۸؛ المعیار و الموازنه، ص ۲۹؛ المصنف، ج ۷، ص ۴۹۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱۸.

^{۲۲۸} (۲). البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۴۶ و ج ۷، ص ۳۹۴؛ الجمل ...، ص ۲۱۹؛ شرف الاسلام بن سعید، تنبیه الغافلین عن فضائل الطالین، ص ۷۸؛ ابن جبر، علی بن یوسف، نهج الایمان، ص ۲۴۷.

پیامبر اکرم (ص) در آخرین سال از عمر مبارک خود، مراسم باشکوه و معنوی حج را با جماعت بسیاری از مسلمانان نقاط مختلف سرزمین اسلامی انجام داد. این حج که به «حجة الوداع» معروف شد، یکی از عالی‌ترین عرصه‌های تجلی حضور معنوی مسلمانان به همراهی پیامبر (ص) در این مکان مقدس بود.

آن حضرت، به هنگام بازگشت از حج، در کنار آبگیری به نام غدیر خم که حاجیان از هم جدا می‌شدند، دستور توقف داد و کسانی را که اندکی از غدیر خم عبور کرده بودند، فراخواند و اجتماع بزرگی برپا شد.

ص: ۵۲

از نظر زمان و مکان^{۲۲۹} بهترین فرصت فراهم شد تا پیامبر (ص) در آن اجتماع، آخرین رسالت خود را در تبلیغ انجام دهد. از این رو، پس از گرد آمدن مسلمانان خطبه‌ای خواند و در آن مسلمانان را به شهادت گرفت که پیامبر (ص) از جان و مالشان به آنان سزاوارتر است، سپس دست علی ابن ابی طالب (ع) را بالا برد و فرمود: «هرکس که من مولا و سرور اویم، علی سرور و مولای اوست».

بعد از این خطبه، صحابه کنار پیامبر (ص) و برخی از مسلمانان، با علی (ع) به‌عنوان «امرة المؤمنین» (امیر المؤمنین) بیعت کردند.

علامه امینی در کتاب الغدير، حدیث غدیر را از ۱۱۰ صحابی و ۸۴ تابعی و ۳۶۰ دانشمند معروف نقل کرده است؛ بنابراین، حدیث غدیر از متواترات تاریخ به شمار می‌آید، به طوری که کسی در سند آن خدشه نکرده است.

اما بیشتر دانشمندان اهل سنت در دلالت حدیث خدشه کرده و مولا را در این حدیث به معنای دوست گرفته و چنین نقل کرده‌اند که علی (ع) وقتی که از یمن برمی‌گشت تا در حج به پیامبر اکرم (ص) ملحق شود، عده‌ای به جهت سختگیری‌های علی (ع) در بیت المال، به پیامبر اکرم (ص) شکایت کردند، پیامبر (ص) ناچار شد در آن اجتماع عظیم آن سخنان را مطرح کند.

شیعه معتقد است خاستگاه این حرکت پیامبر (ص) در راستای تکلیفی بود که خداوند در امر جانشینی پیامبر (ص) به عهده او گذاشته بود و او نیز وظیفه داشت آن را اعلام نماید.

ادای این تکلیف از چنان اهمیتی برخوردار بود که خداوند به پیامبر (ص) فرمود اگر انجام نشود، رسالتش را ابلاغ نکرده است. در حالی که بسیاری از ارکان مهم اسلام ابلاغ شده بود و جمله «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ» در آن آیه نشان می‌دهد که ابلاغ این پیام، از دشوارترین حالات پیامبر (ص) بود و به علت موضعگیری سخت بعضی از اطرافیان پیامبر (ص) ممکن بود، جان او به خطر بیفتد. از این رو، خداوند حمایت خاص خود را در این مورد از پیامبر (ص) اعلام داشت.^{۲۳۰}

امر به اجتماع همه حاجیان توسط پیامبر (ص)، در آن گرمای سوزان نیز تنها در شرایط بالا قابل توجیه است و تنها و تنها تحقق چنین آرمان والایی، مستلزم چنین تلاش بی‌شائبه و

^{۲۲۹} (۱). مکان اجتماع در جحفه بود. این مکان چهار راهی است که از شمال به مدینه، از شرق به عراق، از غرب به مصر و از جنوب به یمن می‌رسد.

^{۲۳۰} (۲). پیام قرآن، ج ۹، ص ۱۹۰.

چنان شهادت و گواه محکم از مردم است. اهمیت این موضوع در آنجایی است که بعد از این واقعه، آیه تمامیت و جامعیت ابلاغ رسالت پیامبر (ص) و کمال دین حق نازل گردید.^{۲۳۱} بنابراین، غدیر یک مفهوم سیاسی یا اخلاقی نیست که آن را شیعه درست کرده باشد، یا تنها پیامبر (ص) خواسته باشد بدان وسیله دوستی خود را با علی (ع) اعلام کند؛ بلکه غدیر اعلام ولایت علی (ع) است.

بعد از گذشت ۲۵ سال از واقعه غدیر، علی (ع) بار دیگر حادثه غدیر را زنده کرد. در رحبه^{۲۳۲} و در منا اصحابی را که در غدیر حضور داشتند، به شهادت طلبید و گواهی خواست بعضی از صحابه که از اهل بدر نیز بودند، بلند شده و شهادت دادند که در غدیر آن سخنان را از زبان مبارک پیامبر اکرم (ص) درباره علی (ع) شنیده‌اند.

از امام رضا (ع) نیز نقل شده است که جمعه‌ای مصادف با غدیر شد، علی (ع) در آن روز خطبه مفصلی ایراد فرمود، سپس حضرت رضا (ع) خطبه علی (ع) را در آن روز نقل کرده که از مطالب مهم آن اشاره به توحید، نبوت، امامت و ارتباط این سه با همدیگر و رفتار گذشتگان نسبت به امامت و ولایت است.^{۲۳۳}

حضرت علی (ع) در دامان پیامبر اکرم (ص) بزرگ شد،^{۲۳۴} اولین مسلمان بود^{۲۳۵} در طی سالهای بعثت و هجرت زحمات طاقت‌فرسایی را متحمل گردید،^{۲۳۶} از نظر فضایل و مکارم اخلاق نزدیک‌ترین فرد به پیامبر (ص) و بعد از پیامبر (ص) عالم‌ترین افراد بود؛ چنانکه ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۸۴ نهج البلاغه گفته است: مهم‌ترین معارف الهی مثل توحید، عدل و ... از علی (ع) آموخته شده است، در حالی که این معارف در کلمات هیچ صحابی پیدا نشده و آنان نیز عالم به چنین معارفی نبودند. این از بالاترین فضایل علی (ع) پیش من است.^{۲۳۷}

بدین سبب، علی (ع) شایسته‌ترین فرد برای مقام خلافت و جانشینی رسول اکرم (ص) بود. چنانکه این مطلب از سخنان او نیز آشکار است که فرمود: من حقی را که از آنم بود خواستم و شما نمی‌گذارید و مرا از رسیدن بدان باز می‌دارید.^{۲۳۸}

^{۲۳۱} (۱). اشاره به آیه: *إِذِ الْيَوْمِ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ*... E\

^{۲۳۲} (۲). رحبه، فضای خالی جلوی مسجد است. ظاهراً امام علی (ع) این احتجاج و منا شده را در جلوی مسجد کوفه اقامه کرده است.

^{۲۳۳} (۳). در مورد این خطبه ر. ک: شیخ طوسی، مصباح‌المتجهّد، ص ۶۹۶؛ سید بن طاووس، الاقبال، ص ۴۶۲؛ کفعمی، المصباح، ص ۶۹۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۴۶ و الغدیر، ج ۱، ص ۲۸۵ آمده است.

^{۲۳۴} (۴). السیرة النبویة، ج ۱، ص ۲۶۲؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۱۲؛ ذهبی، محمد بن احمد، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۱، ص ۱۳۶.

^{۲۳۵} (۵). خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۸۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۸۳۶۷. برای اطلاع بیشتر ر. ک: موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۹، ص ۱۱۳-۱۲۴.

^{۲۳۶} (۶). موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۱، ص ۱۵۷ به بعد.

^{۲۳۷} (۷). شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۳۴۶.

^{۲۳۸} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۷۲، ص ۱۷۸.

ابن ابی الحدید در شرح این سخن گفته است: مضمون سخنان بالا - حقانیت علی (ع) را به خلافت و امامت - به صورت متواتر نشان دهد. سپس شواهد ذیل را از سخنان او آورده که در مناسبت‌های مختلف چنین فرموده است:

۱. ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله (ص) حتی یوم الناس هذا.^{۲۳۹} پس از رحلت پیامبر (ص) تا امروز پیوسته حق مرا از من بازداشته‌اند و دیگری را بر من مقدم داشته‌اند.

۲. اللهم آخر قریشا فانهم منعنی حقّی و غضبتنی امری.^{۲۴۰} شبیه این کلمات در خطبه ۱۷۲ آمده است که ترجمه آن چنین است: خدایا! من از تو بر قریش و آنکه قریش را کمک کند، یاری می‌خواهم، که آنان پیوند خویشاوندی مرا بریدند و رتبت بزرگم را خرد دیدند. فراهم آمدند و در کاری که از آن من است با من بستیزیدند. سپس گفتند: حق را توانی گرفت و توانی واگذار.

۳. فجزت قریشا عنّی الجوازی فانهم ظلمونی حقّی و اغتصبونی سلطان ابن عمّی.^{۲۴۱} - قریش کیفر این کار زشت را از خدا ببیند - که رشته پیوند مرا پاره نمود، و حکومتی را که از آن فرزند مادرم بود از من ربودند.

پیامبر اکرم (ص) در موارد فراوانی که تاریخ نقل کرده،^{۲۴۲} علی (ع) را بر دیگران مقدم داشته است که نمونه آن سد ابواب، اعلام برائت، ماجرای مباحله و ... است.^{۲۴۳}

باتوجه به مطالب پیش گفته این سؤال پیش می‌آید که چرا با این همه تأکید و اصرار بر خلافت علی (ع) این موضوع به مرحله اجراء درنیامد؟

بی‌گمان علل و عوامل مختلفی در این زمینه مؤثرند که اهم آنها از این قرار است:

- تعصبات قومی و قبیله‌ای؛

- بازگشت به جاهلیت؛

ص: ۵۵

- ناآشنایی اعراب شمالی به شیوه جانشینی انتصابی؛

^{۲۳۹} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶ و ج ۱۰، ص ۲۸۶.

^{۲۴۰} (۳). همان.

^{۲۴۱} (۴). نهج البلاغه، نامه ۳۶، ص ۳۱۱؛ تقی، الغارات، ج ۲، ص ۷۶۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۳۰۶.

^{۲۴۲} (۵). برخلاف آنچه بنی امیه و بنی عباس و دیگر حکومت‌های مستبد سعی کردند تا نامی از علی (ع) در تاریخ نماند و یا فضایل او را به دیگران نسبت دادند، باز این همه فضایل برای آن حضرت نقل شده است.

^{۲۴۳} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

- کینه‌های شخصی نسبت به علی (ع)؛

- رقابتهای شخصی نسبت به علی (ع)؛

- سختگیری و انعطاف‌ناپذیری علی (ع) در موضوعات سیاسی و دینی.

افزون بر این، در دوره‌های بعد نیز آنچه باعث شده برخی کسان نسبت به احادیث بالا حساسیت نشان دهند و درصدد خدشه در سند یا دلالت این احادیث برآیند، تنها از تعصب و گرایش فرقه‌ای آنان سرچشمه گرفته است، چنانکه ابن قتیبه در دفاع از این احادیث گفته است:

عده‌ای در برابر رافضه، افراط کرده و سعی کرده‌اند نگذارند حق علی (ع) ادا شود. بدین سبب درباره‌اش به بدگویی پرداخته و از نقل فضایل او خوداری می‌کنند، در حالی که فضائل او از طریق صحیح نقل شده است.

وی در ادامه می‌گوید: این تعصب آنان به حدی است که اگر کسی درباره علی (ع) احادیثی مثل اخو رسول الله (ص)، و ابو سبطیه الحسن (ع) و الحسین (ع) را نقل کند، آنان ناراحت شده و چهره‌هایشان برافروخته می‌شود؛ و اگر کسی سخن پیامبر (ص) را که فرمود:

من كنت مولاة فهذا علي مولاة، انت مني بمنزلة هارون من موسى و نظائر اینها را روایت نماید، دنبال نقد سند این احادیث می‌روند تا سند آنان را مخدوش نشان دهند و بدین صورت حق علی (ع) را پایمال کنند.^{۲۴۴}

- حدیث ولایت

در کتابهای گوناگون شیعه و سنی نقل شده است که رسول خدا (ص)، علی (ع) را همراه عده‌ای به سریره‌ای فرستاد، بعد از برگشتن از مأموریت از علی (ع) گلایه کردند که علی چنین و چنان کرد، رسول خدا (ص) برآشفت و فرمود: من از اویم و او از من است، و او اولی به هر مؤمنی بعد از من است. این حدیث صریح در ولایت دنیوی و دینی علی (ع)، بعد از رحلت رسول خدا (ص) است.^{۲۴۵}

ص: ۵۶

۲. سقیفه و ظهور سیاسی - تاریخی تشیع

۱- ۲. بررسی منابع سقیفه

^{۲۴۴} (۱). ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، الاختلاف فی اللفظ، ص ۴۲.

^{۲۴۵} (۲). مسند احمد، ج ۴، ص ۱۶۴؛ المصنف، ج ۷، ص ۵۰۴؛ الغدير، ج ۳، ص ۲۲. علامه امینی این حدیث را به طرق مختلف از اهل سنت نقل کرده است.

کهن‌ترین نوشته موجود که حادثه سقیفه را گزارش کرده، کتاب محمد بن اسحاق، در گذشته به سال ۱۵۱ ق است. روایت‌کننده ابن اسحاق درباره سقیفه، ابن شهاب زهری است. زهری از بنیانگذاران مکتب تاریخ‌نگاری مدینه و دارای تعصبات شدید مذهبی، و از عالمان وابسته به دستگاه حاکمه اموی بود.^{۲۴۶}

ابن اسحاق تمام واقعه سقیفه را در یک خبر طولانی از قول خلیفه دوم، که بعد از برگشتن از آخرین حج خود در یکی از مسجدهای مدینه ایراد کرده، نقل نموده است.^{۲۴۷} سند روایت زهری به عبد الله بن عباس برمی‌گردد و نقل او، اصلی‌ترین روایت درباره اجتماع سقیفه بنی ساعده است، به طوری که تمام روایات دیگر از اطلاعات این روایت استفاده کرده یا از آن مایه گرفته‌اند،^{۲۴۸} چنانکه در صحیح بخاری^{۲۴۹} و مسند احمد^{۲۵۰} نیز به روایت ابن شهاب توجه شده است.

دومین گزارشگر سقیفه، محمد بن سعد، معروف به کاتب واقدی، در گذشته به سال ۲۳۰ ق است. او پس از ابن اسحاق، کامل‌ترین نوشته را درباره سیره پیامبر اکرم (ص) با عنوان «الطبقات الکبری» نگاشته است. وی در بخش سیره پیامبر (ص) به جزئیاتی پرداخته که در نوشته‌های استاد او نیز دیده نمی‌شود و سپس به تفصیل درباره شرح حال یاران پیامبر (ص) و تابعان سخن گفته است.

طولانی‌ترین شرح حال صحابه در کتاب طبقات، مربوط به خلیفه اول است؛ البته با اینکه سقیفه یکی از حساس‌ترین وقایع تمام دوره زندگی ابو بکر است، وی روی خوشی به نقل این واقعه نشان نداده است.

ابن سعد در نقل وقایع سقیفه، با دقت تمام، تنها روایاتی را انتخاب کرده که برتری و شایستگی بی‌تردید ابو بکر را برای رهبری جامعه اسلامی به هنگام رحلت رسول خدا (ص) نشان دهد.^{۲۵۱} او با نقل روایات متوالی و متعدد درباره شایستگی ابو بکر، عمد خود را در جانبداری از مکتب مدینه و در حمایت از دو خلیفه اول نشان می‌دهد.

ص: ۵۷

بیشتر روایات ابن سعد درباره استحقاق جانشینی ابو بکر در سقیفه، از عایشه است که روایات او، برای تضعیف موقعیت علی (ع) در خصوص خلافت و خنثی کردن روایات و رفتارهای پیامبر اکرم (ص) درباره او صادر شده است؛ چنانکه از ابن عباس نقل شده که عایشه نمی‌توانست درباره علی (ع) خیری بر زبان جاری کند.^{۲۵۲}

^{۲۴۶} (۱) الطبقات الکبری؛ ج ۷، ص ۴۴۷؛ تاریخ الاسلام، حوادث سال ۱۴۱-۱۶۰، ص ۱۲.

^{۲۴۷} (۲) تشیع در مسیر تاریخ، ص ۴۴.

^{۲۴۸} (۳) جانشینی محمد (ص)؛ ص ۹۷.

^{۲۴۹} (۴) صحیح البخاری، ج ۷-۹، کتاب المحاربین من اهل الکفر، ص ۵۸۵، روایت ۱۶۷۴.

^{۲۵۰} (۵) مسند احمد، ج ۱، ص ۵۴.

^{۲۵۱} (۶) تشیع در مسیر تاریخ، ص ۴۷.

^{۲۵۲} (۱) تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۱۸۹.

دشمنی عایشه با علی (ع) در بعضی روایات تاریخی آشکار است؛ چنانکه براساس روایات، اولین بار وی بود که عثمان را نعتل^{۲۵۳} خواند و به مخالفت با او برخاست، اما به محض اینکه شنید مردم با علی (ع) بیعت کرده‌اند، عثمان را خلیفه مظلوم نامید و با شتاب تمام برای انتقام‌جویی از علی (ع) راهی عراق شد.^{۲۵۴}

ابن سعد با اینکه از نقل‌های ابن اسحاق غفلت نکرده و گاهی نقل‌های خود را به‌طور مستقیم به ابن اسحاق مستند می‌کند،^{۲۵۵} در نقل وقایع سقیفه توجهی به سیره ابن اسحاق نکرده است.

از منابع دیگر سقیفه، أنساب الأشراف احمد بن یحیی بلاذری، درگذشته به سال ۲۷۹ هجری است که از مهم‌ترین مآخذ او طبقات الکبری، ابن سعد است. بلاذری برخی از روایات سقیفه را که ابن سعد به عمد در کتابش نیاورده، اما به صورت شفاهی برای او روایت کرده، در کتاب أنساب الأشراف آورده است.^{۲۵۶}

از دیگر منابع مهم اخبار سقیفه، تاریخ یعقوبی است. شیوه نگارش یعقوبی، مانند مسعودی در مروج الذهب، شیوه ترکیبی است؛ بدین معنا که حوادث تاریخی را با ذکر سلسله سند نیاورده است.

در ذکر اخبار سقیفه، میان گزارش‌های ابن سعد و بلاذری با گزارش‌های یعقوبی، تضاد شدیدی، هم در نقل مطالب و هم در تأکید بر موضوعات وجود دارد. ابن سعد و بلاذری در بخشی از روایات، سعی دارند چنین القا کنند که مخالفتی از سوی هواداران علی (ع) نسبت به انتخاب ابو بکر صورت نگرفت، اما از نوشته‌های یعقوبی^{۲۵۷} چنین برمی‌آید که انتخاب

ص: ۵۸

ابو بکر، با مخالفت شدید هواداران علی (ع) روبه‌رو گردیده است.^{۲۵۸}

تاریخ الطبری، از دیگر منابع گزارش‌کننده سقیفه بنی ساعده است. طبری به‌عنوان یک تاریخ‌نگار مقبول عامه، بیشتر مطالب سال یازدهم هجری را که از مهم‌ترین و حساس‌ترین حوادث تاریخ مسلمانان است و اجتماع سقیفه بنی ساعده برای انتخاب جانشینی نیز در آن واقع شده است، از سیف بن عمر نقل کرده است، در حالی که مهم‌ترین کتاب‌های رجالی عامه و خاصه سیف را تکذیب کرده‌اند.^{۲۵۹}

^{۲۵۳} (۲). نعتل، به معنای پیرمرد احمق و نام مردی از اهالی مصر بوده که ریش بلندی داشته است و عثمان به او تشبیه شده است. از عایشه نقل شده که گفته

است: اقتلوا نعتلا قتل الله نعتلا. لسان العرب، ج ۶، ص ۲۱۴.

^{۲۵۴} (۳). أنساب الأشراف؛ ج ۲، ص ۲۱۷ و ج ۵، ص ۹۱.

^{۲۵۵} (۴). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷.

^{۲۵۶} (۵). أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۲۶۲.

^{۲۵۷} (۶). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

^{۲۵۸} (۱). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۵۴.

^{۲۵۹} (۲). ر. ک: علامه عسکری، عبد الله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه احمد فهری و دیگران، که به‌طور مفصل به بررسی سیف بن عمر و روایات او پرداخته است.

طبری در نقل گزارشهای خود، منابع مهمی در دسترس داشته و در هر موضوعی روایات مختلف و گاهی متناقض آورده است و از نقل ضعاف و روایات مجعولی چون قصه شق صدر، غرائیق و ... دریغ نکرده است.

وی پس از نقل گزارشهای ابن اسحاق، یعقوبی و بلاذری و توضیح چگونگی وقوع این حادثه، سخنان خلیفه دوم را که بعد از برگشتن از آخرین حج خود در مسجد مدینه ایراد کرده بود، به طور کامل نقل کرده است.^{۲۶۰}

سیف بن عمر در مجموع هفت روایت درباره سقیفه نقل کرده که شش تای آن در تاریخ الطبری آمده است. افزون بر ضعف در سند روایات سیف، افرادی مثل قعقاع بن عمرو تمیمی، سهل بن یوسف سلمی، مبشر و صخر در طریق سند او واقع شده‌اند که وجود خارجی ندارند و از ساخته‌های ذهن سیف به شمار می‌آیند.^{۲۶۱}

از کتابهای مستقل دیگری که درباره سقیفه بنی ساعده نوشته شده سقیفه و فدک، نوشته ابو بکر احمد بن عبد العزیز جوهری است. اصل این کتاب در دسترس نیست، اما روایات آن در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده^{۲۶۲} و هادی امینی، آن را از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید استخراج کرده و باورقی‌های عالمانه‌ای بر آن نگاشته است.

کتاب دیگری که درباره سقیفه وجود دارد السقیفة و الخلافة از نویسنده معروف و معاصر عبد الفتاح عبد المقصود است. عبد الفتاح گرچه در بخشهایی از کتاب خود بدون تعصب نیست، اما در سراسر کتاب، موضع نیرومندی را در حقانیت علی (ع) نسبت به خلافت

ص: ۵۹

دارد^{۲۶۳} و کار خلیفه دوم را که مانع از نوشتن آخرین نامه پیامبر اکرم (ص) شد، به شدت تقبیح کرده است. این کتاب با عنوان خاستگاه خلافت به زبان فارسی ترجمه شده است.

هیچ‌کدام از کتابهای تاریخی پیش‌گفته به طور مستقل قادر به پرده‌برداری از اسرار سقیفه و کشف ماهیت واقعی آن نیستند. از این رو، در این تحقیق سعی شده که روایات مختلف تاریخی کنار هم قرار گیرد و با توجه به انگیزه و مرتبت راویان، پرده از حقایق تاریخی این واقعه برداشته شود.

۲-۲. زمینه‌های تاریخی پیدایش سقیفه

الف) نظام اجتماعی، سیاسی و فکری عرب

^{۲۶۰} (۳). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۵۶.

^{۲۶۱} (۴). عبد الله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ج ۱، ص ۸۸.

^{۲۶۲} (۵). تهرانی، شیخ آقا بزرگ، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۲، ص ۲۰۶. وی نام رساله‌ها و کتابهایی را که از قرن سوم درباره سقیفه نوشته شده، ذکر کرده است.

^{۲۶۳} (۱). السقیفة و الخلافة، ص ۱۳۳.

شناخت بهتر وقایع صدر اسلام، مبتنی بر آگاهی عرب پیش از اسلام است؛ اینکه عرب از کدام پیشینه تاریخی و جایگاه فکری - فرهنگی برخوردار بوده است.

شناخت جایگاه و اهمیت قبیله‌های عرب و درک ضرورت این شناخت، تلقی ما را از حوادث صدر اسلام دگرگون ساخته و سبب خواهد شد که با دید دقیق‌تر و جامع‌تری این حوادث را بررسی کنیم. از این رو، لازم است در مطالعات تاریخی که درباره ماهیت و ترکیب جامعه صدر اسلام صورت می‌گیرد، ماهیت و ترکیب ناهمگون اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و ... آن شناخته شود تا تنوع روشها و دیدگاه‌ها در زمینه‌های فرهنگی و نهادهای ناهمگون سیاسی - اجتماعی زمان پیامبر (ص) به آسانی درک گردد.

افزون بر آن، باید تمایز میان عرب شمال و جنوب را نیز بشناسیم؛ زیرا هریک از آنان، ویژگی‌هایی اجتماعی، دودمانی، فرهنگی، اقتصادی و جغرافیایی دارند^{۲۶۴} که اندیشه‌های سیاسی و اجتماعی‌شان بر آن ویژگی‌ها استوار شده و به‌طور طبیعی، جوهره حیات سیاسی - اجتماعی آنان را تشکیل می‌دهد که نقش اساسی را در الگوی انتخاب رهبر و رئیس جامعه دینی ایفا می‌کند.

- ماهیت فکری - فرهنگی عرب عرب شمال یا عدنانی‌ها

مرکزیت و محل سکونت عرب شمال، شهر مکه بوده است که به دلیل وجود خانه کعبه،

ص: ۶۰

مورد توجه ساکنان شبه جزیره بود و محل امنی برای همه به شمار می‌آمد. در شمال جزیره العرب، زمینهای قابل کشت و قابل سکونت کمی یافت می‌شد و تجارت، مهم‌ترین کار و منبع درآمد ساکنان آن دیار بود که وجود بازارهای همیشگی و موسمی در مکه گواه این سخن است؛^{۲۶۵} چنانکه اعراب بادیه نیز کالاهای خود را در آن بازارها عرضه می‌کردند.

بدین ترتیب، تجارت عرب در دست قریش بود که به علت تسلط بر تجارت و اداره امور کعبه، بر تمام عرب سیادت پیدا کرده بود، به طوری که به دلیل این سدان و حجابت بر کعبه، از مدنیت برتری به نسبت بادیه‌نشینان برخوردار بود و می‌بینیم که پس از ظهور اسلام، بیشترین درگیری رسول خدا (ص) نیز با قریش است و تا قریش اسلام نیاورد، قبیله‌های اطراف مسلمان نشدند.^{۲۶۶}

با وجود اهمیتی که قریش به علت آرمودگی در سیاست و تجارت در مرکزیت مکه و حتی در تمام جزیره العرب داشت، فاقد هرگونه دولت و حکومت یا نهادهای سیاسی و اجتماعی بود و تنها ضامن حفظ و بقای اجتماع آنان قبیله به شمار می‌آید.^{۲۶۷} عرب جاهلی به علت صحرانشینی و بیابان‌گردی، نمی‌توانست به صورت مستقل زندگی کند و به قبیله خود

^{۲۶۴} (۲). برای اطلاع بیشتر از تفاوت‌هایی که بین عرب شمال و جنوب از نظر جغرافیایی و اجتماعی وجود دارد، ر.ک:

الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، ج ۲، ص ۲۰۵.

^{۲۶۵} (۱). تاریخ اليعقوبي، ج ۱، ص ۲۷۰؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۹.

^{۲۶۶} (۲). همان، ص ۲۴۰.

^{۲۶۷} (۳). فروخ، عمر، تاریخ الجاهلیه، ص ۱۴۹؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۷.

وابسته بود. از این رو، قبیله به عنوان یک واحد نظامی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به شمار می‌رفت و حوزه عمل رئیس و افراد دیگر قبیله، با توجه به آداب و رسوم و ضوابط حاکم بر قبیله تعیین می‌گردید.^{۲۶۸} حتی بت‌پرستی عرب جاهلی، آمیخته به تمایلات قبیله‌ای بود و هر قبیله‌ای بت جداگانه‌ای داشت و آن را به جهت ارتباط با تاریخ پدران می‌پرستید و به این وسیله، به نسب خویش و آنچه مرتبط با نسب او بود، افتخار می‌کرد.^{۲۶۹} رئیس قبیله نیز به عنوان قاضی، فرمانده جنگ و ... نقش یک حاکم سیاسی را برعهده داشت.

اهمیت شناخت قبایل عرب به حدی است که باید ریشه بسیاری از حوادث مهم صدر اسلام را در تفکر و نظام قبیله‌ای دانست و اندیشه‌های عرب مسلمان را نیز در قبیله و ضوابط حاکم بر آن جستجو کرد؛ چنانکه یکی از مهم‌ترین مشکلاتی که پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) پدید آمد، زنده شدن دوباره تفکر قبیله‌ای بود و همین امر، زمینه‌ساز پدید آمدن حادثه سقیفه گردید و بعدها دامنگیر علی (ع) شد و موجب گردید که او به عنوان امام و ولیّ

ص: ۶۱

واجب اطاعة، مورد حمایت جامعه قرار نگیرد.

از ویژگی‌های عرب جاهلی، پیوند عشیره‌ای، عصیبت قبیله‌ای و تحالف است^{۲۷۰} که عده‌ای را با تکیه بر حسب و نسب و به عبارتی خون و نژاد دور هم جمع می‌کند و نهادی به نام قبیله را پدید می‌آورد.^{۲۷۱}

قانون نانوشته و مقبول انصر اخاک ظالما کان او مظلوما^{۲۷۲} اصلی‌ترین شعار قبیله‌های عرب و مبنای وحدت آنها و موجب بقای ساختار قبیله و نیز بروز کشمکشهای طولانی بود.^{۲۷۳} زندگی دشوار قبیله‌ای از یک سو و عدم وابستگی به دین و وجدان از سوی دیگر، سبب شد که آنان گاه به انگیزه سیطره بر دیگر قبیله‌ها و گاه به جهت انتقام، دست به غارت و چپاول یکدیگر بزنند. از همین رو، قبیله‌ای که شکست می‌خورد، پیوسته در انتظار فرصت برای انتقام بود. بدین سان، افراد قبیله برای دفاع از حیات خویش، هرکدام به دیگری نیازمند بودند و این نیاز، موجب تعصب شدید قبیله‌ای می‌شد و آنها ناگزیر، همیشه جانبدار قبیله خویش بودند؛ خواه به حق خواه بر باطل. چنانکه شاعر جاهلی در این باره چنین گفته است:

فی النائبات علی ما قال برهانا

لا یسألون اخاهم حین یندبهم

^{۲۶۸} (۴). تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۲۸.

^{۲۶۹} (۵). الصحيح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۲، ص ۲۱۸.

^{۲۷۰} (۱). تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ ابن حبیب، محمد، المنقح، ص ۲۷۳؛ تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۵۸.

^{۲۷۱} (۲). ابن خلدون، مقدمه، ص ۲۴۰-۲۴۲، ۲۶۳ و ۳۰۲؛ المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۴، ص ۳۱۵ و ج ۱، ص ۴۶۶.

^{۲۷۲} (۳). الصحيح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۵۱.

^{۲۷۳} (۴). شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۸۲؛ العقد الفرید، ج ۱، ص ۵۱۸.

هنگامی که برادرش از او در سختی‌ها کمک می‌خواهد، از او دلیل و برهان نمی‌خواهند.^{۲۷۴}

قرآن کریم از این روحیه عرب جاهلی، به حمیت جاهلی تعبیر می‌کند.^{۲۷۵} امیر مؤمنان علی (ع) نیز در خطبه‌های ۲۶ و ۹۵ نهج البلاغه، اوضاع جامعه جاهلی عرب پیش از اسلام را ترسیم کرده است.^{۲۷۶}

مهم‌ترین رکن قبیله^{۲۷۷}، رئیس آن بود. قبیله برای حفظ و بقای خود، به رئیسی مقتدر و توانمند نیاز داشت. رئیس قبیله، افزون بر ویژگی‌های فردی مانند تجربه، شجاعت، سخاوت و ثروت، باید از اشرافیت، شیخوخت و نسب بالایی نیز برخوردار می‌بود. بدین جهت، همه

ص: ۶۲

اعضای قبیله صلاحیت نامزدی برای احراز منصب ریاست قبیله را نمی‌یافتند. در واقع قبیله به مثابه دولت کوچکی بود که در رأس آن رئیس قبیله قرار می‌گرفت.

چنانکه در سقیفه بنی ساعده نیز تمسک به ضوابط حاکم بر نظام قبیله، دامن‌گیر مسلمانان شد و علی (ع) را از حق خود محروم ساخت.^{۲۷۸} باتوجه به همین ملاک بود که ابو عبیده جراح درباره امام علی (ع) می‌گفت: او هنوز جوان است.^{۲۷۹} ابو سفیان هم درباره خلیفه اول که دارای شیخوخت لازم بود، اما اشرافیت کافی نداشت، می‌گفت: او از ادل قریش است.^{۲۸۰}

در دوره خلفا، به‌ویژه در دوره خلیفه سوم، اعراب به پیوندهای قبیله‌ای خود بازگشتند، به‌طوری که این پیوندها، تنها با ساختار جامعه جاهلی قابل تصور بود. با بازگشت دوباره عرب مسلمان به ارزشهای قبیلگی دوران جاهلی، ارزشهای دینی نادیده گرفته شد و با تغییر ارزشهای اسلامی، فرهنگ حاکم بر جامعه اسلامی نیز تغییر کرد و جاهلیت عرب به هیأت نخستین خود بازگشت و پیمانهای جاهلی تجدید شد.^{۲۸۱} چنانکه علی (ع) وقتی به خلافت رسید در اولین خطبه خود فرمود:

^{۲۷۴} (۵). الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۴۴.

^{۲۷۵} (۶). فتح، ۲۶.

^{۲۷۶} (۷). نهج البلاغه، خطبه ۲۶.

^{۲۷۷} (۸). قبیله، عبارت از جماعتی بود که به جهت داشتن نیای واحد و برای دستیابی به معیشت بهتر، دور هم جمع می‌شدند. دو علت باعث شده بود که مردم جزیره العرب به صورت قبیله‌ای زندگی کنند؛ یکی غیرقابل کشت و زرع بودن مناطق آنان و دوم مهاجرت و کوچ‌نشینی ساکنان جزیره. الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۴۴.

^{۲۷۸} (۱). الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۶۲۳؛ تاریخ الجاهلیه، ص ۱۵۱؛ بلاشر، تاریخ الادب العربی، ص ۳۸؛ تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ص ۵۹.

^{۲۷۹} (۲). جوهری، السقیفه و فدک، ص ۸۴؛ طبری، محمد بن جریر (شیعی)، المسترشد فی امامة امیر المؤمنین (ع)، ص ۵۲۰؛ تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۶۰.

^{۲۸۰} (۳). شرح نهج البلاغه؛ ج ۲، ص ۴۵ و ج ۶، ص ۴۰؛ الاکبر، ناشی، مسائل الامامة و مقتطفات من الکتاب الاوسط فی المقالات، ص ۹-۱۰.

^{۲۸۱} (۴). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۱۵-۵۱۶.

الا و ان بلّیتکم قد عادت کهیئتہا یوم بعث اللہ نبیہ صلی اللہ علیہ و آلہ^{۲۸۲}؛ بدانید که روزگار دگر باره شما را در بوتہ آزمایش ریخت، مانند روزی که خدا پیامبرش - صلی اللہ علیہ و آلہ - را برانگیخت.

با همه تلاشی که علی (ع) برای برگرداندن جامعه اسلامی به وضعیت زمان پیغمبر (ص) انجام داد، سنتهای جاهلی در دورہ بنی امیہ به اوج خود رسید تا حدی که از ارزشهای اسلامی جز اسمی باقی نماند. بزرگترین همّت عرب مسلمان در این دورہ، حفظ موقعیت قبیلہ است، تا جایی که برای حفظ موقعیت قبیلہ، به راحتی ارزشهای دینی و مسائل اعتقادی نادیده گرفته می شد، چنانکه برجسته ترین حوادث دوران بنی امیہ را نیز نزاعهای قبیلہ ای تشکیل می داد^{۲۸۳} و خلفا نیز برای بقای حکومتشان، به این نزاعها دامن می زدند. در دورہ بنی عباس نیز با اینکه تکیہ بر عنصر غیر عرب بود، آنان برای حفظ قدرت و مشروعیت

ص: ۶۳

بخشیدن به سلطه خویش، به قانون جاهلی دست می یازیدند، مانند مقدم داشتن عمو در طبقه بندی و ارث بر فرزندان دختر، چنانکه ابن معتز خطاب به علویان چنین سرود:

نحن ورتنا ثياب النبي
فلم تجذبون بأهدابها
لکم رحم یا بنی بنتہ
و لکن بنو العم أولى بها^{۲۸۴}

عرب جنوب یا قحطانی ها

برخلاف عرب شمال، عرب جنوب با تمدنهای بزرگ اطراف جزیره العرب ارتباط داشت و اغلب آنان به صورت شهرنشینی زندگی می کردند و مفهوم مدنیت را از سایر مناطق عربی بهتر درک کرده^{۲۸۵} و از نظر اقتصادی و کشاورزی، دارای وضعیت مناسب تری بودند و برای معیشت خود نیاز به گردش در صحراهای طولانی نداشتند. از این رو، دسته هایی از آنان یکجا گرد هم می آمدند و دارای حکومت و نظام خاص اجتماعی بودند که از جمله دولتهای آنان می توان به معینیها^{۲۸۶} و سبائیان اشاره کرد که به حکومت سبائیان در قرآن کریم و منابع دینی نیز اشاره شده است.^{۲۸۷}

پس از فتح مکه، عرب جاهلی، اعم از عرب شمال و جنوب، با تمام ویژگی هایش گروه گروه و پی در پی تحت عنوان «وفود» به خدمت پیامبر اکرم (ص) رسیده و با اندک آشنایی با دین مبین اسلام، مسلمان می شدند؛ البته هنوز به طور

^{۲۸۲} (۵). نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

^{۲۸۳} (۶). أنساب الأشراف، ج ۷، ص ۷، ج ۴، ص ۱۲۹.

^{۲۸۴} (۱). الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، ج ۸، ص ۲۴۲؛ به نقل از: دیوان ابن معتز، ص ۲۹.

^{۲۸۵} (۲). المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۱۰۱ و ۱۰۶.

^{۲۸۶} (۳). همان، ج ۲، ص ۵۳۰ و ۵۹۸؛ ابراهیم حسن، حسن، تاریخ الاسلام، ص ۶۱-۶۲.

^{۲۸۷} (۴). همان، ص ۵۲۵ و ج ۱، ص ۵۹۰.

کامل به جرگه مسلمانان نپیوسته بودند. در این میان، پیوستگی اعراب جنوب به حکومت مدینه و در دوره‌های بعد به دستگاه خلافت کمتر بود که این امر خود ناشی از ویژگی‌های اعراب جنوب می‌باشد و شاهد آن نیز ارتداد و شورش قبایل جنوب پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) است.^{۲۸۸}

از دیگر ویژگی‌های عرب جنوب در دوران رسالت این است که اگر رئیس قبیله اسلام را می‌پذیرفت و مسلمان می‌شد، سایر افراد قبیله نیز مسلمان می‌شدند که گاهی نیز این امر برعکس می‌شد.^{۲۸۹}

ص: ۶۴

مشکل عمده عرب جنوب این بود که آنان عمدتاً تا سال هشتم هجری مسلمان نشدند و اسلام کسانی هم که مسلمان شده بودند، بیشتر به اجبار یا با تألیف قلوب بوده و ایمان در قلبشان نفوذ نکرده بود.^{۲۹۰} در واقع فرصت کافی برای نفوذ ایمان در قلب تازه مسلمانان نبود و آشنا شدن آنان با مبانی عقیدتی، به زمان طولانی‌تری نیاز داشت که این فرصت به سبب آنکه آنان دیرتر به اسلام گرویدند، برایشان پیش نیامد. برخی آیات قرآن^{۲۹۱} نیز بر این مطلب دلالت دارد که ایمان هنوز در دل عده‌ای از مسلمانان راه نیافته بود. بدین سبب، اگر رسول خدا (ص) سخت‌گیری می‌کرد، از اطراف او پراکنده می‌شدند؛ چنانکه برخی حتی بدون این سخت‌گیری نیز مرتد شده یا به روم پناهنده شدند.

اسلام آوردن برخی قبیله‌های عرب، بدون آشنایی آنان با مبانی و مسائل دینی و تنها به منزله پذیرفتن حاکمیت سیاسی اسلام بود. بنابراین، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) بسیاری از آنان حاکمیت دینی اسلام را نپذیرفتند و پیامبری را سبک گرفتند و از حاکمیت جمعیت اندک قریش بر تمام جزیره امتناع ورزیدند.^{۲۹۲} بعضی زکات را مانند «اتاوه» در زمان جاهلیت شمرده و از دادن آن امتناع ورزیدند^{۲۹۳} که علت آن را باید در تمایل این عده به عصیبت، نادیده گرفتن دستورات مؤکد پیامبر اکرم (ص) و ناشی از ویژگی‌های دوران جاهلی این قبایل دانست که اسلام را براساس بینش اجتماعی خود پذیرفته بودند.

ب) عصر نبوت - بعثت پیامبر اکرم (ص)، آغاز دگرگونی‌ها

بعثت رسول خدا (ص) ضمن اینکه مؤثرترین حادثه در تاریخ بشریت بود، ماهیتی دینی داشت و از هرگونه شائبه‌ای که ماهیت عربی و قبیله‌ای را به دنبال آورد به دور بود. اولین آیات نازل شده بعد از بعثت رسول خدا (ص) درباره علم، تعلیم و قلم است که آدمی را به تفکر و تعقل می‌خواند تا در سایه این دو، بتواند تفکر دینی و الهی را جایگزین تفکر

^{۲۸۸} (۵). الاغانی، ج ۲۱، ص ۲۵.

^{۲۸۹} (۶). البته عرب شمال نیز چنین بود، ولی این امر در بین عرب جنوب مشهودتر است. شاهد آن نیز کثرت تعداد وفود عرب جنوب نسبت به عرب شمال است که از طرف قوم خود جهت پذیرش اسلام خدمت پیامبر (ص) می‌رسیدند.

^{۲۹۰} (۱). حجرات، ۱۴.

^{۲۹۱} (۲). آل عمران، ۱۵۹.

^{۲۹۲} (۳). الفتوح؛ ج ۱، ص ۲۱؛ لیبید، ابراهیم، عصر النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۶۸.

^{۲۹۳} (۴). عصر النبوة و الخلافة الراشدة، ص ۲۶۸.

جاهلی کند. قریش با اینکه از علم و معرفت خبری نداشت، خود را «اهل الله»^{۲۹۴} می‌نامید. جامعه عربی که اسلام در آن ظهور کرد، جامعه ناهمگونی بود از بزرگ‌ترین اقدامات رسول خدا (ص) این بود که این جامعه ناهمگون را متحد و از آنان برای مدتی «امة واحده» ساخت.

ص: ۶۵

تناقض اساسی، بین دعوت پیامبر (ص) و باورهای جاهلی بود، که همان تفکر و باورها در خواسته‌های جاهلی متبلور، و با رفتارهای علوی نیز در تناقض بود. علی (ع) درباره این تناقض باورها و خواسته می‌فرماید: «لیس امری و امرکم واحد، ائی اریدکم لله و انتم تریدوننی لانفسکم...»^{۲۹۵}؛ کار من و شما یکسان نیست. مردم! من شما را برای خدا می‌خواهم، اما شما مرا به خاطر دنیایان می‌خواهید».

به دنبال هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه، گروه‌های مختلفی از سراسر شبه جزیره به طرف مدینه سرازیر شدند. با اینکه هرکدام از این گروه‌ها اعم از مکی، مدنی یا قبایلی که از عربستان جنوبی بودند، ویژگی‌های اجتماعی و سیاسی خاصی داشتند و اسلام را براساس همین ویژگی‌ها، بینشها، تمایلات و بنیادهای قبیله‌ای پذیرفته بودند، در سایه تعلیمات پیامبر (ص) توانستند در کنار هم قرار گیرند و برای مدتی هماهنگ با پیامبر اکرم (ص) به پیشرفت اسلام کمک کنند. اما عواملی باعث به هم خوردن این هماهنگی بین مسلمانان شد که به برخی از آنان اشاره می‌شود:

۱. برتری طلبی و اشرافی‌گری مهاجران قریش نسبت به انصار: قریش خود را برخوردار از امتیازات حمس^{۲۹۶}، آل الله و از فرزندان حضرت اسماعیل می‌دانستند و اسلام را نیز براساس ارزشهای ریشه‌داری که داشتند، تفسیر می‌کردند.

۲. کوشش برخی از مهاجران برای حفظ ارتباط با کفار قریش: برخی از مهاجران، بعد از هجرت نیز به نوعی با کفار قریشی در ارتباط بودند؛ چنانکه عبد الرحمان بن عوف سعی داشت امیه بن خلف را در نبرد بدر از هلاکت نجات دهد که بلال، انصار را متوجه امیه کرد و در نتیجه او کشته شد،^{۲۹۷} یا عمر بعد از جنگ بدر بر کشته‌های مشرکان شعر اسود بن یغوث را زمزمه می‌کرد و می‌گریست.^{۲۹۸}

عبد الله بن سعد بن ابی سرح برادر رضاعی عثمان از کسانی بود که پیامبر اکرم (ص) حکم اعدام او را صادر کرده بود، اما عثمان برای او امان خواست.^{۲۹۹} پیامبر (ص) سکوت کرد

^{۲۹۴} (۵). حلی، تذکره الفقهاء، ج ۱۰، ص ۲۴۵.

^{۲۹۵} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۱۳۶.

^{۲۹۶} (۲). قریش رسوم معمولی را رها کردند و چیزهای تازه‌ای در دین و آیین خود پدید آوردند، مثلا ایام حج در مزدلفه وقوف می‌کردند، یا در مراسم حج از منطقه حرم بیرون نمی‌رفتند، ... و خود را حمس نامیدند. تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۵۹؛ مروج الذهب ...، ج ۱، ص ۳۰۳.

^{۲۹۷} (۳). المغازی، ج ۱، ص ۸۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۱۹۱.

^{۲۹۸} (۴). زمخشری، محمود، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، ج ۴، ص ۵۱.

^{۲۹۹} (۵). عبد الله بن سعد قبل از فتح مکه مسلمان شد. چون کتابت را خوب می‌دانست. پیامبر اکرم (ص) دستور داد آیات وحی شده را بنویسد. او پس از مدتی مرتد شد و به مکه گریخت. از جمله چیزهای که در مکه جهت خشنودی کفار قریش سرهم می‌کرد این بود که می‌گفت: بعضی اوقات که به محمد)

تا کسی او را بکشد، اما هیچ‌کدام از اصحاب متوجه نشدند و بعدها تنها مردی از انصار، تأسف می‌خورد که چرا این موقعیت را از دست داده است.^{۳۰۰} عثمان تمام غنیمت‌های مغرب را به او بخشید و کسی را در این غنیمت‌ها با او شریک نساخت. البته او بیت المال مسلمانان را خزانه خویش می‌پنداشت و به هر نحوی که خود می‌خواست در آن تصرف می‌کرد.

کعب بن زهیر در شمار محکومان به مرگ بود که توبه کرد. و انصار با پافشاری خواستار قتل او بودند، ولی مهاجران به شدت از او دفاع کردند. بعدها کعب در ضمن قصیده‌ای رقابت بین مهاجر و انصار را به نظم کشید و انصار را در این مورد مذمت قرار داد.^{۳۰۱}

۳. مخالفت بعضی از مهاجران با اوامر پیامبر (ص): با توجه به روحیه ساده‌زیستی انصار، مخالفت آنان با پیامبر (ص) کمتر و تقید آنان به اوامر پیامبر (ص) بیشتر بود، اما گاه روحیه سیاستمدار و تجارتمند و قریش، موجب مخالفت آنان با پیامبر (ص) می‌شد؛ چنانکه می‌توان به عنوان نمونه صلح حدیبیه،^{۳۰۲} ماجرای جعرانه^{۳۰۳}، مخالفت در حجة الوداع^{۳۰۴}، سپاه اسامه^{۳۰۵} و مهم‌تر از همه، مخالفت آنان با ولایت علی بن ابی طالب (ع) را نام برد.

این عوامل، بین مهاجر و انصار اختلاف می‌انداخت. حتی در زمان پیامبر (ص) نیز انصار و مهاجر رابطه خوبی با هم نداشته و هرکدام از آنان به تثبیت موقعیت داخلی خود می‌پرداختند و در صحنه‌های اجتماعی به‌طور مستقل عمل می‌کردند، تا جایی که در جنگ‌ها نیز هرکدام با پرچم خاص خود به نام «رایة المهاجرین» یا «رایة الانصار» ظاهر می‌شدند و هرکدام برای خود شعار خاصی انتخاب کرده بودند.^{۳۰۶} آنها در امور اجتماعی نیز تشکیلات

مستقلی برای خود داشتند؛ چنانکه انصار در سقیفه جمع می‌شدند و مهاجران در مسجد.^{۳۰۷}

(ص) وحی می‌شد، من آیات وحی شده را مخالف گفتار او می‌نوشتم، سپس آنان را به او می‌دادم، او نیز تأیید می‌کرد. آیه ۹۳ سوره انعام در این باره نازل شده است. وی در فتح مکه از نظر پیامبر (ص) مهدور الدم بود، اما عثمان به او پناه داد. (الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ، ص ۵۰).

^{۳۰۰} (۱). السیرة النبویة، ج ۴، ص ۵۲؛ الطبقات الکبری، ج ۷، ص ۴۹۶؛ ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الإستیعاب، ج ۴، ص ۳۷۵؛ أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۵۹، ۵۸، ۸۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۶.

^{۳۰۱} (۲). السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۵۷.

^{۳۰۲} (۳). المغازی، ج ۱، ص ۶۰۳-۶۰۹؛ السیرة الحلبیة، ج ۳، ص ۳۱۲.

^{۳۰۳} (۴). السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۶۱.

^{۳۰۴} (۵). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۷۲.

^{۳۰۵} (۶). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۱؛ السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۵۰.

^{۳۰۶} (۷). السیرة النبویة، ج ۴، ص ۵۱.

^{۳۰۷} (۱). همان، ص ۱۰۷؛ به نقل از: عبد الله، عبد العزیز بن ادریس، مجتمع المدینة فی عهد الرسول (ص)، ص ۱۱۴؛ البداية و النهایة، ج ۶، ص ۳۰۱.

پیامبر اکرم (ص) در تمام این موارد در اتحاد آنان می‌کوشید و از این رو، در جنگ همه را تحت پرچم امة واحده درمی‌آورد و لواء الجماعة می‌بست،^{۳۰۸} به طوری که در ابتدای امر توانست آنان را تحت عنوان «امت واحده» زیر یک پرچم جمع کند.^{۳۰۹}

بدبینی انصار به مهاجران قریش به حدی بود که بعد از جعرانه و بخششهای پیامبر (ص) به قریش، فکر کردند پیامبر (ص) نیز قوم خود را دیده و دست از آنان کشیده است، از این رو، زبان به اعتراض گشودند. پیامبر (ص) همه انصار را در مکانی جمع کرد و فرمود: آیا راضی نمی‌شوید آنان با گاو و گوسفند به موطن خود برگردند و شما با رسولتان.^{۳۱۰}

باید به این نکته نیز توجه داشت که بدبینی انصار به قریش، کم‌وبیش از ابتدای هجرت آنان به مدینه وجود داشته است؛ چنانکه در جنگ بدر با اینکه بزرگان قریش کشته شده بودند، از بزرگان انصار، سعد بن عباده از اسارت برخی سران قریش اظهار ناراحتی می‌کرد و می‌گفت دوست داشتم همه آنان کشته می‌شدند.^{۳۱۱}

در جنگ احد، ضرار بن خطاب به انتقام کشتگان بدر، دنبال بزرگان انصار بود که آنان را بکشد. در جنگ بنی المصطلق، به دلیل وجود زمینه بدبینی انصار به مهاجران، منافقان توانستند مهاجر و انصار را در مقابل هم قرار دهند که رفتار حکیمانه پیامبر (ص) آتش آن را خاموش ساخت.

در فتح مکه، سعد بن عباده به عنوان بزرگ انصار، شعار انتقام‌جویی از قریش را سر می‌داد که بر عده‌ای از بزرگان مهاجر از جمله عمر بن خطاب، عثمان و عبد الرحمان بن عوف گران آمد و موجب گفتگوی سختی میان مهاجران و انصار گردید. پیامبر (ص) ناچار به عزل سعد بن عباده شد و پسرش، قیس را به جانشینی او انتخاب کرد تا هم مکیان را آرام کند و هم به انصار بی‌توجهی نشود.^{۳۱۲}

با فتح مکه، عده‌ای از بزرگان قریش، تحت عنوان مسلمة الفتح^{۳۱۳} سرازیر مدینه شدند. این

ص: ۶۸

امر با توجه به زمینه اختلافی که میان مهاجران قریش و انصار وجود داشت، نگرانی انصار را در مورد قریش شدت می‌بخشید. هم‌چنانکه روایاتی نیز از پیامبر (ص) درباره نیکی به انصار وجود داشت که احتمال ستم رفتن بر انصار از آنها استنباط می‌شد.^{۳۱۴}

^{۳۰۸} (۲). الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۲۶.

^{۳۰۹} (۳). المغازی، ج ۲، ص ۴۰۷ و ۶۵۳؛ مجتمع المدینة ...، ص ۱۴۲.

^{۳۱۰} (۴). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۵۴.

^{۳۱۱} (۵). المغازی، ج ۱، ص ۱۰۶.

^{۳۱۲} (۶). السیرة النبویة، ج ۴، ص ۴۹؛ المغازی، ج ۲، ص ۸۲۱.

^{۳۱۳} (۷). مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۴۹۲؛ صنعانی، عبد الرزاق، المصنف، ج ۹، ص ۱۸۹؛ قرطبی، تفسیر القرطبی، ج ۸، ص ۹۷.

^{۳۱۴} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۶۷؛ آبی، منصور بن الحسین، نثر الدر، ج ۱، ص ۲۷۹؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۵۰؛ صحیح البخاری، ج ۳، کتاب مناقب الانصار، ص ۹۹.

نگرانی انصار آنان را به این فکر وامی داشت که اگر قریش بر اوضاع مسلط شوند، انصار برای همیشه از قدرت کنار زده می‌شوند و مورد بی‌مهری قرار می‌گیرند و زحمات چندین ساله آنان در کنار رسول خدا (ص) نادیده گرفته می‌شود. بر این اساس بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) بی‌درنگ، در سقیفه بنی ساعده جمع شدند تا تدبیری ببیندند.^{۳۱۵} به گفته توفیق ابو اعلم، سعد بن عبادہ تنها زمانی خود را نامزد خلافت کرد که مطمئن شد مهاجران توطئه کرده‌اند تا حق را از صاحبان اصلی آن بربایند.^{۳۱۶}

یکی دیگر از محققان درباره انگیزه تجمع انصار در سقیفه چنین می‌نویسد:

انصار وقتی دیدند قریش علی (ع) را از رسیدن به خلافت منع خواهد کرد و شاهد بودند که چگونه پیامبر (ص) را از کتابت‌نامه منع کردند و چگونه مانع عزیمت سپاه اسامه شدند، در سقیفه جمع شدند و گفتند حالا که حق را به حقدار نمی‌دهند، پس صاحب ما «سعد بن عبادہ» به این جانشینی سزاوارتر است.^{۳۱۷}

در همین حال انگیزه اصلی اوس از مخالفت با خزرج و هم‌داستان شدن با قریش را باید در اختلاف‌های ریشه‌دار بین اوس و خزرج جستجو کرد؛ اختلاف‌هایی که در سراسر حیات پیامبر (ص) نیز دیده می‌شود، به طوری که امامت همدیگر را نمی‌پذیرفتند و محل اجتماع آنان جدا بود.^{۳۱۸} به گونه‌ای که رابطه اسید بن حضیر رئیس اوسیان با مهاجران، بهتر از رابطه خزرج با مهاجران بود. علت ارتباط بهتر اوسیان با مهاجران را می‌توان نتیجه دو عامل زیر دانست:

اول اینکه اوسیان در اقلیت بودند و می‌دانستند که به خلافت نمی‌رسند، بدین جهت این تفکر باعث شد تا در سقیفه بنی ساعده، آنان رهبری فردی از قریش را بر رهبری فردی از تیره مقابل ترجیح دهند.

ص: ۶۹

دوم اینکه هنوز جنگ‌های خونین میان اوس و خزرج، آتش کینه را در زوایای دل آنان نگاه داشته بود. براساس گفته طبری، هنگامی که اوسیان دانستند خزرجیان درصدد به دست آوردن جانشینی پیامبر (ص) هستند، به همدیگر گفتند: اگر آنان امارت پیدا کنند، پیوسته بر اوسیان برتری خواهند یافت و هیچ سهمی برای ما در نظر نخواهند گرفت، بدین جهت تصمیم گرفتند با ابو بکر بیعت کنند و خزرج را از رسیدن به خلافت بازدارند.^{۳۱۹}

سقیفه بنی ساعده، یکی از شگفت‌انگیزترین و پیچیده‌ترین پدیده‌های اجتماعی و از حوادث مهم تاریخ اسلام است که به انشقاق و اختلاف در جامعه نوپای اسلامی انجامید و در بسیاری از روایات و سنت نبوی چنان تحریفی ایجاد کرد که دستیابی به کنه آنها را به راستی مشکل ساخته است.

^{۳۱۵} (۲). السیرة النبویة؛ ج ۴، ص ۳۰۷؛ مسائل الامامة ...، ص ۱۳.

^{۳۱۶} (۳). الانتفاضات الشیعیة عبر التاريخ، ص ۱۷.

^{۳۱۷} (۴). تعلیقات علامه احمدی میانجی بر معادن الحکمة، ص ۴۷۰-۴۷۳، نقل از: الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۴، ص ۳۵۶.

^{۳۱۸} (۵). السیرة النبویة، ج ۲، ص ۷۷.

^{۳۱۹} (۱). و اللہ لو ولیتها الخزرج علیکم مرة لا زالت لهم علیکم بذلک الفضیلة و لا جعلوا لکم معهم نصیبا ایدا فقوموا فبایعوا ابا بکر فقاموا الیه فبایعوه فانکسر علی سعد بن عبادہ و علی الخزرج ما كانوا اجمعوا من امرهم. (تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۶۹).

در انجمن سقیفه، در ظاهر امر، مشاجره بر سر انتخاب جانشین پیامبر (ص) جر و بحثی بر سر شخصیتها بود، ولی در باطن، همان مواضع اساسی نهفته بود که اذهان سیاسی را در سراسر جهان و در تمام دوره‌ها به خود مشغول داشته است.^{۳۲۰}

از این رو، شناخت این مقطع از تاریخ اسلام، در شناخت تشیع و تسنن اهمیت بسیاری دارد؛ اگرچه متأسفانه بررسی این مقطع از تاریخ، بسیار حساس و دشوار خواهد بود و روال عادی و عام گزارشهای تاریخی به هیچ وجه نمی‌تواند تمام جوانب و عوامل تاریخی - فکری این واقعه را روشن و از واقعیت اختلافات دامنه‌داری که به سقیفه بنی ساعده انجامید، پرده بردارد، و از آغاز ماجرای سقیفه تا پایان، همه چیز را به ترتیب تاریخی و پی‌درپی همراه انگیزه طراحان این حوادث گزارش کند. به علاوه، چه بسا در همین گزارشهای مختصر موجود، تعصبا و طرفداری‌های فراوانی به چشم می‌خورد که به مرور زمان، در اثر جانبداری‌های مذهبی بر گزارشهای تاریخی افزوده شده است و آنها را از نقل حوادث بیرون برده و به یک نظریه یا برداشت از یک حادثه همانند ساخته که فاقد هرگونه ارزش تاریخی است.

باتوجه به منابع موجود، کیفیت واقعه سقیفه بنی ساعده بدین ترتیب بوده که پیامبر اکرم (ص) بعد از برگشتن از آخرین حج خود، در اول محرم سال یازدهم هجری، سپاهی را تشکیل داد و فرماندهی آن را به جوانی برومند به نام اسامه فرزند زید - که پدرش در جنگ

ص: ۷۰

موت، نزدیک مرز روم به شهادت رسیده بود - سپرد و اصرار کرد هرکس توانایی دارد همراه سپاه اسامه برود.^{۳۲۱}

سپاه اسامه آماده حرکت بود که انتشار خبر بیماری پیامبر (ص) سران مهاجر و انصار را - که خروج از مدینه را به صلاح خود نمی‌دیدند - به شدت مضطرب کرد و آنان، به بهانه‌های مختلف از همراهی لشکر امتناع کردند.^{۳۲۲}

اولین اقدام صحابه در سرپیچی از همراهی سپاه، زیر سؤال بردن فرماندهی اسامه بود.^{۳۲۳} شدت مخالفت آنان با فرماندهی اسامه یا با خروجشان از مدینه به حدی بود که ابن هشام از آن تعبیر به «اوعب فیهم المهاجرون الاولون»؛ مهاجران نخستین، در مخالفت با اسامه زیاده‌روی کردند؛ می‌کند.^{۳۲۴}

پیامبر اکرم (ص) در خطبه‌ای درباره مخالفت صحابه با اسامه فرمود: کسانی که امروز به فرماندهی اسامه اشکال می‌گیرند، دیروز به فرماندهی پدرش نیز خرده گرفتند. به خدا سوگند او لایق فرماندهی بود. چنانکه پسرش نیز لایق است.^{۳۲۵} با سخنان پیامبر (ص) لشکر در جرف آماده حرکت شد، اما سران مهاجر پیوسته به بهانه‌های مختلف، بین

^{۳۲۰} (۲). تفکر نوین سیاسی اسلام، ص ۱۹.

^{۳۲۱} (۱). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۸۳؛ المغازی، ج ۳، ص ۱۱۷.

^{۳۲۲} (۲). السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۵۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۶.

^{۳۲۳} (۳). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۱؛ تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۵۰.

^{۳۲۴} (۴). السیرة النبویة، ج ۲، ص ۶۵۰.

^{۳۲۵} (۵). تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۵۰؛ الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۴۵ - ۱۹۱ - ۱۹۲، ج ۴، ص ۵۰؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۳۸۴.

اردوگاه و مدینه در رفت و آمد بودند، در حالی که خبرهای مدینه توسط پیکی در اردوگاه جرف دریافت می شد و پیامبر (ص) نیز از آمدن آنان به مدینه نگران بود و آن را مخالفت با اوامر خویش می دانست. ایشان وقتی از حرکت نکردن سپاه مطلع شدند، فرمودند: «انفذوا جيش اسامة لعن الله من تخلف عنها».^{۳۲۶}

با این همه، سپاه اسامه حرکت نکرد و این تدبیر پیامبر (ص) نیز نتیجه ای نداد و صحابه به مدینه بازگشتند. حضرت (ص) که به علت شدت بیماری نمی توانست در مسجد حاضر شود؛ فرمود تا کسی به جای او نماز گزارد. ابو بکر که به مدینه برگشته بود، به اشاره همسر پیامبر (ص)، عایشه، امامت نماز را به عهده گرفت، ولی پیامبر (ص) وقتی از این موضوع مطلع گشت، شخصا به مسجد آمد و امامت نماز را با بیماری سختی که داشت، با حالت

ص: ۷۱

نشسته به عهده گرفت و به منزل برگشت.^{۳۲۷}

پیامبر اکرم (ص) به خوبی می دانست که رحلت او، مسأله جانشینی اش را با بحران روبه رو خواهد کرد و ممکن است موازنه موجود در جامعه اسلامی را برهم زند و میان سران مهاجر باهم، یا مهاجر و انصار، و یا بین قبایلی که غرق در تعصبات کور قبیله ای بودند، درگیری پدید آید و در نتیجه، هریک از بزرگان صحابه مدعی جانشینی آن حضرت شده و برای تصاحب آن وارد یک جدال سیاسی شوند و علی (ع) را از حق الهی خویش محروم سازند. از این رو، ایشان ابتدا در آخرین روزهای حیات خویش، سپاه اسامه را تشکیل و دستور داد تا سران مهاجر و انصار به مرز روم بروند، اما وقتی از حرکت سپاه اسامه ناامید شد و سران مهاجر و انصار را در مدینه دید، با اینکه آنان هیچ دلیل موجهی برای ماندن یا برگشتن به مدینه نداشتند، تدبیر دیگری اندیشید و تنها چاره کار را در این دید تا در این لحظات آخر، نامه ای بنویسد و امت را از فتنه ها برهاند، و بر این اساس فرمود:

قلمی به من بدهید که چیزی بنویسم تا بعد از من گمراه نشوید. عمر بن خطاب در جواب این درخواست پیامبر (ص) گفت: «انَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ حَسْبَنَا كِتَابَ اللَّهِ»^{۳۲۸} و به روایتی دیگر گفت:

«قد غلبه الوجع وعندكم القرآن».^{۳۲۹}

بدین ترتیب، پیامبر اکرم (ص) به هذیان متهم شد و به دنبال آن، جنجالی برپا گشت که پیامبر (ص) نیز وقتی چنین دید، فرمود برخیزید و از پیش من بروید و بعد از آن پیامبر (ص) رحلت فرمود.^{۳۳۰}

^{۳۲۶} (۶). المعيار والموازنة، ص ۲۱۱؛ تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۴۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۳۸؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ص ۱۸۴.

^{۳۲۷} (۱). شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳۹؛ ج ۲، ص ۲۰؛ قمی، شیخ عباس، کحل البصر فی سیرة سید البشر، ص ۱۶۹.

^{۳۲۸} (۲). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۴۴؛ مسند احمد، ج ۵، حدیث ۳۱۱۱؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۳ و ج ۱، ص ۱۸۸؛ ابن کثیر، اسماعیل بن عمر،

السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۷۰؛ بیهقی، احمد بن الحسین، دلائل النبوة، ج ۷، ص ۱۸۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۹۷.

^{۳۲۹} (۳). السیرة النبویة، ج ۱، ص ۱۰۰۷؛ ابن جوزی، عبد الرحمان، تذکرة الخواص، ص ۳۶.

^{۳۳۰} (۴). مسند احمد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ صحیح البخاری، ج ۸، ص ۱۶۱.

عمر بعد از به خلافت رسیدن این ماجرا را چنین نقل می‌کند:

به هنگام رحلت پیامبر اکرم (ص) در کنار او بودیم که فرمود: کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که گمراه نشوید. حاضران اختلاف کردند، عده‌ای گفتند: کاغذ و قلم بیاورید تا هر چه خواهد بنویسد، ولی من مانع شدم. بعد سر و صدا بلند شد و پیامبر (ص) فرمود:

برخیزید و از نزد من بیرون روید.^{۳۳۱}

ص: ۷۲

۳۳۲

عبد الله بن عباس بارها بر نانوشته ماندن این نامه تأسف خورده و می‌گفت: مصیبت وقتی شروع شد که نگذاشتند آن نامه نوشته شود.^{۳۳۳}

در سند دیگری نیز نقل شده: خلیفه دوم در گفتگویی که با ابن عباس داشت، از او پرسید: آیا هنوز چیزی از مسأله خلافت در دل علی (ع) باقی است؟ ابن عباس جواب داد:

آری همین مطلب را از پدرم عباس پرسیدم، گفت: حق با علی (ع) است. عمر گفت:

پیامبر (ص) در مورد علی سخنی فرمود، اما حجتی را ثابت نمی‌کند. بله پیامبر (ص) درباره آن چاره‌اندیشی می‌فرمود و در بیماری خواست به اسم او تصریح کند که برای حفظ اسلام، من از آن جلوگیری کردم.^{۳۳۴}

ظاهراً مانع از نوشته شدن نامه رسول خدا (ص) نوعی پیشی گرفتن بر خدا و رسولش بود که آیات (۱-۵) سوره حجرات «لَا تَقْدُمُوا...» و ۳۶ سوره احزاب «وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...» بر آن دلالت دارند. چنانکه براساس ادله قرآنی، اعتراض بر سپاه اسامه و سرپیچی از آن، نوعی عصیان بر خدا و رسولش بود.^{۳۳۵}

روایات مختلفی از عایشه نقل شده که براساس آنها، برخی از اصحاب، عباس عموی پیامبر (ص) را به همراه زنان آن حضرت برای دارو دادن به پیامبر (ص) سرزنش می‌کنند،^{۳۳۶} اما هرگز عمر بن خطاب را به دلیل نسبت هذیان دادن به

^{۳۳۱} (۵). الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۴۴؛ صحیح مسلم، ج ۳، ح ۱۳۵۷؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ دیار بکری، حسن بن محمد، تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۶۴.

^{۳۳۲} حیدری آفایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

^{۳۳۳} (۱). تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۸۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۴۹.

^{۳۳۴} (۲). و لقد أراد فی مرضه ان یرضح باسمه فمتعت من ذلك اشفاقا و حیطة علی الاسلام، (شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۰).

^{۳۳۵} (۳). احزاب، ۳۶.

رسول (ص) مورد سرزنش قرار نمی‌دهند. این چنین برخوردهای دوگانه در روایات تاریخی، نشان از نفوذ تمایلات سیاسی و فرقه‌ای و نظرات شخصی در این روایات است که به هر حال بعد از آنکه پیامبر (ص) نتوانست وصیت خود را در آخرین لحظات به خوبی ادا کند، رحلت فرمود. رحلت آن حضرت، با صدای شیون و زاری زنان در مدینه منتشر گردید. اندکی بعد عمر بن خطاب وارد شده و رحلت وی را منکر شد و گفت: محمد (ص) نمرده است، بلکه مانند موسی بن عمران (ع) نزد پروردگارش رفته و بازمی‌گردد و دست و پای کسانی را که او را مرده

ص: ۷۳

می‌پندارند، قطع می‌کند.^{۳۳۷} این در حالی است که شواهد زیادی وجود دارد که پیامبر اکرم (ص) بارها از رحلت خود خبر داده بود و در قرآن کریم نیز بدان اشاره شده است،^{۳۳۸} اما عمر بن خطاب برای مدت کوتاهی تا رسیدن ابو بکر از سنح که در دو میلی مدینه بوده، رحلت پیامبر (ص) را انکار کرد و معتقدان به آن را به نفاق و تهدید به قطع دست و پا متهم می‌نمود.

انکار رحلت پیامبر (ص) در حالی بود که صحابه رحلت آن حضرت را پذیرفته بودند و کسی از مردم مدینه این سخن را تأیید نمی‌کرد. جالب آنکه بعد از سخنان عمر، عمرو بن زائده، معروف به ابن ام مکتوم، آیه ۱۴۴ سوره آل عمران را با صدای رسا قرائت کرد، اما عمر توجهی بدو نکرد. ابن ام مکتوم دوباره آیه را تکرار کرد، ولی عمر باز هم بدو وقعی نگذاشت.^{۳۳۹}

عباس عموی پیامبر (ص) نیز بی‌درنگ بعد از سخنان عمر گفت: پیامبر (ص) رحلت فرموده او را دفن کنید، ولی عمر به سخنان او هم گوش نداد.^{۳۴۰} تا اینکه ابو بکر از سنح بازگشت و عمر را با خواندن همان آیه، آرام کرد. شگفت آنکه عمر گفت: گویی این آیه را در قرآن ندیده بودم.^{۳۴۱} جالب تر اینکه فردای روز سقیفه که عمر برای ابو بکر بیعت می‌گرفت، سخنان روز قبل خویش را انکار کرده و گفت: سخنان دیروز خود را در قرآن نیافتم و از پیامبر (ص) نیز در این باره چنین چیزی نرسیده است.

عمر از همراهی سپاه اسامه به همراه دیگر بزرگان مهاجر تغل و ورزید و در بیماری پیامبر (ص) نگذاشت نامه نوشته شود! و بعد رحلت پیامبر (ص) را منکر شد و گفت:

^{۳۳۶} (۴). ابن سعد و بلاذری نقل کرده‌اند که پیامبر (ص) در زمان بیماری خود بیهوش شد. زنان پیامبر (ص) خیال کردند او بیماری ذات‌الجنب گرفته است، که پس از مشاوره با عباس، عموی پیامبر (ص)، دارویی به نام لَدّ به او دادند.

پیامبر (ص) پس از به هوش آمدن، زنان خود را به خوردن همان دارو عقوبت کرد. (الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۲۳۷؛ أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۱۶). به نظر می‌رسد این روایت به انگیزه توجیه سخن خلیفه دوم ساخته شده باشد که به پیامبر (ص) نسبت هذیان‌گویی داد.

^{۳۳۷} (۱). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۵۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۹۵؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۸۵؛ السیره الحلبیه، ج ۳، ص ۳۸۹.

^{۳۳۸} (۲). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ کحل البصر فی سیره سید البشر، ص ۱۶۶.

^{۳۳۹} (۳). السیره النبویه، ج ۵، ص ۲۴۳؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۵۳؛ حدیث ۱۹۰۲؛ الغدیر، ج ۷، ص ۱۸.

^{۳۴۰} (۴). تمهید...، ص ۱۹۲.

^{۳۴۱} (۵). السیره النبویه؛ ج ۴، ص ۳۳۴؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۲؛ شرح نهج البلاغه؛ ج ۱، ص ۱۲۸.

پیامبر (ص) مثل حضرت عیسی (ع) به آسمان رفته است. این انکار تا زمانی بود که ابو بکر از سنج برگشت.

وقتی پیامبر اکرم (ص) هنگام بیماری قلم و کاغذ خواست، عمر به او نسبت ناروای هذیان و وجع داد؛ اما هرگز این نسبت را به خلیفه اول نداد، که عثمان بن عفان در حال

ص: ۷۴

بیهوشی برای او نامه نوشت و عمر بن خطاب را به عنوان خلیفه بعد از او منصوب کرد،^{۳۴۲} خلیفه دوم بعد از ضربت خوردن، پیوسته می‌گفت: اگر سالم مولی حذیفه یا ابو عبیده پسر جراح زنده بود، خلافت را به کسی دیگر نمی‌دادم.^{۳۴۳} بعد نیز که شورای شش نفره را تشکیل داد و اعضای شورا را شمرد، علی (ع) را نسبت به خلافت از همه لایق‌تر می‌دانست، اما ترکیب شورا را طوری قرار داد که نه تنها او به خلافت نرسد، بلکه باهم ردیف قرار دادن دیگر اعضای شورا با او، می‌خواست زمینه خلافت آن حضرت را از بین ببرد.

اقدامات متعدد عمر بن خطاب را نمی‌توان ناشی از تأثرات و تألمات شدید او به سبب رحلت پیامبر (ص) دانست؛ زیرا وجود شواهد و قرینه‌های بسیار نشان از یک توطئه و تبانی پشت پرده‌ای دارد که از روی اندیشه و برای انحراف اذهان از علی (ع) صورت گرفته است. بدین جهت، دور از واقعیت نیست که گفته شود وی آگاهانه و در راستای همین هدف مانع نوشته شدن نامه پیامبر (ص) شد. بهترین شاهد این مدعا نیز کلمات علی (ع) به اوست که به هنگام تلاش عمر برای بیعت گرفتن برای خلیفه اول فرمود: «احلب یا عمر حلبا لک شطره اشد له الیوم امره لیرد علیک غدا ...؛ ای عمر! بدوش شیری را که امروز برایت آماده شد؛ خلافت را امروز برای او آماده ساز تا آن را روزی به خودت برگرداند».^{۳۴۴}

عبد الفتاح در این باره گفته است:

تردید نیست که ابو بکر بدین جهت عمر را به خلافت برگزید که از او بر خود حقی می‌دید، ولی داغ باطل لغزش و خطا در روشی که در این کار پیش گرفت، هویدا است ... عجبا هزار عجب! که خلیفه در هر پیش‌آمدی که مربوط به فردی از مسلمانان بوده و آرای مختلف می‌شد، صواب را نزد علی (ع) می‌جست، ولی درباره سرنوشت دولتی که سرنوشت همه ملت است، با او مشورت نکرد. راستی جای تعجب است از مردی که دنیا را پشت سر گذارد و خود به یقین نمی‌دانست که آیا خلافت رسول خدا (ص) حق اوست یا دیگری سزاوارتر است،^{۳۴۵} با این حال پیش از

ص: ۷۵

^{۳۴۲} (۱). الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۱۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۲۹؛ الامامة و السياسة، ص ۲۰.

^{۳۴۳} (۲). السقیفة و فدک، ص ۸۴.

^{۳۴۴} (۳). الامامة و السياسة، ص ۱۱؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱. حضرت علی (ع) در خطبه سوم نهج البلاغه در مورد تمایل ابو بکر و عمر به خلافت می‌فرماید: فیا عجبا بینا هو یستقبلها فی حیاة اذ عقدها لآخر بعد وفاته لشد ما تشطرا ضرعیها.

^{۳۴۵} (۴). اشاره به این جمله ابو بکر است که در آخرین لحظات زندگی خویش می‌گفت: ... وددت انی یوم سقیفة «بنی ساعدة» کنت قدفت الامر فی عنق احد الرجلین و ... وددت انی کنت سألت رسول الله (ص) لمن هذا الامر فلا ینازعه احد. (تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۳۰).

آنکه خلافت را به عمر باج دهد، با رفقای خود مشورت کرد، ولی با کسی که نظرش بسی وسیع و به مشورت اولی بود، مشورت نکرد.^{۳۴۶}

در سقیفه بنی ساعده، بر سر توحید و نبوت و معاد اختلاف نبود، بلکه اختلاف در مسأله جانشینی بود که مورد تفسیر و توجیحات مختلف واقع شد. رسول خدا (ص) در طول دوره رسالتش، کوشید تا فرهنگ مبتنی بر نظام قبیله‌ای را از بین ببرد و جامعه‌ای مبتنی بر ایده‌های قرآنی و براساس تقوا بنا کند، اما با همه تلاش او، این فرهنگ در بطن جامعه اسلامی به روند خود ادامه داد و با رحلت او، تمایلات نهفته مبتنی بر نظام قبیله‌ای آشکار شد و در سقیفه بنی ساعده ظهور کرد و سبب شد که هر کدام، امامت و جانشینی را با توجه به رقابتها و کشمکشهای صرف سیاسی اجتماعی به گونه‌ای خاص تفسیر کنند.

۳. سقیفه، آغاز اختلافات

از نظر تاریخی، سر منشأ اصلی اختلاف در میان مسلمانان و ظهور دیدگاه‌های گوناگون درباره رهبری جامعه اسلامی، پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) و به هنگام تعیین جانشینی آن حضرت و در سقیفه بنی ساعده پدیدار گشت.

بنابه گزارش بیشتر تاریخ‌نگاران، انصار به محض شنیدن خبر رحلت پیامبر اکرم (ص) بدون اینکه در کنار بدن مطهر رسول خدا (ص) حاضر شوند در منزل سعد بن عباده رئیس قبیله خزرج، تجمع کرده و به لحاظ عدم گنجایش منزل او، به سقیفه بنی ساعده که محل اجتماعشان در مسائل مهم بود، رفتند.^{۳۴۷}

خبر تجمع انصار توسط دو نفر انصاری به نامهای، عویم بن ساعده و معن بن عدی به قریش رسید.^{۳۴۸} عمر به محض شنیدن خبر تجمع انصار، ابو بکر و ابو عبیده جراح را نیز باخبر کرد و به اتفاق آنان، به طرف سقیفه حرکت کردند.^{۳۴۹}

سعد بن عباده در حالی که بیمار بود، به‌عنوان رئیس انصار برای تصدی جانشین پیامبر (ص) به سقیفه آمد و به سخن پرداخت. او ابتدا به تعریف از مهاجران و ذکر سابقه آنان در اسلام و لزوم حرمت نهادن به آنان پرداخت، سپس مدینه را شهر انصار خواند و آنان را به لحاظ موقعیتی که نزد پیامبر (ص) داشتند و به‌عنوان مدافعان و نخستین پناه‌دهندگان او

ص: ۷۶

به شمار می‌آمدند، ستود و گفت: پیامبر (ص) در میان ما عزت پیدا کرد، و رواج اسلام به کمک ما صورت گرفت، مهاجران توسط ما سروسامان یافتند و... بدین جهت، انصار برای تصدی خلافت سزاوارترند. سخنان سعد مورد تأیید انصار قرار گرفت.^{۳۵۰}

^{۳۴۶} (۱). موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، ج ۱، ص ۳۶۲.

^{۳۴۷} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳.

^{۳۴۸} (۳). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۶.

^{۳۴۹} (۴). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۶۱۶.

^{۳۵۰} (۱). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۲؛ الامامة و السياسة، ص ۱۷.

در همین حال، ابو بکر همراه عمر بن خطاب و ابو عبیده وارد شدند و سخن به اعتراض گشودند. ابو بکر ضمن تعریف و تمجید از مقام والای انصار و موقعیتی که آنان نزد پیامبر (ص) داشتند، گفتار آنان را در امر جانشینی ناصواب خواند و با تمسک به قرابت قریش با پیامبر (ص)، آنان را مستحق تصدی جانشینی او دانست.^{۳۵۱}

انصار وقتی از تمسک به موقعیت والای خویش نزد پیامبر (ص) نتیجه‌ای نگرفتند، گفتند: امیری از ما و امیری از شما.^{۳۵۲}

ابو بکر در برابر این اقدام انصار سخن مجعول و تأثیرگذار الائمه من قریش را مطرح کرد و ستون اصلی حکومت و جانشینی پیامبر (ص) را از آن قریش دانست و سخن انصار را رد کرد. عمر بن خطاب نیز در تأیید سخنان ابو بکر گفت: دو شمشیر هرگز در یک نیام نمی‌گنجد.^{۳۵۳}

این سخن ابو بکر سبب شد قریش بعدها نیز خلافت را حق انحصاری خود بدانند. در واقع این استدلال، مغالطه‌ای بود که توانست انصار را خاموش کند؛ زیرا قرشی بودن جانشینی پیامبر (ص)، در نزد انصار هم امر مسلمی بود و آنها نیز این را به خوبی می‌دانستند؛ البته ابو بکر را به‌عنوان مصداق آن قبول نداشتند.

افزون بر آن، الائمه من قریش که به شدت مورد حمایت عمر بن خطاب قرار گرفت، با سخن او که در هنگام تعیین شورای شش نفره می‌گفت اگر سالم مولی حدیفه زنده بود، خلافت را به او می‌دادم، سازگاری نداشت؛ چرا که سالم نیز از انصار بود، نه از قریش.^{۳۵۴}

برای لحظاتی اوضاع سقیفه به هم ریخت. سخنان مجدد ابو بکر، تعصبات قبیله‌ای انصار و کینه‌های باقی‌مانده در زوایای دل آنان را که توسط اسلام تبدیل به برادری شده بود، زنده کرد و شیرازه وحدت آنان را از هم پاشید و میان آنان اختلاف ایجاد نمود. بعد از این

ص: ۷۷

اختلاف، ابو بکر وعده داد که بدون مشورت انصار کاری انجام ندهد؛ اگرچه انصار برای همیشه از حکومت رانده شدند و هیچ‌گاه با آنان مشورتی صورت نگرفت. این وعده ابو بکر باعث شد تا عده‌ای از انصار به طرفداری از او برخیزند.^{۳۵۵}

اشتباه عجولانه انصار برای انتخاب رهبر از بین خود، در حقیقت موقعیت مناسبی برای ابو بکر بود و برای او فرصتی فراهم کرد که سخنگو و ادامه‌دهنده اتحاد در بین مسلمانان قرار گیرد؛ اتحادی که از سوی انصار مورد تهدید قرار گرفته بود.^{۳۵۶}

^{۳۵۱} (۲). همان، ص ۲۰۵.

^{۳۵۲} (۳). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۸۲.

^{۳۵۳} (۴). همان، ص ۲۲۰؛ الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۲۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۸. ابن ابی الحدید چنین نقل کرده:

لا یجتمع سیفان فی غمد، و الله لا ترضی العرب ان تؤمرکم و نبیها من غیرکم و ...

^{۳۵۴} (۵). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۲۶۱؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۷۴.

^{۳۵۵} (۱). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۵؛ مسائل الامامة ...، ص ۱۳؛ جاحظ، البیان و التنبی، ج ۳، ص ۲۰۵.

ابو بکر بعد از سخنرانی خویش، بلافاصله دستش را به عنوان بیعت با عمر و ابو عبیده به طرف آنان دراز کرد، اما آن دو از پذیرفتن عنوان خلیفه برای خودشان امتناع ورزیدند و با ابو بکر به عنوان خلیفه بیعت کردند.^{۳۵۷} در واقع ابتکار عمل انصار، فرصتی بود که ابو بکر به عنوان بیعت به دنبال آن بود و خود او بود که این اشتباه عجولانه «فلته» را، با پیشنهاد دو نامزد برای انتخاب شدن مطرح کرد و البته این نمایشی بود تا خود در معرض پیشنهاد قرار گیرد. از همین رو، لحظه‌ای در پذیرش بیعت درنگ نکرد؛ زیرا آنچه می‌خواست به دست آورده بود.^{۳۵۸} بدین ترتیب، انصار برای همیشه از حکومت کنار زده شدند و نظر آنان، در هیچ دوره‌ای برای دستگاه خلافت اهمیتی پیدا نکرد. این مسأله، اقدام عجولانه انصار را در اقدام برای تعیین خلیفه توجیه می‌کند.

باتوجه به ترتیب تاریخی این واقعه، بیعت اولیه با ابو بکر تمام شد و به اصطلاح انتخاب ابو بکر از طرف قریش و قبیله بنی اسلم مورد حمایت قرار گرفت. دسته‌ای از انصار نیز به رهبری اسید بن حضیر از عشیره بنی عبد الاشهل به جهت حسادت با برادران خزرجی خود، با قریش هماهنگ شدند و به کمک آنان توانستند از جمع بسیاری نیز بیعت بگیرند.^{۳۵۹} و بدین ترتیب، خلافت ابو بکر تثبیت شد.

هم‌زمان با تجمع عده‌ای از صحابه در سقیفه بنی ساعده، علی (ع) که همراه چند نفر از صحابه مشغول تجهیز (غسل و کفن) پیامبر اکرم (ص) بود، خبر واقعه سقیفه را دریافت کرد و با شنیدن این خبر، آیات ابتدایی سوره عنکبوت را مبنی بر فتنه بودن واقعه سقیفه تلاوت

ص: ۷۸

فرمود.^{۳۶۰} درباره تاریخ دقیق تجهیز پیامبر اکرم (ص) که چه زمانی صورت گرفت، در بین شیعه و سنی اختلاف است. اهل سنت بر آن‌اند که اثبات کنند حضرت (ص) در روز سه‌شنبه کفن و دفن گردید، اما شیعه بر آن است که پیامبر (ص) در روز دوشنبه کفن و دفن شده است.^{۳۶۱}

انگیزه اختلاف در یک روز آن است که اهل سنت می‌خواهند اثبات کنند که بیعت با ابو بکر، روز دوشنبه تمام شده و ابو بکر به عنوان خلیفه مسلمان بر اوضاع مسلط گشته بود و کفن و دفن حضرت زیر نظر او انجام شد و هیچ بی‌توجهی در مورد تجهیز آن حضرت صورت نگرفته. شاهد آن نیز روایتی است که عروه از عایشه نقل کرده که صحابه در مکان دفن پیامبر اکرم (ص) حیران بودند که ابو بکر گفت: حضرت (ص) را در همان مکان که رحلت کرده دفن کنید.^{۳۶۲}

^{۳۵۶} (۲). جانشینی محمد (ص)، ص ۶۳.

^{۳۵۷} (۳). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۸.

^{۳۵۸} (۴). جانشینی محمد (ص)، ص ۶۳.

^{۳۵۹} (۵). الجمل ...، ص ۱۱۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

^{۳۶۰} (۱). بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۱۸۱.

^{۳۶۱} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۳.

^{۳۶۲} (۳). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۰۳؛ سیره رسول الله (ص)، ترجمه و انشای رفیع الدین همدانی، ج ۲، ص ۱۱۲۳.

شیعه اعتقاد دارد تجهیز پیامبر (ص) به دست امیر مؤمنان علی (ع) هنگامی صورت گرفت که ابو بکر همراه برخی انصار در سقیفه بنی ساعده مشغول گفتگو بر سر جانشینی آن حضرت (ص) بود، از این رو خلیفه اول حضوری در تجهیز پیامبر (ص) نداشت.^{۳۶۳}

عده‌ای از مهاجر و انصار که همراه علی (ع) مشغول تجهیز پیامبر اکرم (ص) بودند، انتخاب سقیفه را تقبیح کرده و آن را نپذیرفتند. آنان به عنوان مخالفت با این اقدام، همراه علی (ع) در خانه تنها دختر پیامبر (ص) فاطمه زهرا (س) تجمع کردند.^{۳۶۴}

خلیفه در اولین واکنش به اقدام مخالفان، خانه حضرت زهرا (س) را بیت حرب (اتاق جنگ) نامید و به دنبال آن، مشاوران او به همراهی عمر بن خطاب، خانه فاطمه (س) را تهدید به آتش زدن کردند.^{۳۶۵} او در اقدامی دیگر، امکانات مالی اهل بیت (ع) اعم از خمس،

ص: ۷۹

فدک، سهم ذوی القربی را - که قرآن به آن تصریح دارد - از آنان گرفت.^{۳۶۶}

به دنبال انتخاب ابو بکر، افزون بر مخالفت اهل بیت (ع) دو جریان بسیار مهم نیز اتفاق افتاد. یکی اعتراض عامه مردم مدینه بود، چنانکه بعضی به محض شنیدن انتخاب ابو بکر گفتند:

ما كنت احسب ان الامر منتقل ^{۳۶۷} عن هاشم ثم منها عن ابي الحسن

^{۳۶۳} (۴). مروج الذهب... ج ۲، ص ۷۷؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۲. علامه مجلسی در این باره چنین نقل کرده است: لم یحضر دفن رسول الله من اکثر الناس لما جرى بین المهاجرین و الانصار من التشاجر فی امر الخلفه و فوات اکثرهم الصلاة علیه لذلک... (بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۵۱۹). اهل سنت درباره حضور ابو بکر در تجهیز پیامبر (ص) تنها یک روایت را نقل می‌کند که آن هم از حماد بن سلمه است که روایات او از هشام بن عروه تضعیف شده. از طرف دیگر، در روایتی آمده که حضرت رسول (ص) قبل از وفات خود فرمود:

فضعونی علی سریری فی بیتی هذا علی شفیر قبری، که با این روایت، حضرت آشکارا مدفن خود را معین کرده است. ر. ک: رسول جعفریان و دیگران، نقد و بررسی منابع سیره نبوی، ص ۱۱۲.

^{۳۶۴} (۵). تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۶.

^{۳۶۵} (۶). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶؛ الامامة و السياسة، ص ۱۸؛ مروج الذهب... ج ۲، ص ۳۰۱.

^{۳۶۶} (۱). تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۴؛ کحاله، عمر رضا، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، ج ۴، ص ۱۲۴؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰؛ الجمل... ص ۱۱۵؛ الامامة و السياسة، ص ۱۳.

^{۳۶۷} (۲). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ الجمل... ص ۱۱۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

از این رو، می‌توان گفت که تصور همه انصار و بیشتر مهاجران این بود که خلافت حق علی (ع) است و کسی بر او مقدم نمی‌شود، چنانکه نقل شده: و كان عامة المهاجرين و جل الانصار لا يشكون ان عليا هو صاحب الامر بعد رسول الله (ص)^{۳۶۸}. بر این اساس بود که در بیعت عمومی نیز، انصار ابتدا به بیعت غیر علی (ع) اعتراض داشتند.^{۳۶۹}

دیگری جریان ارتداد بخش مهمی از مناطق تحت سیطره مسلمانان بود که علل و انگیزه‌های مختلفی داشت که برخی از آنها عبارت‌اند از:

۱. انصار که بیشتر جمعیت مدینه را تشکیل می‌داد، بعد از انتخاب ابو بکر در سقیفه و محرومیت آنان از حاکمیت امیدوار بودند که خلافت را به علی (ع) برگردانند. از این رو، در یکجا جمع شدند و همدیگر را ملامت نموده و اسم علی (ع) را با فریاد بلند بر زبان جاری می‌ساختند و می‌گفتند: لا نبایع الا علیا.^{۳۷۰} عمر آنها را به توطئه بر ضد مهاجران متهم و با رهبر خزر جیان با خشونت تمام رفتار کرد و بعدها نیز که به حکومت رسید، او را از موطن خویش به شام تبعید نمود.^{۳۷۱}

۲. گروه دیگری که با خلافت ابو بکر به مخالفت برخاست، بنی هاشم بود، آنان اندیشه

ص: ۸۰

روشنی از جانشینی رسول اکرم (ص) داشتند و حق حاکمیت را الهی و تنها علی (ع) را به جانشینی پیامبر (ص) می‌شناختند. از این رو، نه تنها به مخالفت با ابو بکر برخاستند، بلکه باور نمی‌کردند کسی جز علی (ع) جانشین پیامبر (ص) شود، چنانکه عده‌ای از صحابه مثل سلمان، ابو ذر و مقداد نیز هماهنگ با بنی هاشم، علت مخالفت خود را غصب خلافت علی (ع) اعلام کردند.^{۳۷۲}

۳. گروهی دیگر از معترضان با انگیزه‌های سیاسی و براساس رقابت‌های قبیله‌ای ابو بکر را شایسته این مقام نمی‌دیدند. برای مثال، ابو سفیان که می‌گفت تیم و عدی دون شأن‌ترین قریش، و طبقات پایین این قبیله هستند و شایستگی حکومت بر قریش را ندارند.^{۳۷۳} عده‌ای نیز مثل قبیله مالک بن نویره، ابو بکر را شایسته دریافت زکات نمی‌دانستند و با او به مخالفت برخاستند.^{۳۷۴}

^{۳۶۸} (۳). همان، ص ۱۲۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۳.

^{۳۶۹} (۴). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۲. دو بار برای ابو بکر بیعت گرفتند: نخست در سقیفه و بار دوم روز بعد و به کمک قبیله بنی اسلم و بیرون از سقیفه. ابن ابی الحدید از براء بن عازب نقل کرده است که چون با ابو بکر به خلافت بیعت شد، او را دیدم که همراه عمر، ابو عبیده و جماعتی به راه افتاده بودند، احدی را نمی‌دیدند مگر آنکه او را می‌زدند و دستش را می‌کشیدند و به‌عنوان بیعت به دست ابو بکر می‌زدند. براء می‌گوید: با مشاهده این صحنه، متحیر و مبهوت دویدم تا به خانه بنی هاشم رسیدم. مقداد، عبادة بن صامت، سلمان، ابو ذر، حدیفة و ابو الهیثم بن التیهان را دیدم، که می‌خواهند در بین مهاجران دوباره شورا برگزار کنند. (شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۱۹ و ج ۲، ص ۵۱).

^{۳۷۰} (۵). شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۸، و ج ۱۷، ص ۳۸.

^{۳۷۱} (۶). مروج الذهب...، ج ۲، ص ۳۰۱.

^{۳۷۲} (۱). فرق الشیعه، ص ۴؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.

^{۳۷۳} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۴۵ و ج ۶، ص ۴۰؛ مسائل الامامة...، ص ۹-۱۰.

^{۳۷۴} (۳). ابن کثیر، اسماعیل، تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی اخبار البشر، ج ۱، ص ۲۲۱؛ البدایة و النهایه، ج ۶، ص ۳۱۱.

۴. و عده‌ای به منظور خروج از اسلام و انحراف و برگشت از دین، نه تنها زکات پرداخت نمی‌کردند، بلکه مثل اسود عنسی، مسیلمه کذاب، سجاح و ... ادعای نبوت کردند که به طور معمول انگیزه آنان از این ادعا، حاکمیت بر بخشی از جزیره العرب بود.^{۳۷۵}

در کشمکش اقدامات مخالفان خلیفه، جامعه اسلامی دچار کشاکش شورشهای داخلی گشت، به طوری که مخالفان خلیفه نیز که سالها برای برپایی اسلام زحمات بی‌شائبه‌ای کشیده بودند، احساس خطر کردند و فرصت مخالفت جدی از آنان گرفته شد. جریان حاکم نیز بیشترین بهره را از وضعیت موجود برد و مخالفان سیاسی خلیفه را به چوب ارتداد بست و خلیفه نیز پرچم سرکوبی مخالفان را برافراشت و مدینه را به صورت کانون مبارزه با ارتداد درآورد. از این رو، گروه‌های مخالف حاکمیت خلیفه مثل انصار و بنی هاشم نیز برای حفظ اصل اسلام، از طرح مسائل اختلاف‌انگیز دست برداشتند.

در این میان و در این اوضاع نابسامان سیاسی و به دنبال شورش عمومی مدینه و جریان ارتداد در بخشهایی از جزیره العرب، علی (ع) با صبر و خویشتن‌داری، از برپایی آشوب و فتنه جلوگیری کرد. اگر علی (ع) می‌خواست یا اجازه می‌داد، چنانکه ابو سفیان مایل بود^{۳۷۶} یا

ص: ۸۱

عمده انصار^{۳۷۷} و شاعرانی که برضد انتخاب ابو بکر^{۳۷۸} شعر می‌گفتند می‌خواستند، فتنه و آشوب با سرعت تمام سراسر جزیره العرب را دربر می‌گرفت و تعصبات کور، یکپارچگی جامعه اسلامی را برهم می‌زد و جنگهای سختی پدید می‌آمد. ولی خویشتن‌داری علی (ع) و درایت او، در حالی که دندان بر جگر، استخوان در گلو و خار در چشم داشت، بقای اصل اسلام را تضمین کرد.

۴. سقیفه و بازتاب آن

۱- ۴. فاطمه زهرا (س) و سقیفه

حضرت زهرا (س) به عنوان نمونه عالی و منحصر به فرد زن مسلمان و دختر رسول خدا (ص)، اولین کسی بود که به دفاع از علی (ع) برخاست و معتقد بود که امامت اهل بیت (ع) موجب وفاق امت می‌شود. از این رو، اصول فکری، اعتقادی، سیاسی و اجتماعی امامت را بیان کرد تا مسلمانان را گرد محور اهل بیت (ع) جمع کند. آن حضرت تأکید داشت که حق حاکمیت، حق کسانی است که دین خدا حقانیت آنان را بیان کرده است.

اما چون از این امر که مسلمانان را به دور محور اهل بیت (ع) جمع کند، ناامید شد، موضع صریح و آشکار خود را در برابر جریان سقیفه بنی ساعده در پیش گرفت. ابتدا مخالفان با بیعت ابو بکر در خانه او جمع شدند، سپس حضرت از

^{۳۷۵} (۴). بلاذری، احمد، البلدان و فتوحها و احکامها، ص ۱۰۹؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۳۱۴.

^{۳۷۶} (۵). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۶۹. علی (ع) در نامه‌ای که در زمان خلافت خود به معاویه نوشت، تصریح کرد، وقتی پدرت آمد و خواست با من بیعت کند، «مخافه الفرقة» از بیعت ابو سفیان با خود، سر باز زدم.

^{۳۷۷} (۱). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۳۲۶؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۴۷.

^{۳۷۸} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۱.

انصار کمک خواست و شبانه همراه دو فرزندش امام حسن (ع) و امام حسین (ع) به خانه‌های انصار می‌رفت و کمک می‌خواست^{۳۷۹} و چون از این اقدامات ناامید گشت، از آنان اعلام نارضایتی کرد و در حالی که به راستی از آنان دل شکسته و ناراحت بود، وصیت کرد تا او را شبانه و مخفیانه دفن کنند.^{۳۸۰}

۲-۴. امام علی (ع) و سقیفه

اهمیت مواضع شگفت‌انگیز سیاسی امام علی (ع) در قبال وقایع سقیفه در این است که او سیاست را دوشادوش دین، می‌دانست و آنجا که پای دین در میان بود، حاضر نبود با هیچ کس و بر هیچ چیز مصالحه کند. این تفاوت اساسی بین مواضع علی (ع) در تمام حیات او و سایر سیاستمداران و دینداران است که تمام مواضع او را سرشار از حکمت کرده است.

ص: ۸۲

فعالیت علی (ع) در دوران پیامبر (ص) به‌عنوان غیرتمندترین یار و همراه آن حضرت (ص) در همه کارهای بزرگ، با مواضع انفعالی و بی‌سر و صدای او پس از رحلت پیامبر (ص) و در مقابل مجریان سقیفه، نشان مقدم داشتن اصول و ارزشهای دینی، بر منافع شخصی علی (ع) و اولویت حفظ اساس اسلام است.

حضرت علی (ع) از اینکه حق الهی‌اش غصب شده و در جامعه اسلامی انحرافی پدید آمده، به شدت آزرده‌خاطر بود، چنانکه با استدلالهای متین خویش، مناقشه مهاجر و انصار را در سقیفه مورد اعتراض قرار داد و بعدها نیز در خطبه شقشقیه،^{۳۸۱} گله‌مندی شدید خود را اظهار داشت. او در عین حال به دلیل مصالح اسلام^{۳۸۲} با آنان که روی کار آمدند، به مخالفت آشکار نپرداخت و به جهت همان مصلحتها، پس از مدتی با آنان بیعت کرد تا اساس اسلام حفظ شود.^{۳۸۳} بعدها در دوره عثمان نیز با علم به اینکه حق امامت از آن اوست، برای حفظ مصالح اسلام بیعت کرده و فرمود: می‌دانید که سزاوارتر از دیگران به خلافت منم. به خدا سوگند بدانچه کردید گردن می‌نهم، چندان که مرزهای مسلمانان ایمن شود.^{۳۸۴}

یکی از پژوهشگران درباره موضع اصولی امام علی (ع) در حفظ کیان دین می‌نویسد:

باتوجه به ایمان راسخ علی (ع) به اینکه او بهترین شایستگی‌ها را برای جانشینی پیغمبر داشت، آن‌چنانکه از همه مآخذ موجود پیدا و آشکار است، از او انتظار می‌رفته است که برای احقاق حقوق خود تا آخرین حدّ جنگ کرده باشد.

^{۳۷۹} (۳). همان، ج ۱۱، ص ۱۴.

^{۳۸۰} (۴). شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۳۵۶؛ السقیفه و فدک، ص ۱۴۷.

^{۳۸۱} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۳.

^{۳۸۲} (۲). این مصالح را می‌توان حفظ اهل بیت پیامبر (ص)، خطر مرتدان که در صحنه ظاهر شده بودند، خطر احتمالی رومیان و ... نام برد. برای اطلاع

بیشتر، ر.ک: پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۶۶-۷۰.

^{۳۸۳} (۳). امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ج ۱، پاورقی ص ۱۸۸.

^{۳۸۴} (۴). نهج البلاغه، خطبه ۷۴، ص ۵۶.

باوجودی که فرصتهای فراوانی برای مبادرت به چنین امری پیش می‌آمد، ولی علی (ع) هرگز چنین اقدامی را انجام نداد. او از به کار بستن نیروی قوی نظامی که ابو سفیان برای جنگ به خاطر احقاق حقیقتش به او پیشنهاد کرد، سر باز زد؛ زیرا می‌دید که چنین عملی به نابودی اسلام جوان و نوپا می‌انجامد.^{۳۸۵}

باتوجه به مطالب بالا، می‌توان واکنشهای حضرت علی (ع) را در مقابل سقیفه که حاکی از مواضع اصولی آن حضرت است، چنین ذکر کرد:

۱. به خاک سپردن بدن مبارک پیامبر (ص) بدون حضور دست‌اندرکاران سقیفه.^{۳۸۶}

۲. احتجاج با دست‌اندرکاران سقیفه. براساس منابع، آنگاه که به امیر مؤمنان علی (ع)

ص: ۸۳

خبر دادند که پس از رسول اکرم (ص) در سقیفه چه گذشت، فرمود: انصار چه گفتند؟ گفتند سخن آنان این بود که از ما امیری و از شما امیری. فرمود: چرا بر آنان حجت نیاوردید که رسول خدا (ص) سفارش فرمود با نیکوکاران انصار نیکی کنید و از گناهکارانشان در گذرید؟^{۳۸۷} گفتند: در این چه حجتی است؟ فرمود: اگر امارت از آن آنان می‌بود، سفارش آنان را کردن، درست نمی‌بود. سپس پرسید: قریش چه گفتند؟ گفتند: حجت آوردند که آنان درخت رسولند. فرمود: حجت آوردند که درخت‌اند و خلافت را بردند و خاندان رسول را که میوه‌اند تباه کردند و تیمار آنان را نخوردند.^{۳۸۸}

عمر بن خطاب وقتی که این احتجاج را شنید، گفت: ذهبت و الله لنا و لو ذکرناها ما احتجنا الی غیرها^{۳۸۹}؛ قسم به خدا حاکمیت از دست ما می‌رود اگر این سخن علی برای دیگران ذکر شود، چون جای احتجاج و دلیلی برای ما باقی نمی‌گذارد.

۳. تجمع اعتراض‌آمیز بنی هاشم و عده‌ای از صحابه پیامبر (ص) در خانه فاطمه (س). به دنبال این تجمع خلیفه همراه عده‌ای از مهاجر و انصار به خانه فاطمه (س) آمدند و از علی (ع) نیز خواستند بیعت کند. حضرت فرمود: شما خلافت را با استدلال به قرابت به پیامبر (ص) ربودید، من نیز با شما به قرابت با پیامبر (ص) استدلال می‌کنم.^{۳۹۰}

۴. یاری خواستن از انصار برای احقاق حق از دست رفته و اجابت نکردن انصار.^{۳۹۱}

^{۳۸۵} (۵). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۷.

^{۳۸۶} (۶). الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۳۰۴؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۲۱۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۱۷۲.

^{۳۸۷} (۱). همان، ص ۲۵۰.

^{۳۸۸} (۲). نهج البلاغه، خطبه ۶۷، (ترجمه شهیدی)، ص ۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۶.

^{۳۸۹} (۳). نثر الدر، ج ۱، ص ۲۷۹.

^{۳۹۰} (۴). الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۱.

^{۳۹۱} (۵). همان، ص ۱۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۳.

موارد بالا، گرچه از واکنشهای حضرت علی (ع) در مقابل وضع پیش آمده حکایت می‌کند، در واقع موضعی است که آن حضرت در مقابل این حادثه اتخاذ کرده و بعد از نتیجه نگرفتن، هدایت باطنی و اصلی جامعه را برعهده گرفته است.

این هدایت جلوه‌های مختلفی داشته و از راه‌های گوناگونی صورت گرفته است؛ گاه در قالب نصیحت بود و گاهی در قالب مشاوره، تبیین معارف دینی یا هر کاری که به پیشبرد اهداف اسلام کمک می‌کرد.^{۳۹۲} اما حضرت علی (ع) برای اینکه نشان دهد حاکمیت موجود را نپذیرفته یا آن را مشروع نمی‌داند، هیچ مسئولیت حکومتی را نپذیرفته است. در نتیجه، هم‌زمان با شروع ارتداد اعراب با خلیفه بیعت کرد، اما در عین حال کناره‌گیری خود را حفظ کرده، کوشش خود را به تصحیح موارد اشتباه خلفا مبذول داشت و همواره از سیاستهای

ص: ۸۴

نادرست آنان انتقاد می‌کرد.^{۳۹۳}

زمان بیعت علی (ع) و برخی صحابه، به خوبی نشان می‌دهد که بیعت گروه‌های مختلف موجود در مدینه، خاستگاه یکسانی نداشت. بیعت علی (ع) که نقش رهبری بنی هاشم و عده‌ای از صحابه را به عهده داشت، با وجه تمایل سایر مهاجران به بیعت - که خود دستی در برپایی خلافت ابو بکر داشتند - و نیز با وجه تمایل برخی انصار متفاوت بود. از این رو، امام علی (ع) در مناصب حکومتی دخالت نکرد و انصار نیز همچنان که احساس خطر می‌کردند، از دخالت در امور حکومتی کنار زده شدند.

۳-۴. ارکان چهارگانه شیعه و سقیفه

الف) سلمان فارسی^{۳۹۴}

اولین واکنش سلمان به ماجرای سقیفه این بود که وقتی شنید با ابو بکر بیعت کرده‌اند گفت:

کرداذ نکرداذ. (کردید و نکردید) و خود نیز از بیعت با ابو بکر امتناع ورزید.^{۳۹۵} در دوره دو خلیفه اول، سلمان گرایش شیعی خود را با نقل روایتهایی درباره وصایت و امامت علی (ع) بروز داد، چنانکه ابن اثیر در نهاییه از سلمان چنین نقل کرده است:

^{۳۹۲} (۶). نهج البلاغه، (صبحی صالح)، نامه ۶۲؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۵۵.

^{۳۹۳} (۱). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۸.

^{۳۹۴} (۲). براساس نقل ابن اسحاق، سلمان فارسی از اهالی جی در حوالی اصفهان بوده است (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۳۸) که در جستجوی دین حق از موطن خود هجرت و رنجها و سختی‌های بسیاری در این راه تحمل کرد؛ تا آنجا که در این راه به بردگی مبتلا شد و سرانجام خداوند او را به دین حق هدایت فرمود و در سال اول هجرت پیامبر اکرم (ص) به مدینه مسلمان شد و در جنگها آن حضرت (ص) را یاری داد. حکایت شده است که مردی به منزل او وارد شد و در آن جز یک شمشیر و قرآن چیزی ندید، با تعجب پرسید: آیا جز آنچه می‌بینم در خانه‌ات چیزی نیست؟ سلمان جواب داد: پیش روی ما منزلگاهی سخت است و ما کالا و متاعمان را به آن منزل پیش فرستاده‌ایم. هنگامی که سلمان از دنیا رفت، حضرت امیر (ع) از مدینه به مدائن رفت و غسل، کفن، نماز و دفن او را به انجام رسانید. ر.ک: سید جعفر مرتضی عاملی، سلمان فارسی.

پیامبر (ص) در روز عرفه خطبه خواند و فرمود: ای مردم! خداوند در این روز به جهت آمرزش گناهانتان به شما مباحثات می‌کند، اما آمرزش خاصه او برای علی (ع) است. سپس حضرت به علی (ع) دستور داد تا به پیامبر (ص) نزدیک شود. علی (ع) نزدیک پیامبر شد و آن حضرت (ص) فرمود: خوشبخت کسی است که بعد از من، تحت ولایت تو باشد و بدبخت و شقی کسی است که تو را نافرمانی کند و با تو دشمنی نماید.^{۳۹۶}

ص: ۸۵

علامه امینی، از سلمان، ابو ذر و ... نقل می‌کند که پیامبر (ص) فرمود:

در فتنه‌ای که بعد از من شکل می‌گیرد، دست به دامن علی بن ابی طالب (ع) شوید که او صدیق اکبر و جداکننده حق از باطل است.^{۳۹۷}

سلمان در تمام دوران حیات خود سعی داشت از علی (ع) پیروی کند. از این رو، علی (ع) نیز او را همچون لقمان حکیم، و دارای علم اول و آخر دانسته است.^{۳۹۸}

سلمان با سخنان و گفتار خود در جمع مسلمانان، پیوسته به جایگاه علی (ع) در نزد خدا و پیامبر (ص) اشاره و آنان را تشویق به پیروی از آن حضرت می‌کرد. او تأکید داشت که امامت و ولایت علی (ع) در زمان پیامبر (ص) محرز و امر مسلمی بوده است.^{۳۹۹} این سخنان از شخصی مثل سلمان فارسی، به‌طور مسلم نقش بسزایی در شکوفایی تشیع ایفا کرده است.

ب) **عمار بن یاسر**^{۴۰۰}

بعد از حادثه سقیفه عمار از متخلفان با بیعت ابو بکر بود.^{۴۰۱} عمار از پیامبر اکرم (ص) شنیده بود که به او می‌فرمود: ای عمار! علی (ع) تو را از هدایتی ردّ نمی‌کند و بر امر ناگواری دلالت نمی‌کند. اطاعت او اطاعت من، و فرمانبرداری از من، اطاعت از خداست.^{۴۰۲} وی همچون علی (ع) از بیعت با ابو بکر خودداری کرد و در جمع مردم مدینه چنین گفت:

^{۳۹۵} (۳). أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۹۱؛ البدء و التاريخ، ج ۵، ص ۱۹۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۴؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج، ص ۱۹۲؛ الغدير، ج ۶، ص ۴.

^{۳۹۶} (۴). مفید، محمد بن محمد بن نعمان، امالی المفید، ص ۱۶۱، روایت ۳.

^{۳۹۷} (۱). الغدير، ج ۳، ص ۱۸۷.

^{۳۹۸} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۳۸.

^{۳۹۹} (۳). طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰.

^{۴۰۰} (۴). عمار و والدین او از مسلمانان نخستین هستند. روزی که مشرکان از ایمان آنان آگاه شدند، در آزار و شکنجه ایشان کوتاهی نکردند، به‌طوری که سمیه، مادر عمار را به شهادت رساندند. عمار ایمان خود را کتمان کرد و از کشته شدن در امان ماند که آیه ۱۰۶ سوره نحل درباره او نازل شده است. عمار پیوسته ملازم رکاب پیامبر (ص) بود و در تمام نبردها او را همراهی کرد. پیامبر (ص) بارها فرموده بود که عمار را گروهی ستمکار می‌کشند. بعد از رحلت پیامبر (ص) عمار از پا در رکابان علی (ع) و از مخالفان سرسخت عثمان بود. او در ۹۱ سالگی در جنگ صفین به دست لشکر معاویه به شهادت رساندند (ر. ک: سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۳۲۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۳، ص ۲۴۹ و مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۶۰).

ای مسلمانان! بدانید که خاندان پیامبر (ص) به ارث او سزاوارتر، به دین او آگاه‌تر و بر امت او امین‌ترند. پس حق را به صاحبانش برگردانید قبل از اینکه دیر شود و فتنه و آشوبها سرگیرد و گروه شما را متفرق سازد.^{۴۰۳}

به نقل این ابی‌الحدید، عمار جزء کسانی بود که می‌خواست دوباره در بین مهاجران شورا تشکیل دهد تا خلافت را به علی (ع) برگرداند.^{۴۰۴} چنانکه به هنگام مشاوره شورای

ص: ۸۶

شش نفره خلیفه دوم، از پشت درهای بسته فریاد می‌زد: برای یکپارچگی مسلمانان به علی (ع) رأی دهید و امر حکومت را از خاندان پیامبرتان بیرون نرانید.^{۴۰۵}

عمار در تمام دوران حیات خویش، از هیچ کوششی برای برپایی دین خدا دریغ نکرد، چنانکه پس از خلافت ابو بکر، مردانه در جنگ با مرتدان جنگید و از دین پیامبر (ص) دفاع کرد.^{۴۰۶} نصر بن مزاحم منقروی نقل می‌کند که در جنگ صفین، عمار ضمن یادآوری حدیث غدیر، به یاران معاویه چنین گفت: پیامبر (ص) به من امر فرمود: با ناکثین بجنگم اطاعتش کردم. فرمود: با قاسطین بجنگم و شما همانها هستید. ای مرد ابتر! آیا نمی‌دانی او به علی (ع) فرمود: من کنت مولاه فعلی مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه.^{۴۰۷}

باوجود روایات فراوان از پیامبر (ص) در بزرگداشت عمار،^{۴۰۸} هنگامی که او در زمان خلیفه سوم بر حیف و میل اموال توسط عثمان اعتراض کرد، به سختی مورد عتاب و ضرب و شتم خلیفه قرار گرفت^{۴۰۹} فاصله گرفتن خلافت عثمان از سنت پیامبر (ص)، پیروان علی (ع) را بیشتر از هرکس، از خلافت او بیزار می‌کرد و موجب اعتراض آنان می‌گردید.

ج) ابو ذر غفاری^{۴۱۰}

^{۴۰۱} (۵). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴.

^{۴۰۲} (۶). جوینی، ابراهیم بن محمد، فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السطین و الائمة من ذریتهم، ج ۱، ص ۱۴۵.

^{۴۰۳} (۷). الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۹۵.

^{۴۰۴} (۸). شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲۰.

^{۴۰۵} (۱). همان، ج ۹، ص ۵۲.

^{۴۰۶} (۲). ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۴۷۶.

^{۴۰۷} (۳). نسائی، احمد بن شعیب، فضائل الصحابه، ص ۱۴؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۵؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۹۷؛ مستدرک الحاکم، ج ۳، ص ۱۱۰.

۱۱۶، ۱۳۴، ۳۷۱. منقروی، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۳۳۸.

^{۴۰۸} (۴). ر.ک: الغدیر، ج ۵، ص ۹، ص ۲۷ - ۳۰.

^{۴۰۹} (۵). همان، ج ۵، ص ۱۵.

^{۴۱۰} (۶). ابو ذر غفاری از بزرگان و برگزیدگان صحابی پیامبر اکرم (ص) و چهارمین کسی بود که اسلام آورد و سخت تحت شکنجه و آزار قریش قرار گرفت. پیامبر اکرم (ص) درباره ابو ذر فرمود: در زیر آسمان کبود، راستگوتر از ابو ذر وجود ندارد. ابو ذر به سفارشات پیامبر (ص) درباره علی (ع) وفادار ماند. او سخنان پیامبر (ص) درباره اهل بیت (ع) را همه‌جا نقل می‌کرد. در زمان خلیفه سوم، گروه حاکم را سخت مورد انتقاد و سرزنش قرار داد. او عثمان

ابو ذر نیز مانند سلمان فارسی، در تمام دوره خلفا، در پیروی از علی (ع) می‌کوشید و از چشمه گوارای علم او بهره می‌جست، در راه حفظ ارزشهای دینی و اجرای عدالت اسلامی از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کرد و پیوسته فضایل و شایستگی اهل بیت پیامبر (ص) را متذکر

ص: ۸۷

می‌شد.^{۴۱۱} البته در زمان دو خلیفه اول، به دلیل فعالیت آنان برای گسترش کلمه توحید و حفظ دستاوردها و ظواهر دستورهای دینی، مجال برای ظهور او وجود نداشت؛ گرچه ابو ذر در زمان خلیفه دوم، به دلیل نقل احادیث پیامبر (ص) توسط خلیفه زندانی شد و تا زمان مرگ او، در زندان باقی ماند.^{۴۱۲} اما هنگامی که خلیفه سوم از اصول اسلامی، که در واقع اصول تشیع نیز به حساب می‌آمد دور شد، رجال برجسته شیعی مثل سلمان، ابو ذر و عمار ضمن نقل فضیلت‌های علی (ع)، بر خلیفه و سرپیچی او از اصول معترض بودند.^{۴۱۳}

ابو ذر غفاری می‌گفت: از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: بعد از من، به کتاب خدا و علی (ع) رجوع کنید.^{۴۱۴} او در کنار کعبه می‌ایستاد و فریاد می‌زد: ای مردم! هرکس مرا نمی‌شناسد، من ابو ذر غفاری هستم. از پیامبر (ص) شنیدم که فرمود: اهل بیت من به کشتی نوح می‌ماند؛ هرکس از آنان تخلف کند، غرق می‌شود.^{۴۱۵} ابو ذر سعی داشت فضیلت‌های اهل بیت (ع) به‌ویژه علی (ع) را در میان نسل جوانی که زمان پیامبر (ص) را درک نکرده بودند، بیان کند؛ بدین سبب، عثمان او را به شدت از تماس با نسل جوان پرهیز می‌داد.^{۴۱۶}

(د) مقداد بن عمرو^{۴۱۷}

در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرمود: خداوند متعال به من امر فرمود تا چهار نفر را دوست بدارم و خود نیز آنان را دوست دارد، آنان عبارت‌اند از: علی، مقداد، ابو ذر و سلمان.

مقداد از مهاجران به حبشه بود.^{۴۱۸} او به شدت به اهل بیت پیامبر (ص)، به‌ویژه علی (ع)

را در شمار دوزخیان می‌دانست و آیه ۳۵ سوره توبه را «يَوْمَ يُحْمَىٰ...» E بر او می‌خواند تا اینکه عثمان او را به ریزه تبعید کرد و او به تنهایی در ریزه جان سپرد.

ر. ک: الطبقات الكبرى، ج ۴، ص ۱۷۳؛ أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۱۲۷؛ معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۵۷؛ الانتفاضات الشيعية عبر التاريخ، ص ۱۲۷.

^{۴۱۱} (۱). اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۴؛ عبارت رجال کشی چنین است: [هو الهاتف بفضائل امير المؤمنين (ع) ...].

^{۴۱۲} (۲). مستدرک الحاکم، ج ۱، ص ۱۱۰؛ به نقل از: سیره پیشوایان، ص ۳۲۴.

^{۴۱۳} (۳). أنساب الأشراف، ج ۱۱، ص ۱۲۷؛ أصل الشيعة وأصولها، ص ۴۸.

^{۴۱۴} (۴). اختیار معرفة الرجال، ص ۳۶.

^{۴۱۵} (۵). تاریخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۱۷۱.

^{۴۱۶} (۶). الطبقات الكبرى، ج ۲، ص ۲۷۰.

^{۴۱۷} (۷). مقداد جزء هفت مسلمانان اولیه است که اسلام خود را آشکار ناساخت. او دو بار هجرت کرد: هجرت به حبشه و هجرت به مدینه. در جنگ بدر و دیگر جنگ‌های پیامبر (ص) او را یاری داد. بعد از رحلت پیامبر (ص) در فتوحات شام شرکت کرد. بعد از فتح شام به مدینه برگشت و در جوار خانه حضرت علی (ع) خانه گرفت و ملازم رکاب او شد و در سال ۳۳ هجری رحلت کرد و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. (السيرة النبوية، ج ۱، ص ۳۴۸؛ أعيان الشيعة، ج ۱، ص ۱۳۴. برای مطالعه بیشتر ر. ک: امینی، محمد هادی، اصحاب الامام امير المؤمنين و الرواة عنه، ج ۲، ص ۵۵۸).

عشق می‌ورزید و از کسانانی بود که بعد از حادثه سقیفه با ابو بکر بیعت نکرد.

او در ماجرای شورای شش نفره، بر خلیفه عیب گرفت و عبد الرحمان بن عوف را به دلیل رأی به عثمان مورد عتاب قرار داد و گفت:

به خدا قسم با اهل بیت پیامبران بد رفتار کردید. عجب از قریش که عالم‌ترین، عادل‌ترین و باتقواترین فرد را برای خلافت رها کرد و دیگری را به خلافت برگزیدند. به خدا قسم اگر یارانی داشتم، اینچنین نمی‌شد.^{۴۱۹}

افزون بر افراد پیش‌گفته، افراد دیگری از صحابه پیامبر اکرم (ص) بودند که در زمان حیات آن حضرت به علی (ع) عشق می‌ورزیدند و تأکیده‌های پیامبر (ص) را درباره علی (ع) به یاد داشتند. از این‌رو، پس از رحلت پیامبر (ص) علی (ع) را امام خود می‌دانستند و به نشر و تبلیغ آنچه علی (ع) دوست داشت می‌پرداختند. فعالیت‌های آنان در دوره‌های مختلف، چهره‌های متفاوتی داشت و در دوره خلیفه سوم، بینش تشیع از تسنن به واسطه مجاهدتهای آنان تمییز یافت و تفکیک شد و بسط و توسعه پیدا کرد. به‌طور خلاصه، سه دوره مشخص برای تحولات اندیشه شیعی به وجود آمده است:

۱. دوره تکوین اندیشه‌های سیاسی، اعتقادی شیعه؛

۲. دوره تمییز و تفکیک بینش تشیع از تسنن؛

۳. دوره بسط اندیشه‌های تشیع توسط صحابی پیامبر (ص) و یاران علی (ع).

خلاصه

روایات فراوانی در منابع حدیثی شیعه و اهل سنت از رسول خدا (ص) درباره برتری امیر المؤمنین (ع) بر دیگر اصحاب پیامبر (ص) از جهت علم، فقه، قضا، شجاعت، تقوا، عبادت و ... وجود دارد. از مجموع این روایات چنین برمی‌آید که امیر المؤمنین به‌عنوان برجسته‌ترین صحابی رسول خدا (ص) مطرح بود، و این مرتبه تا بدان حد می‌رسد که او را چون نفس پیامبر قرار داده است (اشاره به مفهوم آیه مباهله است)^{۴۲۰} و براساس اصل عقلایی «تقدم افضل بر مفضول» شیعه بر این باور است که صلاحیت رهبری امت و جانشینی پیامبر در آن برهه منحصر به امیر المؤمنین (ع) بوده و از این‌رو انتخاب و مقدم کردن دیگر صحابه

^{۴۱۸} (۸). الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۱۹؛ تاریخ الطبری، ج ۱۱، ص ۵۰۶.

^{۴۱۹} (۱). مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۶۴.

^{۴۲۰} (۲). ابن بطریق، یحیی بن حسن، خصائص الوحی المبین، ص ۸۲؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۲۷۲.

بر او برخلاف عقل و یک انتخاب غیر شرعی بوده است. گرچه علما و متکلمین اهل سنت بر خلاف این اصل عقلایی به جواز تقدم مفضول بر فاضل رأی داده‌اند^{۴۲۱}؛ اما هیچ دلیل قانع کننده‌ای برای این مدعای خود نتوانسته‌اند اقامه کنند^{۴۲۲}.

محورهای مطالعاتی

۱. دلایل نبودن علی (ع) در میان لشکر اسامه.
۲. اصرار پیامبر (ص) به حرکت سپاه اسامه و لعن متخلفان از آن.
۳. توجیه بی‌اعتنایی بزرگان صحابه به فرمانهای رسول خدا (ص)، مانند همراهی با سپاه اسامه.
۴. علل انتخاب فرمانده‌ای جوان برای بزرگان صحابه و ملاک و انگیزه اعتراض آنان به فرماندهی او.
۵. موضع‌گیری مهاجران در سقیفه بنی ساعده.
۶. بررسی جناح متمایل به خلافت ابو بکر؛ افراد و انگیزه‌ها.
۷. پایگاه اجتماعی جناح متمایل به خلافت ابو بکر و منزلت آنان نزد پیامبر خدا (ص).
۸. معیار شایستگی برای خلافت.
۹. نقش عباس بن عبدالمطلب در حوادث پس از رحلت رسول خدا (ص).
۱۰. منزلت دینی و اجتماعی مخالفان با خلافت ابو بکر.
۱۱. علل تعجیل انصار در انتخاب جانشینی.
۱۲. علل انشعاب در جناح انصار در رویارویی با مهاجران.
۱۳. بررسی تناقض اندیشه قرآن بدون سنت با عملکرد ابو بکر در استناد به سنت برای دستیابی به قدرت سیاسی در سقیفه و ردّ ادعای میراث فدک.
۱۴. بررسی اختلاف جناحها درباره جانشینی در دوره نبوی.
۱۵. تفاوت سیره پیامبر (ص) با سیره شیخین که به خلافت عثمان و محروم شدن امام علی (ع) از خلافت انجامید.
۱۶. بررسی عوامل محرومیت علی (ع) از خلافت، با وجود اصرار پیامبر (ص) بر آن.

^{۴۲۱} (۱). اصول الدین، ص ۲۸۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۳.

^{۴۲۲} (۲). بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۶۸.

۱۷. تبیین جایگاه اندیشه تقدم مفضول بر فاضل در تفکر اهل سنت.

ص: ۹۱

فصل سوم تشیع در دوره خلفای سه گانه

۱. نقش فاطمه زهرا (س) در تبیین و ترسیم خطوط کلی شیعه

با مروری کوتاه بر خطبه‌ها و کلمات باقی مانده از یگانه دختر پیامبر اکرم (ص)، خواهیم دانست که پاره‌ای از اندیشه‌های فکری - سیاسی شیعه، اولین بار توسط حضرت فاطمه (س) طرح شده است؛ به‌رغم آنکه عمر آن حضرت بسیار کوتاه بود و زمینه مناسبی برای نشان دادن آثار و تفکرات خویش نداشت. آن حضرت در اولین خطبه‌ای که بعد از سقیفه بنی ساعده، به بهانه غصب فدک در مسجد مدینه و به دفاع از حضرت علی (ع) ایراد کرد، بین افکاری که سقیفه را به وجود آورد و تفکر اهل بیت (ع) تمییز داد و با انحرافات ایجاد شده در اصول سیاسی اسلام و جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر اکرم (ص) مبارزه کرد.

حضرت در این خطبه کوتاه، عاقبت شوم جامعه را پیش‌بینی کرد که اگر نظام تثبیت شده الهی رسول اکرم (ص) که با مجاهدتهای بی‌شائبه او پی‌ریزی شده بود، امروز به سود عده‌ای تغییر پیدا کند، روش عادلانه و الهی او به سیرت جاهلی برمی‌گردد و زمامداری از آن خاندانهایی می‌شود که در جاهلیت بر عرب سلطه سیاسی یا مهتری مالی داشتند.

این خطبه نخستین بار در بلاغات النساء آمده، آن‌گاه در علل الشرایع صدوق، شافی سید مرتضی، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، کشف الغمه اربلی، طرائف سید بن طاووس، مناقب اصفهانی و احتجاج طبرسی نقل شده است.

مباحث و تحلیل‌های عمیق حضرت درباره توحید، معاد، امامت اهل بیت و فلسفه احکام الهی، بیانگر بینش دقیق او در پیچیده‌ترین مسائل دینی است و نشان از آن دارد که مقبولیت و مشروعیت دینی و مبنا قرار دادن دین، در هر مسأله‌ای تقدم دارد.

مباحث مطرح شده در این خطبه عبارت‌اند از:

۱. تحلیل فشرده و عمیقی از مسأله توحید، علم الهی و هدف آفرینش.^{۴۲۳}

ص: ۹۲

۲. هدف بعثت پیامبران، مقام والای پیامبر (ص)، نجات از تشمت و تفرقه به برکت وجود پیامبر (ص) و امامت اهل بیت (ع)، مسئولیت امت اسلام بعد از رحلت آن حضرت، براساس مقبولیت دینی.

^{۴۲۳} (۱). طیفور، احمد بن ابی طاهر، بلاغات النساء، ص ۲۳.

۳. اشاره به اهمیت و ویژگی‌های قرآن، آن حضرت در این بخش دوازده ویژگی برای قرآن ذکر می‌کند؛ از آن جمله، ذکر احکام و حدود الهی است، که اهم مسائل قضائی اسلام را دربر دارد؛ مثل حدود و قصاص که از مهم‌ترین شئون حکومت است. آن حضرت به دنبال ذکر این ویژگی‌ها می‌فرماید: «به این قرآن گوش فرادادید، اگر به آن گوش می‌کردید، چنان زود سقیفه را تشکیل نمی‌دادید و خلیفه را خودتان انتخاب نمی‌کردید».^{۴۲۴} توجه حضرت فاطمه (س) نیز به مسأله جانشینی پیامبر (ص) که آن را ویژه خاندان پیامبر (ص) و در رأس آنان علی (ع) می‌داند و توجه به توحید و رسالت پیامبر (ص) به‌عنوان مقدمه این امر،^{۴۲۵} نشان می‌دهد که جانشینی پیامبر (ص) از مسائل دینی است و دین، عهده‌دار آن است.

۴. بیان فلسفه و اسرار احکام الهی، مثلاً فلسفه نماز را دوری از کبر و غرور، فلسفه حج را محکمی دین، فلسفه عدالت را جلب مشارکت مردم و حفظ حقوق دیگران، و فلسفه امر به معروف و نهی از منکر را اصلاح جامعه می‌داند، که همه اینها از مسائل مهم حکومت است و مشروعیت آنها به دین می‌باشد و در واقع روش حکومت کردن را می‌آموزد.

۵. در قسمتی از خطبه، ضمن معرفی خویش، خدمات پدرش رسول خدا (ص) را به این امت یادآور می‌شود و بر این قسمت از سخنان خود تأکید دارد و اصرار می‌ورزد که آنچه درباره اهمیت امامت گفته، نه تنها اغراق و اشتباه نیست، که از نظر عقل نیز ارتباطی منطقی و ناگسستگی بین نبوت و امامت وجود دارد. آن‌گاه برادری پیامبر (ص) با علی (ع) و زحمات بی‌بدیل او را در خدمت پیامبر (ص) گوشزد می‌کند.^{۴۲۶} در واقع حضرت با ذکر امامت اهل بیت (ع) بعد از رسالت پیامبر (ص) و هدایتهای قرآن، آنان را به‌عنوان سومین مرجع دینی و مایه پویایی مسلمانان و پایداری دین می‌شمارد و پیوند ناگسستگی آنها را یادآور می‌شود.

۶. اشاره به دوران جاهلی و بدبختی‌هایی که در آن زمان دامن‌گیر مردم بود. همچنین اشاره به نقش پیامبر (ص) در نجات مردم از جاهلیت و هدایت آنان و نقش امیر مؤمنان

ص: ۹۳

علی (ع) در برداشتن موانع از سر راه پیامبر (ص) و فداکاری‌های او را در جنگ با مشرکان و ویژگی‌های یک رهبر شایسته و لایق و ترفندهای اهل سقیفه برای محروم ساختن آن حضرت از خلافت.

۷. بازگویی رویدادهای پس از رحلت و هشدار دادن خطر منافقان.

۸. دفاع از فدک و پاسخ به غاصبان آن.

۹. استمداد از انصار برای بازپس‌گیری حق به تاراج رفته علی (ع).

^{۴۲۴} (۱). الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۲۶۵.

^{۴۲۵} (۲). همان، ص ۲۵۹.

^{۴۲۶} (۳). همان، ص ۲۵۷.

حضرت فاطمه (س) در این خطبه، به خوبی نشان داد که شکل‌گیری جریان سقیفه مبتنی بر ارزشهای جاهلی و قبیله‌ای بود و هیچ ارتباطی با قرآن و سنت نداشت. در واقع مهم‌ترین اندیشه سیاسی حضرت این بود که چه کسی صلاحیت خلافت را دارد و ماهیت حکومت و تفکر دینی باید چگونه باشد؟^{۴۲۷} در حالی که در سقیفه سخن بر سر آن بود که چه کسی باید حکومت کند، نه اینکه چه کسی صلاحیت دارد یا اینکه چگونه باید حکومت کند. حضرت زهرا (س) در صد بود تا حق را به آنان بشناساند^{۴۲۸}، تا حکومت طعمه نباشد و بعدها لعنت‌شدگان خدا و رسول و آزادشدگان به دست پیامبر (ص) نتوانند با حيله حکومت مسلمانان را به چنگ آورند.

وقتی زنان انصار هنگام درد و بیماری حال او را پرسیدند، حضرت فرمود:^{۴۲۹}

به خدا سوگند چنان شده‌ام که دنیای شما را دوست نمی‌دارم و از مردان شما خشمناک و بیزارم. ظاهر و باطنشان را آزمودم و (ذکر) نامشان را از دهان خویش به دور افکندم. از آنچه کرده‌اند ناخشنودم ... وای بر آنان! چرا نگذاشتند حق در مرکز خود قرار یابد و خلافت بر پایه‌های نبوت استوار ماند؟ آن را از خانه‌ای که جبرئیل در آن فرومی‌آمد، به خانه دیگر بردند و حق را از علی (ع) که دانای کار دین و دنیا بود گرفتند.

بدانید که این، زبان بزرگ و آشکاری است؛ چه، باعث شد که با علی (ع) کینه‌توزی کنند و انتقام گیرند! چون سوزش تیغ او را چشیدند و پایداری او را دیدند که نسبت به مرگ بی‌اعتنا بود^{۴۳۰}

ص: ۹۴

۲. امام علی (ع) و شیخین (۱۱- ۲۴ هجری)

اجرای مقاصد و اهداف پیامبر اکرم (ص) بعد از رحلت آن حضرت، رهبری مقتدر، مدبر و آگاه می‌تواند رسالت نبوی را در مسیر صحیح ادامه دهد.

تحولات به وجود آمده بعد از رحلت پیامبر (ص)، به خلافت سه تن از صحابه پیامبر (ص) انجامید که قدرت اجرای مقاصد و اهداف عالی رسالت نبوی را نداشتند و از طرفی امکان دسترسی به اداره جامعه، برای کسی که توانا در اجرای اهداف رسالت باشد و بهترین شایستگی‌ها را برای جانشینی پیامبر (ص) دارا باشد، وجود نداشت.

در سراسر دوره خلافت شیخین، دو نوع عمل پنهانی بر کل جریان این دوره حاکم است:

اول نگرش انفعالی و حالت مداراتی علی (ع) به قدرت حاکم، برای حفظ اصل رسالت و گسترش دعوت اسلامی، و دوم کوششهای ابو بکر و عمر بنی هاشم و به‌ویژه علی (ع)، با وجود این، بنی هاشم معتقد به برتری رهبری علی (ع) در جانشینی پیامبر (ص) بودند.^{۴۳۱}

^{۴۲۷} (۱). شهیدی، جعفر، زندگانی فاطمه زهرا (س)، ص ۱۲۱.

^{۴۲۸} (۲). فتال نیشابوری، محمد، روضة الواعظین، ص ۳۱. در روایتی از علی (ع) نقل است که فرمود: الحق لا يعرف بالرجال، إعرف الحق، تعرف اهله.

^{۴۲۹} (۳). بلاغات النساء، ص ۳۲.

^{۴۳۰} (۴). دشتی، محمد، نهج الحیة، ص ۱۲۱.

آنان ابتدا تلاشهای خود را معطوف به دست آوردن خلافت، سپس حفظ آن کردند. از عوامل حفظ دستاوردهای آنان، تلاش به منظور جایگزینی امتیازات بنی هاشم به طور کلی، و به ویژه علی (ع) در نیل به رهبری امت اسلامی بود. آنها در این راستا، اقداماتی انجام دادند که غصب فدک، گرفتن سایر امکانات مالی اهل بیت (ع)، محروم کردن بنی هاشم و دوستان علی (ع) از منصبهای مهم حکومتی، نفوذ دادن افراد نالایق در مناصب مهم و استانداری ولایات و گاه تحریک قریش برضد علی (ع)^{۴۳۲} را می توان نام برد که حاصل آن، سلطه دوباره بنی امیه بر جهان اسلام بود. مقریزی در این باره می نویسد:

سالیان طولانی در صدد بودم که بیرسم و بدانم علت تقدم بنی امیه چه بوده است، تا اینکه خداوند با عنایت خود، راهنمایی فرمود و دانستم علت تقدم بنی امیه، دور شدن بنی هاشم از خلافت بوده است.^{۴۳۳}

از شواهد تاریخی این ادعا آن است که خلیفه اول و دوم، شام را با همه اهمیت استراتژیکی که داشت، ابتدا در اختیار یزید پسر ابو سفیان، سپس برادرش معاویه قرار

ص: ۹۵

دادند، اما در آن قلمرو وسیع اسلامی، کوچک ترین منصبی به بنی هاشم و پیروانشان واگذار نشد.^{۴۳۴}

هنگامی که ثابت بن قیس بن شماس - از دوستان علی (ع) - دید که در جنگهای رده، ابو بکر تمام فرماندهان را تعیین کرد، اما هیچ مسئولیتی برای انصار قائل نشد، لب به اعتراض گشود و گفت: ای گروه قریش! مگر در میان ما مردی نبود که برای آنچه شما شایستگی آن را دارید، شایسته باشد. سپس حسان بن ثابت به پا خاست و در دادخواهی انصار چنین گفت:

ای مردان! در این پیشامدهای گوناگون و آنچه این گروه درباره انصار خواسته اند (فریادرسی کنید). ای دوست! یکی از سروران ما را هم در حل و عقد امور راه نداده اند.^{۴۳۵} در زمان خلیفه دوم نیز عمار بن یاسر که از بزرگان صحابه بود، مدت کوتاهی والی کوفه شد، اما خلیفه به اندک بهانه ای او را عزل کرد و مغیره بن شعبه را والی کوفه قرار داد و البته به شکایتهای مسلمانان از او نیز رسیدگی نکرد.^{۴۳۶} این دوره که دوره محنت یاران علی (ع) است، به طور طبیعی دوره فترت در تکوین تشیع نیز به شمار می رود.^{۴۳۷}

^{۴۳۱} (۱). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۷.

^{۴۳۲} (۲). وقتی خلیفه دوم دید سعید بن عاص به او اعراض می کند، پرسید: مالی أراک معرضا، کأنی قتلت أباک، آنی لم أقتله و لکن قتله أبو الحسن حضرت علی (ع) که در این جلسه حاضر بود، فرمود: اللهم غفرا، ذهب الشرك بما فيه، و محاسن الاسلام ما تقدم، فما لك تهيج الناس علي؟ سعید در جواب سخن خلیفه گفت: أما أنه ما كان سيرني ان يكون قاتل أبي، غير ابن عمه علي بن ابي طالب. الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، ج ۵، ص ۶۳.

^{۴۳۳} (۳). النزاع والتخاصم، ص ۹۲.

^{۴۳۴} (۱). مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۰۲؛ الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۴۰۳ و ۴۲۱.

^{۴۳۵} (۲). تاريخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۵.

^{۴۳۶} (۳). همان، ص ۱۵۵؛ الكامل في التاريخ، ج ۳، ص ۳۲.

^{۴۳۷} (۴). همان، ص ۸۱.

با حرمان علی (ع) از خلافت، احساسات عاشقانه، تعهد، حمیت و وفاداری خلل‌ناپذیر علی (ع) به اسلام باعث شد تا او در دوران خلفای پیش از خود نیز از هیچ کوششی برای پیشبرد اهداف عالی اسلام دریغ نرزد و آرمانهای اصیل دینی را در مواضع و استراتژی‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی بسط دهد.

بخشی از مهم‌ترین مبانی اعتقادی و سیاسی تشیع را باید در مواضع علی (ع) در قبال سه خلیفه اول بی‌گرفت. مواضع آن حضرت در ابعاد مختلف این‌گونه است:

۱-۲. مواضع سیاسی

در بعد سیاسی، اولین واکنش سیاسی حضرت علی (ع) به رسمیت نشناختن حکومت و بیعت نکردن با خلیفه اول بود.^{۴۳۸} ابو بکر از علی (ع) خواست تا به مسجد رفته و بیعت کند، ولی حضرت (ع) به مسجد نرفت و از بیعت نیز امتناع کرد. برای بار دوم، خلیفه، عمر بن خطاب را همراه عده‌ای دنبال حضرت فرستاد تا علی (ع) را که با یارانش در داخل خانه

ص: ۹۶

بودند، به مسجد بیاورد. براساس نظر اهل سنت، عمر، کسانی را که در خانه حضرت فاطمه (س) بست نشسته بودند و حضرت زهرا (س) نیز در میان آنان بود، تهدید به آتش زدن کرد،^{۴۳۹} اما بر پایه بعضی روایات شیعی، در خانه حضرت زهرا (س) را آتش زدند؛ در این میان محسن، فرزند آن حضرت (س) نیز سقط شد.^{۴۴۰} به هر حال، آنان علی (ع) را به مسجد بردند، اما او باز هم از بیعت امتناع ورزید. براساس نقل بعضی مآخذ تاریخی، علی (ع) تا زمان شهادت حضرت فاطمه (س) بیعت نکرد،^{۴۴۱} اما با مشاهده خطر طغیان همه‌جانبه قبایل عرب، چاره‌ای جز مماشات با نظام حاکم ندید. حضرت علی (ع) نقش فعالی در جنگهای ارتداد به عهده نگرفت و بیشتر به تصحیح موارد اشتباه دستگاه خلافت می‌پرداخت و از سیاستهای نادرست و نابجای آنان انتقاد می‌کرد.^{۴۴۲}

صبر و مدارای علی (ع) با دو خلیفه اول، وحدت سیاسی مسلمانان را به وجود آورد و باعث شد آنان با خوش‌بینی به دفاع از اسلام برخیزند و درصدد گسترش دعوت اسلامی برآیند. چنانکه پیش‌تر نیز گذشت، اگر صبر و خویش‌نمندی علی (ع) نبود، جامعه اسلامی به شدت ملتهب و به آشوب کشیده می‌شد.

^{۴۳۸} (۵). الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۱؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۴۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱ و ج ۲، ص ۵۶.

^{۴۳۹} (۱). أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۵۹؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴۹؛ الریاض النضرة فی مناقب العشرة، ج ۱، ص ۱۶۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۱۷.

^{۴۴۰} (۲). مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۴۳؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۳، ص ۳۵۸؛ بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۳۰۸؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۹۳.

^{۴۴۱} (۳). مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۴۱۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۱۹۳؛ الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۴؛ أنساب الأشراف، ج ۱، ص ۵۸۶؛ تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶.

^{۴۴۲} (۴). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۷۸.

هنگامی که دستگاه خلافت تمام امکانات مالی اهل بیت را گرفت، تا آنان در ترکیب سیاسی پدیدار شده جذب شوند و از فعالیت سیاسی دست بردارند، علی (ع) در واکنش به این حرکت، کوشید با فعالیتهای اقتصادی خود، نیاز بنی هاشم را برطرف کند و مانع از خضوع آنان در برابر دستگاه خلافت گردد. یکی از محققان در این باره می‌نویسد:

دستگاه خلافت می‌خواست عموم خاندان بنی هاشم را از نظر مالی در تنگنا بگذارد تا تسلیم شوند و یا به اجبار به خاطر تأمین معاش، به کار زراعت و باغداری پرداخته، از کارهای سیاسی باز بمانند. از این رو، علی (ع) دست به کار زراعت و باغداری زد و خصوصا در عهد خلافت عمر بن خطاب زمین ینبع را شخصا با تأسیس قنات آباد کرد و آن را وقف بر خاندان پدری خود نمود، تا نیاز آنان مرتفع گردد و اجبارا در برابر دستگاه خلافت خاضع نشوند.^{۴۴۳}

ص: ۹۷

۲-۲. مواضع اجتماعی

از اساسی‌ترین مسائل اجتماعی هر جامعه، قضا و قضاوت است که مهم‌ترین شأن حکومت را نیز تشکیل می‌دهد. با توجه به حجم قضاوت‌های علی (ع) در دوره دو خلیفه اول، معلوم می‌شود یکی از مشکلات جامعه قضاوت بوده که این مشکل، تنها به دست علی (ع) حل می‌شده است. یکی از محققان درباره حل مشکلات قضایی به دست حضرت علی (ع) در زمان خلفا چنین می‌نویسد:

یکی از خدمات چشمگیر او در این دوران، این بود که دستگاه نویناد قضایی اسلام را رهبری می‌کرد و هر وقت دستگاه با مشکلی روبه‌رو می‌شد، با آنکه نظام سیاسی زمان را به رسمیت نمی‌شناخت، از هرگونه کمک، راهنمایی، فداکاری و جانبازی دریغ نمی‌ورزید.^{۴۴۴}

امر به معروف و نهی از منکر، فعالیتهای اقتصادی و بهره‌گیری از این فعالیتها در حل مشکلات مسلمانان، از دیگر فعالیتهای اجتماعی حضرت علی (ع) به شمار می‌آید.

روشهای برخورد حضرت علی (ع) با سه خلیفه اول، در دوران ۲۵ سال سکوت، سرمشق بسیاری از ائمه معصومان (ع) در برخورد با دستگاه‌های حاکم «ناصواب» در آینده قرار گرفت، چنانکه امام باقر (ع) در زمان ولید بن عبد الملک، به دلیل مصلحت مسلمانان، در راهنمایی وی کوتاهی نکرد و برای بی‌اثر کردن تهدیدات امپراتوری روم، ضرب سکه را توصیه نمود.^{۴۴۵}

۳-۲. مواضع فکری - فرهنگی

^{۴۴۳} (۵). بهبودی، محمد باقر، سیره علوی، ص ۳۸.

^{۴۴۴} (۱). تأملات سیاسی در تاریخ تفکر اسلامی، (مجموعه مقالات) به اهتمام موسی نجفی، مقاله «سیری در اندیشه سیاسی ائمه مکتب هدایت»، ج ۲، ص

۱۱۸.

^{۴۴۵} (۲). همان. البته موضوع پیشنهاد امام باقر (ع) محل اختلاف و گفتگوست.

منع کتابت و نقل احادیث پیامبر (ص)، از بارزترین ویژگی‌های فرهنگی این دوره است. در واقع دوره خلافت دو خلیفه اول را باید دوره بحران فرهنگی نامید. علی (ع) به‌عنوان یگانه مرجع فکری، بیشترین سعی خود را در تعلیم، جمع‌آوری قرآن و حل مشکلات دینی مردم مصروف داشت.

۳. امام علی (ع) و عثمان (۲۴-۲۵ هجری)

عثمان در محرم الحرام سال ۲۴ هجری، در شورای شش نفره‌ای که خلیفه دوم تشکیل داد،

ص: ۹۸

به خلافت رسید. از مخالفان به خلافت رسیدن عثمان، عمار بن یاسر و مقداد بن اسود بودند و عمار آشکارا با عثمان مخالف بود.^{۴۴۶}

دو خلیفه اول، به‌ویژه ابو بکر ظواهر را رعایت می‌کردند، اما وقتی عثمان به خلافت رسید، مسیری غیر از روش پیامبر اکرم (ص) و حتی روش شیخین را انتخاب کرد و در روزهای نخست خلافت خویش، بسیاری از کارگزاران دو خلیفه قبل را عزل و به جای آنان افرادی از بنی امیه را منصوب کرد.^{۴۴۷} جالب اینجاست که این درست روشی بود که خلیفه دوم آن را پیش‌بینی و او را شدیداً از این روش نهی کرد.^{۴۴۸}

مهم‌ترین کارگزارانی که عثمان بعد از خلافت خود نصب کرد، عبارت‌اند از:

۱. معاویه بن ابی سفیان: او را دوباره به شام فرستاد و تمام اختیارات شامات را به او سپرد.^{۴۴۹}
۲. برادر مادری خویش، ولید بن عقبه - که قرآن تصریح به فسق او دارد -^{۴۵۰} را بعد از عزل سعد، به ولایت کوفه فرستاد. ولید نماز صبح را در حالت مستی چهار رکعت خواند و وقتی به او اعتراض کردند، گفت اگر می‌خواهید زیادتر بخوانم.^{۴۵۱}
۳. عبد الله بن عامر، پسر دایی‌اش را به مصر فرستاد.^{۴۵۲}
۴. پس از عبد الله بن عامر، برادر رضاعی خویش، عبد الله بن سعد بن ابی سرح را به ولایت مصر فرستاد. عبد الله بن سعد از کسانی بود که پیامبر (ص) در فتح مکه حکم قتلش را صادر کرد.^{۴۵۳}

^{۴۴۶} (۱) الجمل ...، ص ۱۲۲؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۳؛ علم الهدی، علی ابن الحسین، الشافی فی الامامة، ج ۴، ص ۲۹۱.

^{۴۴۷} (۲) ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۱۷۳.

^{۴۴۸} (۳) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۸؛ الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۶.

^{۴۴۹} (۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۶.

^{۴۵۰} (۵) حجرات، ۶.

^{۴۵۱} (۶) تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۲۴؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ سیوطی، جلال الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۱۸۳.

^{۴۵۲} (۷) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۶؛ مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۳۳۵؛ الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۱۰۷.

۵. اشعث ابن قیس را به آذربایجان فرستاد و مسلمة بن حبیب فهری را به فرماندهی فتوحات آذربایجان منصوب کرد.

خلیفه سوم، ولایات استانهای مهم کوفه، شام، بصره، مصر را به خاندان ابو معیط^{۴۵۴} و

ص: ۹۹

نزدیکان خود^{۴۵۵} واگذار کرد. به قدرت رسیدن بنی امیه، از آرزوهای دیرینه ابو سفیان بود که بعد از به قدرت رسیدن عثمان، در جلسه درون گروهی امویان، بنی امیه را به شدت به آن ترغیب کرد و آنها نیز در راه رسیدن به آن، از هیچ کوششی دریغ نکردند.^{۴۵۶} در واقع بنی امیه از سال یازدهم هجری، سیاست همگرایی را با جامعه اسلامی در پیش گرفتند تا اینکه در سال بیست و سوم هجری، با خلافت عثمان نفوذشان بیشتر شد و کم‌کم به قدرت انحصاری دست یافتند. آنها در سال سی و پنج تا سال چهلیم هجری، خود را با خطر حکومت مکتبی علی بن ابی طالب (ع) و امام حسن مجتبی (ع) دیدند و بدین سبب، این دوره عصر کشمکش نهایی بین امویان و شیعیان است و بنی امیه کوشیدند آثار علی (ع) را محو سازند.^{۴۵۷}

۱-۳. اوضاع سیاسی اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در این دوره

از مهم‌ترین کارهای دوران خلافت عثمان، فتوحات است. فتوحات در زمان خلیفه سوم، دو صورت داشت، بخشی از فتوحات مربوط به مناطقی بود که در زمان خلیفه دوم فتح شده بود و نیاز به تحکیم مواضع مسلمانان داشت، اما برخی از مناطق، برای اولین بار در این دوره به تصرف مسلمانان درآمد. مهم‌ترین مناطق و شهرهای فتح شده در زمان عثمان جرجان، طبرستان،^{۴۵۸} فارس، اهواز،^{۴۵۹} خراسان،^{۴۶۰} و مناطقی از افریقا بود.^{۴۶۱} در زمان خلیفه سوم، فتوحات بیشتر جنبه کشورگشایی و به دست آوردن غنایم داشت و با فتوحات در زمان دو خلیفه اول که بیشتر برای گسترش اسلام و دعوت اسلامی بود، فرق می‌کرد.

^{۴۵۳} (۸). السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۴۴؛ تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۹۱.

^{۴۵۴} (۹). مراد خلیفه از خاندان ابو معیط، فرزندان عقبه بن ابی معیط است. عقبه از دشمنان سرسخت پیامبر اکرم (ص) بود و بعد از جنگ بدر، به دستور پیامبر (ص) با اینکه اسیر شده بود، کشته شد. ولید بن عقبه ابن ابی معیط، برادر مادری عثمان بود. براساس پیش‌بینی خلیفه دوم، عثمان مناصب کلیدی را به آنان داد.

^{۴۵۵} (۱). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۶ و ۴۶۷.

^{۴۵۶} (۲). مروج الذهب...، ج ۲، ص ۳۴۳؛ الأغانی، ج ۶، ص ۳۵۶.

^{۴۵۷} (۳). تفسیر الکبیر، ج ۱، ص ۲۰۶؛ کنز العمال، ج ۳، ص ۱۴؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۵، ص ۱۱۳. اهل سنت بلند گفتن بسم الله را در نماز حرام می‌دانند، ولی شیعه مستحب می‌داند. فخر رازی که در این امر مردد شده، گفته است: و من اقتدی بعلی فقد اهتدی.

^{۴۵۸} (۴). البلدان و فتوحها و احکامها، ص ۳۸۲.

^{۴۵۹} (۵). همان، ص ۴۲۳.

^{۴۶۰} (۶). همان، ص ۴۴۷.

^{۴۶۱} (۷). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۷ به بعد؛ تاریخ الخفاء، ص ۱۸۱.

بیشتر فرماندهان فتوحات، از طایفه امویان بودند و بیشتر غنیمت‌های به دست آمده نیز بین آنان تقسیم می‌شد. سنت پیامبر (ص) نادیده گرفته می‌شد، صحابه رسول خدا (ص) مورد آزار و بی‌حرمتی قرار می‌گرفتند، بافت سیاسی جامعه عوض شد و بدعتها پدید آمد.

۲-۳. پیدایش تضادها و تعارضهای همه‌جانبه

خلافت عثمان، انحراف دیگری در جانشینی پیامبر اکرم (ص) و دور از آرمانگرایی دو خلیفه

ص: ۱۰۰

اول بود. در این قسمت، به تناسب بعضی از رویدادهای به وجود آمده در زمان عثمان را که موجب طعن بر او شده، مرور می‌کنیم.

۱. نخستین طعنی که بر عثمان وارد شده، این است که او پس از خلافت، بر منبر رفت و همانجایی که پیامبر (ص) می‌نشست، قرار گرفت؛ با اینکه ابو بکر به احترام پیامبر (ص) یک پله پایین می‌نشست و عمر به احترام پیامبر (ص) و خلیفه اول، دو پله پایین‌تر می‌نشست.

مردم با دیدن این صحنه به سخن آمدند و کسی گفت: امروز شرّ پدید آمد.^{۴۶۲}

۲. هنگامی که عبید الله بن عمر، جفنه،^{۴۶۳} هرمرزان و خانواده‌اش را کشت، با اینکه دست داشتن آنان در کشتن عمر نامعلوم بود و هیچ محکمه‌ای نیز آنان را به چنین مجازاتی محکوم نکرده بود، علی (ع) مجازات عبید الله را خواستار شد، اما عبید الله به عثمان پناه برد و عثمان که داوری را در راه مصلحت حزب اموی قرار داده بود، از عبید الله حمایت کرد و به کسانی که خواستار مجازات او بودند گفت: دیروز پدرش را کشتید، امروز می‌خواهید خودش را بکشید.^{۴۶۴}

۳. حکم بن ابی العاص، عموی عثمان و پسرش مروان بن حکم از دشمنان بداندیش پیامبر (ص) بودند. حکم نگاه ناروا به خانه پیامبر (ص) می‌کرد و به پیامبر بی‌حرمتی می‌نمود. بدین جهت، پیامبر (ص) او را از مدینه رانده و به طائف تبعید نمود. عثمان از خلیفه اول و دوم خواست تا آنان اجازه دهند حکم از تبعید به مدینه برگردد، اما خلیفه اول با استناد به اینکه این کار از طرف پیامبر (ص) بوده، اجازه برگشت به او نداد و خلیفه دوم نیز با استناد به روش پیامبر (ص) و خلیفه اول، حکم ابن ابی العاص را به مدینه برنگردانید. هنگامی که عثمان به خلافت رسید، حکم را به مدینه برگرداند و مقدار زیادی از غنیمت‌ها را به او اختصاص داد. این امر مورد اعتراض حضرت علی (ع) و دیگر صحابی، مثل مقداد و عمار قرار گرفت، ولی عثمان اصرار داشت که گزارش دروغ به پیامبر (ص) رسیده بود، وگرنه بدتر از او هم وجود دارد،

^{۴۶۲} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۳.

^{۴۶۳} (۲). جفنه، از اهالی حیره و مسیحی بود که سعد بن ابی وقاص او را برای تعلیم خواندن و نوشتن به مدینه آورد، (أنساب الأشراف، ج ۲، ص ۲۹۴).

^{۴۶۴} (۳). الجمل ...، ص ۱۷۵.

به علاوه که او عمومی من است و می‌خواهم صلّه رحم کنم^{۴۶۵} و برای این کار، به آیاتی استدلال می‌کرد که به صلّه به خویشاوندان امر می‌کند.^{۴۶۶}

ص: ۱۰۱

۴. خمس غنایم فتوحات افریقیه را به مروان بن حکم بخشید و فدک را نیز تیول او ساخت.^{۴۶۷} و تمام امور حکومت از جمله عزل و نصب والیان را به مروان واگذاشت.

۵. ابو ذر، صحابی بزرگ پیامبر (ص) را که از پارسایان و پنجمین مؤمن به پیامبر (ص) بود،^{۴۶۸} به ریزه تبعید کرد.^{۴۶۹}

۶. وی در ایام حج، نماز را در منا چهار رکعتی خواند، با اینکه پیامبر (ص) دو رکعتی خوانده بود.^{۴۷۰}

۷. خلیفه اول خود را خلیفه رسول خدا (ص) می‌نامید، خلیفه دوم خود را خلیفه خلیفه رسول خدا (ص) می‌نامید، اما عثمان خود را خلیفه خدا نامید. این نامگذاری سبب شد بعدها خلفای اموی نیز خود را خلفای خدا بنامند. حجاج بن یوسف با توجه به این اقدام خلفای اموی می‌گفت:

خلیفه و جانشین مرد در بین قومش، بهتر از رسول و فرستاده اوست. از این رو، منزلت خلیفه اموی، بالاتر از پیامبر (ص) است که رسول خدا بود.^{۴۷۱}

۸. صد هزار درهم به عموزاده خود، سعید بن عاص بخشید. هنگامی که مردم به همراه اعضای شورای خلافت به این اقدام او اعتراض کردند، گفت: من خویشاوندان مادری دارم و باید به آنان رسیدگی کنم. از او سؤال شد: مگر دو خلیفه پیشین، خویشاوندان و بستگان مادری نداشتند؟ در جواب گفت: ابو بکر و عمر پاداش اخروی را در کناره‌گیری از خویشاوندان خود می‌جستند، و من در بخشش به خویشاوندان انتظار پاداش دارم.^{۴۷۲}

^{۴۶۵} (۴). علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامة، ص ۲۶۶؛ الجمل ...، ص ۱۸۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۰.

^{۴۶۶} (۵). أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۳.

^{۴۶۷} (۱). ابن قتیبه، عبد الله بن مسلم، المعارف، ص ۱۹۵؛ مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۴۱؛ أنساب الأشراف، ج ۴، ص ۱۳۶-۱۳۷.

^{۴۶۸} (۲). تاریخ الاسلام (ذهبی)، ج ۳، ص ۴۰۵ به بعد.

^{۴۶۹} (۳). الجمل ...، ص ۱۷۸؛ أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۴ و ج ۵، ص ۵۴۳.

^{۴۷۰} (۴). ابن حزم، المحلی، ص ۲۷۰؛ ذیل السنن الکبری، ج ۳، ص ۱۴۴، نقل از: الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۲۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۶۷.

^{۴۷۱} (۵). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۱۰؛ الصحیح من سیرة النبی الأعظم (ص)، ج ۱، ص ۲۹.

^{۴۷۲} (۶). أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۳ و ۱۳۷؛ جانشینی محمد (ص)، ص ۱۱۷.

تلاش عثمان در تبدیل زمینهای عمومی به اموال خالصه و شخصی، گام بزرگی در راه تبدیل خلافت به پادشاهی بود، این هدف او را، معاویه در زمان خلافت خودکامه خود، به طور کامل محقق ساخت، بدین صورت که تمام املاک خالصه در سرتاسر قلمرو خلافت و نیز واگذاری و بازپس‌گیری اقطاع را، کاملاً تحت نظارت مستقیم خود درآورد.^{۴۷۳}

ص: ۱۰۲

۹. بعضی صحابه رسول خدا (ص) مثل عبد الله بن مسعود، عمار یاسر و ... را کتک زد تا جایی که عمار بن یاسر بر اثر کتکهای او فتق گرفت.^{۴۷۴}

از زید بن ارقم که عثمان را به دلیل بدعتهایی که در خلافتش ایجاد شده بود، تکفیر می‌کرد. پرسیدند: چرا عثمان را تکفیر می‌کنی گفت: به سبب سه چیز:

۱. جعل المال دولة بين الاغنياء؛

۲. جعل المهاجرين من اصحاب رسول الله (ص) بمنزلة من حارب الله و رسوله؛

۳. عمل بغير كتاب الله.^{۴۷۵}

از مهم‌ترین و بزرگ‌ترین ضعفهای عثمان که موجب طعن بر او شد، این بود که در فاصله چندسال خلافت خویش، از بذل هیچ‌گونه مساعدتی در تسلط بنی امیه بر امور مسلمانان و قرار دادن آنان در مناصب مهم حکومتی دریغ نورزید، به طوری که استانهای مهم امپراتوری اسلامی را به دست اموی‌ها سپرد و آنان آزادانه توانستند نیروهای خود را غیرمنصفانه برای منافع خود به کار گیرند، مخالفان خود را به شدت سرکوب نمایند و^{۴۷۶} در دین خدا بدعت ایجاد کنند. گویاترین خبر از اوضاع دینی و اجتماعی زمان عثمان، سخنانی است که حضرت علی (ع) خطاب به او فرمود. حضرت این سخنان را هنگامی به عثمان فرمود که مردم مصر نزد او فراهم شدند و در آنچه از عثمان ناپسند می‌داشتند، شکایت کردند و از وی خواستند تا از سوی آنان با وی گفتگو کند و رضایت ایشان را از او بخواهند. امام بر عثمان درآمد و گفت:

مردم پشت سر من‌اند، و مرا میان تو و خودشان میانجی کرده‌اند. به خدا نمی‌دانم به تو چه بگویم؟ چیزی نمی‌دانم که تو آن را ندانی، تو را به چیزی راه نمی‌نمایم که آن را شناسی. تو می‌دانی آنچه ما می‌دانیم و

مضمون سخنان حضرت این است که عثمان سنت پیامبر (ص) و شیخین را می‌دانست و برخلاف آنها عمل کرد.^{۴۷۷}

^{۴۷۳} (۷). جانشینی محمد (ص)، ص ۱۲۲.

^{۴۷۴} (۱). الشافی فی الامامة، ج ۴، ص ۲۹۰؛ الجمل ...، ص ۱۸۷.

^{۴۷۵} (۲). همان، ص ۲۹۱.

^{۴۷۶} (۳). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۰۳.

^{۴۷۷} (۴). نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴، ص ۱۶۶.

خلیفه سوم، به سبب رفتار ناپسندش با صحابه پیامبر (ص) و همین‌طور قوم‌مداری و

ص: ۱۰۳

۴۷۸

انتصاب خویشاوندانش به استانداری شهرهای بزرگ و تصرف غیرمجاز در بیت المال،^{۴۷۹} سخت مورد مذمت مسلمانان قرار گرفت. براساس نقل طبری، از سال ۳۵ هجری انتقادهای از عثمان در میان همگان آشکار شد خلیفه، محمد بن مسلمه را به کوفه، اسامه بن زید را به بصره، عبدالله بن عمر را به شام و عمار بن یاسر را به مصر فرستاد تا اوضاع سیاسی - اجتماعی این شهرها را به او گزارش دهند. به جز عمار، همه آنان برگشتند و اوضاع را به‌طور غیرواقعی، آرام و بی‌مشکل توصیف کردند.^{۴۸۰}

عثمان، استانداران خویش را خواست تا برای آرامش اوضاع، با آنان مشورت کند. بعضی از آنان پیشنهاد سرکوبی مردم و برخی پیشنهاد تطمیع سران قبایل را دادند، اما معاویه می‌گفت: مردم شام هرگز حرکت مخالفی انجام نداده‌اند. بدین‌سان، او با آگاهی کامل از اوضاع، مدینه را بدون هیچ پیشنهادی ترک کرد.^{۴۸۱} عثمان هم از مشورت با والیان خود نتیجه‌ای نگرفت و آنان به ولایات خود برگشتند.

سعید بن عاص، والی عثمان در کوفه، مزارع حاصلخیز عراق را بوستان قریش خواند و به زران‌دوئی و جمع‌آوری ثروت مشغول شد که موجب اعتراض عده‌ای مثل صعصعة بن صوحان، زید بن صوحان، مالک اشتر و ... دیگران گردید و عده‌ای از قاریان قرآن را برضد عثمان شوراند. خبر این شورش به عثمان رسید و او نیز دستور داد تا اعتراض‌کنندگان را به شام، تبعید کنند و معاویه نیز آنان را به حمص، نزد عبد الرحمان بن خالد بن ولید فرستاد.^{۴۸۲}

در مدینه، پسر عموی عثمان، حارث بن حکم که وی او را به ریاست بازار گمارده بود، از قدرت خود برای خرید تمام کالاهای وارداتی و فروش آنها با سود بسیار زیاد سوء استفاده می‌کرد، که خشم و اعتراض مردم را برانگیخت؛ البته او اعمال نکوهیده دیگری نیز انجام داد. عثمان، به درخواست عموم برای برکناری او وقعی نهاد و با بخشیدن تعدادی از شترانی که به‌عنوان زکات جمع‌آوری و به مدینه آورده شده بود به او، احساسات مردم را بیشتر جریحه‌دار کرد.^{۴۸۳}

^{۴۷۸} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

^{۴۷۹} (۱). أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۲۰۸.

^{۴۸۰} (۲). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۴۰.

^{۴۸۱} (۳). همان، ص ۳۲۴؛ الغدیر، ج ۹، ص ۳۰.

^{۴۸۲} (۴). الغدیر، ج ۹، ص ۳۰.

^{۴۸۳} (۵). جانشینی محمد (ص)، ص ۱۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۵۸ و ۳۶۵.

اهالی مصر هم از ظلم و ستم عبد الله بن سعد بن ابی سرح، استاندار عثمان به ستوه آمدند و شکایت او را به عثمان آوردند. خلیفه افزون بر اینکه به دادخواهی آنان پاسخ نگفت، درصدد اغفالشان برآمد.^{۴۸۴}

ص: ۱۰۴

گفتگو برای حل اختلاف بین عثمان و مسلمانان ادامه داشت و پیوسته کوششهایی نیز توسط علی (ع) به عمل می‌آمد. واکنش دستگاه خلافت، به جای پاسخگویی به انتقادات تند مسلمانان، بیشتر جنبه تهدید و دفاع از ملک‌داری به خود گرفته بود. معاون اول خلیفه، مروان بن حکم، اجتماع مسلمانان را به شمشیر تهدید می‌کرد و می‌گفت: شما می‌خواهید ملک و پادشاهی را از ما بگیرید. با به وجود آمدن این اوضاع، گفتگوها حالت انتقادی خود را از دست داد و تبدیل به مجادله و مبارزه شد.

عثمان به عنوان خلیفه مسلمانان به جای تجدیدنظر در روش خود در مقابل انتقادکنندگان، که بیشترشان از بزرگان صحابه پیامبر (ص) بودند، آنان را متهم به گستاخی و سوء استفاده از رفتار نیک خود کرد. مروان بن حکم نیز، با خطاب خویش به مسلمانان معترض که می‌گفت: اگر می‌خواهید شمشیر بین ما حاکم باشد،^{۴۸۵} وضعیت را بحرانی‌تر نمود.

از جمله برخوردهای خلیفه با معترضان این بود که وقتی مردم مصر^{۴۸۶} از او خواستند عبد الله بن سعد بن ابی سرح را از مصر عزل و محمد بن ابی بکر را به جای او برگزینند، اهل کوفه هم خواستند تا سعید بن عاص را عزل کند، و نیز اهل نهروان خواستند تا ابن کریز دست از کارهای ناروایش بردارد، او با تأکید فراوان قول داد به همه آنها عمل کند و علی (ع) نیز این قولهای مؤکد خلیفه را ضمانت کرد. جمعیت پراکنده شدند و هر گروهی آماده برگشتن به موطن خویش گردید.

هنوز اهل مصر اندکی از مدینه فاصله نگرفته بودند، که با پیک عثمان برخورد کردند.

خلیفه در نامه‌ای به والی خود نوشته بود وقتی نامه من به تو رسید، گردن آنان را بزن دست و پای آنان را قطع کن تا در خون خود غوطه‌ور شوند.^{۴۸۷} پس از این واقعه، علی (ع) سراغ عثمان آمد و او را مورد عتاب و سرزنش قرار داد، سپس در خانه خود نشست و تصمیم گرفت دخالتی نکند.^{۴۸۸}

کشمکشها و گفتگوهای فراوانی که بین خلیفه و نمایندگان مسلمانان معترض انجام

ص: ۱۰۵

^{۴۸۴} (۶). أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۱۳۴.

^{۴۸۵} (۱). الجمل ...، ص ۱۹۰.

^{۴۸۶} (۲). گفته شده تعداد ۲۰۰ نفر از کوفه به سرپرستی مالک اشتر، ۱۵۰ نفر به سرپرستی حکیم بن جبلة، از بصره و ۶۰۰ نفر به رهبری عبد الرحمان بن عدیس بلوی از مصر برای اعتراض به عثمان به مدینه آمده بودند و عموم اهل مدینه به غیر بنی امیه نیز بر عثمان معترض بودند. معترضینی که از کوفه، مصر و بصره آمده، در ذو خشب تجمع کرده بودند. عثمان، علی (ع) را فرستاد تا ببیند آنان چه می‌گویند. (الجمل ...، ص ۱۳۷).

^{۴۸۷} (۳). الجمل ...، ص ۱۴۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵.

^{۴۸۸} (۴). همان، ص ۱۴۱.

گرفت، و نیز اندرزها و راهنمایی‌هایی که علی (ع) به خلیفه داد، سودی نبخشید و شورشیان خانه او را محاصره کردند.

به‌طور کلی معترضان و محاصره‌کنندگان خلیفه به دو دسته تقسیم می‌شدند:

۱. دسته‌ای به دلیل انحراف خلیفه از کتاب و سنت و سیره پیامبر (ص) و حتی دو خلیفه پیشین قیام کرده بودند؛ مثل ابو ذر، عمار یاسر، عبد الرحمان بن عدیس بلوی، مالک اشتر و^{۴۸۹}

۲. دسته دیگر، برای رسیدن به منصب یا زیاده‌خواهی از بیت المال به شورش پیوستند؛ مثل عمرو بن عاص، طلحه، زبیر و عایشه که پیوسته عثمان را نعتل^{۴۹۰} می‌خواند و آرزو می‌کرد که او کشته شود.^{۴۹۱} براساس نقل یعقوبی، عثمان عطایا و سهم عایشه را از آنچه خلیفه دوم مقرر کرده بود کم کرد و مثل سهم سایر زنهای پیامبر (ص) قرار داد.^{۴۹۲}

قریب به چهل روز خانه عثمان در محاصره بود و خلیفه در این مدت از معاویه در شام کمک خواست؛ معاویه که سالها کوشیده بود تا موقعیت خود را در شام و اطراف آن مستحکم کند، از ابتدای نارضایتی مردم برضد عثمان، می‌کوشید تا امور را پیچیده کند و عثمان کشته شود و او بتواند بهترین بهره‌برداری را از این واقعه ببرد. از این رو، هیچ‌گونه کمکی به او نکرد تا اینکه در ذی الحجه سال ۳۵ هجری عثمان کشته شد و معاویه بیشترین بهره را از کشته شدن او نصیب خود کرد.^{۴۹۳}

شدت غضب مسلمانان برضد عثمان به حدی بود که بعد از کشته شدن او، نگذاشتند بدنش دفن شود، تا اینکه بعد از سه روز، او را در «حش کوکب» که قبرستان یهود بود، دفن کردند. بعدها معاویه حش کوکب را به قبرستان بقیع متصل کرد تا قبر عثمان داخل بقیع گردد.^{۴۹۴}

ص: ۱۰۶

۴-۳. نقش امام علی (ع) در این رویدادها

از زمانی که شورشیان شهرهای دیگر وارد مدینه شدند، علی (ع) تنها کسی بود که از عثمان دفاع می‌کرد. البته دفاع حضرت از خلیفه، به دلیل مصالح کلی اسلام و مسلمانان بود که آن حضرت کشته شدن او را مخالف این مصالح می‌دانست، نه به این دلیل که حضرت خویش را از یاوران خلیفه بداند.^{۴۹۵}

^{۴۸۹} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱.

^{۴۹۰} (۲). رویاه پیر.

^{۴۹۱} (۳). الجمل ...، ص ۱۴۸.

^{۴۹۲} (۴). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵: عایشه در شورانیدن مردم برضد عثمان نقش بسیار مؤثری داشت. همچنین ر. ک:

أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۳۶؛ ابن شبه نمیری، ابو زید عمر، تاریخ المدینة المنوره، ج ۴، ص ۱۲۲۵.

^{۴۹۳} (۵). ر. ک: مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۷ نقش ماهرانه معاویه در قتل عثمان؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۸۵؛ الجمل ...، ص ۱۹۵.

^{۴۹۴} (۶). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۶.

علی (ع) می‌کوشید که هم خلیفه کشته نشود و هم خواسته‌های مشروع قیام‌کنندگان برآورده گردد. آن حضرت درباره سعی خویش درباره کشته نشدن عثمان چنین می‌فرماید:

و من از خدا می‌خواهم که تو امام مقتول این امت نباشی؛ چه در این حال خواهند گفت در این امت امامی کشته شد که با کشتن او، کشت و کشتار تا روز قیامت فتح باب گردید.^{۴۹۶}

همچنین درباره سیره غیرمرضیه عثمان می‌فرماید:

او استبداد پیشه کرد و در آن استبداد، مرتکب خطا گردید.^{۴۹۷} شما نیز بی‌تابی کردید و در این کار راه غلط پیش گرفتید.

حضرت در معرفی بعضی از قاتلان عثمان می‌فرماید: طلحه بیش از همه بر قتل او اصرار می‌ورزید.^{۴۹۸}

قبل از کشته شدن عثمان، مسلمانان یک‌دست بودند، اما بعد از کشته شدن او، به دو دسته علوی و عثمانی تقسیم شدند. عثمان خود نیز تصریح کرد که اگر مرا بکشید، هرگز با هم برضد قومی نمی‌جنگید.^{۴۹۹}

۵-۳. قتل عثمان و پیامدها

از پیامدهای مسلم کشته شدن عثمان، سه جنگ مهم جمل، صفین و نهروان بود. عایشه در جنگ جمل قاتلان عثمان را لعن و هدف خود را از جنگ با امام علی (ع) انتقام از آنها معرفی

ص: ۱۰۷

می‌کرد. هنگامی که حضرت علی (ع) لعن عایشه را شنید، فرمود: من نیز قاتلان او را لعن می‌کنم.^{۵۰۰}

در جنگ جمل، حضرت علی (ع) طلحه را خواست و فرمود: ای ابا محمد! چه چیزی تو را به جنگ ما آورده است؟ گفت: «الطلب بدم عثمان». حضرت فرمود: خدا بکشد هرکدام از ما را که سزاوارتریم به قتل عثمان.^{۵۰۱} هنگامی که ابن

^{۴۹۵} (۱). أنساب الأشراف، ج ۴/۳، ص ۵۹۵؛ الجمل...، ص ۱۴۵؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۱۶، ص ۲۱۹؛ عصامی، عبد الملک بن حسین، سمط النجوم، ج ۲، ص ۴۱۳.

^{۴۹۶} (۲).... و إني انشدك الله ألا تكون امام هذه الأمة المقتول... (نهج البلاغه، خطبه ۱۶۴).

^{۴۹۷} (۳).... استأثر فاساء الاثرة و جزعتم فاسأتم الجزع... (نهج البلاغه، خطبه ۳۰)؛ سیری در نهج البلاغه، ص ۱۶۵ به بعد.

^{۴۹۸} (۴).... و لم يكن في القوم احرص عليه منه... (نهج البلاغه، خطبه ۱۷۴؛ بلاذری نقل کرده که او گفته است: رأيت عليًا على منبر رسول الله (ص) حين قتل عثمان و هو يقول ما احببت قتله و لا كرهته و لا امرت و لا نهيت عنه، (أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۹۵).

^{۴۹۹} (۵). أنساب الأشراف، ج ۳۳، ص ۵۸۴.

^{۵۰۰} (۱). تاريخ اليعقوبي، ج ۲، ص ۷۱۲؛ المصنف، ج ۸، ص ۷۱۲.

^{۵۰۱} (۲). مروج الذهب...، ج ۲، ص ۴۶۱؛ تاريخ الطبري، ج ۳، ص ۵۱۴.

عباس گزارش خود را از دیدار با طلحه و زبیر به علی (ع) عرض می‌کرد، حضرت فرمود: آن دو چاره‌ای ندارند، جز اینکه قتل عثمان را بهانه قرار دهند.^{۵۰۲}

حضرت علی (ع) با دوراندیشی تمام، عواقب قتل عثمان را می‌دید و می‌کوشید به هر صورت ممکن از دخالت در آن بپرهیزد. قتل عثمان، بهترین بهانه برای بنی امیه شد. تا به وسیله آن، به مبارزه با امام علی (ع) و بعد از او با خاندان نبوت پردازند. مروان بن حکم وقتی سر امام حسین (ع) را در مدینه گرفت، گفت: روزهای عثمان در برابر چشمم مجسم شد.^{۵۰۳} معاویه هنگامی که عمرو بن عاص را به جنگ با امام علی (ع) دعوت کرد، نوشت: تو را دعوت می‌کنم به جنگ با کسی که عصیان پروردگار کرده و خلیفه را کشته است.^{۵۰۴} این در حالی است که برائت از قتل عثمان، بارها در سخنان علی (ع) آمده است که فرمود: ما قتلت و لا أمرت، و لا رضیت^{۵۰۵}

خلاصه

تشیع دوره‌های مختلفی را پشت سر گذاشته است که دوره تکوینی اندیشه‌های سیاسی اعتقادی آن از مهمترین این دوره‌هاست. تکوین اندیشه‌های شیعه سبب تمییز آنان از تسنن شد. در طول تاریخ عواملی در بسط اندیشه‌های شیعی مؤثر بوده که از مهمترین آنها رفتارها و سخنان حضرت زهرا (س) و امام علی (ع) با خلفا می‌باشد و بعد از آن دو تربیت‌یافتگان خاص امام علی (ع) مانند ابو ذر، عمار، مقداد و سلمان از کوشش‌کنندگان اولیه برای بسط این اندیشه‌ها بوده‌اند.

ص: ۱۰۸

محورهای مطالعاتی

۱. مهم‌ترین اندیشه‌های شیعی در سخنان حضرت زهرا (س) کدامند؟
۲. نقش وضعیت سیاسی اجتماعی دوران خلفا در موضع‌گیری امام علی (ع)؟
۳. نقش امام علی (ع) در کشته شدن عثمان؟
۴. آثار و پیامدهای قتل عثمان بر شیعیان.

ص: ۱۰۹

^{۵۰۲} (۳) همان ...، ص ۳۶۴؛ همان، ص ۴۶۱.

^{۵۰۳} (۴) أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱۷؛ همان، ج ۵، ص ۴۶۴.

^{۵۰۴} (۵) وقعة صفین، ص ۳۷.

^{۵۰۵} (۶) المصنف، ج ۸، ص ۶۸۴؛ تاریخ المدینة المنورة، ج ۴، ص ۱۲۶۳-۱۲۶۸؛ الرياض النضرة، ج ۳، ص ۷۰؛ وقعة صفین، ص ۴۸-۵۰؛ مروج الذهب

...، ج ۲، ص ۳۷۰؛ تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۷۷.

بی تردید عصر حکومت امیر مؤمنان امام علی (ع)، از دوره‌های برجسته تاریخ اسلام و تشیع به شمار می‌آید. احیای فرهنگ قرآنی و سنت نبوی، رفع تبعیض و تبیین حقوق متقابل حکومت و مردم، و اجرای عدالت اجتماعی و اقتصادی و بطور کلی تجلی حکومت دینی براساس اندیشه‌های اسلامی و شیعی از ویژگی‌های آشکار دوره مذکور است. بدین جهت دوره حکومت امام علی (ع) به‌رغم آنکه چندان تداوم نیافت و با ناکامی‌هایی همراه بود، همواره از طرف شیعیان آن حضرت و تمامی حق‌طلبان و عدالت‌جویان، به‌عنوان دوره‌ای ممتاز و آرمانی تلقی شده است و می‌تواند به‌عنوان الگویی برجسته از نظام سیاسی و حاکمیت اسلامی و شیعی در کنار چالشهای فراروی آن مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

گذشته از منظر فوق، می‌توان این دوره را مقطع بالندگی، رشد و تبیین و تشخیص فکری و اجتماعی تشیع خواند و از این دیدگاه نیز به مطالعه و بررسی آن پرداخت. در دوره مذکور ظهور و بروز جریانهای فکری و اجتماعی مختلفی همچون قاعدین، خوارج، عثمانیه و غیره خود در تشخیص فکری و اجتماعی تشیع که اندیشه و سلوک دیگری داشت و از قوت رهبری برجسته نیز برخوردار بود مؤثر افتاد.

براساس آنچه بیان شد و جهت نیل به آن اهداف، بررسی تحولات عمده فراروی حکومت آن حضرت مانند چگونگی انتخاب آن حضرت و بیعت با وی، روشهای سیاسی و حکومتی او، آغاز مخالفت دشمنان و وقوع جنگ جمل، مهاجرت به کوفه و استقرار در آن شهر به‌عنوان مرکز خلافت، درگیری با معاویه و بروز جنگ صفین، ظهور خوارج و جنگ نهروان، غارتهای معاویه و سرانجام شهادت امام (ع) ضرورت می‌یابد. به دنبال آن بایستی به بررسی جریانهای فکری و اجتماعی آن دوره با تکیه بر تشیع پرداخت.

ص: ۱۱۰

۱. حاکمیت آرمانی شیعی و چالشهای فراروی آن

۱-۱. انتخاب امام (ع) و بیعت با او

نخستین موضوعی که جهت مطالعه این حاکمیت به لحاظ سیر تاریخی ضروری است چگونگی انتخاب و بیعت با آن حضرت است. منابع تاریخی، در پاسخ این پرسش که انتخاب و بیعت از طرف مردم و پذیرش حکومت از سوی امام علی (ع)، چه مدت پس از کشته شدن عثمان انجام گرفته است و شکل آن بیعت و پذیرش چگونه بوده است، هم‌داستان نیستند. برخی بر این امر تأکید دارند که بیعت با علی (ع) در همان روز کشته شدن عثمان انجام گرفته است،^{۵۰۶} در حالی که برخی دیگر خلاف آن را آورده‌اند.^{۵۰۷}

^{۵۰۶} (۱). طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۳۶؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۵۸.

^{۵۰۷} (۲). بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۷؛ دینوری، احمد بن داوود، الاخبار الطوال، ص ۱۴۰.

تردید در این امر نیست که امام علی (ع)، نخستین و مهم‌ترین فردی بود که پس از کشته شدن عثمان، از سوی مسلمانان حاضر در مدینه برای خلافت در نظر گرفته شد^{۵۰۸} و از همین رو، تراکم و فشار مسلمانان نیز به هنگام بیعت با آن حضرت بسیار زیاد بود. آن حضرت خود در این زمینه می‌فرماید:

ناگهان دیدم مردم از هر سوی رو به من نهادند و چون یال گفتار، پس و پشت هم ایستادند، چندان که حسان فشرده گشت و دو پهلویم آزوده، به گرد من فراهم و چون گله گوسفند سر نهاده به هم^{۵۰۹}.

در مورد شکل پذیرش و انجام بیعت نیز نکاتی قابل توجه‌اند. امام به‌رغم عدم پذیرش اولیه حکومت، در پاسخ نخستین کسانی که به خانه او درآمدند و از او خواستند تا دستش را برای بیعت بگشاید، فرمود:

این انتخاب نه حق شماست؛ بلکه سزاوار اهل بدر است. تنها کسی که اهل بدر بدو رضایت دهند، خلیفه می‌باشد.^{۵۱۰}

به نظر می‌رسد که آن حضرت با این بیان، قصد دارد تا شیوه‌ها و روش‌های عملی و اجرایی گزینش و انتخاب خلیفه را در جامعه مسلمانی بیان دارد و نقش شخصیتها و نیروهای مؤثر و باسابقه دینی و اجتماعی را در انتخاب حاکم روشن نماید. همچنین امام اظهار می‌دارد که بیعت با او نباید در خفا صورت گیرد، بلکه باید در مسجد و نزد همگان باشد.

ص: ۱۱۱

علاوه بر این، براساس آنچه در کتابهای تاریخی آمده است و از سخنان امام علی (ع) نیز برمی‌آید، ایشان نخست از پذیرش حکومت سر باز زده است:

من را بگذارید و دیگری را به دست آرید. اگر مرا واگذارید، همچون یکی از شمایم و برای کسی که کار خود را بدو می‌سپارید، بهتر از دیگران فرمانبردار و شنوایم. من اگر وزیر شما باشم، بهتر است تا امیر شما باشم.^{۵۱۱}

در اینجا ذکر این نکته مهم است که چرا آن حضرت به‌رغم آنکه همواره در مورد غصب حق خلافتش پس از پیامبر (ص) معترض بود، به درخواستهای مکرر اولیه مردم پاسخ مثبت نداد؟ در پاسخ این سؤال بایستی نخست دیدگاه آن حضرت را در مورد قدرت و حکومت بررسی کرد، آنگاه به مطالعه شرایط حاکم بر جامعه اسلامی در آن مقطع پرداخت.

درست است که امام علی (ع) برای سالهای پیاپی از حق زمامداری که پیامبر (ص) از طرف خداوند به او سپرده بود، محروم گردید، اما حکومت در نظر او با دیگران تفاوت داشت. در واقع علی ابن ابی طالب (ع) قبل از آنکه در این امر به منافع خویش بنگرد، حقوق الهی و جامعه اسلامی را در نظر می‌گرفت و به دلیل پایمال شدن آن، انگشت حسرت به دهان می‌گزید. حکومت در نظر او به خودی خود از لنگه کفش پاره‌ای یا عطسه بزی کم اهمیت‌تر بود، مگر آنکه به وسیله آن از پایمال شدن حقی جلوگیری کند. با این نگرش، نه هنگامی که به او برای پذیرش خلافت هجوم آوردند

^{۵۰۸} (۳). ابو مخنف، لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۹۷.

^{۵۰۹} (۴). نهج البلاغه، (ترجمه شهیدی)، خطبه ۳.

^{۵۱۰} (۵). ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۱۰۷؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج ۱، ص ۷۸.

^{۵۱۱} (۱). نهج البلاغه، خطبه ۹۲.

تمایلی نشان داد، و نه آن هنگام که پذیرفت، برای حفظ قدرت به هر شیوه‌ای متوسل گشت. غفلت از این نکته مهم که علی (ع) حکومت را برای حکومت کردن نمی‌خواست و از این رو، برای به دست آوردن و حفظ آن به هر ابزاری متوسل نمی‌شد، ما را در مطالعه مواضع او در برابر تحولات دچار سرگردانی می‌کند.

بر این اساس و باتوجه به نکاتی دیگر در مورد علت تأخیر آن حضرت در امر پذیرش حکومت، می‌توان نکات زیر را بیان داشت:

الف) عدم تمایل شخصی حضرت به زمامداری و کسب قدرت مگر به قصد اصلاح؛

ب) شرایط نامساعد جامعه اسلامی در آن مقطع زمانی و ریشه دوانیدن انحرافات و ناامیدی از امکان اصلاح؛

ج) نظر آن حضرت برای مطرح ساختن شرایط خود و پذیرش آن توسط بیعت‌کنندگان؛

ص: ۱۱۲

د) از بین بردن این تصور نادرست که آن حضرت قدرت طلب بوده و مخفیانه شورشیان را برضد عثمان تحریک می‌کرده است.

به هر حال، براساس آنچه در منابع مهم تاریخ اسلام نقل شده است، امام علی (ع) سرانجام به سبب حضور حاضر و قیام حجت بر او به وجود ناصر و تعهد الهی نسبت به جامعه و اجرای عدالت حکومت را پذیرفت و اکثر قریب به اتفاق مسلمانان، به‌ویژه صحابیان حاضر در مدینه با آن حضرت بیعت کردند^{۵۱۲} و تنها تعداد انگشت‌شماری از بیعت‌کناره گرفتند. از شواهدی که بر این بیعت فراگیر دلالت دارد، آن است که هنگامی که طلحه و زبیر عازم بصره بودند، کسی به زبیر پیشنهاد کرد تا مردم را به بیعت خود بخواند، مثل بیعتی که با علی (ع) انجام گرفت. زبیر در پاسخ او گفت: آنچه ما را از این عمل منع می‌کند این است که مردم با علی (ع) بیعت فراگیر کرده‌اند، پس چگونه آن را نقض کنیم.^{۵۱۳}

۲-۱. سیاستگذاری حکومتی امام علی (ع)

هنگامی که امام علی (ع) زمام امور را در دست گرفت، اندیشه‌ها و سیاستهای خود را آشکار کرد. بی‌تردید دولت او، هم در اهداف و مبانی حکومتی و هم در عمل سیاسی - اجتماعی، شیوه‌ای متفاوت در مقایسه با خلفای پیشین داشت. رشد و تعالی بخشیدن به جامعه اسلامی، اجرای عدالت و برابری، بازستانی حقوق محرومان، به کارگیری شایستگان در امر حکومت و به‌طور کلی، احیای سیره نبوی، همه از ویژگی‌ها و سیاستگذاری‌های این دولت جدید به شمار می‌آمد.

^{۵۱۲} (۱). منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۶۵؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۳، ص ۱۱۱، ابن قتیبہ دینوری، الامامة و السياسة، ص ۱۰۵.

^{۵۱۳} (۲). الامامة و السياسة، ص ۵۹.

او در آغاز حکومت خویش، خطبه‌ای ایراد نمود و مردم را به پذیرش خیر و پرهیز از شر دعوت کرد و پاره‌ای از اهداف و سیاستهای خود را نیز گوشزد فرمود.^{۵۱۴}

از نخستین اقدامات آن حضرت، گشودن بیت المال به روی مردم و تقسیم آن به طور مساوی بود.^{۵۱۵} اقدام دیگر وی، عزل کارگزاران عثمان و ارسال نمایندگان خویش به مناطق

ص: ۱۱۳

مختلف است.^{۵۱۶} از سوی آن حضرت، عثمان بن حنیف به بصره، عبید الله بن عباس به یمن، عماره بن شهاب به کوفه، قیس بن سعد به مصر و سهل بن حنیف به شام فرستاده شدند.^{۵۱۷}

در زمینه ضرورت عزل معاویه و کارگزاران عثمان، برخی دیدگاه‌های دیگری داشتند.

ابن عباس و مغیره بن شعبه، با اندک تفاوتی بر این رأی بودند که بهتر است ابتدا علی (ع) قدرت خود را تثبیت نماید، و آنگاه به عزل والیان عثمان اقدام کند. ولی امام (ع) نظر آنان را نپذیرفت و اعلام داشت که نمی‌خواهد گمراهان را پاور خویش گیرد.^{۵۱۸}

از بین کارگزارانی که اعزام داشت، سهل بن حنیف عامل شام و عماره بن شهاب عامل کوفه، به علت ممانعت کسانی از آن مناطق، نتوانستند به محل مأموریت خود برسند. قیس بن سعد هم در مصر با مشکلاتی روبه‌رو بود. یعلی بن منبه عامل عثمان در یمن نیز قبل از رسیدن عبید الله، با اموال فراوانی از آنجا به مکه گریخت و آن ثروت را در جنگ جمل به کار گرفت. ابو موسی اشعری حاکم عثمانی کوفه نیز در پی دریافت نامه علی (ع) جواب داد که مردم کوفه مطیع شده و بیعت کرده‌اند. معاویه در شام به نامه امام پاسخی نداد و سیره جهانی نماینده حضرت را معطل می‌داشت تا آنگاه که خود مردی از بنی عبس بنام قبیصه را با طوماری سفید به مدینه گسیل داشت و او به طریق شفاهی، طرفداران معاویه را که در شام به خون‌خواهی عثمان برخاسته بودند، به رخ علی کشید و امام پاسخ داد: خون عثمان را از من می‌خواهند؟ مگر من خونخواه عثمان نیستم؟^{۵۱۹}

با مخالفت معاویه از پذیرش بیعت و اظهار اطاعت، برای امام طغیان پسر ابو سفیان آشکار شد. بر این اساس، آن حضرت تصمیم گرفت به سرکوبی یاغی قدرت طلب شام بپردازد. او سپاه خویش را در مدینه فراهم آورد و از کارگزاران خود خواست تا نیروی کمکی در اختیار وی قرار دهند. محمد بن حنفیه پرچمدار این سپاه بود و عبد الله بن عباس و عمرو بن ابی سلمه، هدایتگر دو جناح چپ و راست شدند. علی (ع)، قثم بن عباس را نیز به عنوان جانشین خود در

^{۵۱۴} (۳). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۷؛ شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶؛ مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۱۶، ص ۷.

^{۵۱۵} (۴). شرح نهج البلاغه، ج ۷، ص ۳۶؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۲۰۸.

^{۵۱۶} (۱). یعقوبی، احمد بن واضح، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۹.

^{۵۱۷} (۲). نویری، احمد بن عبد الوهاب، نهیة الارب فی فنون الادب، ج ۲۰، ص ۲۱.

^{۵۱۸} (۳). *اِنَّ وَ مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضَلِّينَ عَضُدًا*. (کهف، ۵۱).

^{۵۱۹} (۴). نهیة الارب ...، ج ۲۰، ص ۲۵.

مدینه قرار داد.^{۵۲۰} اما هنگامی که آن حضرت سپاه خود را برای رفتن به شام آماده می‌کرد، بدو خبر رسید که عایشه، طلحه و زبیر از مکه آهنگ بصره کرده‌اند و

ص: ۱۱۴

قصدها اندازه‌ی شورش را در سر می‌پروراندند.^{۵۲۱}

افزون بر آنچه در زمینه سیاستگذاری حکومتی امام گذشت، باید دانست که آن حضرت در دوران حکومت خویش، اصلاحات گسترده‌ای را در نظر گرفته بود که به سبب ترس از پراکندگی مردم، از آنها چشم پوشید.^{۵۲۲}

۳-۱. جبهه‌بندی نوین نیروهای سیاسی - اجتماعی

پس از کشته شدن عثمان و انتخاب علی (ع)، می‌توان نیروهای سیاسی - اجتماعی موجود در جامعه اسلامی را در گروه‌ها و دسته‌های چندی مورد مطالعه قرار داد. این جبهه‌بندی، یا ماهیتی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی داشت، و یا از ماهیتی فکری و عقیدتی برخوردار بود؛ البته در هر حال، در تحولات گذشته پس از رحلت پیامبر (ص)، خاصه عصر عثمان ریشه داشت.

می‌توان گروه‌های مخالف و موافق سیاست امیر مؤمنان (ع) را دست‌کم در قالب‌های چهارگانه زیر بررسی کرد:

۱. بنی امیه: اینان خاندانی از قبیله قریش^{۵۲۳} بودند که با خاندانهای دیگری از همان قبیله، چون بنی هاشم و غیره در جدّ اعلاّی خود، یعنی عبد مناف و قصی بن کلاب به هم می‌رسیدند.

میان این خاندانهای قریش در عصر جاهلی نیز درگیری‌هایی وجود داشته است و علمای انساب از ستیزه‌جویی بنی امیه با بنی هاشم، با وجود حسب والای بنی هاشم سخن گفته‌اند.^{۵۲۴} اما ریشه اختلافات عمیق میان آنان، از درگیری‌های عصر جاهلی فراتر است. البته تحلیلی نیز که ریشه این درگیری را در متصل بودن پای هاشم به عبد شمس و جداسازی آن با شمشیر در هنگام تولد می‌داند، جز ترویج جبریت تاریخ چیزی را اثبات نمی‌کند.^{۵۲۵} علت

ص: ۱۱۵

^{۵۲۰} (۵). همان، ص ۲۶.

^{۵۲۱} (۱). همان، ص ۳۰ (امیر المؤمنین علی (ع) این خبر را از طریق نامه‌ای که ام الفضل، دختر حارث و همسر عباس بن عبد المطلب به ایشان نوشت، دریافت کرد).

^{۵۲۲} (۲). کلینی، محمد بن یعقوب، روضة الکافی، ج ۸، ص ۲۱ و ۵۸؛ طبرسی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۴۶ و ۶۲۶.

^{۵۲۳} (۳). بنا بر گفته یعقوبی، علمای انساب، نضر بن کنانه و فرزندان او را قریش می‌نامند. (ر. ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۳۲).

^{۵۲۴} (۴). برای نمونه ر. ک: علی بن زید بیهقی، (ابن فندق)، لباب الأنساب، ج ۱، ص ۳۱۸-۳۲۵؛ مقریزی، النزاع و التخاصم بین بنی امیه و بنی هاشم.

^{۵۲۵} (۵). تاریخ الیعقوبی، ج ۱، ص ۲۴۲.

اصلی این درگیری که در تمامی عصر اموی تداوم یافت، ستیزی بود که فرزندان امیه، از جمله ابو سفیان طی سالیانی چند با آیین پیامبری داشتند که از قضا در میان بنی هاشم برخاسته بود. هنگامی این ستیز فروکش کرد که توان آنان، به سبب برتری قدرت رسول خدا (ص) در زمان فتح مکه به پایان رسید. اینان در ایمان ظاهری خویش به رسول خدا (ص) نیز شرط امتیاز گرفتن را مطرح ساختند، اما آن سابقه زشت به علاوه مهری که با عنوان مؤلفه قلوبهم و همچنین «طلقاء»^{۵۲۶} بر پیشانی آنان خورده بود، مجال خودنمایی را در عصر نزدیک به رحلت آن حضرت از آنان گرفت. بعدها به تدریج و ضمن خطاهای سیاسی‌ای که خلفا مرتکب شدند، موقعیت اینان در جامعه بهبود یافت. آنها با روی کار آمدن عثمان که از نزدیکانشان بود، احساس کردند که قدرت دوباره به آنان اقبال کرده است و حقیقت نیز چنین بود. ابو سفیان همزمان با روی کار آمدن عثمان، اعلام کرد که:

ای فرزندان امیه! بکوشید تا گوی خلافت را که اکنون به دست شما افتاده است، به یکدیگر پاس دهید و آن را حفظ نمایید.^{۵۲۷}

خلیفه سوم، بخصوص در نیمه دوم حکومت خویش، آنچنان دست اینان را در حکومت گشود و منابع مالی و مناصب سیاسی را در اختیارشان نهاد که در نتیجه این کار فریاد مسلمانان بلند شد و سرانجام، قتل وی را به دنبال آورد.

بی تردید اینان که به گفته امام (ع)، در هنگام خلافت عثمان، همچون شتر، بیت المال را چون گیاه بهاری می‌خوردند،^{۵۲۸} با محاصره خانه خلیفه و سرانجام کشته شدن او، دچار بحران سیاسی بزرگی شدند. این واقعه که برای آنان ناگوار بود، حادثه ناگوارتری را برای آنان در پی داشت و آن انتخاب امام علی (ع) برای خلافت بود؛ مردی که به هیچ‌وجه سرسازش با سیاستهای عصر پیش از خود را نداشت و در برخورد با آن عناصر پیشین، مشی محافظه‌کارانه را اتخاذ نکرد. بدین ترتیب، پیدا بود که این عزل‌شدگان از طرف علی ابن ابی طالب (ع) به زودی طیف جدیدی را در مقابل او پدید می‌آوردند. این گروه مخالفان که قدرتمندترین آنان معاویه پسر ابو سفیان بود و در مراحل بعدی، چهره‌هایی چون مروان بن حکم داماد عثمان، ولید بن عقبه حاکم معزول کوفه، عبد الله بن عمرو حضرمی استاندار عثمانی مکه، سعید بن عاص حاکم کوفه پس از ولید بن عقبه، عبد الله بن عامر عامل عثمانی

ص: ۱۱۶

بصره و یعلی بن منبه عامل عثمانی یمن در آن جای داشتند، خیلی زود در مقابل حکومت امام علی (ع) ایستادند و در بحران آفرینی‌های عصر او نقش بسزایی داشتند. گروه مزبور، در سلک طرفداران عثمان خودنمایی کردند و با مطرح کردن شعار خون‌خواهی خلیفه مقتول، به مردم‌فریبی دست یازید.

^{۵۲۶} (۱). پیامبر اسلام (ص) هنگام فتح مکه فرمود: اذهبوا فأنتم الطلقاء، و در اعتراض مسلمانان در مورد پرداخت بخشی از غنایم جنگ حنین به طلقاء، تعبیر مؤلفه قلوبهم را به کار برد.

^{۵۲۷} (۲). مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۲؛ شرح نهج البلاغه، ج ۹، ص ۵۳.

^{۵۲۸} (۳). نهج البلاغه (ترجمه شهیدی)، خطبه ۳.

حضور گروه مزبور در بحرانهایی چون جمل به خوبی مشهود است و بایستی در واقع آنان را در ردیف عاملان اصلی آن شورش به شمار آورد. صفین، مهم‌ترین میدان رویارویی مستقیم اینان با امام علی (ع) بود و پس از آن، ایشان در غارت‌های معاویه از مناطق تحت حکومت امام نقش گسترده‌ای یافتند. گروه پیش‌گفته، در واقع همان قاسطین‌اند.

۲. پیمان‌شکنان: طلحه و زبیر از چهره‌های بارز گروه مزبور هستند. اینان هرچند مانند پیروان امام علی (ع) و مردم کوفه، بصره، مصر و مدینه، به عصر عثمان اعتراض داشتند و حتی در صف شورشیان نیز جای گرفتند، ولی پس از کشته شدن عثمان، نشان دادند که در حقیقت عثمان را سدی در مقابل قدرت‌طلبی خود می‌یافتند و از این رو، به مخالفت با او برخاسته بودند. قرار گرفتن آنان در کنار خلیفه مقتول و همچنین شخصیتی چون علی ابن ابی طالب (ع) در شورای شش نفره عمر، این تصور را برایشان پدید آورده بود که آنان نیز شایسته زمامداری می‌باشند؛ تصوری که چون تحقق نیافت، هم باعث در افتادن اینان با عثمان شد و هم سبب درگیری آنها با علی (ع) گردید.

عایشه همسر رسول خدا (ص) اگرچه به سبب سفر به مکه و دور بودن از تحولات مدینه با امام (ع) بیعت نکرده بود، اما به محض آگاهی انتخاب او از سوی مسلمانان، دست به مخالفت زد و در صف دسته و گروه اخیر جای گرفت و مرکب او که هدیه امویان بود، محور تجمع این دسته از مخالفان حضرت علی (ع) شد.

۳. کناره‌گیران: سومین دسته، کسانی بودند که در کار قتل عثمان و بیعت با علی (ع) مشارکت نکردند و مشی بی‌طرفی را برگزیدند. بعضی از منابع، از عدم بیعت آنها با علی (ع) و پاره‌ای دیگر از بیعت، ولی عدم حضورشان در جنگ‌های او برضد مخالفان سخن گفته‌اند.^{۵۲۹}

در این گروه کسانی مانند سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، حسان بن ثابت، کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد، ابو سعید خدری، محمد بن مسلمة، نعمان بن بشیر و اسامة بن زید بودند. نویری اینان را نیز از طرفداران عثمان به حساب می‌آورد.^{۵۳۰} هرچند برخی از این گروه در ابتدا اعلام موضع بی‌طرفی کردند، به تدریج به دسته اول، یعنی قاسطین پناه بردند و به

ص: ۱۱۷

خدمت آنها درآمدند.

۴. شیعیان و هواداران امام علی (ع): اگر حداقل دو دسته و گروه گذشته را در شمار مخالفان آن حضرت به شمار آوریم، این گروه را باید جزء طرفداران او برشمرد. جبهه موافقان، خود از افراد و طیف‌های گوناگونی پدید آمده بود. در میان این دسته، کسانی چون عمار یاسر، عبد الله بن عباس و مالک اشتر قرار داشتند که از دیرباز تنها علی (ع) را سزاوار و شایسته خلافت اسلامی می‌دانستند و به خلفای دیگر پذیرش باطنی نداشتند، اگرچه چون خود حضرت، گاه به همکاری‌هایی با آنان دست می‌زدند. اینان از طیف شیعیان و پیروان آن حضرت بودند. باید در کنار این گروه، کسانی را که بعدها به‌ویژه در دوره عثمان و به سبب انحرافات آشکار خلیفه، یا به دنبال شورش برضد او به امام علی (ع) گرایش

^{۵۲۹} (۱). مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الجمل و النصرة لسید العتره فی حرب البصرة، ص ۹۴.

^{۵۳۰} (۲). نه‌ایة الارب ... ج ۲۰، ص ۱۲-۱۳.

یافتند، ضمیمه کرد. جمع دیگری که جزو طرفداران حضرت به شمار می‌آمدند، آن دسته از مسلمانانی بودند که گرد او به حکم خلیفه شدنش فراهم آمدند. آشکار بود که دسته اخیر در صورتی که ستاره اقبال دنیوی علی (ع) افول می‌کرد، بر گرد دیگران می‌چرخیدند. بنابراین، بسیاری از اینان که در آغاز با علی (ع) همراه شدند و به او قول همکاری دادند، بعدها به‌ویژه پس از نبرد صفین و جریان حکمیت، به تدریج به سوی معاویه تمایل یافتند. برعکس، دسته دیگری از این گروه موافق، با علی (ع) پیمان مرگ بستند و آنها در واقع از شیعیان راستین و استوار او به شمار می‌آمدند.

الف) جنگ جمل

همان‌گونه که در بحث انتخاب و بیعت روشن گردید، علی (ع) پس از کشته شدن عثمان و هنگامی که مسلمانان از او تقاضای پذیرش خلافت کردند، نخست نپذیرفت و دیگران از جمله طلحه و زبیر را برای این امر پیشنهاد کرد. براساس نوشته ابن اعثم کوفی، او خود همراه جمعی به خانه طلحه و سپس زبیر رفت و از آنها خواست تا خلافت را بپذیرند و سرانجام پس از عدم پذیرش آنان، خود حاضر به قبول خلافت شد.^{۵۳۱}

اما همین طلحه و زبیر چون بیعت علی (ع) انجام گرفت، نزد وی آمدند و به آن حضرت گفتند: آیا می‌دانی که ما بر چه چیزی با تو بیعت کردیم؟ فرمود: بر اطاعت و بر آنچه با خلفای پیشین بیعت کرده بودید. گفتند: نه. بلکه بدان جهت با تو بیعت کردیم که ما را در امر حکومت شریک سازی. علی (ع) فرمود: شما در قول و یاری شریک هستید. زبیر در فکر

ص: ۱۱۸

ولایت عراق و طلحه در فکر یمن بود. چون بر ایشان مشخص شد که سمتی نخواهند یافت، برضد او شکوه کردند و جهت رفتن به عمره رخصت خواستند. علی (ع) که به آنان ظنین بود، از آن دو پیمان مجدد گرفت و آن دو استوارتر از مرتبه نخست سوگند خوردند، آنگاه به آنها اجازه سفر داد.^{۵۳۲} علی (ع) در این مورد به ابن عباس فرمود که اگر برای من حرص آنها در کسب مقام روشن نشده بود، چه بسا امری را برای آنها در نظر می‌گرفتم.^{۵۳۳}

در تحلیل عواملی که باعث شورش اصحاب جمل گردید، افزون بر عاملی که بدان پرداختیم، علل دیگری نیز مؤثر بودند. احساس برابری که طلحه و زبیر نسبت به علی (ع) داشتند و به سبب حضور یکسان هر سه نفر آنان در شورای عمر پدید آمده بود از یک‌سو، و کوشش امویان و به‌ویژه معاویه در بحران‌آفرینی در جامعه و مقابله با حکومت وقت از سوی دیگر، می‌تواند در این راستا مورد توجه قرار گیرد. معاویه مخفیانه به زبیر نامه نوشته بود که با وی بیعت کرده است و جانشین او نیز طلحه می‌باشد و وظیفه آنان است که بکوشند تا عراق را در دست گیرند.^{۵۳۴} یعلی بن منبه حاکم عثمانی یمن، تمام ثروتی را که با خود به هنگام عزل برداشته بود، برای راه‌اندازی نبرد جمل هزینه کرد.^{۵۳۵} ابن عامر نیز عهده‌دار بخش دیگری از هزینه‌های آن جنگ شد. طلحه و زبیر در مکه با عایشه هم‌سخن شدند و پس از مشورت، با آن‌که

^{۵۳۱} (۱). ابن اعثم کوفی، محمد بن علی، الفتوح، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ الجمل ...، ص ۱۲۸.

^{۵۳۲} (۱). الجمل ...، ص ۱۶۶.

^{۵۳۳} (۲). الامامة و السياسة، ص ۵۲.

^{۵۳۴} (۳). البداء و التاريخ، ج ۲، ص ۲۲۱.

^{۵۳۵} (۴). نهاية الارب ...، ج ۲۰، ص ۲۳.

نخست قصد شام داشتند اما با نامه معاویه فریفته شدند و به سوی بصره رهسپار گشتند. عایشه قبل از حرکت، با ام سلمه همسر دیگر پیامبر گفتگو داشت و کوشید تا او را نیز با خود همراه سازد، اما ام سلمه نه تنها با آنان همراه نشد، بلکه با یادآوری سخنانی از پیامبر، درصدد برآمد تا عایشه را نیز منصرف سازد.

اگرچه سخنان ام سلمه عایشه را بازداشت، ولی باعث جدا شدن جمع کثیری از مردم از عایشه گردید.^{۵۳۶} سرانجام شورشیان که از حمایت‌های گسترده امویان برخوردار بودند، به سوی بصره حرکت کردند. هنگامی که خبر حرکت آنان در مدینه به علی (ع) رسید، اندوهگین شد و ضمن خطبه‌ای، از شورش طلحه و زبیر خبر داد و از خداوند پیروزی خود را بر آنان طلبید.

امام از اهالی مدینه یاری خواست و با سپاهسانی که برای نبرد با شامیان فراهم آورده بود، به قصد درگیری با این شورشیان از مدینه خارج شد، ولی هنگامی که به ربهه رسید، با خبر شد که شورشیان بر وی پیشی گرفته‌اند. علی (ع) به همراه سپاهیان خود در پی آنان حرکت کرد و در ضمن، کسانی را به کوفه فرستاد تا کوفیان را به همراهی خود فراخواند.

ص: ۱۱۹

در مورد اینکه این نمایندگان چه کسانی بوده‌اند و به چه ترتیبی به کوفه فرستاده شده‌اند، در منابع اختلافی وجود دارد. براساس گفته شیخ مفید، آن حضرت نخست هاشم بن عتبہ مرقال را با نامه‌ای خطاب به ابو موسی اشعری حاکم کوفه گسیل داشت و سپس فرزند خود حسن (ع) و عمار یاسر را به آنجا روانه کرد. اما چون مأموریت این جمع با کارشکنی‌های ابو موسی اشعری مواجه شد، علی (ع) با پیشنهاد مالک اشتر برای رفتن در پی آنان موافقت کرد.^{۵۳۷} به هر حال این نمایندگان سرانجام موفق شدند جمع بسیاری از مردم کوفه را با خود همراه سازند و در منطقه ذی‌قار به سپاه امیر مؤمنان (ع) پیوندند. شمار سپاهیان آن حضرت را هنگام رسیدن به بصره، حدود ده تا بیست هزار نفر ذکر کرده‌اند. از این تعداد، چهار هزار تن از اهل مدینه بودند که قریب هشتصد تن از آنان را انصار، و چهارصد تن را حاضران در بیعت رضوان تشکیل می‌دادند. شش الی هفت هزار نفر نیز از اهالی کوفه به وی پیوستند.^{۵۳۸}

سپاه شورش نیز پس از پشت سر گذاشتن بحران منطقه حوآب که عایشه در آن قصد بازگشت داشت و عبد الله بن زبیر او را فریفت و به ادامه کار ترغیب کرد، به اطراف بصره رسیدند و با فریب و توطئه علیه عثمان بن حنیف حاکم علی (ع)، بر بصره چیره شدند.

عثمان بن حنیف در حالی که موهای سر و صورتش کنده شده بود، در ذی‌قار نزد علی (ع) آمد و او را از ماجرا آگاه ساخت. آن حضرت (ع) چون با شورشیان مواجه گردید، در ابتدا کوشید تا از طریق گفتگو آنان را از سرکشی بازدارد. سخنان او باعث کناره‌گیری جمعی از مخالفان از جمله زبیر شد، اگرچه وی از مرگ رهایی نیافت. سرانجام با عدم تسلیم شورشیان، جنگ جمل در دهم جمادی الاخر سال سی و ششم هجری اتفاق افتاد و با شکست شورشیان و اصحاب جمل که خود آغازگر جنگ نیز بودند، به پایان رسید. طلحه بانی دیگر شورش، به دست مروان بن حکم به قتل

^{۵۳۶} (۵) الجمل ...، ص ۲۳۶-۲۳۸.

^{۵۳۷} (۱) همان، ص ۲۴۲-۲۵۷، شیخ مفید به اقوال دیگر در این زمینه نیز اشاره کرده است.

^{۵۳۸} (۲) خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۳۸.

رسید. در پایان جنگ، امام علی (ع) عایشه را همراه برادرش محمد بن ابی بکر و جمعی از زنان که نقاب داشتند و به مردان می‌ماندند، به مدینه بازگرداند.^{۵۳۹} پس از آن، خود وارد بصره شد و موجودی بیت المال را تقسیم نمود و مدتی کوتاه در آنجا توقف کرد.

ب) کوفه پایگاه تشیع

توقف امام علی (ع) در بصره چندان طول نکشید. آن حضرت با گماشتن عبد الله بن عباس بر

ص: ۱۲۰

بصره، آنجا را ترک کرد و در نیمه‌های ماه رجب به کوفه درآمد، در حالی که بزرگان و قاریان کوفه به استقبال وی شتافتند. به نظر می‌رسد که بصره از آن طرف که جانب شورشیان جمل را گرفته بود، نمی‌توانست مورد توجه امام قرار گیرد. برعکس بصره که امام علی (ع) از آن به بدی یاد کرده است،^{۵۴۰} آن حضرت هنگام ورود به کوفه، آن را ستوده است:

ای کوفه! چقدر هوای تو پاک است، مؤمنان به سوی تو می‌آیند و فاجران از ماندن در تو غضبناک می‌شوند.^{۵۴۱}

اقامت امام علی (ع) در عراق موقتی نبود. شهر کوفه که در زمان خلیفه دوم و به سال ۱۷ ق / ۶۸۳ م بنیان نهاده شده بود و در آن سالها بیست سال از تأسیس آن می‌گذشت،^{۵۴۲} توسط آن حضرت به‌عنوان مرکز حکومت برگزیده شد.

شاید بتوان علت عدم بازگشت امام به مدینه و انتخاب کوفه را به جای آن، در موارد زیر جستجو کرد:

۱. همراهی بصره با شورشیان جمل، نشان‌دهنده وجود طرفداران عثمان و مخالفان امام علی (ع) در عراق بود. اگرچه این مخالفان شورشگر اکنون سرکوب شده بودند، اما احتمال خیزش مجدد آنها به دست شخصیت‌های مخالف دیگر و به تبع آن، تجزیه عراق یا قسمتی از قلمرو حکومت حضرت وجود داشت.
۲. کوفه در آغاز تأسیس یکی از مراکز بزرگ نظامی مسلمانان بود و ساکنان آن بیشتر اهل رزم و پیکار بودند. از سویی کوفه در مقایسه با مدینه، جمعیت بیشتری داشت و این جمعیت می‌توانست در لشکرکشی‌های امام نقش فراوانی ایفا نماید.
۳. از جهت امکانات طبیعی و اقتصادی نیز عراق در مقایسه با حجاز و مدینه، موقعیتی ممتاز داشت. شاید بر همین اساس، تیسفون، در دولتهای اشکانی و ساسانی، طی چندین قرن به‌عنوان پایتخت برگزیده شده بود.^{۵۴۳}

^{۵۳۹} (۳). الجمل ... ص ۴۱۵.

^{۵۴۰} (۱). همان، ص ۴۲۲.

^{۵۴۱} (۲). الاخبار الطوال، ص ۱۵۲.

^{۵۴۲} (۳). ر. ک: براقی، تاریخ الکوفه، ص ۱۱۲؛ جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۷۹-۸۴.

۴. در عراق به واسطه بافت قبیله‌ای خاص و وجود قبایل جنوبی و همچنین حضور موالی، حمایت گسترده‌تری از حکومت امام علی (ع) صورت می‌گرفت که نخستین تجلی آن را می‌توان در حضور تعداد گسترده‌ای از کوفیان در مقایسه با اهالی مدینه در سپاه امام به هنگام جنگ جمل یافت.^{۵۴۴}

ص: ۱۲۱

۵. از نظر جغرافیای سیاسی نیز کوفه اهمیت ویژه‌ای داشت و به مناطقی چون شام و بصره نزدیک بود و همچنین بخش وسیعی از ایران و شرق اسلامی از طریق آن اداره می‌شد.

کوفه که به‌عنوان مرکز حکومت امام علی (ع) برگزیده شده بود، به تدریج پذیرای شمار زیادی از طرفداران و پیروان آن حضرت گشت و چه بسا مخالفان وی آن شهر را ترک کردند و به بصره یا حجاز و شام روی آوردند.

بر این اساس، کوفه در زمان حکومت امام علی (ع)، نه تنها به صورت یک پایگاه بزرگ شیعی درآمد، بلکه بر رونق و آبادانی آن نیز افزوده شد. قیامهای شیعی و علوی که بعدها در عصر امویان در این شهر روی داد، نشان از موقعیت ممتاز این شهر به‌عنوان پایگاه تشیع و کانون امیدها و آرزوهای شیعیان داشت.

ج) جنگ صفین

امام علی (ع) پس از پشت سر نهادن بحران جمل و استقرار در کوفه، دوباره متوجه معاویه و نافرمانی او گردید. این بار نامه دیگری بدو نوشت و بنابه پیشنهاد جریر بن عبد الله بجلی، آن نامه را توسط وی نزد معاویه فرستاد.^{۵۴۵} معاویه پس از دریافت نامه، پاسخ روشنی به جریر نداد و او را معطل کرد، آنگاه به پیشنهاد عتبه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص را نزد خود فرا خواند و به شرط چیرگی بر علی، به او قول داد تا به پاس همکاری‌اش، مصر را به وی واگذار کند. معاویه با یاری عمرو عاص و با شعار خون‌خواهی عثمان، توانست شامیان را با خود همراه سازد و چون در خود آمادگی مقابله با علی (ع) را یافت، به نامه امام پاسخ منفی داد.

جریر بن عبد الله هنگامی که پس از مدتی توقف نابجا در شام، به کوفه بازگشت از سوی مالک به همکاری با معاویه متهم گشت و ناچار از کوفه گریخت.^{۵۴۶}

سرانجام علی (ع) چون سرکشی معاویه و عدم تن دادن او را به اطاعت از طرق راه‌های مسالمت‌آمیز مشاهده کرد، آماده نبرد با وی گردید. به دستور آن حضرت سپاهیان کوفه در نخيله^{۵۴۷} گرد آمدند و از دیگر مناطق تحت قلمرو او نیز سپاهیان به وی ملحق شدند و همگی به سوی شام رهسپار گردیدند. معاویه نیز از آن طرف حرکت کرد و دو سپاه در

^{۵۴۴} (۴) ر. ک: بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن)، تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، ص ۴۸-۷۶.

^{۵۴۵} (۵) برای مطالعه بیشتر ر. ک: مرتضی عاملی، جعفر، دراسات و بحوث فی التاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۹۳-۱۰۳.

^{۵۴۵} (۱) وقعة صفین، ص ۲۸.

^{۵۴۶} (۲) همان، ص ۶۰.

^{۵۴۷} (۳) نخيله، همچون پادگانی در اطراف کوفه بود که هنگام جنگ، سپاهیان در آن جمع می‌شدند.

جایی به نام صفین - دهکده‌ای که رومیان در گذشته ساخته بودند و تا فرات یک تیررس فاصله داشت - رویاروی هم قرار گرفتند.^{۵۴۸} تعداد سپاهیان هریک از دو طرف مختلف نقل شده است. بنا بر

ص: ۱۲۲

قولی، در سپاه امام علی (ع) نزدیک به نود هزار و در سپاه معاویه، حدود هشتاد و پنج هزار تن شرکت داشتند.

به‌رغم اختلافهایی که در مورد زمان رویارویی این دو سپاه وجود دارد، به نظر می‌رسد این مقابله در اواخر سال سی و ششم هجری روی داده است. محل تجمع دو سپاه یعنی کناره‌های فرات را نیزارها و باتلاقی‌هایی پوشانده بود که مانع از دسترسی به آب می‌گردید.

تنها مسیر سنگ‌فرشی که امکان دسترسی به آب را فراهم می‌آورد، توسط سپاهیان معاویه که پیشاپیش به آن محل رسیده بودند، اشغال شده بود و آنان مانع دسترسی عراقیان به آب می‌شدند. همین مسأله عامل نخستین درگیری نظامی شد که به پیروزی سپاه علی (ع) انجامید.^{۵۴۹} اما آنان به دستور امام، شامیان را از برداشتن آب محروم نساختند. پس از آن اگر چه پاره‌ای درگیری‌ها در اواخر سال سی و ششم روی داد، اما در ماه محرم سال سی و هفتم جنگ متوقف شد و با فرارسیدن ماه صفر، نبرد اصلی آغاز گردید.^{۵۵۰} این نبرد که ابتدا با درگیری‌های تن‌به‌تن آغاز شد و طی آن، کسانی چون عمار یاسر از سپاه امام به شهادت رسیدند و در سپاه معاویه نیز کسانی جان خود را از دست دادند، سرانجام به تهاجم گسترده دو طرف منتهی شد. در گرماگرم نبرد که به تدریج برتری سپاه عراق چهره می‌گشود و معاویه اسب خود را برای فرار آماده می‌کرد، با نیرنگ عمرو عاص قرآنها توسط سپاه شام بالای نیزه رفت و سپاه خسته عراق به داوری آن فراخوانده شد.

به دنبال این خدعه، در سپاه امام علی (ع) اختلاف افتاد و کسانی خواستار توقف جنگ شدند و آن حضرت را به پذیرش حکمیت مجبور ساختند. علی (ع) حتی برخلاف رأی خویش ناچار شد تا به نمایندگی ابو موسی اشعری تن دهد. پیمان‌نامه حکمیت بین دو سپاه ردوبدل شد و به دنبال آن امام به سوی کوفه بازگشت.^{۵۵۱}

د) پیدایش خوارج

در پاسخ این سؤال که خوارج نخستین، چه کسانی بوده‌اند و چگونه با امام به مخالفت برخاسته‌اند؟ نظرات چندی مطرح شده است. کسانی بر این باورند که خوارج در واقع دسته‌ای از سپاه امام علی (ع) بوده‌اند که چون قرآنها توسط شامیان بالای نیزه رفت، فریب خوردند و امام را به پذیرش حکمیت وادار کردند، اما چون عهدنامه حکمیت نوشته شد و در آن هنگام که اشعث بن قیس آن را بر سپاه عراق می‌خواند، برای نخستین بار کسانی از

^{۵۴۸} (۴). همان، ص ۱۵۷؛ الاخبار الطوال، ص ۱۶۷.

^{۵۴۹} (۱). همان، ص ۱۶۷.

^{۵۵۰} (۲). همان، ص ۲۰۲.

^{۵۵۱} (۳). همان، ص ۵۲۸ - ۵۳۲.

قبیله عنزه که حدود چهار هزار تن از ایشان با علی (ع) بودند، فریاد اعتراض گشودند و شعار لا حکم الا لله را سر دادند. چون علی (ع) با آنان روبه‌رو شد، گفتند که ما رضایت نمی‌دهیم که مردان در دین خدا حکمیت کنند و ما از اینکه خود به حکمیت تن داده‌ایم، توبه می‌کنیم و تو نیز مانند ما بازگرد و توبه کن، وگرنه از تو بیزاری می‌جوییم. حضرت فرمود: آیا پس از آنکه رضایت داده‌ایم و عهد بسته‌ایم، بازگردیم؟ مگر خداوند نمی‌فرماید که به پیمانها وفا کنید و سوگندها را پس از استوار کردن آنها مشکینید؟^{۵۵۲}

دیگران معتقدند که بین کسانی که امام را به پذیرش حکمیت دعوت کردند، با کسانی که پس از وقوع حکمیت با آن مخالفت نمودند، تفاوت است. بلاذری ضمن بیان این قول، بر این باور است که چون علی و معاویه قصد تعیین حکمین داشتند، گروهی قریب به چهار هزار نفر سوی او آمدند و او را به بازگشت به جنگ دعوت کردند و علی (ع) خود این را می‌خواست. در این هنگام، طرفداران حکمیت که اشعث بن قیس رهبری آنها را در دست داشت، دعوت به حکمیت را دعوت به حق و عدل خواندند. علی (ع) به خواستاران جنگ گفت که باوجود مخالفت این همراهان، تعداد شما بسیار اندک است و اگر به جنگ بازگردید، توسط اینان و مردم شام کشته خواهید شد.^{۵۵۳} به هر حال، چون علی (ع) صفین را ترک کرد و به سوی کوفه آمد، این مخالفان از او جدا شدند و به حروراء^{۵۵۴} - یکی از دهکده‌های کوفه - رفتند و شبث بن ربعی تمیمی را به پیشوایی و عبد الله بن کواء را به امامت نماز برگزیدند.^{۵۵۵}

هنگامی که خوارج از علی (ع) جدا شدند، وی ابن عباس را جهت گفتگو نزد آنها فرستاد و علاوه بر آن خود نیز نزد آنان رفت تا ایشان را از عقیده‌شان بازگرداند. آن حضرت حتی از ورود آنان به مسجد کوفه جلوگیری ننمود و نامشان را نیز از بیت المال قطع نکرد. و پیشگام جنگ با آنها نشد. این مدارا کردن، در جذب بسیاری از خوارج مؤثر افتاد.

ه) جنگ نهروان

هنگامی که مهلت تعیین شده برای حکمین به پایان رسید، آن دو حکم جلسه‌ای برای اعلام رأی تشکیل دادند. در آن جلسه، عمرو عاص ابو موسی را فریب داد و برخلاف توافق خود با

وی عمل کرد و علی (ع) را از حکومت عزل نمود و معاویه را بر آن ابقا کرد. ابو موسی بر آشفت و عمرو را خائن شمرد. چون خبر حکمین و عدم عمل آنان به کتاب خدا و شرطهای حکمیت به عراق رسید، علی (ع) رأی آنان را باطل دانست و درصدد جمع‌آوری سپاه برای ادامه نبرد صفین برآمد. آن حضرت در این خصوص به کارگزاران خود نامه نوشت و حتی خوارج را نیز برای ادامه جنگ با معاویه دعوت نمود.

^{۵۵۲} (۱). وقعة صفین، ص ۵۱۷-۵۱۸؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۵۳.

^{۵۵۳} (۲). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۱۲.

^{۵۵۴} (۳). این گروه را از آن جهت که به حروراء رفتند، حروریه نیز می‌گویند.

^{۵۵۵} (۴). ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲.

با فراهم آمدن سپاهیان، امام به سوی شام حرکت کرد و به شهر انبار رسید. آن حضرت هر چند قصد درگیری با خوارج را نداشت، اما اخبار ناگواری که از طغیان خوارج و کشتن عبد الله بن خباب و همسرش، و نیز حارث بن مرة و چند نفر دیگر رسید، سبب شد تا سپاهیان عراق او را وادار سازند تا به سوی خوارج که در نهروان گرد آمده بودند، رهسپار شود.^{۵۵۶} حضرت پس از مواجهه با خوارج، آنان را دوباره به بازگشت از رأیشان دعوت کرد و از آنان خواست تا قاتلان یاران او را تحویل دهند. ولی آنها اعلام کردند که همگی جزء قاتلان می‌باشند و سپس خود درگیری را آغاز کردند. جنگ نهروان، یکی دیگر از حوادث تلخی بود که در دوره حکومت علی (ع) روی داد. در این درگیری، تعداد انگشت‌شماری از یاران امام (ع) به شهادت رسیدند و حدود همان تعداد نیز از خوارج جان سالم به در بردند.^{۵۵۷}

زمانی که نبرد با خوارج به پایان رسید، علی (ع) از سپاهیان خود خواست تا به طرف هدف اصلی، یعنی شام حرکت کنند، اما آنان با اعلام اینکه به تجدید قوا نیازمندند، خواستار بازگشت موقت به کوفه شدند. اما هنگامی که به نخلیه کوفه رسیدند، با وجود اصرار امام برای حفظ آمادگی، به تدریج اردوگاه را ترک کردند و نزد بستگان خود شتافتند.^{۵۵۸}

آن حضرت چون با این وضعیت مواجه گشت، خود نیز به کوفه درآمد و پس از آن، هر چه کوشید تا سپاهی را برای رفتن به شام تجهیز کند، توفیقی کسب نکرد. آن بخش از خطبه‌های امام که در مذمت کوفیان ایراد شده است، مربوط به این وضعیت است.^{۵۵۹}

و) غارات

کوتاهی کوفیان و فراهم نیامدن نیروی کافی برای درگیری با شام، سبب گردید تا معاویه از فرصت استفاده نماید و به کوششهایی در راه تضعیف هر چه بیشتر حکومت امام علی (ع)

ص: ۱۲۵

دست بزند. او در این راستا گروه‌هایی تخریبگر و غارت‌کننده را به مناطق تحت قلمرو حکومت امام (ع) گسیل داشت که وظیفه آنان، ایجاد رعب و وحشت و قتل و غارت بود.

پاره‌ای از این تهاجمات که با عنوان «غارات» از آن یاد می‌شود، توسط تاریخ‌نگاران در کتابهایی با همین عنوان ثبت شده است.

حمله نعمان بن بشیر به عین التمر، حمله سفیان بن عوف بن انبار، حمله عبد الله بن سعده به تیماء، حمله عبد الرحمان بن قباث به جزیره و حمله بسر بن ابی ارطاة، از این دسته تهاجمات به شمار می‌آید.

^{۵۵۶} (۱). تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۳.

^{۵۵۷} (۲). ر.ک: همان، ص ۱۴۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۲-۶۶.

^{۵۵۸} (۳). تقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، ج ۱، ص ۲۴-۲۹؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۶۷.

^{۵۵۹} (۴). ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۲۵، ۲۷ و ۱۱۸.

بسر بن ابی ارطاة از طرف معاویه به مدینه آمد و ابو ایوب انصاری عامل علی (ع) را از آنجا بیرون راند. او خانه‌هایی را خراب کرد و سپس به مکه رفت و در آنجا نیز مردم را به بیعت با معاویه مجبور ساخت. وی پس از آن، عازم یمن شد و در آنجا دو فرزند عبید الله بن عباس را به قتل رساند و شمار بسیاری از شیعیان علی (ع) را نیز کشت. پس از ارسال نیرو از سوی امام علی (ع) بدانجا، او ناچار به سوی شام فرار کرد.^{۵۶۰}

۴-۱. برآیندها و پیامدهای حکومت امام علی (ع)

اکنون می‌توانیم پس از بیان اجمالی حوادث و تحولات عصر حکومت امام علی (ع)، به بررسی کلی این دوره بپردازیم و برآیندها و پیامدهای حکومت امام را ارزیابی کنیم.

حکومت امام علی (ع) همان‌گونه که با موفقیتها و نتایج ارزنده‌ای روبه‌رو بود، با تلخکامی‌هایی نیز مواجه گردید که قابل توجه است.

امام علی (ع) کوشید تا پس از سالها که از رحلت پیامبر (ص) می‌گذشت و جامعه اسلامی متأثر از عواملی چند، از جمله رفتار خلفای سه‌گانه و بازگشت عناصر جاهلی، به گسست با سنت پیامبر مواجه شده بود، دوباره به احیای ارزشها و اصول حکومت نبوی (ص) روی آورد و آن ویژگی‌ها را عملی سازد.

در همین راستا، توجه به اجرای عدالت و رفع تبعیض اقتصادی و اجتماعی، مورد توجه علی بن ابی طالب (ع) قرار گرفت و آن را اجرا نمود. به گفته یعقوبی، چون عربها در خصوص تساوی حقوقشان با عجمها به او اعتراض کردند، آن حضرت چوب کوچکی را از زمین برداشت و فرمود که من سراسر قرآن را خوانده‌ام، اما در آن این قدر برتری برای فرزندان

ص: ۱۲۶

اسماعیل بر فرزندان اسحاق نیافته‌ام.^{۵۶۱} افزون بر اینها، امام (ع) با علم و دانش گسترده‌ای که از آیین اسلام داشت، توانست به بیان و اجرای بسیاری از احکام اسلامی، به صورت صحیح و درست بپردازد و از آموزشهای غلط جلوگیری کند. علی (ع) در زمان خلفای پیش از خود نیز می‌کوشید به این وظیفه عمل کند. نمونه‌ای از این رفتار را شیخ مفید در الارشاد در مورد حکم غلط عثمان درباره سنگسار کردن یک زن و اصلاح آن توسط امام علی (ع) آورده است.^{۵۶۲}

از این گذشته، همان‌طور که پیش از این اشاره گردید و آن حضرت در شیوه به دست آوردن قدرت و چگونگی حفظ آن نیز مشی ویژه‌ای داشت. او نه برای کسب قدرت به هر شیوه‌ای متوسل می‌شد و نه در راه حفظ آن به هر اقدامی روی می‌آورد. به‌طور کلی، حکومت در نظر وی وسیله‌ای برای اجرای احکام الهی و برقراری قسط و عدل بود و در غیر این

^{۵۶۰} (۱) ر.ک: همان، ج ۲، ص ۴۱۶-۶۶۳؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۱۹۷-۲۹۳.

^{۵۶۱} (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۳.

^{۵۶۲} (۲) همان، ص ۷۱.

صورت، ارزش لنگه کفش وصله‌داری را نداشت. البته قاطعیت آن حضرت در اجرای امور، سبب رویگردانی دنیاطلبان از وی گردید و آنان بودند که آتش جنگهایی چون جمل و صفین را برافروختند.

علاوه بر آن پیدایش گروه‌ها و فرقه‌هایی چون اصحاب جمل، عثمانیه، خوارج و قاعدین در این دوره اتفاق افتاد.

۲. تشیع و جریانهای فکری - سیاسی

۱-۲. تشیع و شیعیان

در فصلهای گذشته، مباحث گسترده‌ای در مورد مفهوم تشیع و چگونگی پیدایش و شکل‌گیری آن مطرح گردید و به دیدگاه‌های چندی از محققان پرداخته شد.

براساس آنچه بیان گردید، چه مبدأ پیدایش تشیع را عصر پیامبر بدانیم و چه ریشه آن را در حوادث پس از رحلت رسول اکرم (ص) و جریان سقیفه جستجو کنیم، عصر حکومت امام علی (ع) را بایستی عصر استوار شدن اندیشه شیعی و رشد و گسترش و تثبیت تاریخی آن به شمار آوریم. در این دوره، در پناه حکومت امام علی (ع)، تشیع خود را آشکار ساخت و با شکل‌گیری سایر فرقه‌ها، مرزهای فکری و اعتقادی آن بیش از گذشته روشن و مشخص گردید. انتخاب امام علی (ع) از سوی مسلمانان به عنوان خلیفه و بیعت عمومی با آن حضرت، افق روشنی را به روی شیعیان گشود، همان‌گونه که شهادت او، موجب ناکامی‌ها و

ص: ۱۲۷

نامیدی‌های فراوانی گردید.

انتخاب علی (ع) یک پیروزی برای دیدگاه جانشینی که پیش از این مورد غفلت قرار گرفته بود، به حساب می‌آمد. در واقع اقلیتی وجود داشت که دسترسی علی (ع) را به خلافت، از زاویه‌ای کاملاً متفاوت با دیدگاه اکثریت جامعه می‌نگریست. به قدرت رسیدن علی (ع)، پیروزی بزرگی برای این حزب که مفهوم خاصی از رهبری جامعه را در نظر می‌گرفت، به حساب می‌آمد.^{۵۶۳}

افرادی از این اقلیت، در زمان انتخاب آن حضرت تمایلات و احساسات پرشوری را ابراز می‌کردند. برای نمونه، می‌توان از سخنان مالک اشتر یاد کرد که ضمن دعوت مردم به بیعت با علی (ع) می‌گفت: هذا وصی الاوصیاء و وارث علم الانبیاء.^{۵۶۴} پس از انتخاب نیز این شور و حرارت طرفداران او تداوم داشت و فزونی می‌گرفت. البته تا هنگام وقوع جنگ جمل، شیعیان راستین و مکتبی علی (ع) از اشخاص معدودی تشکیل می‌شد که از همان آغاز، آن حضرت را شایسته‌ترین فرد برای احراز مقام خلافت و رهبری جامعه پس از مرگ پیامبر (ص) می‌دانستند. پس از جنگ جمل، اصطلاح شیعه علی (ع) شامل همه کسانی شد که از او بر ضد عایشه حمایت کرده بودند و از این زمان به بعد، گروه

^{۵۶۳} (۱). جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت‌اللهی، ص ۱۱۵-۱۱۷.

^{۵۶۴} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۷۷.

اصلی شیعه به صورت درهم و برهم، گروه‌ها و افراد دیگری را نیز که به دلایل غیرمذهبی از علی (ع) حمایت می‌کردند، دربر می‌گرفت.^{۵۶۵}

هنگامی که علی (ع) نظر بزرگانی را برای رفتن به صفین و جنگ با معاویه جویا شد، مالک ابراز داشت تمام کسانی که می‌بینی، شیعه تو هستند و حیات پس از تو را نمی‌خواهند.^{۵۶۶}

در واقع بایستی برای کلمه شیعه، یک معنای اختصاصی و یک معنای عام در نظر گرفت و به تبع آن، طرفداران علی (ع) را تقسیم کرد و بین طرفداران علی (ع) که بر عامل مذهبی جانشینی تأکید داشته و او را وصی می‌دانستند، با کسانی که به دلیل زمینه‌های سیاسی از او حمایت می‌کردند، به‌ویژه پس از انتخاب کوفه، تمایز قائل شد.^{۵۶۷}

افزون بر پیروان سیاسی، در بین طرفداران علی (ع) افرادی وجود داشتند که سوگند خورده بودند که دوست کسانی باشند که علی (ع) دوست آنهاست و دشمن کسانی باشند که

ص: ۱۲۸

علی (ع) دشمن آنهاست.^{۵۶۸} به نظر می‌رسد مبنای پیروی استوار این دسته، چیزی جز روایت غدیر نبوده است که در آن، پیامبر از خداوند خواسته بود که دوست دوستان علی و دشمن دشمنان او باشد. همان‌گونه که گذشت، طرفداران علی همگی یکسان نبودند. کسانی معتقدند که اطلاق شیعه بر بعضی از اینان صحیح نیست؛ زیرا آن بعض تنها تمایلات شیعی داشتند و بر گرد علی (ع)، به‌عنوان خلیفه چهارم مسلمانان و نه براساس اعتقاد به امامت منصوص او جمع شده بودند.^{۵۶۹} به نظر یکی از مورخان، طرفداران علی (ع) را می‌توان به سه دسته زیر تقسیم کرد:

۱- کسانی که کاملاً از او اطاعت و پیروی می‌کردند.

۲- کسانی که به شیخین نیز تمایل داشتند.

۳- کسانی که در حق او شدیداً مبالغه می‌کردند.^{۵۷۰}

در تقسیم دیگری که برای شیعیان علی (ع) ذکر شده است، آنان به: الاصفیاء (دوستان صمیمی)؛ الاولیاء (دوستان فداکار)؛ الاصحاب (یاران)؛ و شرطات الخمیس (طبقه برگزیده) تفکیک شده‌اند.^{۵۷۱}

^{۵۶۵} (۳). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۰.

^{۵۶۶} (۴). وقعه صفین، ص ۹۵.

^{۵۶۷} (۵). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۰.

^{۵۶۸} (۱). ر.ک: الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۰۲.

^{۵۶۹} (۲). ر.ک: قادری، حاتم، اندیشه‌های سیاسی در اسلام و ایران، ص ۴۶.

^{۵۷۰} (۳). ر.ک: البدء و التاریخ، ج ۲، ص ۱۷۶-۱۷۷.

^{۵۷۱} (۴). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۲۰.

همان طور که پیش از این اشاره شد، غالیان یک دسته از پیروان علی (ع) را تشکیل می‌دادند. پیدایش غلو، به همان زمان امیر مؤمنان علی (ع) مربوط است. شخصیت امام به گونه‌ای بود که دو برخورد افراطی و تفریطی را درباره ایشان در میان مردم ایجاد می‌کرد، به طوری که گاه تا حد نسبت دادن صفات الوهی به ایشان، و گاه در حد تکفیر، با آن حضرت برخورد می‌شد.^{۵۷۲}

برخی پیدایش غلو را به عبد الله بن سبأ نسبت می‌دهند که پیش از این در مباحث مربوط به قتل عثمان از وی یاد شد. در آنجا بر این نکته تأکید گردید که اخبار مربوط به این شخص به طور عمده، از طریق سیف بن عمر که دروغگو بوده است و آن هم به واسطه طبری و نه سایر منابع نقل شده است.^{۵۷۳} در رابطه با علت پیدایش غالیان به نظر می‌رسد که عواملی چون نفوذ افرادی در صف شیعیان و حمایت قدرتها از آنان برای بدنام کردن تشیع، و همچنین

ص: ۱۲۹

بروز کرامتهایی از ائمه که عقل برخی از شیعیان تاب تحمل آنها را نداشت، در پیدایش این غالیان مؤثر بوده است.^{۵۷۴} اما در خصوص اندیشه و رفتار آنها می‌دانیم که غالیان کسانی بودند که برای امام علی (ع) و بعدها فرزندان او صفات الوهی قائل بودند و حتی کسانی از آنها، آن حضرت را خدا می‌پنداشتند. این گونه اندیشه‌ها در نظر امام علی (ع) و سایر ائمه کفر به شمار می‌آمد و بر این اساس، برخوردهای تنیدی از سوی آنان با غالیان صورت می‌گرفت. در پاره‌ای از منابع، سخن از تبعید غالیان و حتی کشتن برخی از آنان به دست امام علی (ع) آمده است. این غالیان، در دوره دیگر امامان شیعی نیز وجود داشته‌اند.

۲-۲. عثمانیه

گروه عثمانیه را باید در نقطه مخالف شیعیان به حساب آورد. اینان جمعی از مسلمانان بودند که پس از کشته شدن خلیفه سوم و به ویژه بر اثر تبلیغات امویان، به مظلومیت خلیفه مقتول قائل شدند و معاویه را از آن جهت که خود را خون خواه عثمان می‌دانست، به عنوان امیر پذیرفتند و بدین ترتیب، در مقابل حکومت علی (ع) قرار گرفتند. بنا بر قولی، نعمان بن بشیر^{۵۷۵} که از انصار بود، پس از کشته شدن عثمان در خفا به خانه عثمان رفت و پیراهن خونینی را از زن وی گرفت و به شام رفت و آن را به معاویه داد. معاویه آن پیراهن خونین را که اثر انگشتان عثمان بدان نقش بسته بود، در مسجد دمشق آویخت و علی (ع) را مسئول خون عثمان معرفی کرد. سپس عده‌ای مهاجر و انصار به وی پیوستند و با معاویه در متهم ساختن علی (ع) به قتل عثمان هم‌داستان شدند. این جمع را «عثمانیه» خوانند.^{۵۷۶}

^{۵۷۲} (۵). جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران، ص ۵۴.

^{۵۷۳} (۶). برای مطالعه بیشتر درباره عبد الله بن سبأ ر. ک: عسکری، سید مرتضی، عبد الله بن سبأ، ترجمه احمد فهری و دیگران.

^{۵۷۴} (۱). برای مطالعه بیشتر ر. ک: اسفندیاری، اسکندر، پژوهشی درباره طوایف غلاة تا پایان غیبت صغری.

^{۵۷۵} (۲). وی پسر بشیر بن سعد خزرجی است که در سقیفه بنی ساعده در رقابت و مخالفت با سعد بن عبادة در بیعت با ابو بکر پیشگام شد.

^{۵۷۶} (۳). مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های آن در اسلام، ص ۲۴-۲۵.

اگرچه تشکیل عثمانیه با اقدامات معاویه همراه بود، اما پیدایش آنان به عصر عثمان و زمان قتل او که با بیعت علی (ع) توأم گشت، بازمی‌گشت. مقدسی معتقد است که بنی امیه و عثمانیه از صحابه، از بیعت علی (ع) تخلف کردند.^{۵۷۷}

این نویسندگان، کسانی همچون حسان بن ثابت، کعب بن عجرة و نعمان بن بشیر را از عثمانیه می‌شمارد. طبری نیز از کسان دیگری همانند کعب بن مالک، مسلمة بن مخلد،

ص: ۱۳۰

ابو سعید خدری، محمد بن مسلمه، زید بن ثابت، رافع بن خدیج و فضالة بن عبید در شمار عثمانیان یاد کرده است.^{۵۷۸}

در تمایز بین شیعه و عثمانیه گفته شده است کسانی که علی (ع) را در جنگ جمل و سپس در صفین یاری کردند، در ابتدا مردم عراق و بعدها حزب علی (ع)، شیعه علی یا العلویة خوانده شدند و مخالفان آنان را، شیعه عثمانی یا العثمانیه نامیدند.^{۵۷۹}

عثمانیه در دو رویداد جنگ جمل و صفین، در مقابل شیعیان علی (ع) قرار گرفتند.

بصریان به علت حمایتی که از سپاه جمل نشان دادند، عثمانی مذهب شناخته شدند. پس از جنگ جمل، تداوم فرقه عثمانیه را باید در شام دنبال کرد. حکومت بنی امیه، تبلور غلبه مذهب عثمانی بود. این مذهب، خلافت علی (ع) را مشروع نمی‌دانست و دستاویز پیروان آن این بود که خلیفه سوم به دست امام یا به تحریک او کشته شده است و به علاوه، تمامی مردم بر او اجتماع نکردند. عثمانیه بر این باور بودند که جانشین بر حق عثمان معاویه است.

دو شهر بصره و کوفه، با دو گرایش عثمانی و شیعی، رقیب یکدیگر شناخته می‌شدند.^{۵۸۰} با این همه، باید گفت که عثمانیه فرقه‌ای با مبانی و مختصات معین و مشخص کلامی، فقهی و غیره نبود و بیشتر باید آن را بهانه و ترفندی سیاسی در دست امویان و دیگر قدرت‌طلبانی دانست که موقعیت و منافع خود را با به خلافت رسیدن علی (ع) در معرض خطر و تهدید جدی می‌دیدند.

۳-۲. خوارج

همان‌گونه که پیش از این گذشت، در جریان نبرد صفین و پس از آن، گروهی از سپاهیان امام علی (ع) از او جدا شدند و پس از چندی در نبرد نهروان در مقابل آن حضرت قرار گرفتند.

این مخالفان جدید، با اسامی مختلفی چون خوارج، حروریه و مارقین شهرت یافته‌اند. آنها را بدان جهت خوارج گویند که از صف طرفداران علی (ع) به‌طور خاص، یا از جمع مسلمانان به‌طور عام خارج گردیدند. عنوان حروریه نیز به علت

^{۵۷۷} (۴). البدء و التاريخ، ج ۲، ص ۲۲۰.

^{۵۷۸} (۱). تاریخ الطبری، ج ۳، ص ۴۵۲.

^{۵۷۹} (۲). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۱۹.

^{۵۸۰} (۳). تاریخ تشیع در ایران، ص ۴۲-۴۳.

اقامت آنان در روستای حروراء در اطراف کوفه بر آنان اطلاق شده است. اصطلاح مارقین را هم خود امام علی (ع) بر آنان نهاده است. مارق، به تیری گفته می‌شود که از نشانه بگذرد. این عنوان بر خوارج به دلیل خارج شدنشان از دین به کار رفته است. آنها پس از عصر امام علی (ع) نیز فرقه‌ای قابل توجه بودند که برای خلفای اموی و عباسی مزاحمت‌های بسیاری پدید می‌آوردند. خوارج

ص: ۱۳۱

بعدها دارای گرایش‌های مختلفی در امور دینی و سیاسی گرویدند و خود به فرقه‌های چندی همچون ازارقه، نجدات، راسبیه، اباضیه و غیره تقسیم شدند.^{۵۸۱}

۴-۲. قاعدین

این عنوان، برگرفته از واژه قعود به معنای نشستن است و منظور از آن، کسانی هستند که موضع بی‌طرفی را در برابر حکومت علی (ع) و مخالفان او در پیش گرفتند. در مورد قاعدین، برخی بر این باورند که اینان حتی از بیعت با آن حضرت هم پرهیز کرده‌اند، اما قول دیگر آن است که بیشتر قاعدین بیعت کردند، ولی از حضور در نبردهایی چون جمل و صفین خودداری ورزیدند.^{۵۸۲} شیخ مفید ضمن پذیرش قول دوم، به بررسی علل قعود اینان از همراهی با علی (ع) در جنگ‌ها پرداخته است.^{۵۸۳} در واقع قاعدین جریان سومی بودند که بین شیعیان و عثمانیان قرار داشتند. علت عدم حضور آنان در نبردها نیز ناشی از این است که یا هر دو طرف دعوا را گمراه دانسته و نبردها را فتنه تلقی می‌کردند، یا اینکه ضمن اعتقاد به حق بودن غیر معین یکی از دو گروه درگیر، خود را از شناخت آن گروه عاجز می‌دانستند.

کسانی چون سعد بن ابی وقاص، عبد الله بن عمر، محمد بن مسلمه، ابو موسی اشعری، ابو سعید خدری و ابو مسعود انصاری را می‌توان در شمار قاعدین به حساب آورد. پیش از این نیز از این گروه با عنوان کناره‌جویان یاد کرده‌ایم. به نظر می‌رسد بتوان پیوندهایی را بین این گروه و فرقه‌های بعدی همچون مرجئه و حتی معتزله جستجو کرد.

۳. شهادت امام علی (ع)

شهادت علی (ع) در بیست و یکم ماه رمضان سال چهارم هجری و به دنبال ضربت خوردن او در نوزدهم همان ماه اتفاق افتاد. قاتل وی عبد الرحمان بن ملجم مرادی، یکی از خوارج است که پس از نشستی با یارانش در مراسم حج، و تصمیم به قتل معاویه و عمرو بن عاص و علی، عازم کوفه شد و با همکاری کسانی چون شیبیب و وردان و همچنین یاری اشعث بن قیس، به قتل آن حضرت دست زد. علی (ع) دو روز پس از ضربت خوردن به ندای حق لبیک گفت و بدن مطهر وی بنا بر وصیتش و جهت مصون ماندن از تعرض کسانی چون بنی امیه و خوارج در مکانی مخفی به خاک سپرده شد.^{۵۸۴}

^{۵۸۱} (۱). برای مطالعه بیشتر، ر. ک: مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، ص ۴۹-۶۹.

^{۵۸۲} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸-۱۰.

^{۵۸۳} (۳). الجمل ...، ص ۹۴-۹۷.

^{۵۸۴} (۴). مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۱۱ و ۲۱-۲۶.

خلاصه

در گفتار حاضر، به بررسی تاریخ تشیع در عصر امام علی (ع) پرداختیم. برای درک عمیق‌تری از روند تشیع در این مقطع، نخست به جریان انتخاب آن حضرت و تحولات پس از آن روی آوردیم. همچنین به اجمال، فرقه‌ها و جریانهای دیگری را که در دوره مذکور مطرح بوده‌اند، باز شناختیم.

بر اساس آنچه گفته شد، روشن گردید که اگرچه ریشه پیدایش تشیع به عصر پیامبر (ص) بازمی‌گردد، اما ظهور و تجلی گسترده این اندیشه و همچنین قوام و تمایز آن از دیگر جریانها، در زمان حکومت امام علی (ع) روی داده است. بدین ترتیب، می‌توان عصر حکومت آن حضرت را دوره طلایی تاریخ تشیع به شمار آورد.

بی‌تردید شهادت امام علی (ع) و فرورفتن خورشید پرفروغ وجود او در رمضان سال چهارم هجری، شیعیان را در حاله‌ای از سردرگمی و ضعف قرار داد. اینان با از دست دادن علی (ع)، هم از رهبری پیشوای بزرگ خویش محروم گشتند و هم دستشان از قدرت کوتاه گردید. متأسفانه دوره کوتاه‌مدت حکومت امام حسن (ع) نیز به واسطه صلحی که بر او تحمیل شد نتوانست این وضعیت نامطلوب را سامان بخشد. در فصل آینده، مباحث مربوط به تاریخ تشیع در عصر امام حسن (ع) را پی خواهیم گرفت.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی سیره سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی امام علی (ع).
۲. بررسی چگونگی برخورد امام علی (ع) با مخالفان خود در دوره حکومت خویش.
۳. شناخت دسته‌بندی گروه‌های طرفدار امام علی (ع) در دوره حکومت آن حضرت.
۴. بررسی چگونگی پراکندگی جغرافیایی شیعیان در عصر حکومت امام علی (ع) در شهرها و مناطق مختلف.
۵. بررسی علل تبدیل شدن کوفه به مرکز تشیع در عصر حکومت امام علی (ع).
۶. بررسی وضعیت اقتصادی و اجتماعی شیعیان در عصر حکومت امام علی (ع).
۷. شناخت بزرگان شیعه در عصر حکومت امام علی (ع).

فصل پنجم تشیع در دوره حکومت و امامت امام حسن (ع)

در فصل حاضر که به بررسی تاریخ تشیع در عصر امام حسن (ع) اختصاص دارد، مباحث چندی ارائه خواهد شد. در ابتدا ضروری است به مطالعه زندگانی امام حسن (ع) بپردازیم و تحولات تاریخی مربوط به عصر آن امام را بررسی کنیم. برای این کار، می‌توان سیره آن امام را در سه مرحله بررسی کرد: نخست از تولد تا آغاز حکومت، سپس از حکومت تا صلح با معاویه، و آنگاه از صلح تا شهادت. این مباحث، بستر مناسبی برای مطالعه تاریخ تشیع در عصر امامت و حکومت امام حسن (ع) فراهم می‌آورد تا مباحثی همچون مفهوم و جایگاه شیعه در آن عصر، سیاست دولت اموی در قبال شیعیان، چگونگی ارتباط شیعیان با پیشوای خود، و نیز دیدگاه‌ها و مواضع دیگر جریانها و فرقه‌ها مورد توجه قرار گیرد.

۱. امام حسن (ع) از تولد تا آغاز خلافت

براساس روایات مشهور، تولد حسن بن علی (ع) در شهر مدینه و در شب سه‌شنبه، نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم یا سوم هجری اتفاق افتاده است.^{۵۸۵} در مورد نامگذاری آن حضرت گفته شده است نام حسن که پیامبر بر او نهاد، برگرفته از شیر عبری است که نام پسر بزرگ هارون بوده است.^{۵۸۶} کنیه آن حضرت ابو محمد، و لقبهای وی مجتبی، تقی، طیب، زکی، سید، سبط و ولی است.

امام حسن (ع) حدود هفت سال از عمر مبارک پیامبر (ص) را درک کرد. رسول خدا همیشه بدو محبت می‌ورزید و در بیانی معروف، او و برادرش حسین را سید جوانان اهل

ص: ۱۳۴

بهشت خواند. از زندگانی امام حسن (ع) در عصر خلفای نخست پس از پیامبر، اطلاعات چندانی در دست نیست. براساس برخی روایات که درستی‌شان چندان تردید است، حضرت در بعضی فتوحات عصر خلفا، مانند فتح بخشی از آفریقا به فرماندهی عبد الله بن نافع، یا لشکرکشی سعید بن عاص به خراسان شرکت داشته است.^{۵۸۷}

در طی این مدت، آن حضرت در کنار پدر بزرگوارش حضور داشت و مطیع اوامر او بود.

همان‌گونه که به امر علی (ع)، از خانه عثمان به هنگام محاصره شورشیان محافظت کرد.^{۵۸۸} پس از کشته شدن عثمان و روی آوردن مردم به علی (ع)، امام حسن همچون یاری صدیق، در تمامی حوادث برجسته عصر حکومت امام علی (ع) حضور داشت و از پدرش حمایت کرد.

در آستانه جنگ جمل، علی (ع) آن حضرت را در مأموریتی به کوفه فرستاد تا اهالی آن شهر را به یاری پدرش فراخواند.^{۵۸۹} در آغاز همان جنگ نیز نخستین کسی بود که به امر پدر، خطبه عبد الله بن زبیر را پاسخی استوار داد.^{۵۹۰}

^{۵۸۵} (۱) طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۰۵؛ اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۳۶.

^{۵۸۶} (۲) طبق روایت معروف نقل شده از پیامبر (ص)، علی (ع) نزد آن حضرت مقام و منزلت هارون (ع) برای موسی (ع) را داشته است.

^{۵۸۷} (۱) الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۶.

^{۵۸۸} (۲) نهایت الارب، ج ۱۹، ص ۴۹۳-۴۹۴.

^{۵۸۹} (۳) الجمل ...، ص ۲۴۵ و ۲۶۱.

در دوران استقرار امام علی (ع) در کوفه و بروز تحولاتی چون جنگ صفین و نهروان و غارات معاویه، امام حسن (ع) همچنان مطیع و یاور با وفای پدر بود. این برخلاف تصویر نادرستی است که از آن حضرت ارائه می‌شود و البته ریشه در روایات ساختگی عصر اموی دارد.^{۵۹۱}

۲. امام حسن (ع) از خلافت تا صلح با معاویه

با شهادت علی (ع)، عصر امامت و همچنین دوران حکومت امام حسن (ع) آغاز گردید. در مورد تعیین امام حسن (ع) به‌عنوان جانشین از سوی علی (ع)، روایات گوناگونی وجود دارد.

در این میان، برخلاف روایتی که بلاذری از عبد الرحمان بن جندب آورده که چون علی ضربت خورد، در پاسخ کسی که از او پرسید: آیا با حسن بیعت کنیم؟ جواب داد: نه امر می‌کنم، نه نهی،^{۵۹۲} منابعی دیگر بر تعیین امام حسن (ع) از سوی آن حضرت به‌عنوان وصی و جانشین تأکید کرده‌اند.

کلینی در روایتی آورده است که علی (ع) به فرزندش حسن (ع) وصیت کرد و امام

ص: ۱۳۵

حسین (ع) و محمد و دیگر فرزندان و بزرگان شیعه و اهل بیتش را بر آن گواه گرفت و سپس کتاب و سلاح را به او داد و فرمود که رسول خدا امر کرده است تا تو را وصی خود قرار دهم، همان‌گونه که او مرا وصی خود کرد و همانند آنچه او کرد، کتاب و سلاح در اختیار تو قرار دهم و تو هم پس از خود، به برادرت حسین و او به فرزندش علی و همین‌طور به دیگران منتقل نمایم.^{۵۹۳} بر این اساس، امام حسن (ع) در فردای شبی که پدرش به شهادت رسید، مردم را به بیعت با خود فراخواند و مردم با او به‌عنوان خلیفه و امام بیعت نمودند.^{۵۹۴} آنگاه خطبه‌ای خواند و پس از حمد الهی و درود بر پیامبر، به ستایش پدر بزرگوارش پرداخت و فرمود: علی کسی بود که نه اولین بر او سبقت جستند و نه آخرین او را درک خواهند کرد. او در شبی درگذشت که عیسی (ع) و یوشع (ع) در آن درگذشتند. دارایی او پس از مرگ هفتصد درهم بود که قصد داشت بدان غلامی را برای بستگانش خریداری نماید. آنگاه اشک دیدگان او را فراگرفت و او و مردم گریستند.^{۵۹۵}

نخستین کسی که با امام حسن (ع) بیعت کرد، قیس بن سعد بن عبادة بود. آن حضرت با بیعت‌کنندگان شرط کرد تا مطیع او باشند و با هرکسی که صلح کند، صلح کنند و با هرکسی که بچنگد، جنگ نمایند. چون این سخنان را بر زبان راند،

^{۵۹۰} (۴). همان، ص ۳۲۷.

^{۵۹۱} (۵). برای نمونه، طه حسین در کتاب علی و فرزندانش می‌کوشد تا نوعی اختلاف در اندیشه و رفتار بین امام علی (ع) و فرزندش امام حسن (ع) نشان دهد.

^{۵۹۲} (۶). ر. ک: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۶۲.

^{۵۹۳} (۱). اصول الکافی، ج ۱، ص ۳۱۲؛ إعلام الوری، ص ۲۰۸؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۵۸.

^{۵۹۴} (۲). طبرسی که دلایل فراوانی را برای اثبات امامت آن حضرت آورده، می‌نویسد: انا وجدنا الحسن بن علی (ع) قد دعا الی الامر بعد ابيه و بايعه الناس علی أنه الخلیفة و الامام.

^{۵۹۵} (۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۳؛ إعلام الوری، ص ۲۰۸ - ۲۰۹.

برخی گفتند که این شخص برای ما فرمانده مناسبی نیست و چیزی جز جنگ را نمی‌خواهد.^{۵۹۶} براساس گفته ابن اعثم کوفی، پس از بیعت مردم با امام حسن (ع)، آن حضرت به مدت دو ماه در کوفه ماند، بدون اینکه کسی را به سوی معاویه گسیل دارد یا از جنگ با معاویه سخنی گوید، تا اینکه نامه عبد الله بن عباس از بصره بدو رسید و چون از همراهی این عباس با خود آگاهی یافت، خشنود شد و کاتب خود را فراخواند و نامه‌ای به معاویه نوشت و او را به کسانی از قریش تشبیه کرد که پس از رحلت رسول خدا، حق حکومت را از اهل بیت او گرفتند. وی همچنین به معاویه اعلام کرد که امیر مؤمنان علی (ع) به هنگام درگذشت، امر حکومت را بدو واگذاشته است و بر معاویه است تا تقوای الهی را پیشه کند و صلاح امت محمد (ص) و حفظ خون آنان را در نظر گیرد.^{۵۹۷}

ص: ۱۳۶

امام این نامه را به وسیله دو تن از یارانش، با نامه‌های جندب بن کعب ازدی و حارث بن سوید تیمی نزد معاویه فرستاد و از آن دو خواست تا معاویه را به بیعت و اطاعت دعوت نمایند. معاویه چون نامه امام حسن (ع) را خواند، در جواب او نوشت که چون حکمین پس از جنگ صفین به عزل پدر تو رأی داده‌اند، پس او دیگر حق نداشته است تا تو را پس از خود به‌عنوان جانشین تعیین کند. سپس معاویه ضحاک بن قیس را در شام جانشین خود گذاشت و با شصت هزار سپاه عازم عراق گردید. او عبد الله بن عامر بن کریز را پیشاپیش فرستاد و وی عین التمر را گرفت و آهنگ تصرف مدائن کرد. به دنبال این اقدامات، امام حسن (ع) که با سرپیچی و آتش‌افروزی معاویه روبه‌رو شد، مردم را به جنگ با وی فراخواند و مغیره بن نوفل را در کوفه جانشین خود ساخت و از آنجا خارج گردید.

در مورد تعداد سپاهیان امام حسن (ع) سخنان گوناگونی گفته‌اند. برخی از تاریخ‌نگاران تعداد آنها را دوازده هزار و دیگران چهل هزار نفر دانسته‌اند. قدر مسلم آن است که آن حضرت دوازده هزار از سپاهیان خود را با عبید الله بن عباس روانه کرده است، هرچند از شمار سپاهیان که همراه خود او بودند، آماری در دست نیست.^{۵۹۸}

در مورد چگونگی رویارویی سپاهیان آن حضرت با سپاه شام نیز تصویر روشنی در منابع یافت نمی‌شود. عبید الله با سپاهیان خود که قیس بن سعد نیز در آن حضور داشت، به سوی ناحیه جزیره رفت و معاویه نیز از آن طرف به سوی موصل حرکت کرد تا اینکه دو سپاه در مقابل هم قرار گرفتند. امام حسن (ع) نیز برای مقابله با عبد الله بن عامر بن کریز به سوی او حرکت کرد. اما چون به منطقه سابط رسید، در سپاه خود سستی و ناخرسندی از جنگ را ملاحظه کرد.^{۵۹۹} از طرفی چون معاویه در مقابل سپاه اعزامی کوفه قرار گرفت، مخفیانه به قیس خبر داد که حاضر است مبلغ یک میلیون درهم به او بپردازد، به شرط آنکه از جنگ منصرف شود یا به معاویه بپیوندد. قیس این پیشنهاد را نپذیرفت. معاویه همین پیشنهاد را به عبید الله داد و او با هشت هزار از سپاهیان خود به سوی معاویه رفت و قیس را با بقیه سپاه تنها گذاشت.^{۶۰۰}

^{۵۹۶} (۴). نهاية الارب، ج ۲۰، ص ۲۲۴.

^{۵۹۷} (۵). الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۰-۱۵۱.

^{۵۹۸} (۱). ر. ک: همان، ج ۴، ص ۱۵۳؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

^{۵۹۹} (۲). الاخبار الطوال، ج ۲۱۶.

^{۶۰۰} (۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.

همچنین معاویه جاسوسانی را در سپاه امام حسن (ع) فرستاد و آنها شایعه افکندند که قیس با معاویه صلح کرده است. معاویه همین شایعات را در مورد خود امام حسن (ع) در

ص: ۱۳۷

سپاه قیس پراکنده ساخت. بدین گونه که مغیره بن شعبه و عبد الله بن کریز و دیگرانی را نزد امام حسن (ع) فرستاد و این افراد هنگام خروج از خیمه آن حضرت، شایعه افکندند که وی با معاویه صلح کرده است. این اقدامات سبب گردید تا سپاه امام حسن (ع) مضطرب شود.

پس کسانی به خیمه او حمله و خیمه گاه او را غارت کردند. مدتی بعد در حالی که امام بر اسبی سوار بود، جراح بن سنان اسدی که در کمین او نشسته بود، با خنجر وی را مجروح ساخت. همچنین معاویه با نوشتن نامه‌ها و دادن وعده‌هایی به سران قبایل حاضر در لشکر امام، آنان را به خود متمایل کرده بود.

به دنبال این وقایع، یاران امام حسن (ع) او را در حالی که خون بسیار از بدنش رفته بود، به مدائن بردند. این عوامل سبب گردید تا سپاهیان امام از گرد او پراکنده شدند و شرایط به گونه‌ای دیگر رقم خورد.

۳. صلح با معاویه و پیامدهای آن

هنگامی که امام حسن (ع) با چنین شرایطی مواجه شد، به صلح با معاویه و سپردن امور به او رضایت داد. در مورد علل صلح آن حضرت، دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد. مهم‌ترین عواملی که در پذیرش صلح از طرف امام حسن (ع) موثر بوده است، عبارت‌اند از:

۱- از دست دادن توان و قدرت نظامی برای رویارویی با معاویه. یعقوبی در این زمینه می‌نویسد: چون حسن بن علی توانی در خود ندید و مشاهده کرد که اصحابش پراکنده شده‌اند، با معاویه صلح کرد.^{۶۰۱} از خود امام نیز نقل شده که فرموده است: به خدا سوگند من حکومت را تسلیم معاویه نکردم، جز اینکه یارانی برای نبرد با او نیافتیم؛ ولی اگر همراهانی داشتیم، شب و روز با او می‌جنگیدم تا خدا میان من و او حکم کند.

۲- جلوگیری از ریخته شدن خون شیعیان. از آنجایی که بیشتر سپاهیان امام او را تنها گذاشتند و تنها شیعیان وی بر گرد او بودند، در صورتی که آن حضرت با آن تعداد محدود جنگ با معاویه را ادامه می‌داد، نبرد نتیجه‌ای جز کشته شدن شیعیان در پی نداشت. بر این اساس، امام در خطبه‌ای که به هنگام پذیرفتن صلح خواند، فرمود: ای مردم! خداوند شما را به اولین از ما هدایت کرد و به آخرین از ما جانهایتان را حفظ نمود.^{۶۰۲}

۳. غارت شدن خیمه امام حسن (ع) و همچنین مجروح شدن شدید آن حضرت توسط

ص: ۱۳۸

^{۶۰۱} (۱). همان، ص ۲۱۵.

^{۶۰۲} (۲). همان.

یکی از خوارج که به بستری شدن ایشان منتهی شد نیز، در پذیرش صلح بی تأثیر نبوده است.

مواد صلحنامه بر پایه آنچه در پاره‌ای منابع آمده، چنین بوده است:

۱. معاویه باید در بین مسلمانان به کتاب خدا و سنت رسول او و سیره خلفای راشدین عمل کند.
۲. معاویه حق تعیین ولی عهد ندارد، بلکه شورایی از مسلمانان راجع به خلیفه پس از او نظر خواهند داد.
۳. عموم مردم در هرکجا که باشند اعم از شام، یمن، عراق، حجاز و غیره در امان هستند.
۴. یاران علی (ع) و شیعیان او در هرکجا که باشند، در خصوص جان، اموال، زنان و فرزندان خود در امان هستند.
۵. معاویه، حق ستم آشکار و پنهان بر امام حسن (ع) و برادرش حسین (ع) و کسی از اهل بیت پیامبر (ص) را ندارد.^{۶۰۳}

هنگامی که صلحنامه بین امام حسن (ع) و معاویه منعقد گشت، امام به کوفه آمد و معاویه نیز بدانجا رفت و از مردم برای خود بیعت گرفت. معاویه در آنجا خطبه‌ای خواند و ضمن آن، اعلام کرد که تمام شروطی که پذیرفته است، برای خاموش کردن جنگ بوده است. او گفت: «هر شرطی که با شما کرده‌ام و هر عهده‌ای که بسته‌ام، همه را زیر پا می‌گذارم. من برای نماز و زکات و حج با شما نجنگیدم. نبرد من با شما تنها به خاطر آن بود که بر شما حکومت کنم.» بدنبال این سخنان نزدیک بود شورشی روی دهد، به گونه‌ای که معاویه بر جان خود ترسید.^{۶۰۴}

همچنین معاویه به‌رغم تعهدی که کرده بود، در خطبه خود از علی و فرزندش حسن به زشتی یاد کرد و هردو را دشنام داد. حسین (ع) برپا خاست تا او را پاسخ گوید، اما برادرش حسن (ع) دست او را گرفت و بنشانند و خود برخاست و چنین گفت:

ای کسی که از علی (ع) یاد کرده‌ای، بدان من حسن هستم و پدرم علی است، اما تو معاویه‌ای و پدرت ابو سفیان (صخر) است. مادر من فاطمه است و مادر تو هندی. جد من رسول خدا و جد تو حرب است. جدّه من خدیجه و جدّه تو فتیله است. پس

ص: ۱۳۹

نفرین خدا بر هریک از ما باد که گمنام‌تر، تبارش پست‌تر، پلیدتر و در پلیدی و کفر و نفاق، دیرینه‌تر است.

به دنبال این سخنان، گروهی از مردم که حاضر بودند یک صدا آمین گفتند. بسیاری از کسانی که این جریان را نقل کرده‌اند نیز نوشته‌اند که ما نیز آمین می‌گوییم.^{۶۰۵}

^{۶۰۳} (۱) ر.ک: الفتوح، ج ۴، ص ۱۵۹-۱۶۰؛ ابن صباغ، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة أحوال الائمة، ص ۱۵۴-۱۵۵.

^{۶۰۴} (۲) الفتوح، ج ۴، ص ۱۶۴؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۴؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵ و ۴۶.

^{۶۰۵} (۱) مقاتل الطالبیین، ص ۴۶.

صلحنامه در ربیع الاول یا جمادی الاولی سال ۴۱ ق و حدود هفت الی هشت ماه پس از شهادت امام علی (ع) و بیعت با امام حسن (ع) منعقد شد. با انعقاد آن، در واقع دوره حکومت کوتاه امام حسن (ع) به پایان رسید. به دنبال صلح مذکور دست امام بطور کلی از حکومت و قدرت سیاسی کوتاه شد. از آنجایی که قدرت، یکی از مهم‌ترین ابزارها برای انجام تحولات اجتماعی و سیاسی است، خروج آن از دست امام حسن (ع) و یارانش و افتادن کامل آن در دست معاویه و طرفدارانش، می‌توانست تأثیر شگرفی در روند تحولات باقی گذارد. این امر آن‌چنان آشکار و بدیهی بود که حتی موجب اعتراض برخی از اصحاب امام حسن (ع) گردید و آنان موضعی انتقادی در مقابل رفتار پیشوای خود گرفتند. امام حسن (ع) دلایل و علل پذیرش صلح را برای آنان بیان کرد، اما برخی همچنان ناخشنود بودند و فهم رفتار امام برایشان دشوار می‌نمود. پاره‌ای از مخالفان صلح حتی می‌کوشیدند تا امام حسین (ع) را در موضع مخالف برادر خود جای دهند و با خود همراه سازند، اما توفیقی به دست نیاوردند. از دیگر پیامدهای صلح، تصمیم امام حسن (ع) برای ترک کوفه و بازگشت به مدینه بود. به‌طور دقیق مشخص نیست که آیا این تصمیم را آن حضرت خود آزادانه برگزید یا بر اثر فشار معاویه بدان تن داد، اما می‌توان این احتمال را در نظر گرفت که این حرکت نیز تحت تأثیر صلح بوده است؛ زیرا اگر مقتضیات حکومتی، علی (ع) را از مدینه به کوفه کشانده بود، اکنون دیگر با انتقال حکومت و خارج شدن آن از دست فرزند او یعنی امام حسن (ع)، چنین مقتضیاتی وجود نداشت. به علاوه، عراق به سبب نزاع دیرینه‌ای که با شام داشت، زمینه مناسبی برای شورش فراهم آورده بود و در صورتی که امام حسن (ع) در آنجا اقامت می‌گزید، ناچار به درگیر شدن در این شورشها می‌گردید و این خود بهانه کافی برای دولت اموی پدید می‌آورد تا او را ناقض صلح تلقی نماید و به دنبال آن، هرگونه اقدامی را برضد آن حضرت جایز بشمارد. هرچند این صلح برای حفظ خون شیعیان و طرفداران امام حسن (ع) مفید افتاد، اما از جنبه‌های دیگر آثار ناگواری را در پی داشت.

ص: ۱۴۰

۴. امام حسن (ع) در مدینه^{۶۰۶}

سالهای حضور امام حسن (ع) در مدینه که به دنبال صلح با معاویه آغاز شد و تا شهادت آن حضرت ادامه یافت، فصلی قابل توجه در تاریخ حیات سیاسی - فرهنگی آن امام معصوم به شمار می‌رود که متأسفانه تاکنون مورد توجه جدی قرار نگرفته است. تنها روایات و حکایاتی از زندگی آن بزرگوار در این مقطع باقی مانده است که به هیچ‌وجه تصویر روشنی از اقدامات و مواضع وی، در طی زمانی که قریب یک دهه ادامه یافت، ارائه نمی‌کند. در این دوره، برخوردها و مکاتباتی میان امام و معاویه و بعضی از کارگزاران حکومت اموی چون زیاد بن ابیه صورت گرفته است که مانند روابط آن حضرت با شیعیان، به‌ویژه کسانی که در عراق سکونت داشته‌اند، قابل بررسی است.

۵. بررسی کلی تاریخ تشیع در عصر امام حسن (ع)

^{۶۰۶} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

اگرچه در مباحث گذشته تا حدود بسیاری تحولات مربوط به تاریخ تشیع و به‌ویژه آنچه به رهبری آن طی این سالها بازمی‌گردید، مطرح شد، اما اکنون می‌کوشیم تا نگاهی اختصاصی‌تر به تحولات دوره مذکور افکنیم و آن را از منظر خاص تاریخ تشیع مورد مطالعه قرار دهیم.

عصر امام حسن (ع) را از این دیدگاه می‌توان به دو مرحله تقسیم کرد: نخست از آغاز حکومت آن حضرت تا صلح با معاویه، دوم از صلح و بازگشت به مدینه تا شهادت امام.

هرچند مرحله نخست در مقایسه با دومین مرحله بسیار کوتاه و زودگذر است، ولی می‌توان آن را از نظر شرایط، به‌طور تقریبی با دوره پنج ساله حکومت امام علی (ع) مقایسه کرد. اگرچه تشیع با شهادت امام علی (ع) با یک چالش اساسی روبه‌رو شد و در واقع پیشوا و رهبر بزرگ خود را از دست داد، اما با روی کار آمدن امام حسن (ع)، دوباره این آشفتگی سامان یافت و جنب‌وجوش گذشته بازگردید. در واقع می‌توان عصر حکومت امام حسن (ع) را، تداوم بالندگی شیعه به شمار آورد. نخستین تجلی این بالندگی، در بیعت شیعیان علی (ع) با آن حضرت ظهور یافت. قیس بن سعد بن عباده یار با وفای علی (ع) و فرمانده مورد اعتماد ارتش او، اولین کسی بود که با آن حضرت بیعت کرد. چهل هزار نفر از لشکریان عراق، که بر هم‌پیمانی با علی (ع) تا سرحد مرگ سوگند یاد کرده بودند، با کمال آمادگی به امام حسن (ع) به‌عنوان خلیفه جدید تهنیت گفتند. مردم عراق، فرزند بزرگ

ص: ۱۴۱

علی (ع) را تنها انتخاب منطقی مقام خلافت می‌دانستند، گرچه همه حامیان آن حضرت دارای احساسات و دلبستگی‌های یکسان و یکنواخت نبودند اما می‌توان گفت که از نظر بسیاری از آنان، جانشینی امام حسن (ع) به‌معنای ادامه سیاست امام علی (ع) علیه حکمرانی معاویه و استیلای حکومت شام بر عراق بود. از نظر جمعی دیگر، امام حسن (ع) در حال حاضر تنها شخصیتی بود که شایستگی رهبری جامعه را بر مبنای اصول مذهبی دارا بود.^{۶۰۷}

اما این بالندگی و جنب‌وجوش شیعیان چندان دوام نیافت؛ زیرا با مانعی بزرگ روبه‌رو گردید. اعلام خلافت امام حسن (ع) از سوی مردم عراق و تأیید ضمنی آن از ناحیه مردم حجاز، یمن و فارس، زنگ خطر بزرگی برای معاویه به شمار می‌رفت. وی که برای احراز مقام خلافت از زمان مرگ عثمان فعالیت چشمگیری آغاز کرده بود و پس از پنج سال تلاش وقفه‌ناپذیر، راه روشنی برای نیل به قدرت بلامنازع خود گشوده بود،^{۶۰۸} اکنون دست به کار شد و با تبلیغات گسترده، فرستادن جاسوسان و لشکرکشی به عراق، صلح را بر امام حسن (ع) تحمیل ساخت و بدین شکل، دوباره دوره بالندگی شیعه به پایان رسید.

در اینجا با این پرسش روبه‌رو می‌شویم که مواضع شیعیان در قبال این صلح چه بوده است؟ در پاسخ می‌توان گفت که اگرچه با پناهندگی کسانی چون عبید الله و سران کوفه به معاویه به هنگام مواجهه با سپاه شام، توان اساسی سپاه امام حسن (ع) به شدت ضعیف شد، اما هنوز جمعی از شیعیان همچون قیس بن سعد بن عباده و دیگران وجود داشتند که حاضر بودند تا آخرین لحظات جنگ را ادامه دهند. به نظر می‌رسد این گروه که امام حسن (ع) برای حفظ جان آنان به

^{۶۰۷} (۱). مقاتل الطالیین، ص ۱۵۹-۱۶۰.

^{۶۰۸} (۲). همان، ص ۱۶۱.

پذیرش صلح تن در داد، بلافاصله نتوانستند وضعیت تازه را درک کنند؛ زیرا رهبرانی از این شیعیان را می‌بینیم که به نوعی با امام به مخالفت برمی‌خیزند. ابو حنیفه دینوری در روایتی آورده است که حجر بن عدی اولین کسی بود که با امام حسن (ع) پس از صلح ملاقات کرد و خطاب به آن حضرت گفت:

دوست داشتم قبل از آنچه دیدم، مرگ مرا دریافته بود. شما ما را از عدل به جور آوردی، پس حقی را که بر آن بودیم رها کردیم و در باطلی که از آن می‌گریختیم، داخل شدیم و به پستی‌ای که سزاوار ما نبود، فروغلتیدیم.^{۶۰۹}

امام در پاسخ فرمود که اکثریت طالب صلح بودند و از جنگ پرهیز می‌کردند و من

ص: ۱۴۲

نخواستیم آنان را بر آنچه کراهت دارند وادار سازم. از طرفی من به دنبال حفظ جان شیعیان خاص خود بودم.^{۶۱۰} در روایتی دیگر از جمعی از شیعیان یاد شده که در مدینه امام حسن (ع) را با تعبیر مذلّ المؤمنین خطاب کردند.^{۶۱۱} ولی آنان به تدریج به اهمیت انجام صلح در آن شرایط پی بردند و ضرورت آن را درک کردند. در نامه‌ای که پس از شهادت امام حسن (ع) از سوی شیعیان کوفه به برادرش امام حسین (ع) نوشته شد به ضرورت صلح در آن شرایط تأکید شده است: و قد کانوا عرفوا رأی الحسن اخیک فی دفع الحرب^{۶۱۲}.

۱-۵. عصر مشقت و دشواری

هرچند صلح امام حسن (ع) با معاویه به دلایلی که پیش از این برشمردیم ضروری می‌نمود و گریزی از آن وجود نداشت؛ اما در واقع به معنای سپردن قدرت و حکومت به جبهه رقیب و کوتاه شدن دست امام و شیعیان از آن بود. انجام این امر با توجه به آنکه قدرت، یکی از مهم‌ترین ابزارها برای انجام فعالیتهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی است، می‌توانست به تدریج آثار زیانبار خود را پدیدار سازد؛ اگرچه این آثار، به پای کشته شدن امام و شیعیان نمی‌رسید که در صورت صلح نکردن با معاویه روی می‌داد. امام در مدینه خانه‌نشین شد و شیعیان نیز موقعیتهای گذشته را از دست دادند و به تدریج تحت فشار دولت اموی قرار گرفتند. در این مقطع، به دنبال یک دوره کوتاه‌مدت بالندگی که در عصر حکومت امام حسن (ع) وجود داشت، عصر مشقت و دشواری برای شیعیان آغاز گردید و روزبه‌روز با تثبیت بیشتر دولت اموی گسترش یافت.

این سختی‌ها و دشواری‌ها، نه تنها دامنگیر شیعیان شد، بلکه برخلاف آنچه در قرار داد صلح آمده بود، بر خود امام نیز اعمال گردید و به مسموم کردن ایشان انجامید.

۲-۵. سیاستهای ضد شیعی دولت اموی

^{۶۰۹} (۳). الاخبار الطوال، ص ۲۲۰.

^{۶۱۰} (۱). همان.

^{۶۱۱} (۲). همان ص ۲۲۱.

^{۶۱۲} (۳). همان.

درگیری و ستیز دولت اموی با تشیع، امری نیست که در تاریخ پوشیده باشد. هرچند منابع برجسته تاریخ اسلام به طور عمده توسط اهل سنت به نگارش درآمده‌اند، اما موارد گسترده‌ای از این اعمال فشار امویان بر شیعیان و شخص امام حسن (ع) را ثبت کرده‌اند.

ص: ۱۴۳

تبلیغات دامنه‌دار امویان بر ضد علی (ع) و فرزندانش که آنان را در ردیف عاملان قتل عثمان معرفی می‌کرد و از طرفی دیگر معاویه را ولی‌دم او برمی‌شمرد، در ایجاد جو و فضای عمومی برضد امام حسن (ع) و طرفداران او تأثیر گسترده‌ای بخشیده بود و در این زمینه، شامیان بیشتر متأثر شده بودند.

نخجوانی، در مورد سالهای حضور امام حسن (ع) در مدینه پس از انجام صلح آورده است:

یکی از اهل شام گفت که در بعضی از محلات مدینه می‌رفتم، مردی را دیدم خوب‌صورت و پاکیزه‌جامه، بر استر نشسته و با او غلامان خوبرویی بودند. مرا آن روی و صورت خوش آمدی. پرسیدم او کیست؟ گفتند امیر المؤمنین حسن بن علی بن ابی طالب (ع) است. آن مرد گفت من در خشم رفتم از آنکه علی را چنان پسری باشد. نزدیک او رفتم و گفتم که پسر علی بن ابی طالب هستی گفت: آری. او را و پدر او را دشنام دادم.^{۶۱۳}

در عراق فشار برضد شیعیان بسیار گسترده بود. معاویه با فرستادن و به کارگیری کسانی چون زیاد بن ابیه (سمیه) که خود در روزگار علی (ع) طرفدار آن حضرت بود و بعد با نیرنگ معاویه، به‌عنوان پسر ابو سفیان به نزد وی شتافت و آن‌گاه به حکومت عراق رسید، به سرکوبی شیعیان روی آورد. زیاد شیعیان را از گذشته می‌شناخت و به خوبی می‌توانست آنان را که برخی به تقیه روی آورده بودند، شناسایی نماید و به سرکوبی آنان اقدام کند. او دستها و پاهای بسیاری از آنان را برید، در چشمانشان میل فروکرد و آنان را بر شاخه‌های درختان آویخت. معاویه به عاملان خود دستور داده بود که کسی حق ندارد شهادت کسی از شیعیان علی و خاندان او را بپذیرد و بایستی نام این‌گونه افراد از دیوان بیت‌المال حذف شود و مقرری آنها پرداخت نگردد. وی در حکم دیگری نوشت که بایستی هرکس متهم به دوستی علی است، سرکوب و خانه‌اش ویران شود.^{۶۱۴} مقدسی نیز آورده است که معاویه بر شیعه علی چشم دوخته بود که ایشان را هرکجا بیابد به قتل برساند.^{۶۱۵} بر این اساس، کسان بسیاری از شیعیان همچون حجر بن عدی کندی و یارانش به شهادت رسیدند. نقطه اوج این تعرضات را می‌توان در مسموم ساختن خود امام حسن (ع) توسط معاویه یافت.

ص: ۱۴۴

۳-۵. استواری مفهوم تشیع

^{۶۱۳} (۱). نخجوانی، هندو شاه، تجارب السلف، ص ۵۴.

^{۶۱۴} (۲). شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۵-۱۶.

^{۶۱۵} (۳). البدء و التاریخ، ج ۶، ص ۵.

بررسی واژه شیعه در این عصر می‌تواند ما را به نکته‌های تازه‌ای در مورد وضعیت تشیع رهنمون باشد. این بررسی نشان‌دهنده آن است که هرچند شیعیان در این شرایط، موقعیت سیاسی - اجتماعی عصر حکومت امام علی (ع) و همچنین اوایل عصر امام حسن (ع) را از دست داده بودند، اما اکنون نزد همگان با عنوان شیعه شناخته می‌شدند. واژه شیعه در پاره‌ای از مدارک مربوط به این عصر یافت می‌شود و طرز به کار رفتن آن، نشان از داشتن معنایی خاص و روشن و تبدیل شدن آن به اصطلاحی مشخص دارد؛ اگرچه به‌طور عموم هنوز این واژه همراه با نام علی (ع) یا فرزندش امام حسن (ع) به کار می‌رود. این استعمال در موارد زیر قابل بررسی است:

۱- به کار رفتن واژه شیعه در سخنان شیعیان عصر امام حسن (ع). براساس روایتی که کسانی چون بلاذری و ابن قتیبه دینوری نقل کرده‌اند، دو سال پس از صلح امام حسن (ع)، جمعی از شیعیان او که به نظر می‌رسد از عراق آمده بودند، در مدینه با آن حضرت ملاقات کردند. سلیمان بن سرد خزاعی که در این جمع حاضر بود و بعد از شهادت امام حسین (ع) رهبری قیام توابع را برعهده داشت، خطاب به امام حسن (ع) چنین گفت: ما ینقضی تعجبنا من بیعتک معاویه و معک اربعون الف مقاتل من اهل الکوفه، سوی شیعتک من اهل البصرة و اهل الحجاز.^{۶۱۶} این روایت همچنین نشان‌دهنده آن است که شیعیان امام، تنها در شهر کوفه یافت نمی‌شدند، بلکه آن حضرت در مناطق دیگری چون بصره و حجاز نیز پیروانی داشته است.

۲. استعمال واژه شیعه در سخنان امام حسن (ع) - در روایت مذکور پس از آنکه سلیمان بن سرد خزاعی و دیگر شیعیان سخن گفتند، امام حسن (ع) درصدد پاسخگویی به آنان برآمد. در سخنان آن حضرت نیز واژه شیعه به کار رفته است. انتم شیعتنا و اهل مودتنا.^{۶۱۷}

۳. استعمال واژه شیعه توسط مخالفان - براساس روایتی که در برخی منابع آمده است، هنگامی که معاویه زیاد بن ابیه را به عراق فرستاد، وی، همان‌گونه که پیش از این گذشت، خشونت گسترده‌ای را بر ضد شیعیان به کار گرفت. امام حسن (ع) در مورد یکی از این شیعیان که سخت مورد آزار قرار گرفته بود، به زیاد نامه نوشت. زیاد متقابلاً در پاسخ نامه امام حسن (ع) چنین آورد: اما بعد فقد اتانی کتابک فی فاسق یؤوی مثله الفاسق من شیعتک و شیعة ابیک.^{۶۱۸}

ص: ۱۴۵

۶. تشیع و جریانهای فکری و سیاسی

در بررسی عصر حکومت امام علی (ع)، به معرفی گروه‌های عمده مطرح در آن روزگار پرداختیم. آنها جریانهایی همچون شیعیان، عثمانیه، خوارج و قاعدین بودند. در آن روزگار، به علت وقوع کشاکش بین دو قدرت موجود در عراق و شام و عدم غلبه کامل یکی از آن دو بر دیگری، تا حدود بسیاری فضا برای گروه‌هایی که در قطب سوم جای می‌گرفتند، آماده بود. اما در عصر امام حسن (ع) و به‌ویژه پس از جریان صلح و غلبه قدرت شامیان، به تدریج دیگر جریانها و گروه‌ها، غیر از عثمانیه و حزب اموی گوشه‌نشین و پنهان شدند و کمتر مجال ظهور یافتند.

^{۶۱۶} (۱). الامامة و السياسة، ص ۱۶۳؛ أنساب الأشراف، ج ۳ ص ۲۹۰ - ۲۹۱.

^{۶۱۷} (۲). همان.

^{۶۱۸} (۳). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۲۹۴ - ۲۹۵.

همان گونه که پیش از این ذکر کردیم، هر چند تشیع در عصر حکومت امام علی (ع) در اوج شکوفایی و درخشش قرار داشت، اما در این روزگار به سرنوشتی دشوار دچار گشته بود. فشار گسترده امویان بر ضد شیعیان و خارج شدن قدرت از دست رهبران آنها، موجب پیدایش وضعیت جدید گردیده بود. این ناملایمات برای گروه‌های دیگری همانند خوارج که با دولت اموی سر ستیز داشتند نیز وجود داشت و آنها نیز به شدت سرکوب می‌شدند.

استبداد عصر اموی، تنها به جریان‌هایی مجال خودنمایی می‌بخشید که در راه منافع آنان حرکت می‌کردند و به شکلی در توجیه حکومت امویان و فراهم نمودن زمینه تداوم و گسترش قدرت و مشروعیت آنان گام برمی‌داشتند. در اینجا به بررسی برخی از این جریان‌ها می‌پردازیم.

۱- ۶. عثمانیه

عثمانیه که در فصل گذشته به معرفی آنها پرداختیم، یکی از گروه‌های مطرح در عصر امام حسن (ع) به شمار می‌آیند. اینان به واسطه پیوند با دولت اموی، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند. عثمانیه در بدو حکومت امام حسن (ع) از بیعت با آن حضرت پرهیز کردند.^{۶۱۹} زمانی که معاویه پس از صلح قدرت را به‌طور کامل در دست گرفت، از آنجایی که در تبلیغات گسترده، خود را خون‌خواه عثمان معرفی کرده بود، چتر حمایتی خود را بر سر این گروه گسترانید. بنیان‌گذار دولت اموی پس از آنکه دستور داد تا عمال او بر منبرها و در شهرهای مختلف به علی (ع) لعن و نفرین فرستند، خطاب به آنان نوشت:

ص: ۱۴۶

برعکس به شیعیان عثمان و محبان و اهل بیت او توجه کنید و کسانی را که فضیلتها و مناقب او را می‌گویند، بزرگ شمارید و به خود نزدیک سازید و آنان را اکرام کنید و هر آنچه را روایت می‌کنند، برای من بنویسید.^{۶۲۰}

۲- ۶. مرجئه

به نظر می‌رسد، گذشته از عثمانیه، فرقه مرجئه نیز در این عصر قابل توجه بوده‌اند. دیدگاه کلامی مرجئه در مورد مرتکب گناه کبیره و همچنین کافی دانستن ایمان قلبی برای نجات انسان از سوی آنان، باعث به وجود آمدن نوعی دیدگاه تسامحی در آنان گردیده بود که می‌توانستند گروه‌های مختلف کلامی و سیاسی، از جمله دولت اموی را تحمل نمایند و با آنان کنار آیند. البته در مورد چگونگی ارتباط یا پیوند مرجئه با امویان مباحث مختلفی مطرح شده است.

برخی بر این باورند که اینان به علت داشتن همین عقاید تسامح‌جویانه، زمینه تداوم و گسترش دولت اموی را فراهم آورده‌اند و امویان نیز به سبب بهره‌ای که از انتشار این گونه اندیشه‌ها می‌بردند، از آنان حمایت می‌نمودند. البته دیدگاهی دیگر، این پیوند را چندان مورد تأیید قرار نمی‌دهد و دست‌کم در مواردی سبب مرجئه را با امویان آشکار می‌سازد.

مادلونگ در مورد این ارتباط و دیدگاه مرجئه در خصوص امویان چنین قضاوت می‌کند:

^{۶۱۹} (۱). اصفهانی، ابو الفرج، الأغانی، ج ۱۱، ص ۱۱۶، نقل از: شیعه در تاریخ، ص ۱۵۱).

^{۶۲۰} (۱). سبحانی، جعفر، الشيعة في موكب التاريخ، ص ۱۱۴-۱۱۶.

هرچند آنها (مرجئه) در اصل با خلافت امویان مخالف نبودند و بر روی هم بر این باور بودند که مسلمانان با مسلمانان دیگر جز از برای دفاع از خود نباید بجنگند، پای آنها در شورشهای ضد اموی عبد الرحمان بن اشعث و یزید بن مهلب به میان کشانده شد.^{۶۲۱}

وی همچنین از حضور مرجئه در صحنه دفاع از تازه مسلمانان چنین یاد کرده است:

از درگیری مرجئه در مبارزه برای باز پس گیری حقوق موالی و در گرویدنهای گروهی به اسلام در سرزمینهای خاوری، نخستین بار در زمان عمر دوم خلیفه اموی سخن رفته است.^{۶۲۲}

حسین عطوان نیز بر این باور است که گروهی از مرجئه با بنی امیه سازش می کردند و جماعتی دیگر با آنان از در ستیز برمی آمدند:

ص: ۱۴۷

قدریان در محافل مرجئه پرورش یافتند و سپس به انگیزه اعتراض بر سازش و نرمش مرجئه با بنی امیه و ناروا شمردن سکوت ایشان در برابر مخالفتهای امویان با قرآن و سنت پیامبر و رد خموشی گزیدن آنان در برابر ظلم و تعدی بنی امیه بر امت مسلمان، از ایشان کناره گرفتند.^{۶۲۳}

نویسنده مذکور در مورد رفتار مرجئه جبریه چنین می نویسد:

مرجئه جبریه، گروهی سیاسی، انقلابی و مبارز بوده اند. آنان انحصارطلبی امویان را در زمینه حکومت تقبیح می کردند و نظریه ایشان را درباره خلافت و موروثی بودن حکومت رد می کردند و با اعمال و رفتارهای مختلف آنان به مبارزه برمی خواستند.

از مفاسد مالی بنی امیه پرده برمی داشتند و سرانجام هدف پایان دادن به قدرت و ساقط کردن حکومت ایشان را دنبال می کردند. رهبران مرجئه جبریه، هرگاه فرصتی پیش می آمد و یا در خود احساس قدرتی می کردند، به نبرد با امویان برمی خواستند.

نهیضتها و قیامهای این فرقه، از زمان عبد الملک بن مروان به بعد، یعنی تا زمان مروان بن محمد نه تنها متوقف نشد، بلکه همچنان ادامه یافت و خلفای اموی نیز متقابلاً با آنان مبارزه و شدیداً سرکوبشان می کردند.^{۶۲۴}

^{۶۲۱} (۲). مادلونگ، ویلفرد، فرقه های اسلامی، ترجمه ابو القاسم سری، ج ۷، ص ۳۸.

^{۶۲۲} (۳). همان، ج ۷، ص ۳۹.

^{۶۲۳} (۱). عطوان، حسین، فرقه های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمید رضا شیخی، ج ۷، ص ۱۶.

^{۶۲۴} (۲). همان، ص ۱۰۱.

براساس آنچه این دو پژوهشگر نیز بر آن تأکید کرده‌اند، چه بسا بتوان گفت که مبارزه و درگیری مرجئه با امویان، در اوایل عصر این دولت وجود نداشته و همچنین به همه شاخه‌های این فرقه مربوط نمی‌شده است. افزون بر این، چنین مبارزه‌ای هیچ‌گاه به پایه درگیری شیعیان یا خوارج با امویان نمی‌رسیده است.

۳-۶. خوارج

هرچند اکثریت هسته اصلی خوارج که در عصر حکومت امام علی (ع) و پس از نبرد صفین شکل گرفتند، در جنگ نهروان به قتل رسیدند و نبرد فوق، ضربه مهلکی بر این فرقه وارد آورد، اما باقی‌مانده آنان با طرفدارانی که جذب نمودند، به یکی از جریانهای مهم سیاسی-اجتماعی در دوره امام حسن (ع) و عصر امویان تبدیل شدند. از آنجایی که خوارج برعکس مرجئه، هموار به دنبال ستیز با امویان بودند، بخشی از توان دولت اموی به سرکوبی این فرقه معطوف می‌گشت، همان‌گونه که خوارج نیز در مقابل، قیامهای متعددی را برضد سلطه امویان به راه می‌انداختند. مواضع خوارج در عصر امام حسن (ع) تا حدود زیادی روشن است. به نظر می‌رسد آنان به سبب کینه‌ای که از امام علی (ع) و شیعیان، به‌ویژه به واسطه

ص: ۱۴۸

نبرد نهروان در دل داشتند، از بیعت با آن حضرت در آغاز حکومت پرهیز کردند. خوارج به تدریج همچون معاویه به مقابل حکومت امام حسن (ع) قرار گرفتند و با تضعیف آن، ناخودآگاه زمینه غلبه امویان را فراهم آوردند. هنگامی که به دنبال لشکرکشی معاویه به سوی عراق، سپاه امام حسن (ع) در مقابل سپاه شام قرار گرفت، خوارج در حمله به خیمه آن حضرت و غارت آن، نقش اساسی داشتند، همان‌طور که یکی از خوارج به نام جراح بن سنان اسدی، با وارد کردن ضربه خنجری به پای امام در ساباط مدائن، وی را به شدت مجروح و از لحاظ جسمی ناتوان ساخت و این امر در متفرق شدن سپاه امام حسن (ع) و فراهم آمدن زمینه‌های صلح آن حضرت با معاویه، تأثیر فراوانی گذاشت. پس از تسلط معاویه بر عراق، ستیز وی با خوارج آغاز گشت. او پس از صلح و هنگامی که هنوز امام حسن (ع) در کوفه بود، از وی خواست تا در سرکوبی خوارج او را یاری دهد که حضرت آن را نپذیرفت و معاویه اهالی کوفه را به انجام این سرکوبی وادار کرد.^{۶۲۵}

این درگیری‌های معاویه چه بسا آغاز در افتادن امویان با خوارج بود و پس از آن، در سراسر عصر آنان ادامه یافت. منابع تاریخی پرده از قیامهای متعددی برمی‌دارند که در عصر امویان توسط خوارج راه‌اندازی شده است. این حرکتها نه تنها در سرزمینهای شرق خلافت روی داد، بلکه به افریقا و حتی اندلس نیز کشانده شد. در زمان معاویه، خوارج به رهبری مستورد بن علقه در سال ۴۳ ق و خراش عجلی در سال ۵۲ ق، و نیز عروه بن ادیه در سال ۵۸ ق در کوفه سر به شورش برداشتند. در بصره نیز یزید مالک باهلی به سال ۴۵ ق حرکت خوارج را رهبری کرد، همان‌گونه که در همین دوره، مرداس بن حدیر در آخرین سال حیات معاویه، در اهواز خوارج را به شورش واداشت. در روزگار عبد الملک، خوارج در جزیره، آشوبی را به رهبری صالح بن مسرح راه‌اندازی کردند که محمد بن مروان به سوی آنان اعزام گردید و در این درگیری‌ها، صالح به قتل رسید. شیب بن یزید شیبانی که جانشین صالح شد، قیام را به کوفه کشاند و سپس به

^{۶۲۵} (۱). الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۷۵.

طرف اهواز رفت، اما به هنگام عبور از پل نهر دجیل به سال ۷۷ ق از اسب فروافتاد و غرق شد.^{۶۲۶} در دوره دیگر خلفای اموی نیز شورشهای خوارج همچنان ادامه یافت. در زمان مروان بن محمد، آخرین حاکم اموی به علت آشفتگی گسترده‌ای که به خلافت راه یافته بود، قیامهای خوارج گسترش یافت. خوارج به رهبری سعید بن بهدل شیبانی در جزیره قیام کردند. آنها حتی در مدینه نیز شوریدند و بر آن شهر تسلط یافتند. به گفته یعقوبی، مردم شهر مدینه ناچار بودند پشت سر حمزه خارجی

ص: ۱۴۹

نماز بگذارند، اما دوباره در منزل آن را قضا کنند.^{۶۲۷}

بی تردید می‌توان قیامهای متعدد خوارج را، به‌ویژه آنچه در پایان این سلسله روی داد، از عوامل مؤثر در سقوط دولت اموی قلمداد کرد.

۷. حوادث شهادت و دفن آن حضرت

به‌رغم آنکه امام حسن (ع) از حکومت کناره گرفته بود، تحمل وجود ایشان برای دولت اموی دشوار می‌نمود؛ زیرا آن حضرت می‌توانست در رهبری و هدایت شیعیان و ایجاد روح حرکت و جوشش در آنان، هرچند به‌طور مخفی و آرام مؤثر باشد. به‌ویژه زمانی که معاویه تصمیم گرفت تا فرزند خویش را به‌عنوان جانشین خود مطرح سازد و خلافت را موروثی کند، وجود شخصیتی چون امام حسن (ع) مانع بزرگی بر سر راه او بود.

بدین جهت، معاویه بارها در هنگام اقامت امام در مدینه، تصمیم به کشتن مخفیانه وی گرفت و به اقداماتی در این زمینه دست زد، اما نتیجه‌ای نگرفت. تا آنگاه که با همکاری همسر آن حضرت یعنی جعد، به این آرزوی خود جامه عمل پوشاند. امام حسن (ع) چون در آستانه رحلت قرار گرفت، برادر خود حسین بن علی (ع) را فراخواند به او چنین فرمود:

این سومین مرتبه‌ای است که من مسموم می‌شوم و در گذشته چون امروز مسموم نشده‌ام. من امروز وفات خواهم کرد. چون درگذشتم، مرا کنار رسول خدا (ص) دفن کن که کسی سزاوارتر از من در نزدیکی به او نیست. مگر آنکه از این کار منع شوی که در آن صورت، نبایستی به اندازه حجامتی خون‌ریزی شود.^{۶۲۸}

هنگامی که امام حسن (ع) به شهادت رسید، امام حسین (ع) پیکر پاک او را به مدفن پیامبر (ص) انتقال داد، اما مروان بن حکم و سعید بن عاص از دفن او در کنار پیکر پیامبر (ص) جلوگیری کردند.^{۶۲۹} همچنین نقل شده که عایشه نیز ایستادگی و مخالفت کرده و گفته است من اجازه چنین دفنی را نمی‌دهم؛ زیرا آنجا خانه من است اما چون قاسم بن محمد بن ابی بکر به او گفت که آیا می‌خواهی چون روز جمل فتنه‌ای دوباره پدیدآوری وی بازگشت. هنگامی که از

^{۶۲۶} (۲). همان، ج ۴، ص ۱۵۱-۱۷۷.

^{۶۲۷} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۳۹-۳۴۰.

^{۶۲۸} (۲). همان، ص ۲۲۵؛ الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۶-۲۱.

^{۶۲۹} (۳). نه‌ایة الارب، ج ۲۰، ص ۳۲۱.

دفن امام حسن (ع) در کنار پیامبر (ص) ممانعت به عمل آمد، کسانی که جنازه را تشییع می‌کردند، از حسین (ع) اجازه خواستند تا با مروانیان درگیر شوند، اما آن حضرت وصیت امام حسن (ع) را یادآوری کرد و به دنبال آن، بدن آن حضرت را در بقیع به

ص: ۱۵۰

خاک سپردند.^{۶۳۰}

بدین ترتیب با دسیسه معاویه، امام حسن (ع) بنا بر قول مشهور، در بیست و هشتم ماه صفر سال پنجاه هجری به شهادت رسید.

خلاصه

شرایط سیاسی و اجتماعی و تحولات نظام قدرت، از جمله مسائل تأثیرگذار بر جریانهای فکری و اعتقادی است. تشیع نیز از این چرخه برکنار نبوده است و تاریخ آن را بایستی در همین راستا بررسی کرد. عصر امام حسن (ع)، به لحاظ تحولات سیاسی به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول، با آغاز حکومت آن حضرت که در پی شهادت امام علی (ع) و بیعت با وی انجام گرفت آغاز می‌شود و تا صلح با معاویه ادامه می‌یابد. بخش دوم، سالهای پس از صلح تا شهادت و مسموم شدن آن حضرت را دربر می‌گیرد.

بخش نخست هرچند به لحاظ زمانی چند ماه بیشتر نپایید، اما در مقایسه با بخش دوم که قریب یک دهه ادامه یافت، برای تشیع بسیار بااهمیت بود؛ زیرا در طی مدت مذکور، امام حسن (ع) به‌عنوان پیشوای شیعیان، بخش مهمی از قدرت سیاسی و اجتماعی را در اختیار داشت و این امر زمینه تحرک و فعالیت شیعیان را فراهم می‌آورد. برعکس دوره پس از صلح را می‌توان عصر محنت شیعیان به حساب آورد؛ زیرا با انتقال نهایی قدرت به امویان و تسلط معاویه بر جامعه اسلامی، سختگیری شدیدی در مورد شیعیان اعمال گردید و روزه‌روز بر دامنه این سیاست افزوده گشت و حاکمیت سیاسی به براندازی جریان تشیع و کنار زدن رهبری آن همت گماشت. شهادت امام حسن (ع)، نمود دشوارترین مرحله از تاریخ تشیع در پایان دهه پنجم هجری به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

- ۱- بررسی نقش شیعیان در جریان بیعت با امام حسن (ع).
- ۲- شناخت چهره‌های برجسته شیعه و مواضع آنان در عصر امامت امام حسن (ع).
- ۳- مطالعه دسته‌بندی موجود بین طرفداران امام حسن (ع) در دوره حکومت آن حضرت.
- ۴- بررسی چگونگی پراکندگی شیعیان در عصر امامت امام حسن (ع).

^{۶۳۰} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ نهایتاً الارب، ج ۲۰، ص ۳۲۲.

۵- مقایسه وضعیت شیعیان در دوره حکومت امام حسن (ع) و پس از صلح با معاویه.

۶- بررسی علت مخالفت برخی از طرفداران امام حسن (ع) با صلح.

ص: ۱۵۱

فصل ششم تشیع در دوره امامت امام حسین (ع)

مقدمه

عصر امامت امام حسین (ع) که قریب دوازده سال تداوم داشت، با شهادت برادرش امام حسن (ع) در صفر سال ۵۰ ه^{۶۳۱} آغاز شد و تا محرم سال ۶۱ ه ادامه یافت. بررسی تاریخ تشیع در این مقطع، با عواملی چند ارتباط تنگاتنگ دارد. عامل نخست، شرایط و تحولات خلافت اموی در دوره مذکور است. از این منظر، این دوره به دو بخش جداگانه تقسیم می‌شود.

بخش اول، از سال ۴۹ ه تا ۶۰ ه، یعنی دهه آخر حکومت معاویه را دربر می‌گیرد و بخش دوم، شامل حدود هفت ماه از دوره یزید است که از رجب سال ۶۰ ه شروع، و تا محرم سال ۶۱ ه ادامه می‌یابد.

عامل دیگر، شخصیت آن حضرت است که به‌عنوان امام و پیشوای شیعیان در آن زمان، تأثیر شگرفی بر تاریخ تشیع بر جای نهاده است. بارزترین این تأثیرات، قیام آن حضرت برضد دولت اموی، یعنی رویداد سترگ عاشورا است. حادثه عاشورا، از بزرگ‌ترین حوادثی است که از زمان وقوع تاکنون، همواره بر تاریخ تشیع اثرگذار بوده است. این اثرگذاری به گونه‌ای بوده که کسانی به نادرست، پیدایش تشیع را نیز به دنبال بروز این حادثه دانسته‌اند.^{۶۳۲}

افزون بر این، عملکرد جامعه شیعه در آن روزگار نیز می‌تواند به‌عنوان عامل سومی در مطالعه تاریخ تشیع در دوره مذکور مورد توجه و بررسی قرار گیرد.

براساس آنچه تاکنون آوردیم، پژوهش و بررسی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع) را طی مباحثی چند به انجام خواهیم رساند. نخست به بررسی زندگانی و سیره امام حسین (ع) بعنوان امام و پیشوای شیعیان، به‌ویژه حادثه عاشورا و همچنین تحولات خلافت خواهیم پرداخت و سپس، دیگر مسائل مربوط به تاریخ تشیع را در مقطع زمانی مذکور و باتوجه به تحولات مهم بررسی خواهیم کرد.

ص: ۱۵۲

۱. امام حسین (ع) از ولادت تا امامت

^{۶۳۱} (۱). براساس قول دیگری شهادت امام حسن (ع) در سال ۴۹ واقع شده است.

^{۶۳۲} (۲). ر.ک: تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۹.

حسین بن علی (ع) براساس قول معروف، در سوم شعبان سال سوم یا چهارم هجرت و در شهر مدینه زاده شد.^{۶۳۳} کنیه آن حضرت ابو عبد الله و القابش طیب، سید، زکی، رشید، وفی و سبط است.^{۶۳۴} از دوران کودکی و نوجوانی آن حضرت، اطلاعات چندانی در دست نیست و بیشتر منابع، به بررسی سیره آن حضرت در دوره امامت، به ویژه چگونگی شهادت ایشان پرداخته‌اند. امام حسین (ع) در دوران کودکی با جدش پیامبر اسلام (ص) بسیار مأنوس بود و سخنان چندی از رسول خدا (ص) در مورد او و همچنین برادرش امام حسن (ع) نقل شده است.^{۶۳۵} اما حدود هفت سال بیشتر از عمر مبارکش نگذشته بود که پیامبر خدا (ص) رحلت کرد. اندکی بعد، امام حسین (ع) مادرش حضرت فاطمه (س) را نیز از دست داد. وی در دوران نوجوانی و جوانی نیز با سختی‌های فراوانی مواجه بود که ریشه در شرایط سیاسی خاصی داشت که پس از رحلت پیامبر برای پدر و خاندان او ایجاد گردید. در مورد رفتار و نقش امام حسین (ع) در دوره سه خلیفه پس از پیامبر، اطلاعات چندانی در دست نیست و تنها برخی منابع، اخبار محدودی در این زمینه نقل کرده‌اند که تردیدهایی در درستی‌شان وجود دارد. برای نمونه، ابن خلدون روایت کرده که آن حضرت همراه برادرش در جنگ‌های اعراب مسلمان در مناطقی از ایران همچون طبرستان شرکت نموده است.^{۶۳۶} همچنین از گفته ابن خلدون برمی‌آید که امام حسین (ع) در نبردی در شمال آفریقا در دوره عثمان، حضور داشته است.^{۶۳۷} نیز آن حضرت به هنگام محاصره خانه عثمان، همراه برادرش امام حسن (ع) و به دستور پدر، مأمور حفاظت از جان خلیفه بوده است.^{۶۳۸} زمانی که پس از کشته شدن عثمان، زمام حکومت در اختیار علی (ع) قرار گرفت، به نظر می‌رسید شرایط مناسب‌تری برای آن حضرت و خاندانش فراهم آمده بود، ولی دشواری‌های حکومت و بروز فتنه‌هایی از سوی معاویه، طلحه، زبیر و خوارج، این تصور را از بین برد. امام حسین (ع) در دوران حکومت پدر، همواره همچون برادرش امام حسن (ع) در کنار آن حضرت بود و در حوادث مهم حضور داشت.

ص: ۱۵۳

۱-۱. مواضع امام حسین (ع) در دوره امامت امام حسن (ع)

با شهادت امام علی (ع)، دوران امامت و همچنین حکومت امام حسن (ع) آغاز شد. اگرچه دوران حکومت آن حضرت کوتاه بود، ولی عصر امامت ایشان قریب نه سال ادامه یافت.

امام حسین (ع) در تمام این مدت برادرش را در همه حوادث همراهی کرد. آنچه در پاره‌ای از روایات در مورد برخی اختلافات در مواضعی همچون صلح با معاویه بین آن دو وارد شده است،^{۶۳۹} نمی‌تواند صحت داشته باشد؛ زیرا مواضع امام حسین (ع)، پس از شهادت برادرش در مورد معاویه و صلح، هیچ‌گونه تفاوتی با مواضع امام حسن (ع) نداشت. همچنین این‌گونه روایات نادر، با وجود روایت متواتر و مشهورتر کنار گذاشته می‌شوند. بلاذری و ابو حنیفه دینوری که

^{۶۳۳} (۱). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۳.

^{۶۳۴} (۲). الفصول المهمه ...، ص ۱۶۸.

^{۶۳۵} (۳). ر.ک: الإرشاد ...، ج ۲، ص ۳۴-۳۵.

^{۶۳۶} (۴). ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد، تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص ۵۸۲.

^{۶۳۷} (۵). همان، ص ۵۷۴.

^{۶۳۸} (۶). ر.ک: نهاية الارب، ج ۱۹، ص ۴۸۸، ۴۹۱ و ۴۹۵.

^{۶۳۹} (۱). ر.ک: اسد الغابة فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۲۰.

هر دو از نویسندگان متقدم‌اند، روایاتی در این زمینه آورده‌اند. در روایتی آمده است که حجر بن عدی، اولین کسی بود که حسن بن علی (ع) را پس از صلح با معاویه، بر آنچه انجام داده بود سرزنش کرد و به بازگشت به جنگ فراخواند. او به امام حسن (ع) گفت:

«ای پسر رسول خدا! دوست داشتم قبل از آنچه دیدم مرده بودم. تو ما را از عدل به جور آوردی، پس حقی را که بر آن بودیم ترک کردیم و به باطلی که از آن پرهیز می‌کردیم، در آمدیم». کلام حجر بر امام حسن (ع) دشوار آمد، از این رو به او فرمود: «من تمایل اکثریت مردم را به صلح دیدم و اینکه از جنگ کردن پرهیز می‌کردند و من دوست نداشتم آنها را بر چیزی که کراهت داشتند وادار کنم. همچنین برای حفظ جان شیعیان خاص خود صلح کردم». در ادامه این روایت آمده است: پس حجر بن عدی همراه عبید بن عمرو از نزد امام حسن (ع) خارج شد و بر حسین (ع) وارد گردید و به آن حضرت گفت: ای ابا عبد الله! ذلت را با عزت خریدید؛ کم را پذیرفتید و بسیار را رها کردید. اکنون حسن را با عقیده‌اش در مورد صلح رها کن و شیعیان خود را از کوفه و غیر آن جمع نما. امام حسین (ع) فرمود: به درستی که ما بیعت کرده و پیمان بسته‌ایم و راهی جهت نقض پیمان ما وجود ندارد.^{۶۴۰}

روایت دیگر، در مورد جمع بسیاری از شیعیان کوفه، همچون علی بن محمد بن شبیر همدانی وارد شده که چون امام حسن (ع) پس از صلح، به درخواست آنها برای رها کردن پیمان صلح و انجام جنگ با معاویه پاسخ منفی داد، نزد امام حسین (ع) رفتند و پاسخ برادرش را به درخواست خود نزد او مطرح نمودند. امام حسین (ع) خطاب به آنها فرمود:

ص: ۱۵۴

ابو محمد درست گفته است. بایستی هرکدام از شما تا زمانی که معاویه زنده است، در خانه خود بنشینید.^{۶۴۱}

۲. دوره امامت امام حسین (ع) تا مرگ معاویه

با شهادت امام حسن (ع)، امامت شیعیان برعهده امام حسین (ع) قرار گرفت. نه تنها مواضع امام حسین (ع) در دوران امامت برادرش با او یکسان بود، بلکه پس از مسموم شدن امام حسن (ع) و انتقال امامت شیعیان به آن حضرت، همواره بر آن مواضع پای فشرده و آن را حفظ کرد. در واقع عامل اصلی بقاء بر مواضع پیشین از سوی امام حسین (ع)، تداوم شرایط سیاسی - اجتماعی زمان گذشته بود.

در منابع تاریخی، روایات قابل توجهی یافت می‌شود که به بررسی این مقطع از زندگانی و سیره امام حسین (ع) پرداخته‌اند. ابو حنیفه دینوری در روایتی آورده است که: چون خبر وفات (امام) حسن به اهالی کوفه رسید، بزرگان آنان جمع شدند و به (امام) حسین نامه نوشتند و به او تعزیت گفتند. پس نوشتند که ما رأی برادرت را در دفع جنگ شناختیم و می‌دانیم که تو بر دوستان مهربان و بر دشمنان خشن هستی و در اجرای اوامر الهی پافشاری می‌ورزی. اگر طالب جنگی، نزد ما بیا که ما جانهای خود را برای مرگ به همراه تو آماده ساخته‌ایم. پس (امام) حسین در پاسخ آنها نوشت:

^{۶۴۰} (۲). أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۶؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۰.

^{۶۴۱} (۱). الاخبار الطوال، ص ۲۲۱.

نظر من چنین نیست. مادامی که معاویه زنده است، به زمین بچسبید، در خانه‌ها کمین کنید و خود را در معرض تهمت قرار ندهید.

پس اگر خداوند برای او امری پیش آورد و من زنده بودم، نظر خود را برای شما خواهم نوشت.^{۶۴۲}

بلاذری نیز روایتی مانند این را نقل کرده است^{۶۴۳} و شیخ مفید نیز این موضوع را با اندک تفاوتی آورده است. به گفته وی، چون امام حسن (ع) از دنیا رفت، شیعیان عراق به جنبش درآمدند و برای امام حسین (ع) نامه نوشتند که ما معاویه را از خلافت عزل کرده‌ایم و با شما بیعت می‌کنیم. ولی امام حسین (ع) از بیعت با ایشان خودداری کرد و به آنها یادآور شد که همانا میان من و معاویه عهد و پیمانی است که شکستن آن جایز نیست تا زمان آن به پایان رسد. چون معاویه بمیرد، در این کار اندیشه خواهم کرد.^{۶۴۴}

ص: ۱۵۵

امام حسین (ع) در این دوران که تا مرگ معاویه ادامه داشت و قریب یازده سال طول کشید، همواره این مواضع را حفظ کرد و به‌رغم آنکه شیعیان کوفه با او رفت و آمد داشته‌اند و همیشه او را به جنگ با دولت اموی فرامی‌خواندند، به قیامی دست نزد. البته اتخاذ چنین موضعی از سوی امام حسین (ع)، هرگز به معنای سکوت مطلق او یا تأیید و پذیرش اقدامات ناشایست دولت اموی و شخص معاویه به شمار نمی‌رفت؛ زیرا آن حضرت در مواقعی با بیان مستقیم یا نامه‌نگاری، اقدامات نادرست معاویه را بدو گوشزد می‌کرد و مخالفت درونی خود را با وی آشکار می‌ساخت. اینک به نقل مواردی از اعتراضهای امام حسین (ع) به معاویه می‌پردازیم:

۱- در سالی که حجر بن عدی و یارانش به شهادت رسیدند، معاویه در برخوردی که با امام حسین (ع) داشت، به آن حضرت گفت: می‌دانی که با حجر و یارانش که همه از شیعیان پدرت بودند چه رفتاری کردم؟ امام فرمود: نه! معاویه گفت: آنان را کشتیم و کفن کردیم و بر جسدشان نماز گزاردیم. امام حسین (ع) در پاسخ معاویه فرمود: آن گروه در روز قیامت تو را به محاکمه خواهند کشاند. سپس آن حضرت معاویه را از تعرض به بنی هاشم بازداشت.^{۶۴۵}

۲- مروان بن حکم، حاکم وقت مدینه به معاویه خبر داد که مردانی از عراق با حسین بن علی در رفت و آمدند و وی از قیام آنها در امان نیست. معاویه ابتدا در پاسخ به مروان تذکر داد که از تعرض به آن حضرت بپرهیزد و تا زمانی که امام حسین (ع) دست به کاری نزده است، برای وی مزاحمتی فراهم نیاورد و تنها از او مراقبت نماید و در کمین وی باشد، سپس نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و در آن اینچنین آورد:

^{۶۴۲} (۲). همان، ص ۲۲۱-۲۲۲.

^{۶۴۳} (۳). ر.ک: أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۶۶.

^{۶۴۴} (۴). الإرشاد...، ج ۲، ص ۴۱.

^{۶۴۵} (۱). كشف الغمه، ج ۲، ص ۲۴۰.

به من درباره تو خبرهایی رسیده است که اگر راست باشد، سزاوار تو نیست و من تو را از ارتکاب چنین کارهایی برحذر می‌دارم. هرکس پیمانی بندد، سزاوار است که بر پیمان خود استوار بماند. اگر در مورد من نیرنگ زنی، من نیز دست به نیرنگ خواهم زد. از همراهی با افراد کم‌خرد و بی‌دانش دوری‌گزین.

امام حسین (ع) در پاسخ این نامه، نامه‌تندی به معاویه نوشت و به وی پاسخ قاطعی داد.

بخشهایی از نامه آن حضرت چنین است:

نامه‌ات را دریافت کردم. نوشته بودی که درباره من مطالبی شنیده‌ای که برایت گوارا نبوده است و به نظر تو، چنین کارهایی شایسته من نیست. درباره این گزارشها باید بگویم که این داستانها را گزارشگران سخن‌چین ساخته‌اند؛ همانها که تلاششان

ص: ۱۵۶

جدایی افکندن بین افراد هم‌پیمان است. البته گمراهان همواره دروغ می‌گویند. من هرگز قصد نبرد با تو را نداشته و پرچم ناسازگاری با تو را بر نیفراشته‌ام و از اینکه در این زمینه مطالبی می‌نویسم، فقط به منظور اتمام حجت است و بس. من از عذاب الهی بیم دارم و احساس وظیفه می‌کنم که واقعیت را برای تو بگویم، تا تو و هم‌پیمان ستم‌پیشه بی‌دینت عذری نداشته باشید.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که حجر بن عدی را کشتی و یاران او را شهید کردی. تو آنان را با ظلم و ستم کشتی، در حالی که به آنها پیمانهای داده و با ایشان عهدهایی استوار بستنی و خاطرشان را آسوده ساختی.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که عمرو بن حمق خزاعی، یکی از بزرگان اصحاب خاتم الانبیا را کشتی؛ همان فرد نیکوکاری که رنج عبادت، روی او را فرسوده و تنش را نحیف ساخته بود.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که زیاد را در حریم اسلام به پدرت ابو سفیان نسبت دادی، در حالی که او در خانه عبید ثقفی به دنیا آمده بود. تو او را پسر ابو سفیان و برادر خود خواندی، در صورتی که رسول الله فرمودند: فرزند متعلق به صاحب بستر است و نصیب زناکار سنگ است. تو این کار را از روی هواپرستی و دنیاطلبی انجام دادی و سپس او را بر مسلمانان مسلط ساختی تا آنها را بکشد و دستها و پاهایشان را ببرد، چشمانشان را کور کند و آنان را بر شاخه‌های درخت خرما بیاویزد.

ای معاویه! مگر تو آن نیستی که به زیاد- در پاسخ نامه او نسبت به حضرمی‌ها که شیعه علی بودند- فرمان دادی که همه دوستداران و پیروان علی (ع) را به قتل برساند. او نیز امرت را اطاعت کرد، آنان را کشت و برخی را مثله کرد.

ای معاویه! من فتنه‌ای بالاتر از فروانروی تو برای جامعه اسلامی سراغ ندارم و بزرگ‌ترین اندیشه‌ام برای دین خودم و امت جدم آن است که با تو بستیزم و این کار را فضیلتی بزرگ می‌شمارم. تو بر مرکب نادانی سواری و به این سو و آن سو می‌تازی.

این تو هستی که پیمان شکنی و به جانم سوگند که هیچ یک از شروط صلح را به جا نیاوردی.

ای معاویه! می بینم که خود را هلاک کرده ای، دینت را تباه ساخته ای و امت اسلامی را بیچاره نموده ای. بدان که به حساب کارهایت رسیدگی خواهند کرد.^{۶۴۶}

گفته شده چون معاویه این نامه را خواند، گفت که حسین در سینه خود کینه ای داشت که تاکنون بروز نداده بود.^{۶۴۷}

ص: ۱۵۷

۳- در آن زمان که معاویه می کوشید تا از مردم شهرهای مختلف اسلامی برای پسرش یزید بیعت بگیرد، به علت دشواری هایی که بر سر راه می دید، خود برای این امر به مدینه سفر کرد. امام حسین (ع) از شمار معدود کسانی بود که حاضر به بیعت با یزید نبود. از این رو، معاویه با آن حضرت ملاقات کرد و درصدد برآمد تا با سخنانی دروغ، از یزید چهره ای موجه ترسیم نماید و امام را به بیعت با او راضی سازد. اما پس از سخنان معاویه، حسین بن علی (ع) به او چنین فرمود:

ای معاویه! تو در فزون طلبی دچار افراط شدی، در برتری بخشیدن ناشایستگان اجحاف نمودی و از پرداخت حق سرباز زدی، گویی می خواهی مردم را درباره یزید به گمراهی بکشانی. ای معاویه! یزید خود بهترین معرف خویش است و آنچه در درون دارد را بر همگان بروز داده است. اگر می خواهی اوصاف یزید را بگویی، از سگهای شکاری اش خبر ده، از دخترانی که با او به عشرت سرگرم اند سخن بگو و از کنیزکان نوازنده ای که در بزمهای مستانه برای او می نوازند گفتگو کن. به خدا سوگند، تو همواره درصدد انجام کارهای ناروا هستی و جز ستم و بیداد، کار دیگری نکرده ای. جنایتهای تو همه جا را فراگرفته است.^{۶۴۸}

۴- امام حسین (ع) در حدود سالهای پایانی حیات معاویه، از صحابه پیامبر و فرزندان آنها که در آن زمان زنده بودند، درخواست کرد تا در یک گردهمایی در سرزمین منی حضور یابند. قریب هزار تن از آنان دعوت او را پاسخ گفته و در آن محل فراهم آمدند، آنگاه امام حسین (ع) در میان آنان به سخنرانی پرداخت. در بخشهایی از سخنان آن حضرت چنین آمده است:

«از گفتار خداوند پند گیرید و به سرنوشت عالمان و احبار یهود که به دلیل ترس و طمع، ستمکاران را از ستم بازداشتند و خداوند آنها را نکوهش کرد، بنگرید». سپس امام آنان را به امر به معروف و نهی از منکر دعوت کرد و از آنان خواست تا برای حق قیام نمایند: «شگفتا! چرا از اینکه زمین در اختیار مردمی نیرنگ باز و ظالم است، در شگفت نباشم. خدایا! تو می دانی که ما برای رقابت در سلطنت و به سبب دنیاطلبی چنین اظهاراتی نکرده ایم، بلکه برای آن است که دین

^{۶۴۶} (۱) الامامة و السياسة، ص ۱۷۹-۱۸۲؛ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۹.

^{۶۴۷} (۲) اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۵۹.

^{۶۴۸} (۱) الامامة و السياسة، ص ۱۸۶-۱۸۷.

تو را برپا داریم، سرزمینهایت را اصلاح نماییم و بندگان ستمدیده تو را آسوده کنیم تا به امور واجب و احکام تو عمل شود». امام (ع) در پایان دوباره از آنان خواست تا وی را یاری دهند.^{۶۴۹}

با ذکر مواردی که گذشت، روشن گردید که امام حسین (ع) در دوره امامت خود در زمان

ص: ۱۵۸

معاویه، از یک طرف بر مواضع خود مبنی بر عدم شورش و درگیری با حکومت پافشاری می‌کرد و از طرف دیگر، با نامه‌ها و سخنان خود، سنت الهی امر به معروف و نهی از منکر را پیاده می‌ساخت و اقدامات ناشایست معاویه را مورد سرزنش و توبیخ قرار می‌داد و مواضع و روش صحیح خود را برای مسلمانان به نمایش می‌گذاشت.

۳. امام حسین (ع) از مرگ معاویه تا حادثه عاشورا

۱-۳. مرگ معاویه و آثار آن

معاویه در ماه رجب سال ۶۰ هـ، پس از حدود بیست سال حکومت مطلقه بر قلمرو اسلامی مرد. وی حدود شانزده سال به فرمان عمر و عثمان، و قریب پنج سال در دوره حکومت امام علی (ع) با زور و عصیان، زمام قدرت را در شام به دست داشت. معاویه طی این سالهای طولانی، با استفاده از تجارب رومیان، ارتشی قوی برای خود فراهم آورده بود که حامیان اصلی وی بودند. او که مردی مکار و حیله‌گر بود،^{۶۵۰} همیشه در یک دست شمشیر و در دست دیگر مال داشت و تا کاری با زر حل می‌گشت، به زور متوسل نمی‌شد. این اشراف‌زاده اموی که پدرش سالها در مقابل پیامبر (ص) ایستادگی کرد و سرانجام به هنگام فتح مکه و با زور و ترس، مسلمان شد، در آغاز مخالفتش با امام علی (ع) و پس از آن در سراسر دوره حکومتش، تبلیغات گسترده‌ای را با کمک خطیبان و حدیث‌دانان وابسته، در قالب خون‌خواهی عثمان و لعن و نفرین به علی (ع)، راه‌اندازی کرد، تا پایه‌های نامشروع حکومت اموی را استوار سازد. متأسفانه تبلیغات او در مناطقی چون شام بسیار مؤثر افتاد، به گونه‌ای که بعدها سران شام در حضور ابو العباس سفاح قسم خوردند که پیش از آنکه بنی عباس به خلافت برسند، برای پیامبر خویشاوندان و خاندانی جز بنی امیه نمی‌شناختند.^{۶۵۱} همچنین به گفته مسعودی، کار اطاعت و تسلیم شامیان در برابر وی بدانجا رسیده بود که وقتی به سوی صفین می‌رفت، روز چهارشنبه با آنها نماز جمعه خواند. در اثنای جنگ نیز شامیان عقل خود را تسلیم او کردند و گفتار عمرو بن عاص را که می‌گفت: چون علی عمار بن یاسر را به جنگ آورده است، پس علی قاتل اوست، پذیرفتند. پس از آن، کار بدانجا رسید که لعن علی را رسم کردند که کوچک بدان بزرگ می‌شد و بزرگ با آن می‌مرد.^{۶۵۲} معاویه از همان آغاز

ص: ۱۵۹

^{۶۴۹} (۲). ابن شعبه حرّانی، ابو محمد بن علی، تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۴۰-۲۴۳.

^{۶۵۰} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸.

^{۶۵۱} (۲). مروج الذهب...، ج ۳، ص ۳۳.

^{۶۵۲} (۳). همان، ص ۳۲.

حضور در شام، به تجمل‌گرایی روی آورد و حتی خلیفه به ظاهر سخت‌گیری چون عمر، در خصوص این اقدامات استاندار خود ممانعتی به عمل نیاورد.^{۶۵۳} معاویه بعدها برخلاف سیره پیامبر (ص) و حتی خلفای نخستین، برای خود نگهبان و دربان گمارد، خلافت اسلامی را به سلطنت تبدیل نمود و اموال بیت المال را ملک شخصی خود به شمار آورد.^{۶۵۴}

تمامی این ویژگی‌ها، از وی چهره‌ای مخوف و قدرتی مطلقه پدید آورده بود، به گونه‌ای که مخالفان وی در آن زمان تمامی روزنه‌های امید را بسته می‌دیدند و تنها چیزی که می‌توانست این شب سیاه را به پایان رساند، فرارسیدن مرگ وی بود. بر همین اساس، هم امام حسن (ع) و هم امام حسین (ع) به شیعیان توصیه می‌کردند تا زمانی که معاویه زنده است، از هرگونه حرکتی که موجب سوءظن او گردد، بپرهیزند.

با مرگ معاویه، این عصر تاریک به پایان رسید و پس از او، شرایط جدید و فضای تازه‌ای برای مخالفان اموی، به ویژه امام حسین (ع) و شیعیان او فراهم آمد. امام حسین (ع) در دوران معاویه با ولی‌عهدی یزید مخالفت کرد و تن به بیعت با او نداد. منابع تاریخی، از برخی افراد دیگر همچون عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر نیز یاد کرده‌اند که حاضر به بیعت با یزید نشده بودند.^{۶۵۵}

۲-۳. بیعت‌طلبی یزید از مخالفان

یزید چه در دوره معاویه و چه در آن هنگام که بر مسند قدرت تکیه زد، مهم‌ترین مانع حکومت خویش را، وجود مخالفانی می‌دانست که حاضر به بیعت با وی نشده بودند. بر این اساس، به دنبال مرگ معاویه و قبل از آنکه خبر مرگ وی به گوش همگان برسد، نامه‌ای به ولید بن عتبة بن ابی سفیان، حاکم مدینه نوشت و از او خواست تا بدون درنگ و گذشت، از حسین بن علی (ع)، عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر بیعت بگیرد.^{۶۵۶} وقتی نامه یزید به ولید رسید، به‌رغم آنکه با حاکم قبلی مدینه، یعنی مروان بن حکم کدورتی داشت، وی را فراخواند و مأموریت خویش را با او در میان نهاد و با وی مشورت کرد. آن‌گاه کسی را به دنبال حسین بن علی (ع) فرستاد. هنگامی که فرستاده پیغام ولید را مطرح کرد، امام حسین (ع) که

ص: ۱۶۰

در آن ساعت با عبد الله بن زبیر در مسجد بود، در پاسخ ابن زبیر که پرسید: به نظر شما چه روی داده است؟ فرمود: گمان می‌کنم معاویه هلاک شده و اینان می‌خواهند قبل از انتشار خبر مرگ او از ما بیعت بگیرند. آن‌گاه سراغ بنی هاشم رفت و به اتفاق جمعی از آنها که همگی مسلح بودند، نزد ولید آمد و یاران خود را بیرون دار الحکومه گماشت تا اگر ولید قصد جان او کرد، با فریاد خویش آنان را آگاه سازد و یارانش برای نجات او اقدام کنند. در آنجا بین امام و ولید سخنانی مبادله شد. امام حسین (ع) انجام بیعت را به زمانی دیگر و در حضور مردم موکول کرد و ولید با وجود مخالفت

^{۶۵۳} (۱). ابن مسکویه رازی، احمد بن علی، تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۲ و ۳۴.

^{۶۵۴} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۲.

^{۶۵۵} (۳). الامامة و السياسة، ص ۱۸۲-۱۸۶؛ تجارب الامم، ج ۲، ص ۳۹.

^{۶۵۶} (۴). الامامة و السياسة، ص ۲۰۴؛ الاخبار الطوال، ص ۲۲۷؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۵۰.

مروان، با این پیشنهاد موافقت کرد. این ملاقات بنا بر نقلی، در شب بیست و هفتم رجب سال شصت هجری روی داد.^{۶۵۷} امام حسین (ع) در شب بعد مدینه را ترک کرد و عازم مکه گردید، در حالی که عبد الله بن زبیر یک شب پیش از او مدینه را ترک کرده بود. آن حضرت در آخرین روز اقامت در مدینه، با کسانی از بنی هاشم و دیگران ملاقات کرد که از شمار آنان برادرش محمد حنفیه بود. در پی این ملاقات، آن حضرت وصیتی به محمد نوشت که بخشی از آن چنین است:

به درستی که من به سبب خودخواهی یا به جهت خوشگذرانی یا برای ستمگری و فساد از مدینه خارج نمی‌شوم، بلکه هدفم از این خروج، طلب اصلاح در امت جدم می‌باشد. من می‌خواهم به سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب (ع) عمل کنم و امر به معروف و نهی از منکر نمایم.

۳-۳. امام حسین (ع) در مکه

امام حسین (ع) پس از خارج شدن از مدینه، عازم مکه گشت و در اوایل ماه شعبان وارد آن شهر شد. مدت اقامت آن حضرت در مکه، چهار ماه و اندی بود. ایشان طی ماه‌های شعبان، رمضان، شوال و ذی قعدة، در مکه ماند و در هشتم ذی الحجه از آن شهر خارج شد.

۳-۴. نامه‌های کوفیان

زمانی که خبر مرگ معاویه و عدم بیعت امام حسین (ع) با یزید و آمدن آن حضرت به مکه به کوفه رسید، جمعی از شیعیان در خانه سلیمان بن سرد جمع شدند. سلیمان به آنان گفت:

معاویه مرده و حسین (ع) از بیعت با بنی امیه خودداری کرده است. شما شیعیان او هستید.

اگر می‌دانید که وی را یاری می‌رسانید، آمادگی خود را به او اعلام کنید، اما اگر سستی

ص: ۱۶۱

می‌کنید، او را فریب ندهید. گفتند: ما یاور او هستیم و با دشمنانش می‌جنگیم. آن‌گاه نامه‌ای به آن حضرت نوشتند و از ایشان برای آمدن به کوفه دعوت کردند.^{۶۵۸} به دنبال این نامه، نامه‌های دیگری نیز به امام حسین (ع) نوشتند و از او خواستند تا باشتاب عازم کوفه شود.^{۶۵۹}

۳-۵. اعزام مسلم بن عقیل

امام حسین (ع) به‌رغم نامه‌های فراوانی که دریافت کرده بود، به کوفیان اعتماد نکرد و برای کسب اطمینان کافی، به پسر عموی خود مسلم بن عقیل مأموریت داد تا با نامه آن حضرت به کوفه رود و شرایط واقعی آنجا را برای ایشان گزارش

^{۶۵۷} (۱) الإرشاد...، ج ۲، ص ۴۴.

^{۶۵۸} (۱) همان، ص ۴۷-۵۱.

^{۶۵۹} (۲) همان.

دهد. در نامه امام به کوفیان آمده بود که اگر گزارش مسلم با آنچه نوشته‌اید مطابق باشد، به سوی شما خواهم آمد. مسلم عازم کوفه شد. وقتی شیعیان از وجود او در کوفه باخبر گشتند، نزد او شتافتند. در مدت کوتاهی که از ورود مسلم به کوفه می‌گذشت، قریب هجده هزار نفر با او بیعت کردند. به دنبال این بیعت گسترده بود که وی نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و از آن حضرت خواست تا هرچه زودتر به کوفه آید.^{۶۶۰}

حضور مسلم بن عقیل در کوفه و جمع شدن شیعیان در اطراف وی و ناتوانی یا کوتاهی نعمان بن بشیر والی کوفه در مقابل او، سبب شد تا برخی از وابستگان دولت اموی احساس خطر کنند و یزید را از آنچه می‌گذشت آگاه سازند. اینان در نامه خود به یزید، از او خواستند تا حاکم سختگیری را به آن شهر اعزام دارد. بدین سبب یزید، نعمان را از حکومت کوفه برکنار کرد و اداره آن شهر را به عبید الله بن زیاد، والی وقت بصره سپرد و از او خواست تا با سرعت خود را به کوفه برساند و مسلم را دستگیر کند. عبید الله پس از دریافت نامه یزید و آگاهی از مأموریت جدید، برادرش، عثمان بن زیاد را در بصره به جای خود گمارد و به سرعت عازم کوفه شد. وی به هنگام ورود به کوفه، روی خود را پوشانده بود و عمامه سیاه بر سر داشت. از این رو، کسانی از کوفیان پنداشتند که او حسین بن علی (ع) است. آنها به وی سلام می‌کردند و به او خوش آمد می‌گفتند، اما با شناخت وی، او را رها کردند و به او سنگ زدند.^{۶۶۱}

عبید الله پس از استقرار در کوفه، به اقدامات تندی دست زد. او با تهدید شدید کوفیان و

ص: ۱۶۲

ترساندن آنها از سپاه شام و جمع کردن سران قبایل، توانست طرفداران مسلم را محدود سازد. وی همچنین هانی بن عروه مرادی را که به مسلم پناه داده بود، دستگیر کرد. پس از دستگیری هانی، و با تهدیدات روزافزون ابن زیاد، به تدریج طرفداران مسلم پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند. سرانجام مسلم که در خانه زنی بنام طوعه پنهان شده بود، دستگیر شد و به دستور ابن زیاد به قتل رسید و بدن او را از بالای قصر به زیر افکندند. او پیش از کشته شدن، به کسانی وصیت کرده بود تا امام حسین (ع) را از وضعیت جدید کوفه باخبر سازند و از او بخواهند تا از قصد خود برای آمدن به کوفه منصرف شود. پس از کشته شدن مسلم، ابن زیاد دستور قتل هانی را نیز صادر کرد و سر هردو مقتول را با نامه‌ای نزد یزید فرستاد.

یزید از او تشکر کرد و وی را به اعمال فشار بیشتر در صورت آمدن حسین (ع) به عراق فرمان داد.^{۶۶۲}

شهادت مسلم در کوفه، در روز چهارشنبه نهم ذی الحجة سال ۶۰ ق، اتفاق افتاد.

۳-۶. خارج شدن امام حسین (ع) از مکه

^{۶۶۰} (۳). مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۶۴؛ ابن طاووس، علی بن موسی، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۸.

^{۶۶۱} (۴). همان.

^{۶۶۲} (۱). در نامه یزید همچنین آمده بود: افراد را به سوءظنی زندانی کن و با تهمت بکش. (ر.ک: الإرشاد ...، ج ۲، ص ۹۵؛ الملهوف ...، ص ۱۲۴).

امام حسین (ع) که به نامه‌های کوفیان اعتماد نکرده بود، پس از دریافت نامه نماینده خود یعنی مسلم بن عقیل و تأکید وی بر شتافتن به سوی کوفه، سرانجام در هشتم ذی الحجه، یک روز قبل از کشته شدن مسلم، از مکه خارج شد.^{۶۶۳}

در پاسخ این سؤال که چرا امام حسین (ع) مکه را ترک کرد و به رغم عدم اعتماد اولیه به کوفیان و توصیه کسانی که او را از رفتن به آنجا باز می‌داشتند، عازم کوفه شد؟ می‌توان نکاتی را مطرح کرد:

۱- نامه نماینده آن حضرت یعنی مسلم بن عقیل مبنی بر آمادگی کوفیان و تأکید او برای شتافتن به سوی کوفه، از عوامل مهم اتخاذ این تصمیم بوده است؛ زیرا اکنون براساس تکالیف دینی، بر آن حضرت واجب شده بود تا برای رهبری و سرپرستی شیعیان نزد آنان بشتابد.

۲- پس از رفتن مسلم به کوفه و بیعت جمع بسیاری از کوفیان با او و آگاه شدن دولت اموی از این جریان، بیم دستگیری یا ترور آن حضرت در مکه و ممانعت امویان از رفتن

ص: ۱۶۳

ایشان به کوفه وجود داشت. امام حسین (ع) خود در ملاقات با کسانی که او را از رفتن به کوفه منع می‌کردند، نگرانی خود را از کشته شدن در مکه ابراز داشته بود.^{۶۶۴}

۳. با توجه به عدم امکان تداوم اقامت در مکه و همچنین بازگشت به مدینه و نامه‌های کوفیان و تأکید مسلم بن عقیل و حضور گذشته امام حسین (ع) در کوفه، به نظر می‌رسید که آن شهر دست‌کم نسبت به نقاط دیگر، از شرایط مناسب‌تری برخوردار باشد. عبد الله بن زبیر نیز در مکه به امام حسین (ع) پیشنهاد کرده بود تا نزد شیعیانش در کوفه رود و به آن حضرت گفته بود که اگر من نیز چنین پیروانی داشتم، به سوی آنان می‌رفتم.^{۶۶۵} هر چند ممکن است این سخن ابن زبیر از روی نیرنگ و برای خارج ساختن امام از مکه باشد، ولی می‌توان آن را به شرایط مناسب کوفه نیز ربط داد. براساس آنچه بیان گردید، امام حسین (ع) اعمال حج سال ۶۰ ه. را که به واسطه انجام حج واجب در سالهای قبل بر او مستحب بود، به عمره تبدیل کرد و باشتاب عازم کوفه شد.

ایشان در مسیر حرکت به سوی کوفه و در حالی که هنوز خبر شهادت مسلم را دریافت نکرده بود، نماینده دیگری را به نام قیس بن مسهر صیداوی با نامه‌ای عازم آن شهر ساخت.

در این نامه، امام حسین (ع) به کوفیان خبر داده بود که در راه است و از آنها خواسته بود تا در کسب آمادگی تلاش بیشتری کنند.^{۶۶۶} قیس در اطراف کوفه توسط سپاهیان عبید الله دستگیر شد و به ناچار نامه امام را معدوم ساخت تا مخاطبان آن حضرت شناسایی نشوند. هنگامی که او را نزد عبید الله بردند، حاکم کوفه از قیس خواست تا برای نجات

^{۶۶۳} (۲). الارشاد ...، ص ۹۶-۹۷.

^{۶۶۴} (۱). ر. ک: الملهوف ...، ص ۱۲۸.

^{۶۶۵} (۲). تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۷۸.

^{۶۶۶} (۳). تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۹۷.

جان خود، بر منبر رفته و حسین و بستگانش را لعن کند. قیس چون بر منبر نشست، بر حسین درود فرستاد و عبید الله را لعن کرد و مضمون نامه امام را برای کوفیان بیان کرد. سرانجام او را از منبر پایین کشیدند و کشتند.^{۶۶۷}

امام حسین (ع) در مسیر خود، چون به منطقه ثعلبیه رسید، از کشته شدن مسلم و هانی باخبر شد. این خبر، ادامه حرکت به سوی کوفه را با تردید روبه‌رو ساخت. اما عواملی همچون اصرار فرزندان مسلم برای گرفتن انتقام خون پدر و همچنین نظر همراهان امام که به آن حضرت گفتند: تو مانند مسلم نیستی، اگر به کوفه وارد شوی، مردم به سوی تو می‌شتابند،^{۶۶۸} کاروان را به سوی کوفه کشاند. در منطقه زباله، فرستاده‌ای که بنا بر وصیت

ص: ۱۶۴

مسلم بن عقیل از سوی ابن اشعث آمده بود، به امام برخورد و پیام مسلم را مبنی بر بی‌وفایی کوفیان به آن حضرت رسانید. در این مرحله، کسانی که در منزلها با او همراه شده بودند، از آن حضرت جدا گردیدند و جز اصحاب خاصش کسی باقی نماند.^{۶۶۹}

۷-۳. عزم بازگشت به حجاز

سرانجام کاروان امام حسین (ع) در منطقه شراف به نخستین سربازان عبید الله، به فرماندهی حر بن یزید برخوردند. حر به آن حضرت اعلام کرد که مأموریت دارد تا آنها را به کوفه و نزد عبید الله ببرد. امام حسین (ع) با حر، به تندی برخورد کرد و به یاران خود فرمان داد از همان مسیری که آمده‌اند، بازگردند، اما حر و سربازانش از بازگشت آنان ممانعت کردند. سرانجام امام حسین (ع) که از رفتن به کوفه پرهیز داشت و راه بازگشت را نیز بسته می‌دید، به ناچار و با موافقت اجباری حر راه بینابینی را برگزید.^{۶۷۰} حر از همانجا نامه‌ای به عبید الله نوشت و از او دستور خواست. عبید الله در پاسخ نوشت که بر حسین سختگیری کن و او را در سرزمینی خشک فرود آور.

۴. واقعه عاشورا

هنگامی که نامه عبید الله به حر رسید، آن حضرت و همراهانش را در کربلا فرود آورد. آن روز، اول محرم سال ۶۱ ق، بود. پس از چندی، لشکر عمر بن سعد نیز به کربلا رسید و آن حضرت را در محاصره شدید گرفت. از این زمان تا روز عاشورا، ملاقاتهایی بین امام و عمر بن سعد و نمایندگان آنها صورت گرفت. امام حسین (ع) در این ملاقاتها اعلام کرد که به درخواست کوفیان به آنجا آمده است و چون از مکر کوفیان آگاه شده، قصد بازگشت داشته است که حر مانع از آن شده است. عمر بن سعد کوشید تا عبید الله را راضی کند که جنگی بین دو طرف صورت نگیرد و در عوض امام حسین (ع) بازگردد، ولی شمر بن ذی الجوشن عبید الله را به خلاف نظر عمر دعوت کرد. عبید الله سرانجام دستور داد تا عمر آب را بر حسین ببندد و با او به نبرد برخیزد، تا آنکه آن حضرت خود را تسلیم نماید. سه روز قبل از عاشورا، آب بر

^{۶۶۷} (۴). همان، ص ۲۹۸.

^{۶۶۸} (۵). الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۰۹.

^{۶۶۹} (۱). الاخبار الطوال، ص ۲۴۸.

^{۶۷۰} (۲). همان، ص ۲۵۰؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۱۷؛ الملهوف...، ص ۱۳۷.

امام حسین (ع) و یارانش بسته شد. عمر عصر روز تاسوعا به سوی خیمه‌های امام حسین (ع) یورش برد، ولی با درخواست آن حضرت، جنگ یک روز به تأخیر افتاد. امام

ص: ۱۶۵

حسین (ع) در شب عاشورا، از یاران خود خواست تا از تاریکی شب استفاده کرده و پراکنده شوند، اما آنان حاضر به تنها گذاشتن امام خود نشدند. سرانجام صبح عاشورا فرارسید و نبرد از سوی سپاه کوفه آغاز شد و امام حسین (ع) و یارانش به دفاع پرداختند. آن حضرت بارها کوشید تا با سخنرانی و معرفی خود و خاندانش، و نیز بیان علت آمدن به کوفه و قصد انصراف و بازگشت، از تهاجم دشمن جلوگیری کند، اما سختگیری عبیدالله مانع از آن شد.

دفاع سرسختانه و نابرابر امام و یارانش در مقابل انبوه سپاه اموی تا عصر عاشورا نیز ادامه یافت، اما سرانجام آن حضرت و یارانش به شهادت رسیدند و خیمه‌های خاندان او مورد هجوم قرار گرفت. عبیدالله امام را بین دو امر، یکی تسلیم و دیگری کشته شدن مخیر گردانید و راه سوم را بر ایشان بست. امام حسین (ع) هم که حاضر به پذیرش تسلیم و بیعت با یزید و اسارت خفت‌بار نبود، با آزادگی مقاومت و سربلندی را اختیار کرد و جان خود را بر سر آن فدا ساخت.

۱-۴. بررسی ابعاد حادثه عاشورا

حادثه عاشورا و شهادت امام حسین (ع) و یاران باوفایش، یکی از حوادث برجسته تاریخ اسلام است که از زمان وقوع تاکنون، توجهات گسترده‌ای را در شکلهای مختلف به خود معطوف داشته است. یک صورت از این توجهات، تألیف آثار فراوان در این مورد است.^{۶۷۱} این توجه، نه تنها در گذشته وجود داشته است، بلکه در روزگار ما نیز ادامه یافته است. البته در بین این تألیفات متعدد، آثار محدودی یافت می‌شوند که به تحلیل و بررسی عمیق این حادثه روی آورده‌اند. در زمان ما، تلاشهای باارزشی در این زمینه صورت گرفته است و کسانی کوشیده‌اند تا به پرسشهای مطرح شده در مورد حادثه عاشورا پاسخ گویند.^{۶۷۲}

در خصوص حادثه عاشورا، چند سؤال اساسی مطرح است:

۱. کدام زمینه‌ها سبب پیدایش حادثه عاشورا شدند؟

۲. چه عللی در شعله‌ور شدن و وقوع حادثه نقش آفرینی کرده‌اند؟

۳. هدف امام از این حرکت و در واقع فلسفه نهضت او چه بوده است؟

۴. حادثه عاشورا چه آثاری دربر داشته است؟

ص: ۱۶۶

^{۶۷۱} (۱). ر.ک: حبیبی، نجفقلی، کتابشناسی امام حسین (ع).

^{۶۷۲} (۲). ر.ک: حکیم‌پور، محمد، «نهضت عاشورا در نگاه نوگرایان شیعه و سنی»، از مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا.

۲-۴. زمینه‌های حادثه عاشورا

در بررسی زمینه‌های حادثه عاشورا، نباید به جستجو در سالهای نزدیک این حادثه روی آورد، بلکه به نظر می‌رسد باید این زمینه‌ها را از دوره پیامبر (ص) و به‌ویژه عصر پس از ایشان و دوره خلفا پی گرفت. اگر بپذیریم که مهم‌ترین مانع بر سر دعوت پیامبر، اشرافیت مکه بود و شخصیت‌هایی چون ابو سفیان را در نظر آوریم که قریب ۲۱ سال، یعنی از آغاز بعثت تا فتح مکه در مقابل پیامبر (ص) ایستادگی کردند و سرانجام از سر ناچاری به پذیرش اسلام روی آوردند، به این حقیقت رهنمون می‌شویم که این اشرافیت برای همیشه نابود نشد، بلکه همواره از زمان فتح مکه به بعد، درصدد یافتن جای پای خود در فضای جدید بوده است. متأسفانه حوادثی چون سقیفه و آنچه توسط خلفای پس از پیامبر انجام گرفت، به تدریج زمینه را برای رشد دوباره اشرافیت جاهلی فراهم آورد. محروم ساختن و کنار زدن امام علی (ع) از حکومت، به کارگیری کسانی چون یزید بن ابی سفیان و برادرش به جای چهره‌هایی مانند سعید بن عاص در زمان ابو بکر،^{۶۷۳} سیاست تبعیض مالی در دوره خلیفه دوم و از همه بدتر، میدان دادن به امویان در دوره عثمان، همگی سبب رشد این اشرافیت شد. متأسفانه امام علی (ع) نیز در دوره حکومت خود، علیرغم تلاش فراوان نتوانست اشرافیت اموی و در رأس آنها معاویه را از قدرت کنار زند و سرانجام با شهادت آن حضرت و به دنبال حکومت کوتاه امام حسن (ع)، قدرت به‌طور عامل به دست اشرافیت عرب یعنی امویان افتاد. بنابراین، می‌توان گفت که حوادثی چون سقیفه، انحرافهای عصر خلفا، افتادن قدرت در دست امویان پس از حکومت امام حسن (ع) و فجایعی که به دست آنان روی داد، از مهم‌ترین زمینه‌های شکل‌گیری نهضت امام حسین (ع) بوده است.

۳-۴. عوامل تشدیدکننده قیام عاشورا

به‌طور معمول حوادث تاریخی حاصل دو دسته از علل و عوامل اند. نخست زمینه‌ها و دوم، عناصر و عوامل برافروزنده. در مورد حادثه عاشورا، عواملی همچون مطرح شدن یزید به‌عنوان جانشین توسط معاویه و عدم بیعت امام حسین (ع) با وی، مرگ معاویه، فشار حاکم مدینه برای بیعت‌گیری، آمدن امام به مکه، نامه‌های کوفیان و دعوت از امام حسین (ع) و سرانجام، نامه مسلم بن عقیل مبنی بر بیعت بخش عظیمی از کوفیان با او، سبب حرکت امام

ص: ۱۶۷

به سوی کوفه شد. از طرفی نیز سختگیری شدید یزید و عبیدالله بر آن حضرت و ممانعت از بازگشت ایشان، همه از عوامل برافروزنده این حادثه به‌شمار می‌آیند.

۴-۴. اهداف امام و فلسفه قیام

در بررسی اهداف امام حسین (ع) و فلسفه قیام او، دیدگاه‌های چندی وجود دارد.

^{۶۷۳} (۱). ر.ک: تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۴.

براساس یک دیدگاه سنتی، امام حسین (ع) از پیش، به کشته شدن خود و یارانش آگاهی کامل داشت و آن را تقدیری محتوم می‌دانست. امام (ع) برای تحقق این تقدیر و در واقع به قصد کشته شدن و فدا نمودن جان خود و بستگانش قیام کرد.

دیدگاه دیگر بر آن است که آن حضرت به قصد اجرای حکم اسلامی امر به معروف و نهی از منکر قیام نمود. به نظر می‌رسد قائلان به این دیدگاه، بیشتر به سخن آن حضرت در وصیت به محمد حنفیه که فرمود: «ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی» استناد می‌کنند.

دیدگاه دیگری هم بر آن است تا هدف امام از ایستادگی در مقابل یزید و سفر او به کوفه را، نه برای کشته شدن، بلکه برای برپایی حکومت اسلامی قلمداد کند.^{۶۷۴}

۵-۴. دستاوردها و پیامدهای حادثه عاشورا

صرف نظر از انگیزه و هدف امام حسین (ع) از قیام، اقدام آن حضرت، دستاوردهای برجسته‌ای را که یکی از مهم‌ترین آنها ایجاد آگاهی فرهنگی و سیاسی بود دربر داشته است.

امام حسین (ع) توانست چهره دولت اموی را که سالها با تبلیغات پر دامنه معاویه، نوعی مشروعیت کاذب برای خود به دست آورده بود، رسوا سازد. بی تردید این آگاهی، در برپایی و تداوم قیامهای عصر اموی، همچون قیام عبد الله بن زبیر^{۶۷۵}، توابین، مختار، زید بن علی، یحیی بن زید و سرانجام عباسیان تأثیر فراوان داشته است.^{۶۷۶}

دستاورد مهم دیگر این حرکت آن بود که نشان داد اسلام راستین نمی‌تواند با

ص: ۱۶۸

حکومتگران ظالم همسازی داشته باشد و آنچه توسط محدثان و عالمان دربار اموی تبلیغ می‌شد، با اسلام نبوی و علوی در تعارض است. در واقع این دستاورد به معنای احیای اسلام راستین بود. تغییری که در طرز تفکر مردم پس از جانبازی امام حسین (ع) به وجود آمد، همواره تمایزی آشکار بین معیارهای اسلامی و ویژگی‌های خصوصی حکمرانان پدید آورد.^{۶۷۷}

۵. بررسی کلی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع)

^{۶۷۴} (۱). این دیدگاه را آقای صالحی نجف‌آبادی در کتاب شهید جاوید مطرح کرده است.

^{۶۷۵} (۲). برای نمونه، بیهقی در تاریخ خود آورده است که چون حجاج محاصره عبد الله بن زبیر در مکه را شدت بخشید و او را بر سر دوراهی تسلیم و مرگ قرار داد، اسماء مادر عبد الله به او گفت: «نگاه کن که حسین بن علی - رضی الله عنهما - چه کرد. او کریم بود و بر حکم عبید الله بن زیاد تن در نداد.» ر. ک: بیهقی، ابو الفضل، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

^{۶۷۶} (۳). ر. ک: تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۹.

^{۶۷۷} (۱). ر. ک: همان، ص ۱۸۳.

پس از بررسی مسائل مربوط به رهبری و امامت تشیع یعنی امام حسین (ع) در صفحات پیشین اکنون به مطالعه سیر کلی تاریخ تشیع در زمان امامت امام حسین (ع) طی دو دوره می‌پردازیم. اول از آغاز امامت امام حسین (ع) تا مرگ معاویه، دوم از حکومت یزید تا حادثه عاشورا.

۱-۵. دوره اول

دوره اول، یعنی زمان حکومت معاویه را، می‌توان به‌عنوان عصر استبداد مطلق اموی نام نهاد. در این دوره، شیعیان و رهبری آنان در شرایط بسیار دشواری قرار داشتند، به‌گونه‌ای که مجال هرگونه تحرک و جنبشی از آنان گرفته شده بود. معاویه که از پیش کینه علی (ع) را در دل داشت، به سبب ضربه‌هایی که در صفین از آن حضرت و پیروانش خورده بود، به خون شیعیان تشنه بود و اکنون پس از کسب قدرت، به تعقیب آنان می‌پرداخت و با کوچک‌ترین بهانه‌ای آنان را می‌کشت. معاویه سرسختی شیعیانی چون قیس را به خاطر داشت که حتی پس از صلح امام حسن (ع)، نیز حاضر نمی‌شد با معاویه بیعت کند و خطاب به او گفته بود که دوست داشته است تا سر از تن او جدا سازد.^{۶۷۸}

الف) سرکوب و کشتار شیعیان

در دوره معاویه و عصر امامت امام حسین (ع)، شخصیت‌های برجسته‌ای از شیعیان به شهادت رسیدند که نمونه بارز آنان حجر بن عدی و یاران اویند. حجر از شیعیان برجسته امام

ص: ۱۶۹

علی (ع) بود. او در جنگ صفین فرماندهی کندیان را برعهده داشت.^{۶۷۹} وی پس از شهادت امام علی (ع)، به جمع یاران باوفای امام حسن (ع) و امام حسین (ع) پیوست. حجر در مقابل تبلیغات دولت اموی برضد علی (ع) و اهانت و بدگویی از آن حضرت تاب تحمل نداشت.

از همین رو، بارها بر مغیره بن شعبه حاکم کوفه که در مجلس خود علی (ع) را سب می‌کرد، می‌خروشید و اعتراض می‌نمود. سرانجام در دوره حکومت زیاد بر کوفه و بصره، و در آن هنگام که زیاد خود در بصره به سر می‌برد و عمرو بن حریث را در کوفه به جای خود نهاده بود، حجر در مقابل سخنان تند عمرو ایستادگی نمود و به وی سنگریزه پرتاب کرد. عمرو، زیاد را از ماجرا باخبر ساخت و او خود به کوفه آمد و حجر و یارانش را دستگیر کرد و همراه شاهدانی روانه شام ساخت. به دستور معاویه آنان در مرج عذرا در اطراف دمشق متوقف شدند. از این جمع، تعدادی حاضر به اعلام بیزاری از علی (ع) گشتند و از مرگ رهایی یافتند، اما حجر و گروهی دیگر که از رفتار خود اظهار پشیمانی نکردند، به قتل رسیدند. اینان شریک بن شداد حضرمی، صیفی بن فسیل شیبانی، قبیصة بن ضبیعه عبسی، محرز بن

^{۶۷۸} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶.

^{۶۷۹} (۱). تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۴۶.

شهاب سعدی منقری و کدام بن حیان عنزی بودند. عبد الرحمان بن حسان عنزی نیز نزد زیاد فرستاده شد و او وی را در قس الناطف زنده به گور کرد.^{۶۸۰}

افزون بر حجر و یارانش، شیعیان دیگری نیز چون رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، اوفی بن حصن، جویره بن مسهر عبدی، عبد الله بن یحییٰ حضرمی و دیگران در دوره معاویه و زیاد و فرزندش عبید الله به شکل اسفباری کشته شدند.^{۶۸۱} کشته شدن رشید هجری بدین گونه بود که ابن زیاد به دلیل شیعه بودن، دست و پایش را برید و بدن او را بر شاخه درخت خرمايي در کوفه آویخت، اما وی از سخن گفتن درباره فضایل اهل بیت (ع) باز نایستاد تا اینکه زبانش را نیز بریدند. ابن زیاد چنین کاری را با میثم تمار نیز کرد و افزون بر این جنایات، به دستور او و با استفاده از لیف خرما، بر دهان میثم لجام زدند و سرانجام زبانش را نیز بریدند.^{۶۸۲} علاوه بر اینها زیاد در زمان حکومتش بر کوفه، مردم را در باب القصره کوفه جمع کرد و از آنها خواست که علی را لعن کنند و از او برائت بجویند و هرکس را که از این عمل پرهیز می‌کرد، به شمشیر می‌سپرد و خانه‌اش را خراب می‌نمود.^{۶۸۳}

ص: ۱۷۰

ب) استراتژی رهبری تشیع

اقدامات خشن و سرکوبگرانه دولت اموی بر ضد شیعیان، ما را به این حقیقت رهنمون می‌سازد که طی این سالها، موضع‌گیری و استراتژی رهبری تشیع دقیق و حساب شده بوده است.

امام حسین (ع) همانند برادرش امام حسن (ع) می‌کوشید تا حد امکان از درگیری و درافتادن با استبداد مطلق معاویه که نتیجه‌ای جز کشته شدن خود و شیعیانش دربر نداشت بپرهیزد. آن حضرت به‌رغم احساسات تند برخی از شیعیان، همواره در دوره معاویه آنان را به خانه‌نشینی دعوت می‌کرد و خود نیز با وجود مخالفت سرسختانه با اقدامات امویان، از هرگونه درگیری عملی با آنان پرهیز می‌کرد. ایشان در نامه خود به معاویه، اگرچه گفته بود که ای معاویه من فتنه‌ای بالاتر از فرمانروایی تو برای جامعه اسلامی سراغ ندارم و بزرگ‌ترین اندیشه من آن است که با تو بستیزم،^{۶۸۴} ولی در همان نامه نیز آورده بود که من هرگز قصد نبرد با تو را نداشته و پرچم ناسازگاری با تو را برنفراشته‌ام و این نوشته تنها به منظور اتمام حجت است و بس.^{۶۸۵}

در پاسخ این سؤال که چرا به‌رغم اقدامات ناشایست معاویه، چنین موضعی از سوی امام حسین (ع) اتخاذ شده بود، می‌توان به دو علت زیر اشاره کرد:

^{۶۸۰} (۲). همان، ص ۱۶۰؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۲۰۷.

^{۶۸۱} (۳). ر. ک: هاشم معروف الحسینی؛ جنبش‌های شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه سید محمد صادق عارف، ص ۳۴۰-۳۵۴.

^{۶۸۲} (۴). شیعه در تاریخ، ص ۱۸۴.

^{۶۸۳} (۵). مروج الذهب...، ج ۳؛ المنتظم، ج ۵، ص ۶۲۳.

^{۶۸۴} (۱). الامامة والسياسة، ص ۱۷۹-۱۸۲؛ اختیار معرفة الرجال، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۹.

^{۶۸۵} (۲). همان.

۱. وجود حکومت پایدار و قدرتمند معاویه، عامل اصلی مؤثر در این موضع‌گیری به شمار می‌رود؛ زیرا اگر معاویه پیش از این توانسته بود در مقابل حکومت امام علی (ع) ایستادگی کند و پس از آن نیز، سپاه امام حسن (ع) را به شکست وادارد، اکنون که سالها از حکومت مطلق او می‌گذشت و ثروت کلان و تبلیغات گسترده‌ای به کار گرفته بود، از چنان قدرتی برخوردار بود که زمینه و امکان هرگونه اعتراضی را منتفی می‌ساخت.

۲. امکان جمع‌آوری دوباره نیرو و تجدید سازمان لشکر همانند امام علی (ع) برای امام حسین (ع) وجود نداشت و چون شرایط به مراتب سخت‌تر از پیش شده بود، امکان انجام هر قیامی ناممکن می‌نمود.

در واقع می‌توان گفت که همان شرایطی که امام حسن (ع) را به پذیرش صلح تحمیلی با معاویه وادار ساخت، اکنون نیز پابرجا بود و عامل اصلی اتخاذ استراتژی عدم درگیری

ص: ۱۷۱

گسترده توسط امام حسین (ع) به شمار می‌آید.

در این سالهای سخت، ارتباط شیعیان با یکدیگر و با امام حسین (ع) به صورت پنهانی و مخفیانه صورت می‌گرفت و آنها می‌کوشیدند دور از چشم جاسوسان معاویه، باهم مرتبط باشند. با این وجود، رفت و آمدهای پنهان شیعیان کوفه به مدینه، حساسیتهایی را برمی‌انگیخت. برای نمونه، مروان در یکی از نامه‌های خود به معاویه نوشت: عمرو بن عثمان گزارش می‌دهد که مردانی از اهل عراق و برجستگان حجاز با حسین بن علی رفت و آمد دارند و ما از قیام او در امان نیستیم.^{۶۸۶} معاویه به او نوشت تا زمانی که او با تو کاری ندارد، برایش مزاحمتی فراهم نکن، اما همواره در کمین او باش.^{۶۸۷} پس از آن، معاویه نامه‌ای به امام حسین (ع) نوشت و آن حضرت را از اقدامات تحریک‌آمیز برحذر داشت. امام حسین (ع) هم در پاسخ، آن گزارشها را دروغ و ساختگی خواند.^{۶۸۸}

۲-۵. دوره دوم

الف) گشایش و خیزش

دوره دوم تاریخ شیعه در عصر امامت امام حسین (ع)، با مرگ معاویه آغاز می‌شود. مرگ پسر ابو سفیان، نوید گشایشی را برای شیعیان به همراه داشت. اگر معاویه به هنگام حکومت خویش، با شنیدن خبر شهادت امام حسن (ع) تکبیر گفت و شادی کرد،^{۶۸۹} برای شیعیان تحت ستم او هم، خبر مرگ وی بسیار مسرت‌بخش و شادی‌آفرین بود. مرگ معاویه همچنین به منزله لغو قرارداد صلح با امام حسن (ع) به شمار می‌رفت و امام حسین (ع) که چه بسا خود را هنوز به آن قرارداد متعهد می‌دید، اکنون از آن محدودیت‌رهایی می‌یافت. امام حسین (ع) خود در گذشته و عصر حیات معاویه به

^{۶۸۶} (۱). الامامة و السياسة، ص ۱۵۴-۱۵۷.

^{۶۸۷} (۲). همان.

^{۶۸۸} (۳). همان.

^{۶۸۹} (۴). مروج الذهب...، ج ۳، ص ۸.

شیعیان‌ش که طالب درگیری بودند، وعده داده بود که در صورت فرارسیدن مرگ حاکم مستبد اموی، در روش خود خواهد اندیشید.^{۶۹۰}

خبر مرگ معاویه می‌توانست مخالفان دولت اموی را به جنبش وادارد، هم‌چنانکه سردمداران دولت اموی نیز بر این مطلب آگاهی کامل داشتند. بر همین اساس، یزید کوشید تا قبل از انتشار خبر مرگ معاویه، مخالفان خود را به بیعت وادار سازد.

ص: ۱۷۲

براساس نقل منابع، زمانی که خبر مرگ معاویه به کوفه رسید، شیعیان شاد شدند و به حرکت درآمدند. آنان در خانه سلیمان بن سرد خزاعی جمع شدند و خبر هلاکت معاویه را به گوش همگان رساندند و به امام حسین (ع) نامه نوشتند و آمادگی خود را برای قیام اعلام کردند.^{۶۹۱} به دنبال این تجمع، گردهمایی‌های دیگری نیز در کوفه به وقوع پیوست و تحرکی قوی در بین شیعیان آغاز شد. خبر عدم بیعت امام حسین (ع) با یزید و آمدن آن حضرت به مکه، بر شور و حرارت این جنبش افزود. این خیزش، در قالب همین تجمعات و نامه‌نگاری‌ها و همراهی اولیه با مسلم در کوفه و بیعت با او ادامه یافت.

ب) سرکوبی شدید

متأسفانه این دوره نویدبخش که بعد از حدود بیست سال فراهم آمده بود، به زودی به پایان رسید. دستگیری و کشته شدن مسلم در کوفه و سپس محاصره و قتل‌عام امام حسین (ع) و یارانش در کربلا، نقطه پایانی این دوره گشایش کوتاه بود. دولت اموی دوباره کینه و عداوت کهنه خود را با بنی هاشم و شیعیان به نمایش گذاشت و این بار در شکلی خشن‌تر و فجیع‌تر به مقابله با آنان برخاست. نه تنها امام حسین (ع) و شیعیان همراهش قتل‌عام شدند، بلکه بر بدن آنها اسب دوانیده شد و سرهایشان بر بالای نیزه رفت و زنان و فرزندان‌شان اسیر شدند و شهر به شهر به گردش و نمایش درآمدند. حادثه عاشورا برای تشیع بسیار غمناک و اندوهبار بود و می‌توان آن را بزرگ‌ترین تراژدی تاریخ تشیع و بلکه تاریخ اسلام به شمار آورد. دولت اموی از این کشتار سرمست شد و یزید در حالی که با شادی بر سر بریده امام حسین (ع) چوب می‌زد، این اشعار را می‌خواند:

ای کاش پدرانم که در بدر ناله‌های شمشیر را شنیدند، زنده بودند و شادی می‌کردند و می‌گفتند ای یزید! دست تو بی‌درد باد. به قدری بزرگان آنها را کشتیم تا آنکه با کشته‌شدگان در بدر مساوی گردید.^{۶۹۲}

ج) عاشورا و تشیع

^{۶۹۰} (۵). «فلن يحدث الله به حدثا و انا حی کنت الیکم برأیی». این روایت هرچند در چاپهای مختلف به همین شکل آمده، اما به نظر می‌رسد صورت درست آن «فان يحدث» بوده است. (ر. ک: الاخبار الطوال، ص ۲۲۳).

^{۶۹۱} (۱). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۴۲.

^{۶۹۲} (۲). ر. ک: الملهوف ...، ص ۲۱۴.

اگرچه حادثه عاشورا برای شیعیان بسیار اندوه‌بار بود و برای همیشه اشک را در دیدگان آنها جاری ساخت، اما خود نقطه عطفی در تاریخ تشیع به شمار آمد. یزید بیهوده می‌پنداشت که

ص: ۱۷۳

با کشتن امام حسین (ع) و شیعیان او می‌تواند این حرکت را سرکوب سازد. حادثه عاشورا در تکوین تشیع بیشترین سهم را ایفا کرد. تأثیر فراوان این حادثه بر تاریخ تشیع به حدی بوده است که کسانی به نادرست عاشورا را منشأ پیدایش تشیع دانسته‌اند:

دانشمندی نظیر فیلیپ حتی درباره تراژدی کربلا می‌گوید که تشیع در روز دهم محرم تولد یافت. اما مطالعه دقیق مآخذ مختلف و مذاهب گوناگون اسلامی این نظر را مردود می‌شمارد و این حقیقت را تأکید می‌کند که آیین تشیع، از زمان شخص پیامبر وجود داشته است و شهادت حسین (ع) تنها مهر رسمیت بر تشیع نهاد. این تراژدی، نقش بسیار عظیم و محکمی را در تحکیم هویت تشیع و نه در خلق آن ایفا نمود.

تقدیر این بود که سرنوشت حسین (ع) مهم‌ترین عامل در تبلیغ و سرعت نسبتاً سریع تشیع داشته باشد. بدون شک تراژدی کربلا، عامل اشتیاق و علاقه شدید و احساسات عمیق را به تشیع افزود. این شهادت، دوره‌ای نو را برای ظهور و بروز نهضت تشیع به وجود آورد.^{۶۹۳}

هم‌چنانکه دیگر قیام‌های شیعی همچون قیام تواین، مختار، زید بن علی و یحیی بن زید، همگی از حادثه عاشورا متأثر بودند و از آن الهام می‌گرفتند. تاریخ تشیع با شهادت امام حسین (ع) وارد مرحله دیگری شد که در فصل‌های بعدی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

خلاصه

بررسی تاریخ تشیع در عصر امامت امام حسین (ع)، با عواملی چون رهبری و امامت آن حضرت، تحولات خلافت اموی و عملکرد جامعه شیعه پیوند دارد. تاریخ تشیع در دوره مذکور را می‌توان به دو بخش از شهادت امام حسن (ع) تا مرگ معاویه، و از مرگ معاویه تا حادثه عاشورا تقسیم کرد. استراتژی امام حسین (ع) در رهبری شیعیان و مقابله با انحراف‌های خلافت، با آنچه برادرش پیش از او به انجام رساند، مطابقت کامل داشت. این هماهنگی که روایات تاریخی چندی آن را به اثبات می‌رسانند، ریشه در شرایط یکسان سیاسی - اجتماعی‌ای داشت که مواضع هماهنگی را می‌طلبید. عصر امامت امام حسین (ع) که قریب دوازده سال طول کشید، به جز چند ماه آخر، مصادف با حکومت معاویه بود. معاویه با استبداد مطلقه‌ای که توسط عمالش اعمال می‌کرد، نه تنها تمام روزه‌ها را بر شیعیان بسته بود، بلکه همواره به تعقیب و کشتار آنان نیز می‌پرداخت. با وجود این، امام حسین (ع)

ص: ۱۷۴

^{۶۹۳} (۱). تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۸۹.

کوشید تا با نامه‌نگاری و نیز راه‌اندازی تجمعات و غیره، امر به معروف و نهی از منکر نماید، هرچند او به قیامی دست نزد. مرگ معاویه، نوید گشایشی برای شیعیان بود و آنان را به حرکت واداشت. متأسفانه عمر این گشایش کوتاه بود و با خشونت شدید یزید به‌ویژه علیه امام حسین (ع) و یارانش پایان یافت، اما حادثه عاشورا به‌رغم اندوهبار بودنش، دستاوردهای مهمی را برای تشیع به همراه آورد.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی تشکلهای اولیه شیعی در عراق در عصر امام حسین (ع).
۲. شناخت استراتژی امام حسین (ع) در رهبری تشیع در عصر امامت آن حضرت.
۳. بررسی وضعیت اقتصادی-اجتماعی شیعیان در عصر امام حسین (ع).
۴. مطالعه چگونگی پراکندگی شیعیان در عصر امام حسین (ع).
۵. بررسی نوع رابطه امام حسین (ع) با شیعیان قبل از قیام.
۶. بررسی تأثیر قیام امام حسین (ع) بر جایگاه فرهنگی و اجتماعی شیعیان.

ص: ۱۷۵

فصل هفتم تشیع در دوره امام سجاد (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام سجاد (ع)

امام علی بن الحسین (ع) با لقبهایی شناخته می‌شود که سجاد و زین العابدین مشهورترین آنهاست^{۶۹۴} و به کنیه ابو محمد شهرت دارد. نزد شیعیان و عموم مسلمانان مشهور، بلکه مسلم است که شهربانو مادر آن امام است.^{۶۹۵} براساس قول مشهور، آن حضرت روز پنجشنبه، پنجم شعبان سال ۳۸ ق، در مدینه زاده شد.^{۶۹۶} گویا مادرش به هنگام تولد امام از دنیا

^{۶۹۴} (۱). القاب دیگر امام، ذو الثنات، سید العابدین، قدوة الزاهدین، سید المتقین، زین الصالحین، منار القانتین، امام الأمة، امام المؤمنین، امین، زکی، العدل و بکاء است و مردم اعم از شیعه و اهل سنت، با توجه به معانی این واژه‌ها و اصطلاحات، این القاب را بر امام نهادند.

^{۶۹۵} (۲). متأسفانه تاکنون هرچه درباره شهربانو نوشته شده، جز اندکی که به نقد پرداخته‌اند، بر پایه همان شهرت است.

اما کسانی که می‌خواهند تنها از زندگی امام چهارم خودآگاه گردند، می‌گویند: «علی بن الحسین بنده برگزیده خدا، نمونه‌اعلی تربیت اسلامی، فاضل‌ترین هاشمیان عصر خود و دیگر فضایی که برای او برشمرده‌اند، و بالاخره امامی است که خدا او را برگزیده و اطاعت او را واجب فرموده است. مادر او شهربانو باشد یا غزاله، یا شلافه، یا حرار، شاهزاده باشد یا کنیزک، ایرانی باشد یا از اسیران کابل، در آنچه ما از زندگانی این امام می‌خواهیم اثری ندارد، به‌ویژه ما که در مقام زندگی‌نامه‌نویسی نیستیم». برای اطلاع بیشتر ر. ک: سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۹-۲۷.

^{۶۹۶} (۳). بنابر روایت‌های دیگری، در کوفه در روز جمعه و یکشنبه، چهارم و نهم شعبان و نیمه جمادی الاولی در سالهای ۳۵، ۳۶ و ۳۷ گزارش شده است. اربلی، علی بن عیسی، کشف الغمه فی معرفة الائمه (ع)، ج ۲، ص ۱۰۵؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۲۴۲؛ ر. ک: زندگانی علی بن الحسین (ع)، ص ۲۹-۳۷؛ ترابی، احمد، امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۱۷-۱۸؛ جعفریان، رسول، تاریخ خلفا، بخش هشتم امام سجاد (ع).

رفت و حضرت به دست کنیزی از کنیزان پدر پرورش یافت.^{۶۹۷} از دوره خردسالی و نوجوانی امام گزارش چندانی در دست نیست. وی حدود دو سال از حیات جدش امیر مؤمنان (ع)، ده سال از دوران امامت عمویش امام مجتبی (ع) و ده سال از دوران امامت پدرش را درک کرد.

آن حضرت در سال ۶۱ ق، در کاروان امام حسین (ع) حضور یافت، اما در یکی از منازل بین راه بیمار شد. در منابع کهن تاریخی و مقاتل، از علی بن الحسین (ع) آمده است که در

ص: ۱۷۶

اول همان شبی که پدرم در بامداد آن کشته شد، نشسته بودم و عمه‌ام زینب مرا پرستاری می‌کرد که پدرم درآمد و اشعاری در بی‌وفایی روزگار خواند که من گفتار پدر را فهمیدم و مراد او را دانستم. گریه راه گلویم را گرفته بود، جلو اشک خود را گرفتم و دانستم که بلا بر ما فرود آمده است. عمه‌ام زینب چون سخنان پدرم را شنید، بی‌اختیار، سربرهنه و دامن‌کشان از جا جست و گفت: وای از بی‌برادری، کاش مرگ، زندگی را از من گرفته بود، فاطمه، علی و حسن بن علی برادرم امروز مردند. پدرم به او نگریست و غصه خود را فروخورد و سپس گفت: خواهرم! پرهیزکار باش که مرگ ناچار می‌رسد. اما زینب (س) بر صورت خود سیلی زد و بی‌هوش افتاد و فریاد کرد: ای وای، بی‌برادر شدم. امام پیش رفت و آب بر خواهرش ریخت و به او گفت: خواهر! به خاطر خدا شکیبای باش، چه مرا و هر مسلمان را به پیامبر خدا اقتدا باید.^{۶۹۸}

بنابراین، بیماری حضرت پیش از عاشورا شروع شد و تا چند روز پس از آن ادامه داشت.

شدت بیماری چنان بود که دست و پا و گردن امام را با غل و زنجیر به زیر شکم شتر بسته بودند؛ زیرا آن حضرت در حالت بیماری نمی‌توانست خود را نگه دارد.

در مجلس عیبید الله بن زیاد در کوفه سخن از بیماری و رنجوری امام نیست. توانایی و شجاعت امام در پاسخگویی به عیبید الله و تصمیم او بر قتل حضرت و دفاع حضرت زینب (س) از برادرزاده نشان از سلامت جسمی حضرت سجاد (ع) دارد. نیز برخلاف آنچه در کربلا گفته شد که او سخت بیمار است و از بیماری برنخواهد خاست، در مقابل ابن زیاد نگفتند او بیمار است بر او رحم کنید، بلکه حضرت زینب (س) خود را سپر بلا کرد و گفت:

اول باید من را بکشی، و علی بن الحسین (ع) هم فرمود مردمی امین همراه زنان و کودکان به مدینه بفرست. پس عیبید الله شرمگانه از کشتن او درگذشت.^{۶۹۹}

^{۶۹۷} (۴). برای اطلاع بیشتر، ر.ک: امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۲۲.

^{۶۹۸} (۱). ابو مخنف، لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، ج ۱، ص ۴۵۷؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴؛ تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۴۲۰، طبری نیز عین این روایت را با اندکی اختلاف از ابو مخنف آورده است. حضرت فرمود: «یا دهر أف لك من خلیل...» ای روزگار، اف بر تو که دوست تو را در صبح و عصر چه بسیار جوینده و همراهی کشته است، و روزگار به عوض قناعت ندارد، و تنها امر به دست خداست، و هر زنده‌ای رونده راه من است.

^{۶۹۹} (۲). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۳۱.

شایان ذکر است که لقب بیمار که به غلط بر حضرت نهاده شد، به سبب همین دوره کوتاه و زودگذری است که در روزهای قبل و بعد از عاشورا داشت. از این رو، عنوان زین العابدین بیمار، زینبده حضرت نیست؛ زیرا بیماری آمیخته با زندگی آدمی است و هیچ‌کس را برای

ص: ۱۷۷

چند روز بیماری ساده قابل علاج، بیمار وصف نمی‌کنند.

علی بن الحسین (ع) و دیگر اسیران را پس از چند روز، از زندان کوفه به شام بردند و در بین راه نیز بر ایشان آزار فراوان رساندند. ورود به شام، حضور در مجلس یزید، ایراد خطبه تاریخی در مسجد اموی،^{۷۰۰} محکوم کردن جنایت یزید در به خاک و خون کشیدن ذریه پیامبر (ص) در کربلا و سرانجام، بازگشت کاروان غمدیده به مدینه، از مهم‌ترین حوادث زندگی اوست که در طول سفر، از مدینه به عراق و شام و بازگشت به مدینه گزارش شده است.

از حوادث مهم دوران زندگی امام، مشاهده حادثه حرّه در مدینه است. در حالی که آتش جنگ مدینه را به کام خود فروبرد و بسیاری از صحابه و فرزندان آنان کشته شدند، اما به لطف خدا و درایت و موضع‌گیری خوب امام، خطری متوجه ایشان نگردد.^{۷۰۱} حضرت تا پایان عمر در مدینه زیست و در سال ۹۴ ق، به فرمان ولید بن عبد الملک مسموم شد^{۷۰۲} و پس از چند روز بیماری سخت، به لقای خدا پیوست و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. عمر شریف حضرت ۵۷ سال و دوران امامت آن بزرگوار ۳۴ سال بوده است.^{۷۰۳}

۲. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام سجاد (ع)

بررسی شرایط و اوضاع گوناگون دوران امام سجاد (ع) از دو دیدگاه کلی و جزئی قابل بررسی است.

دیدگاه کلی درباره اوضاع گوناگون دوران حکومت امویان، یک خط و جریان کلی حاکم بر شئون مردم، جامعه، دین و دنیا بوده و در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی قابل بررسی است. در این دیدگاه، شاخه‌های سفیانی و مروانی نظام اموی، یک واحد حکومتی تلقی شده و از آغاز تا انجام مورد توجه تقادانه قرار می‌گیرد.

اما در دیدگاه جزئی، به اوضاع گوناگون مقطعی خاص از آن خط سیر کلی پرداخته و با توجه به شرایط زمانی و مکانی، اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی عصر امام سجاد (ع) مورد توجه قرار می‌گیرد.

ص: ۱۷۸

^{۷۰۰} (۱). در مبحث فعالیتهای سیاسی امام سجاد (ع)، توضیح بیشتری خواهد آمد.

^{۷۰۱} (۲). در مبحث قیامها بحث خواهد شد.

^{۷۰۲} (۳). شبرای، الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳.

^{۷۰۳} (۴). زمان شهادت حضرت را در سالهای ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۹ و ۱۰۰ روایت کرده‌اند و بر این اساس، عمر شریف و مدت امامت حضرت نیز اختلافی

خواهد بود. ر. ک. امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۲۷-۲۸.

در دیدگاه اول، حکومت اموی با عملکردهای ناپسند و با حاکمان و زمامداران زشت‌سیرت، بدعتها و سنتهای زشتی را پی‌ریزی کردند که پیامدهای آن، گریبان همگان را گرفت و سرانجام به سقوط امویان انجامید. از آن جمله است:

۱-۲. فقدان قانون

از مظاهر آشکار حکومت ستمگران، استبداد، ظلم، بی‌قانونی یا تشریح قوانینی است که به نفع دستگاه حاکم باشد.

فقدان نظام قضایی صحیح، رواج بی‌عدالتی و خون‌ریزی، ویژگی بارز این گونه حکومتهاست. آنان جامعه را براساس هوا و هوس و سلیقه خود اداره می‌کردند و با ایجاد رعب و وحشت و اعمال مجازاتهای سنگین بر مخالفان حکومت، صدور بخشنامه‌هایی مبنی بر قطع مستمری و حقوق و مواجب، تخریب خانه‌ها و از بین بردن اموال و سرمایه دوستداران و پیروان حضرت علی (ع)، محدود کردن آزادی اندیشه و بیان، به‌ویژه در مورد اندیشه‌های اعتقادی در مورد رهبری و ولایت اهل بیت (ع)، متهم ساختن آنان به کفر و الحاد و زندقه و به دار آویختن بزرگان علم و اندیشمندان اسلامی در میدانهای کوفه به جرم دوستی با امیر مؤمنان علی (ع)، تازه کردن نزاعها و رقابتهای قبیلگی و دامن زدن به اختلافات مضر و ربیعه و اجیر کردن شاعران، درصدد بودند تا بر مردم آسان‌تر حکومت کنند.

۲-۲. فقدان عدالت اجتماعی

معاویه به برخی کارگزاران خویش گفته بود: شاهد رشد و افزایش جمعیت موالی (ایرانیان و بردگان) هستیم و تصمیم گرفته‌ام بخشی از ایشان را بکشم و بخشی دیگر را در کارهای تعمیر و مرمت راه‌ها به کار گیرم که از محیط شهر و جامعه دور باشند.^{۷۰۴}

۳-۲. دوری از تعالیم اسلام

احکام اسلامی و روح اسلام، هیچ نقش و جایگاهی در نظام حکومتی، قوانین، دستورات و اداره مملکت نداشت. تحریف و انکار فرمانهای اسلام، ایجاد بدعت، سنت‌سازی و شریعت‌سوزی برای رسیدن به مقاصد شوم حکومتی و نیز تعطیل بسیاری از حدود و مجازاتهای الهی، از اقدامات دستگاه حکومت اموی به شمار می‌آمد.

ص: ۱۷۹

۴-۲. ساخت و پرداخت احادیث دروغین

معاویه، گروهی از صحابه را به حدیث‌سازی تشویق کرد و آنان، احادیثی زشت درباره حضرت علی (ع) جعل کردند. ابو هریره، عمرو عاص و مغیره از آن جمله‌اند. احادیث ساختگی در منقبت خلفا و معاویه و منقصت امام علی (ع)، در این دوران ساخته شد.^{۷۰۵}

^{۷۰۴} (۱). الحاج حسن، حسین، الامام السجاد (ع) جهاد و أمجاد، ص ۱۲.

^{۷۰۵} (۱). یک نمونه آن چنین است که ابو هریره از پیامبر (ص) روایت کرد: خداوند در وحی خود به سه تن اطمینان کرد:

احادیث ساختگی، ابزاری برای توجیه کارهای خلاف حکمرانان اموی بود و از آن جمله این خبر است: هرکس کار ناشایستی از کارگزاری دید، باید بر آن شکیبایی ورزد. پس اگر صبر پیشه نکرد و به اندازه یک وجب از جماعت مردم فاصله گرفت و در آن حال از دنیا رفت، به مرگ جاهلیت مرده است.

۵-۲. جبرگرایی

از جمله بدعتهای آشکار معاویه در بخش فرهنگی و اعتقادی، رواج مذهب جبر بود تا هرگونه ظلم و ستم و کشتاری، مجوزی شرعی و مقبول پیدا کند. مشروعیت نظام و مشروعیت عملکرد حاکمان، در گرو گسترش مذهب جبرگرایی بود و سرکوبی مخالفان با این اعتقاد نیز مجوز شرعی داشت و معاویه و فرزندش یزید، از آن برای پوشاندن جنایاتشان استفاده می‌کردند.

۶-۲. رواج نادانی

از دیگر مظاهر آشکار ستمگری امویان، رواج نادانی و سیاست به جهالت کشاندن مردم بود. تحمیق، تحمیر و تجهیل، کارآمدترین ابزار حکومتی بود. آنان، مردم را در خلأ فکری، اعتقادی و سیاسی نگه می‌داشتند و با جلوگیری از گسترش علم، محدود کردن علما، کانالیزه کردن دانشمندان، دیکته کردن به عالمان درباری، دور نگهداشتن مردم از اندیشه‌های ناب اسلامی، رونق بازار دروغ‌پردازان و حدیث‌سازان، فاصله انداختن میان مردم و اهل بیت (ع)، خارج کردن اندیشمندان پاک از صحنه علم، جایگزین کردن اهل کتاب و معرفی آنان به عنوان اهل علم و معرفت و فرهنگ، درصدد برآمدند تا اندیشه خود را در این زمینه عملی سازند. امام سجاد (ع) در این شرایط بحرانی به امامت رسید.

ص: ۱۸۰

به علاوه، سیاست امویان در کاستن از مقام امام علی (ع) و فروانگاردن شأن امامان شیعه، به صورتهای زیر تحقق می‌یافت:

یک، ترساندن شیعیان به گونه‌ای که هرکس به فکر نجات خویشتن باشد و از انتشار فضیلت‌های اهل بیت (ع) خودداری کند.

این سختی‌ها ادامه داشت تا امام حسن (ع) شهید شد، آن‌گاه بلاها شدت یافت و فتنه‌ها دامن گسترد تا هیچ‌یک نبود، جز اینکه بر جان‌ش می‌ترسید و بیم تبعید و آوارگی داشت.^{۷۰۶} دشواری‌ها پس از شهادت امام حسین (ع) به نهایت خود رسید، به‌ویژه در زمان حجاج ثقفی که معاصر امام سجاد (ع) بود.

دو، پنهان ساختن و از بین بردن فضیلت‌های حضرت علی (ع) و تعقیب گویندگان آن.

من (پیامبر)، جبرئیل و معاویه. پیامبر (ص) بخشی از وحی را به معاویه سپرد و به او فرمود: این را نزد خود داشته باش تا در قیامت در بهشت مرا ملاقات کنی!، الامام السجاد (ع) جهاد و أمجاد، ص ۱۴.

^{۷۰۶} (۱). ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۶.

سه، فاصله انداختن میان امام و امت.

چهار، سیاست اقتصادی به استضعاف کشاندن شیعیان، علویان و پیروان اهل بیت (ع).

امام سجاد (ع) دوران امام حسن (ع) و پدرش امام حسین (ع) را درک کرده و رنگارنگ شدن مردم را دیده و انحطاط فکری و سیاسی روزافزون مسلمانان را نظاره‌گر بود. در عین حال، اگر شدت خفقان و اختناق را بر آن شرایط بیفزاییم، خواهیم دید که چرا امام (ع) دست به قیام نزد و تحرک و اعتراض آشکار نداشته است؟ پاسخ گفتن به این گونه پرسشها، در تبیین تاریخ تشیع در عصر آن حضرت (ع) ضرورت بسیار دارد.

امام سجاد (ع) در دورانی به امامت رسید که جامعه، روزگار پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته بود و آن حضرت، وارث شرایطی شده بود که کج‌اندیشی، فرصت‌طلبی، عدالت‌گریزی، دنیاپرستی و عافیت‌طلبی، از ویژگی‌های بارز آن بود.

افزون بر آن، حکومت ستمگر اموی، از این شرایط بهترین استفاده را برای گسترش اقتدار سیاسی خود می‌برد. از این رو، عصر اختناق، بهترین تعبیر برای دورانی است که امام سجاد (ع) در آن می‌زیست. مردم دیدند که چگونه یزید برای حفظ قدرت حاضر است حتی فرزند پیامبر (ص) را بکشد و شهر مدینه را غارت و خانه کعبه را ویران کند و از هیچ جنایتی فروگذار نکند. دوره نومیدی از پیروزی حرکت مسلحانه،^{۷۰۷} نتیجه رعب و وحشت شدیدی بود که امویان ایجاد کرده بودند. محافل شیعه در عراق و حجاز، دستخوش ضعف و سستی

ص: ۱۸۱

گردید و تشکل و انسجامشان از هم پاشید. امام سجاد (ع) رویگردانی مردم را چنین وصف نمود: در تمام مکه و مدینه، بیست نفر نیستند که ما را دوست بدارند.^{۷۰۸}

یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های عصر امام سجاد (ع) با دوره‌های دیگر این بود که خلفای معاصر امام و سردمداران حکومت، آشکارا قداست تعالیم اسلامی را درهم شکسته و بر روی تمام اصول مسلم اسلام پا گذاشتند، بدون آنکه از کسی بیم داشته باشند یا کسی به خود جرأت اعتراض دهد. جنایتکارانی چون حجاج در این دوران حکومت می‌کردند که به اندک بهانه‌ای، خون انسانهای محترم را می‌ریخت. کشتار یکصد و بیست هزار تن از مسلمانان و به زندان سپردن هشتاد هزار نفر دیگر از آنان در شرایطی نامطلوب و غیر انسانی، گواه این سخن است.^{۷۰۹}

درباره اوضاع فرهنگی زمان امام سجاد (ع) باید گفت که توجه حاکمان اموی به حجاز، از چند جهت حائز اهمیت است. مکه و مدینه، به‌ویژه مدینه، مرکز دین و دیانت به شمار می‌آمد و انوار نورانی اسلام، از آنجا به دورترین نقاط عالم پرتوافکن شده بود. مردم از نزدیک پیامبر (ص)، صحابه، امامان و خلفای نخستین را دیده بودند و با روش و منش آنان

^{۷۰۷} (۲). پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص ۲۳۸.

^{۷۰۸} (۱). مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۴۳. شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۰۴.

^{۷۰۹} (۲). برای اطلاع از جنایات عبد الملک و کارگزاران او، ر.ک: تاریخ الخلفاء، ص ۲۱۸، ابن اثیر، علی بن ابی‌الکرم، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۵۲۲.

از نزدیک آشنا بودند. حجاز می‌توانست برای حاکمان اموی خطر آفرین باشد، همان‌طور که در مکه و مدینه قیامهایی رخ داد.

سیاست امویان بر این بود که مکه و مدینه را از مرکزیت دینی، اجتماعی و قداست براندازند. تنها راه چاره را در این دیدند که مردم را به ابتذال و اباحیگری بکشانند و آن شهرها را به مراکز فساد و فحشا تبدیل نمایند. ترویج فرهنگ ابتذال در جامعه، با ایجاد و گسترش مجالس لهو و لعب، آوازه‌خوانی و رقص، باده‌گساری و قماربازی، و سرگرم کردن مردم به غنا و موسیقی و مجالس طرب بود. آوازه‌خوانان معروفی چون معبد، مالک بن ابی‌السمح، ابن عایشه، دحمان، جمیله، ابن شریح، غریدی، عزة المیلا و بسیاری دیگر از خنیاگران و رقاصان، در مدینه به برپایی چنین مجالسی پرداختند. کلاسهای تعلیم رقص و آواز، و نیز محافل رقص و غنا از زنان و مردان به صورت مختلط تشکیل می‌شد و کار به جایی رسید که فرهنگ بی‌بندوباری، گریبانگیر قاضیان و فقیهان شهر چون مالک بن انس گردید.

ص: ۱۸۲

فراوانی کنیزکان رقاص، آوازه‌خوان و روسپی که به دستور خلفای اموی به این شهرها فرستاده می‌شدند، و نیز اشتغال مردم به انواع لهو و لعب، بازماندن آنان را از فکر قیام و انقلاب و سیاست و حکومت به دنبال داشت. یزید بن معاویه، طلایه‌دار فرهنگ ابتذال در تاریخ اسلام است و پس از او، یزید بن عبد الملک و ولید بن یزید از کسانی هستند که بیشترین نقش را در انحطاط مسلمانان داشتند.

جذب شاعران با پرداخت صله‌های گران برای دربند کشیدن زبان شعری ایشان، و تشویق آنان به مدیحه‌سرایی در فضایل حاکم و درباریان، از جمله امور فرهنگی‌ای بود که حاکمان اموی بدان پرداختند. البته کم‌وبیش شاعران شیعی مسلکی یافت می‌شدند که به مقابله برخاسته و در قالب نظم و شعر، از حریم اهل بیت (ع) دفاع کردند؛ گرچه مورد قهر، بی‌مهری و غضب هم قرار گرفتند.

امام سجاد (ع) در چنین شرایطی که از حساس‌ترین برهه‌های تاریخ اسلام بود، زمام امور امت را به دست گرفت که افزون بر حفظ اسلام و تبیین مبانی اصیل آن و تشیع، بر خود فرض می‌دانست مردم را از این انحطاط اخلاقی که آنان را از مسیر انسانیت خارج کرده و به ورطه هلاکت و حیوانیت سوق می‌داد، نجات دهد.

داستان منع حدیث را بر مسائل فرهنگی و اعتقادی زمان امام سجاد (ع) بیفزایید. شدت و سختگیری حاکمان در منع از نقل و کتابت حدیث، در این دوره نیز به حدی بود که تمام سنت نبوی به فراموشی سپرده شده بود.

حضور قضاصین^{۷۱۰} را نباید از نظر دور داشت. آنان قصه‌های خویش را که نام موعظه و ذکر به خود گرفته بود، به خورد مردم می‌دادند و حاکمان نیز اجرت و مستمری قابل توجهی به قصه‌گویان جدید الاسلام از اهل کتاب می‌پرداختند. باب ورود اسرائیلیات که از زمانهای دورتر (زمان خلفای نخستین) باز شده بود و تحریف در اسلام و تغییر سنت پیامبر (ص)

^{۷۱۰} (۱). آنان به شکل منصب حکومتی درآمد، و عزل و نصبشان از طرف حاکم انجام می‌شد و به «قاص الجماعه» شهرت داشتند و مردم را به خود مشغول می‌کردند.

که یک دلیل آن قصه‌سرایی بود، در این زمان موجب انحراف و انحطاط مسلمانان گردید.^{۷۱۱} اینها، زاویه‌ای دیگر از اوضاع اجتماعی، فرهنگی و اعتقادی دوران امام سجاد (ع) بود. در ادامه، خواهیم گفت که امام در فعالیتهای خود چگونه با این پدیده مبارزه کرد.

ص: ۱۸۳

۳. شاخصه‌های و پیامدهای انحراف جامعه در عصر امام سجاد (ع)

۱-۳. شاخصه‌های انحراف

- پیامدهای منع حدیث و جلوگیری از روایت و کتابت آن در جامعه اسلامی؛
- پیامدهای شیوع و گسترش قصه‌سرایی و حضور داستان‌سرایان اهل کتاب مسلمان شده و شاعران؛
- پیامدهای بی‌توجهی به قرآن و متروک و محجور گذاشتن آن؛
- اعتقاد به حاکمیت احادیث بر قرآن؛
- اعتقاد به حجیت سخن صحابه و حق تشریح و قانون‌گذاری و بی‌ریزی سنت از سوی آنان؛
- فقیه‌سازی و مطرح کردن افرادی به‌عنوان فقیهان طراز اول از طرف حکومت؛
- اعتقاد به مذهب جبر و توجیه کردن کارهای خلاف شرع حاکمان؛
- لزوم اطاعت از حاکم، حتی حاکم ستمگر؛
- شیوع و گسترش دامنه‌دار فسادهای اخلاقی در جامعه (شرابخواری، آوازخوانی، موسیقی، رقص و ...).

۲-۳. پیامدهای انحرافات جامعه

نتیجه این اعتقادات و پیامدهای مسائل طرح شده مذکور عبارت بود از:

- انحراف در دین؛
- تغییر در اسلام؛
- تبدیل سنت پیامبر (ص)؛

^{۷۱۱} (۲). عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۳۸.

- به فراموشی سپردن قرآن؛

- بروز بدعت‌های دین‌سوز؛

- مصونیت خلفا و حاکمان از اعتراض؛

- انحرافات اخلاقی و اشتغال مردم به لهو و لعب؛

- دور شدن مردم از اهل بیت (ع)؛

- تغییر مفاهیم اساسی اسلام در موضوع‌های امامت، رهبری، خلافت و ولایت و ... به گونه‌ای که امر بر هاشمیان و طالبیان نیز مشتبه شد؛

- گریز عامه از دین؛

ص: ۱۸۴

- مردم دنبال دین نبودند و گروه اندکی هم که به دنبال دین بودند، به مراجع بدون صلاحیت و فقیهان درباری که به‌عنوان دانشمندان و فقیهان طراز اول معرفی شده بودند، مراجعه می‌کردند و احکام، قضاوتها و فتاوی آنان، در مواردی اجتهاد در برابر نص و در مواردی بدعت بود.

خلاصه آنکه در این زمان، مردم در فقر شدید فرهنگی، علمی، دینی و اخلاقی به سر می‌بردند. حضرت علی (ع) در حدود سال ۴۰ هجری اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی زمان خود را چنین وصف فرموده بود: لم یبق من الاسلام الا اسمه و من الدین الا رسمه.^{۷۱۲} این، در حدود سی سال پس از رحلت پیامبر (ص) بود که هنوز بسیاری از صحابه زنده بودند، اما در دوران امام سجاد (ع) که بیش از نیم‌قرن از رحلت پیامبر (ص) می‌گذشت و شمار بسیاری از صحابه از دنیا رفته و بسیاری از شیعیان را به شهادت رسانده بودند، اوضاع به مراتب آشفته‌تر و اسفبارتر بود. گفته شد که یکی از سیاست‌های اقتصادی امویان، به استضعاف کشاندن علویان و شیعیان، قطع حقوق و مستمری آنان و غصب و تصرف اموال ایشان و ایجاد محرومیت‌های مختلف برای آنان بود که به فقر و ناداری آنان می‌انجامید. هدف آنها این بود که پیروان اهل بیت (ع) به نان شب محتاج شوند و تمام هم و غمشان، تهیه قرصی نان برای رفع گرسنگی باشد؛ زیرا روشن است که ناتوانی مالی، قدرت مبارزه را کاسته و امکان دستیابی به لوازم و ادوات مبارزه، بسیج نیرو و تقویت همراهان را ناممکن می‌سازد.

۴. فعالیت‌های امام سجاد (ع)

^{۷۱۲} (۱). الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۱، ص ۱۴۲؛ امینی، عبد الحسین، الغدير، ج ۸، ص ۱۶۶؛ مسعودی، علی بن الحسین، مروج الذهب ...، ج ۳، ص

امام سجاد (ع) در عصر عاشورا و پس از شهادت پدرش حسین بن علی (ع) به مقام امامت نایل آمد. آن حضرت (ع) از آن پس تا زمان شهادت، در مدت ۳۴ سال حضوری ویژه داشت که با دوره‌های سه امام پیش از خود متفاوت بود.

برای تجزیه و تحلیل مواضع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی هریک از امامان، شناخت و آگاهی از شرایط و مقتضیات عصر آنان ضروری است؛ چه اینکه بدون این شناخت، تجزیه و تحلیل مواضع و خط مشی آنان، نمی‌تواند بایسته و مطابق واقع باشد. ناکامی کسانی که نمی‌توانند میان جنگ و صلح، قیام و سکوت، و انتقاد و تقیه امامان (ع) رابطه‌ای مستحکم و

ص: ۱۸۵

منطقی جستجو کنند، معلول بی‌توجهی به واقعیتها و عینیتهایی است که نقش تعیین‌کننده‌ای در خط مشی سیاسی و اجتماعی رهبران دارد. در صورتی که زمینه‌ها شناخته شود، تعارضی در برنامه امامان معصوم (ع) دیده نخواهد شد. در یک دید کلی، موضع‌گیری امامان بر چهار قسم است:

۱. برخی علم مبارزه به دست گرفتند و پیکار کردند؛

۲. برخی مبارزات منفی و پنهانی داشته و از تاکتیکهای مختلفی بهره بردند؛^{۷۱۲}

۳. برخی بخش بزرگی از عمر خود را در حبس به سر بردند؛

۴. برخی به‌گونه‌ای با مسائل سیاسی همراه شدند که حتی به مقام ولایت عهدی نیز رسیدند، بدون آنکه در آن مسائل دخالت مستقیم کنند.

امام سجاد (ع) با مشکلات و واقعیتهایی روبه‌رو گردید که می‌بایست با خطمشی صحیح، از یک‌سو حماسه حسینی را در سینه‌ها زنده نگه دارد و توطئه تحریف‌کنندگان را خنثی کند و از سوی دیگر، به بازسازی و ترمیم تشکیلات علوی و شیعی که آسیبهای کلی دیده بود بپردازد و مبانی اسلام و تشیع و تفکر ناب محمدی (ص) و علوی (ع) را استحکام بخشیده و تبیین کند. از این‌رو، اقدامات امام سجاد (ع) را در ابعاد فعالیت‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و عبادی بررسی می‌کنیم.

۱-۴. فعالیت‌های فرهنگی

بحث از علم امام سجاد (ع) و سروری او بر عالمان، محدثان و فقیهان زمان خود، آگاهی امام از اسرار پنهان هستی و ارتباط مردم با سرچشمه زلال حکمت و علم الهی، از مباحث بسیار مهمی به شمار می‌آید که رسالت ما در این نوشتار،

^{۷۱۲} (۱). توضیح این مطلب ضروری است که موضع‌گیری سیاسی، و اقدامات سیاسی، لزوماً مبارزات مسلحانه و نزاع داغ و تند بر سر تصاحب حکومت نیست. در قاموس اهل بیت (ع) اقدام سیاسی گاه به همان شکل است که گذشت و زمانی در قالب رهبری فکری و اقدام فرهنگی، ارشاد، تبیین افکار اصیل، و روشن کردن محدوده معارف اسلامی و گسترش آشنایی با قوانین حاکم بر روابط فردی و اجتماعی.

جز آن است. در بینش شیعی، امام کسی است که در عقل، علم، ایمان و کردار ارزشی، سرآمد همه خلق باشد. علم او چون دانش پیامبران، برگرفته از علم خداست، نه علوم بشری.^{۷۱۴}

ص: ۱۸۶

در تفکر اسلامی، فلسفه وجودی پیامبران، بر دو اصل تعلیم و تربیت استوار است و در اندیشه شیعی، فلسفه وجودی امام نیز همان گونه است؛ زیرا امامت معصوم، تداوم بخش رسالت پیامبر (ص) است. مانع و سدّ راه تحقق آن دو اصل و رسالت امام، ناهمگونی تعالیم و رهنمودهای عقیدتی، سیاسی و اجتماعی آنان با پندارها، عملکردها و خواهشهای حاکمان زمانشان بود. زمامداران، با احساس خطر از آن تعالیم، با دست یازیدن به شیوه‌های گوناگون ارباب و تهدید، وعد و وعید، زندان و شکنجه و قتل و غارت ایشان و پیروانشان و محدود کردن حوزه فعالیت آنان، مانع بسط و گسترش فرهنگ اسلامی و شیعی می‌شدند.

حتی گاه تلاشهای علمی و فرهنگی آن بزرگواران، به صورت تعالیم سرّی درمی‌آمد یا در قالب دیگری عرضه می‌شد و شیعیان در بیان و انتقال آن، به تقیه امر می‌شدند.

در طول تاریخ تشیع و در عصر امامان شیعه، به‌رغم مشکلات و موانع فراوان، هیچ‌گاه امامان و شیعیانشان تعلیم و تربیت را به‌طور کلی رها نکرده و کنار نزدند. آنان همچون باران رحمتی بودند که هرچند اندک، لب تشنه امت را به آبی گوارا سیراب می‌کردند.

امام سجاد (ع)، مسجد پیامبر (ص) را مدرسه خویش ساخت و مباحث علمی و حوزه درسی در موضوعهای فقه، تفسیر، حدیث، فلسفه، کلام، عرفان و اخلاق دایر کرد. آن حضرت هر روز جمعه، جلسه سخنرانی عمومی برگزار می‌فرمود و به پند و اندرز مردم، ترغیب به زهد در دنیا، و شوق به آخرت و انتقال معارف می‌پرداخت. عبد الله محض گوید:

مادرم فاطمه همواره مرا به حضور در جلسات دایمی ام امام سجاد (ع) تشویق می‌کرد و در هر جلسه‌ای که می‌رفتم، بر خداترسی و علمم افزوده می‌شد.^{۷۱۵}

عالمان و دانشمندان همواره در مقابل امام زانوی ادب زده و از کوثر علم الهی او می‌نوشیدند و هیچ‌گاه حضرت را رها نمی‌کردند. حتی هنگام عزیمت برای مراسم حج،

^{۷۱۴} (۲) «یا یحیی خذُ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتِنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا» (E) (مریم، ۱۲) ای یحیی کتاب (وحی) را با قدرت (و جدیت) دریافت کن، ما به او [یحیی] حکم نبوت را به هنگامی که خردسال بود عطا کردیم. «إِنَّ يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ» (E) (مجادله، ۱۱) خداوند از میان انسانها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز آنان را که علم و دانش عطا شده‌اند، برتری می‌بخشد. ر. ک: (مریم، ۲۹).

در این باره، روایتی از امام سجاد (ع) است که حضرت درباره الهی بودن علم امامان و پهنه گسترده آن می‌فرماید:

«محمد (ص) به راستی امین خداوند در زمین بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل بیت او، وارثان وی و امینان خدا در زمین شدند. علم منایا و بلایا، علم به سرنوشت و مقدرات انسانها] نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شیعیان و نام پدران ایشان نزد ماست. ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگری، به قرآن و دین سزاوارتریم. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیا نزد ما به ودیعت نهاده شده است». صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۱۲۰.

^{۷۱۵} (۱). شریف قرشی، باقر، حیاة الامام زین العابدین (ع)، ج ۲، ص ۲۶۴. نقل از: أعيان الشيعة.

حدود هزار عالم با امام همراه شدند تا از بوستان علوم او ثمری بچینند.^{۷۱۶}

آن حضرت، شاگردان بسیاری تربیت کرد که برخی از آنان، از بزرگان و سرآمدان دانشمندان اسلامی شدند. آقای باقر شریف قرشی، تعداد ۱۶۴ تن از آنان را نام برده است که هر یک دارای برکاتی بوده‌اند. آنان یا متخصصان در علوم مختلف و صاحبان آثاری بوده‌اند، یا مناصب مهم سیاسی و اجتماعی و نقشهای کلیدی در تاریخ تشیع داشته‌اند.

برخی نیز سلسله‌جنبان قیامهایی بوده‌اند و تعدادی از آنان نیز به شهادت رسیدند.^{۷۱۷}

موضوعهایی که امام (ع) به تعلیم و نشر آن اهتمام داشت عبارت‌اند از:

یک، مفهوم امامت؛ تعریف امامت و تبیین مقام و جایگاه امام در میان امت و نفی پذیرفتن ولایت غیر امام معصوم، با بیان زیر:

الف) امام، عالم به حلال و حرام و امین بر دین خداست. هرکس تولای او را بپذیرد، هدایت یافته و هرکس رو بگرداند، گمراه خواهد شد.

ب) اهل بیت (ع) علت اصلی سکون و امنیت اهل زمین، و حجت خدا بر مردم و ترازوی عدل الهی هستند.

ج) تبیین ضرورت عقلی و شرعی اطاعت و پیروی از امام معصوم، و آن را شرط قبولی عبادت دانستن.

اصل امامت و مفهوم ولایت و خلافت، از موضوعهایی است که در بسیاری از دعاها به آن توجه، و مرجعیت اهل بیت (ع) و جایگاه فرزندان پیامبر (ص) برای مردم تبیین شده است.^{۷۱۸}

دو، مبارزه با فساد اخلاقی؛ گسترش فساد و فحشا میان همه طبقات جامعه حتی فقیهان، امام را بر آن داشت تا هم‌زمان در دو جبهه مبارزه با ظلم و فساد بجنگد و با سلاح دعا، مظاهر فساد را نشانه رود.

سه، توجه به خدا؛ پیروی از قرآن و سنت و نیز تقویت ایمان مردم و آشتی دادن امت با امام و اهل بیت (ع)، بسیار چاره‌ساز بود و امام (ع) مبارزات مثبت و آشکاری با مظاهر فساد و فحشا انجام می‌داد.

چهار، مبارزه با قصاصین؛ قصه پردازان، ابزار دست حاکمان بودند و سیاستهای دیکته شده آنها با هنرمندی و هنرنمایی بر مردم تحمیل و به آنان تلقین می‌کردند. از این رو، امام

^{۷۱۶} (۱). همان.

^{۷۱۷} (۲). همان، ص ۲۵۷ - ۳۳۱.

^{۷۱۸} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

سجاد (ع) پرده از چهره ایشان برداشت و خطر آنان را گوشزد کرد.

پنج، گسترش اعتقاد به اصول اسلامی؛ امام در قالب دعا، مضامین بلند توحیدی را تعلیم می فرمود. مباحث توحیدی و ترک شرک و بت پرستی در دعاهای صحیفه سجادیه هویداست.

امت، در دوره اسلامی، در جاهلیت جدیدی به سر می برد. جاهلیت نخستین به سر آمده بود. پیامبر (ص) در آغاز ظهور اسلام، جاهلیت را زنده به گور کرد، اما چیزی نگذشت که حاکمان اموی، دوباره سنتهای جاهلی را زنده کردند. در جاهلیت جدید، فقط مظاهر شرک تغییر یافته بود و بتهای سنگی و چوبی، جای خود را به حاکمان و خلفا داده بودند. امام توجه به توحید صفاتی را ترغیب می کرد تا مردم بدانند رزق و روزی، مرگ و زندگی و قضا و قدر، تنها به دست خداست، تا دل از حاکمان کنده و دست از ایشان بشویند.

حرکت علمی و فرهنگی حضرت در تأسیس مدرسه تفسیر، حدیث و فقه ادامه یافت تا فرزندش امام باقر (ع) آن را پی گرفت و رسمیت بخشید.

شش، مباحث علمی؛ در صحنه فعالیتهای فرهنگی، امام به آوردگاه ارباب مذاهب رفته و با استدلالهای قوی، کید آنان را درهم می شکست.^{۷۱۹}

هفت، مقابله با مدعیان عقل گرایی؛ امام در جبهه های مختلف اعتقادی، یک تنه به مقابله مدعیان عقل گرایی و با متمسکان به ظاهر کتاب خدا رفته و خانه های عنکبوتی سست بنیان تفکری آنان را فرومی ریخت.

سه گرایش کلامی در اواخر نیمه اول قرن اول هجری پا به عرصه اندیشه گذاشت؛ عدلیه، معتزله و اشاعره، و به مرور از دل این مکتبها، گروهها و نحله های دیگری بیرون آمد.^{۷۲۰} درباره علل و عوامل و چگونگی شکل گیری آنها بحثی

^{۷۱۹} (۱). الامام زین العابدین (ع)، ص ۲۶۰؛ الحیاة السیاسیة للامام السجاد (ع)، ص ۴۱، نمونه ای در برخورد امام با اهل رأی و قیاس این گونه است: حضرت فرمود: انّ دین الله تعالی لا یصاب بالعقول الناقصة، والآراء الباطلة، والمقاییس الفاسدة، ولا یصاب آلاً بالتسلیم، فمن سلم لنا سلم، ومن اقتدی بنا هدی، و من کان یعمل بالقیاس والرأی هلک، و من وجد فی نفسه شیئاً ممّا نقوله، أو نقض به حرجاً کفر بالذی أنزل السبع المثانی و القرآن العظیم و هو لا یعلم؛ دین خدا با عقلهای ناقص و اندیشه های باطل و قیاسهای بوج دست نایافتنی است و جز با تسلیم (و تعبد و بندگی) به دست نمی آید. هرکس تسلیم ما شد، سالم می ماند و هرکه به ما اقتدا کرد، راه یافت. (در مقابل) هرکس در عمل به قیاس و رأی رو آورد، هلاک شد و هرکسی که درباره آنچه ما می گوئیم، شک و تردید کند یا عیب و ایرادی بگیرد، به آن (خداوندی) که سبع مثانی و قرآن عظیم را نازل کرده، کفر ورزیده است، در حالی که خودش نمی داند که کفر ورزیده است].

^{۷۲۰} (۲). نظیر مشبهه، مقدره، مفوضه، مجسمه و

نخواهیم داشت؛ آنچه در این مورد اهمیت دارد، بخش مهمی از تعالیم امام سجاد (ع) در موضوع خداشناسی و توحید است.^{۷۲۱}

ص: ۱۸۹

امام در تبیین چگونگی خداشناسی می‌فرماید: شناخت خدا چون شناخت اشیا نیست که انسان آنها را درک و مشاهده کند، ماهی‌شان را بفهمد و بتواند آنها را تصور کند؛ و احاطه بر خدا ناممکن است پس سبحانک لا تحس و لا تجس و لا تمس.^{۷۲۲}

بحث از این مقوله خارج از موضوع است و با اشاره‌ای کوتاه از آن می‌گذریم. امام می‌فرماید: باید برای خداشناسی، از خدا توفیق شناختش را بخواهیم و برای رسیدن به خدا، باید به خود او متوسل شویم.^{۷۲۳}

هشت، صحیفه سجادیه؛ مهم‌ترین میراث فرهنگی امام سجاد (ع)، صحیفه سجادیه می‌باشد که همان قرآن صاعد، و مجموعه ادعیه‌ای است که همه معارف الهی و آنچه مورد نیاز سالک الی‌الله است در آن گرد آمده و سرچشمه فیض، مشعل هدایت، مدرسه اخلاق و تهذیب به شمار می‌آید که همواره دست نیاز انسان به سوی آن بلند است.^{۷۲۴}

رساله حقوق امام سجاد (ع)، کتاب قانون اسلام است و در تمام شؤونات و همه مناسبات و تعاملات انسان با خویش، با خدا، با دیگران و با محیط اطراف آن، قوانینی وضع و حقوق متقابلی تعریف کرده است.

افزون بر آن، دیوان شعری منسوب به امام سجاد (ع) به جا مانده و روایات بسیاری نیز از شاگردان امام (ع) در موضوعهای مختلف در مجامع روایی درج گردیده است.

عصر فقاقت

گفته شد که سیاست امویان اقتضا می‌کرد مردم را به نادانی سوق دهند. و آنان پایه‌های حکومت خود را بر جهل استوار کرده بودند و آگاه شدن مردم، ستونهای نظام حکومتشان را به لرزه درمی‌آورد. امام سجاد (ع)، یکی از کارهای مهم و زیربنایی را، بالا بردن سطح علمی مردم و جامعه می‌دانست و به دنبال توسعه فرهنگی و علمی، جهاد فرهنگی را پی ریخت و خود طلایه‌دار آن بود و مدرسه اهل بیت (ع) را تأسیس کرد. پس از آن، مدرسه تابعین در مدینه راه‌اندازی شد و شخصیت‌هایی نظیر سعید بن مسیب، عروة بن زبیر، قاسم بن محمد

ص: ۱۹۰

^{۷۲۱} (۳). قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، مناجات دوازدهم، ص ۲۲۹، امام (ع) چنین نجوا می‌کند: ... و عجزت العقول عن ادراک کنه جمالک، و انحسرت الابصار دون النظر الی وجهک، و لم تجعل للخلق طریقاً الی معرفتک ألا بالعجز عن معرفتک؛ خردها از ادراک کنه جمالت در ماندند، و دیده‌ها در برابر نگاه به جلوه جمال تو تار شدند، برای مردم راهی به شناخت تو مقرر نشده، مگر به درماندگی از معرفت تو.

^{۷۲۲} (۱). همان، بخشی از دعای عرفه.

^{۷۲۳} (۲). همان، مناجات هشتم، ص ۲۲۴.

^{۷۲۴} (۳). برگرفته: از مقدمه شهید صدر بر صحیفه سجادیه.

بن ابی بکر، ابو بکر بن عبد الرحمان بن حارث، سلیمان بن یسار، عبید الله بن عتبه بن مسعود و خارجه بن زید، متولیان آن بودند که به «فقه‌های سبعة» شهرت یافتند. لازم به یادآوری است که برخی از این دانشمندان، افتخار شاگردی امام سجاد (ع) را دارا بودند.^{۷۲۵}

اهداف و رسالت‌های مدرسه تابعین، ترویج معارف اسلامی بود، اما مدرسه‌ای در برابر مدرسه اهل بیت (ع) به شمار می‌رفت و از حمایت‌های دولتی نیز برخوردار می‌گشت. امویان با پشتیبانی مادی و معنوی، آنان را برای مبارزه با نهضت علمی اهل بیت (ع) تقویت می‌کردند و با بزرگ‌نمایی، می‌خواستند جلوه امام سجاد (ع) را تحت الشعاع قرار داده و او را از حالت بلامنازع بودن خارج کنند. آن عصر را عصر فقاقت و عصر فقها نامیدند و شاعران را برای تبلیغات به نفع آنان و عالمان درباری به کار گرفتند.^{۷۲۶} از آنجایی که جوشش فیض الهی و حکمت خداوندی از گفتار و کردار امام سجاد (ع) زینت پارسایان جاری بود، همه معارضان و فقیهان برساخته را به زانو درافکند و زبانشان را به اعتراف بر عظمت امام سجاد (ع) گشود و حضرت را «سید الفقهاء و افقه الفقهاء» نامیدند.^{۷۲۷} سخن بسیاری از فقیهان آن عصر چنین بود: «ما رأینا أفقه من علی بن الحسین (ع)؛^{۷۲۸} در میان فقیهان، داناتر و فقیه‌تر از علی بن الحسین (ع) نیافتیم».

برخی از شمار فقیهان آن دوران عبارت‌اند از: ابو حازم، محمد بن شهاب زهری، سفیان عینی، نافع بن جبیر، سالم بن عبد الله و آن چند تن که نامشان گذشت. شگفتا که بسیاری از این فقها، یکی پس از دیگری با فاصله اندکی از دنیا رفتند و سال ۹۵ ق، را که سال وفات بسیاری از آنان بود، «سنه الفقهاء» نامیده‌اند.^{۷۲۹}

۲-۴. فعالیت‌های اجتماعی

امام سجاد (ع) در طول مدت پربار امامت خویش، برای اصلاح امت و پیراستن و پالایش جامعه و مردم از مظاهر فساد و فحشا و فقر، و نیز دفع تبعیضها و محرومیت‌های گوناگونی که از سوی حاکمان اموی بر همه مردم و در مواردی بر ضد شیعیان اعمال شده بود، اهتمام

ص: ۱۹۱

ورزید. پیش از این گفته شد که جامعه از شکل جامعه اسلامی، به نظام قبیلگی جاهلی تغییر کرده بود و دوران جاهلیت جدیدی را می‌گذراند.

امام زین العابدین (ع) در کنار فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی، کارهایی انجام دادند که در قالب فعالیت اجتماعی قابل طرح است. البته همه اقدامات آن امام (ع) برای رسیدن به اهداف مشترکی بود، اما شکل و قالب آن متفاوت می‌نمود.

^{۷۲۵} (۱). حیاة الامام زین العابدین (ع)، ج ۲، ص ۴۱۴.

^{۷۲۶} (۲). مثل اینکه اگر گفتند: هفت دریای علم که سخنشان (عین علم است) و خارج از علم نیست کدام‌اند؟ بگو: آنان عبید الله، عروه، قاسم، سعید، ابو بکر، سلیمان و خارجه هستند. همان، ص ۴۱۵.

^{۷۲۷} (۳). امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۱۹۶.

^{۷۲۸} (۴). ابن جوزی، عبد الرحمان، تذکره الخواص، ص ۲۴۱.

^{۷۲۹} (۵). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۲۶۲.

یک، سوق دادن جامعه به سوی اهداف بالا و والای معنوی

مهم‌ترین هدفی که امام سجاد (ع) با ابزار گوناگون فرهنگی و اجتماعی تعقیب می‌کرد، به کارگیری شیوه‌های تربیتی برای هدایت و رهنمون شدن مردم به تعالیم دینی بود.

امام (ع) درد مردم را خوب شناخته و درصدد درمان آن بود. آلودگی به مظاهر فسق و فجور، جز با تقویت ایمان و پرورش تقوا درمان نمی‌پذیرد. آن حضرت مردم را با دعا، ذکر، مناجات، گریه، تضرع، عبادت و خداترسی، آهسته‌آهسته به درون دژ و پناهگاه خدا می‌برد و دلها و چشمهایشان را از آلودگی به فساد و فحشا می‌شست. ایشان با احترام و بزرگواری با کودکان و نوجوانان برخورد می‌کرد و آنان را که کمتر به آلودگی‌ها آمیخته بودند، تحت تعلیم و تربیت خود گرفته و می‌فرمود: شما، بزرگان آینده هستید.^{۷۳۰} جذبه امام چنان قوی بود که اگر کسی یک‌بار دل به او می‌سپرد، دیگر نمی‌توانست آن را بازستاند و مجذوب نیک‌خلقی و نیک‌رفتاری او نشود.^{۷۳۱}

گفته شد پس از حادثه کربلا و سیاستهای امویان، مردم از اهل بیت (ع) فاصله گرفتند و امام یاورانی نداشت و شرایط به‌گونه‌ای بود که امام تشخیص داد باید شیعه را بازسازی کند که لازمه آن شیعه‌سازی بود. به عبارت دیگر، آن حضرت باید مردم را با اصول اسلام و معارف دینی و مبانی تشیع آشنا می‌کرد تا تشیع را پذیرا شوند؛ زیرا تنها تکیه‌گاه‌های مذهبی و اعتقادات قوی دینی می‌تواند نجات دهد.

دو، ویژگی ممتاز امام سجاد (ع)

از ویژگی‌های ممتاز امام سجاد (ع)، اخلاق نیکو بود. او مظهر عفو خدا بود و به سادگی از

ص: ۱۹۲

مجرمان می‌گذشت. مردم تحت تأثیر تبلیغات امویان، از او عیب‌جویی کرده و زبان به بدگویی و درشت‌گویی زده و خاطر حضرت را می‌رنجاندند، اما هر بار ملایمت و بردباری و برخورد محبت‌آمیز او را می‌دیدند و از کرده خود شرمگین می‌شدند.^{۷۳۲}

سه، رسیدگی به تهیدستان و بینوایان

^{۷۳۰} (۱). قبلا در ضمیمه آمده بود.

^{۷۳۱} (۲). فرزدق در قصیده خود گوید: نرم‌خویی است که کسی از او هراسان و بیمناک نشده است، دو چیز زینت اوست خلق نیکو و خوی پسندیده. زندگانی

علی بن الحسین (ع)، ص ۱۱۳؛ امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۸۳.

^{۷۳۲} (۱). ر. ک: امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۷۲. هشام بن اسماعیل، در زمان ولایتش بر مدینه، امام سجاد (ع) را بسیار می‌آزرد. هنگامی که عزل شد، منادیان ولید در مدینه ندا دادند: «بر هرکس در زمان فرمانروایی هشام، ظلمی رفته و یا حتی از او ضایع شده است، می‌تواند حق خود را بازستاند». هشام بیش از همه از امام بیم داشت، زیرا می‌دانست که با حضرت چگونه رفتار کرده است، اما برخلاف تصور او (و شاید دیگران) زمانی که امام (ع) در برابر او قرار گرفت، بر او سلام کرد و به یاران خود سفارش کرد که متعرض او - که اکنون ضعیف و ناتوان است - نشوند. الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۴۶؛ تذکره الخواص، ص ۲۹۵.

بسیاری از خانواده‌های محروم و نیازمند مدینه، از لطف و بخشش مردی ناشناس در تاریکی شب بهره‌مند می‌شدند و هرگز او را نشناختند، مگر زمانی که علی بن الحسین (ع) درگذشت و انتظار محرومان بی‌پاسخ ماند؛ آنگاه بینویان دانستند آن ناشناس درد آشنا، همو بوده است.^{۷۳۳}

چهار، آزادسازی بردگان

امام سجاد (ع) به آزادسازی بردگان و مستخدمان اهتمام زیاد داشت؛ چنانکه در روایات آمده است که حضرت هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد.^{۷۳۴} امام (ع) بردگان را می‌خرید و آنان را تحت تربیت خویش قرار می‌داد. آنان از نزدیک با امام پرهیزگاران آشنا شده و از گفتار و رفتار آن حضرت تأثیر می‌پذیرفتند. هنگامی که برده‌ای آزاد می‌شد، در حقیقت انسانی آزاده، آگاه، دانش‌آموخته، شیعه و مرید اهل بیت (ع) از مرکز علم و اخلاق فارغ التحصیل شده بود. جذبه امام به حدی بود که برخی از بردگان، بندگی در خدمت امام را بر آزادی ترجیح می‌دادند. امام زین العابدین (ع) افزون بر آنکه خود تلاش می‌کوشید بردگان را خریداری کرده و پس از مدتی آزاد سازد، دیگران را به این امر مهم ترغیب می‌کرد و می‌فرمود:

هیچ مؤمنی بنده مؤمنی را آزاد نمی‌کند، مگر اینکه خداوند به جای هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از اعضای او را از آتش دوزخ ایمن می‌سازد.^{۷۳۵}

ص: ۱۹۳

۳-۴. فعالیت‌های سیاسی - عبادی

در این قسمت، فعالیت‌های امام سجاد (ع) را در این دو بعد مورد بررسی قرار می‌دهیم:

الف) فعالیت‌های عبادی

بخشی از عبادتها که جنبه سیاسی زیادی دارد، مورد توجه امام سجاد (ع) بوده است. اهتمام آن حضرت در مورد مراسم باشکوه حج از آن شمار قلمداد می‌شود. امام سجاد (ع) بیست بار سفر حج را پیاده برگزار کردند و در طول مدت ۳۴ ساله امامت خود، همواره به این عبادت توجه داشتند. حج، کنگره عظیم مسلمانان بود که همه ساله در مکه برگزار می‌شد.

حضور امام سجاد (ع) در میان مردمان، بهترین فرصت برای رساندن پیام اسلام و اعلان مواضع شیعیان در قبال ظالمان و ستمگران بود.

^{۷۳۳} (۲). کشف الغمه...، ج ۲، ص ۲۶۶.

^{۷۳۴} (۳). همان، ص ۲۷۹.

^{۷۳۵} (۴). دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۳۰۱.

گفته شد که بسیاری از فقیهان و بزرگان، امام را در سفر حج همراهی می‌کردند. از همه طبقات جامعه، کارگزاران، فقیهان، محدثان، اشراف، رجال مذهبی، سیاسی و اجتماعی و عموم مردم و گاهی اوقات شخص خلیفه در آن شرکت می‌کردند. امام سجاد (ع) با دعا و موعظه و سلوک فردی، جمعیت را به حقیقت و روح حج توجه داده، برائت عملی را که تجسم حج ناب بود، به نمایش می‌گذاشت. گزارش ملاقات هشام بن عبد الملک با امام سجاد (ع) و شعر حماسی فرزدق در مدح آن حضرت (ع) مشهور است و این بی‌اعتنایی امام به امویان، نمونه‌ای از اعلان برائت به شمار می‌آید.

امام سجاد (ع) در نمازهای جمعه شرکت می‌کرد و نماز را به جماعت می‌خواند. این حرکت، گرچه در ظاهر به معنای همراهی با حاکم و زمامدار است و شرکت نکردن در آن، به معنای به رسمیت نشناختن حکومت تلقی می‌شد، اما امام در آن شرکت می‌کرد؛ زیرا خطر عدم حضور بیشتر بود و بهانه‌ای به دست دشمن می‌داد. از دوره معاویه، با سوء استفاده از اصولی نظیر اصل لزوم جماعت و اصل شقّ عصای مسلمانان (خلاف ورزیدن جماعتی از اسلام) و نظایر آن، هر شخصی را که با نظام حکومتی و جریان حاکم در جامعه هم‌گام نمی‌دیدند، با استناد به این اصول طرد کرده، یا به کیفر می‌رساندند. نماز جمعه به دلیل بعد سیاسی آن، اهمیت زیادی داشت و حضور در آن مهم می‌نمود. کناره‌گیری امام (ع) از این گردهمایی عبادی - سیاسی کافی بود تا وی را عامل تفرقه و اختلاف معرفی کنند و یا او را منکر نماز و تارک معروف بشناسانند. همچنین پیامدهایی که آن تهمت‌ها و تبلیغات

ص: ۱۹۴

داشت، به ضرر امام و شیعیان بود. امام با شرکت در نماز جمعه، آنان را خلع سلاح کرد، اما پس از اقامه نماز جمعه، آن را از تکلیف نماز ظهر کافی نمی‌دانست و نماز ظهر را نیز می‌خواند. در حقیقت با این عمل، نامشروع بودن آن و عدم صلاحیت امام جمعه را مطرح می‌کرد و از این نماز عبادی - سیاسی نیز به شیوه‌ای مطلوب بهره می‌جست.

یکی دیگر از کارهای عبادی امام، در قالب ذکر صلوات بر پیامبر (ص) و خاندان او بود.

گفته شد که سیاست امویان، بر ترور شخصیت اهل بیت (ع) و متروک کردن و منزوی داشتن پیامبر (ص)، اهل بیت (ع) و سنت نبوی بود. امام سجاد (ع) در مقابله با این سیاست دشمن، با ذکر صلوات به زنده نگه داشتن نام و یاد پیامبر و خاندانش پرداخت؛ از این رو، تقریباً همه و یا بیشتر دعا‌های صحیفه، دربردارنده ذکر صلوات است.

ب) فعالیت‌های سیاسی

- بیان مرجعیت، تبیین جایگاه امامت و تصریح به نقش سیاسی امامان شیعه

نمونه‌های فراوانی در این خصوص در مآخذ تاریخی و به‌ویژه در ضمن دعا‌های صحیفه سجادیه یافت می‌شود. نکات اساسی و کلیدی در تبیین و تفهیم معارف سیاسی شیعی عبارت است از:

- الهی بودن منصب امامت؛

- نصب و تعیین امام از سوی خداوند (به عبارت دیگر، امامت منصوص)؛

- عصمت امامان و دور بودن آنان از گناه و خطا؛

- معرفی کردن امامان به عنوان نگاهبانان دین؛

- اختصاص داشتن اهل بیت (ع) به فرزندان حضرت زهرا (س) و نقش محوری دادن به آنان؛

- خلافت و جانشینی خداوند بر زمین را از آن امامان دانستن و^{۷۳۶}

ص: ۱۹۵

- زنده نگه داشتن نهضت عاشورا

امویان با توجیحات و تفسیرهای گوناگون، در صدد تحریف و به فراموشی سپردن واقعه عاشورا بودند و امام سجاد (ع) از روشهایی برای احیای آن استفاده کرد و پیروزی امام سجاد (ع) در این زمینه، در جو خفقان آن روز چشمگیر است.

روشهای احساسی و عاطفی؛ گریه مداوم و پیوسته امام سجاد (ع) در طول دوران امامت آن حضرت بر سید الشهداء، یک روش مطلوب برای بیان مظلومیت اهل بیت (ع) بود. وی با عزاداری بر سالار شهیدان عواطف و احساسات مردم را نیز برای شناخت حقایق آماده می‌کرد و خاطره حماسه‌ها، شجاعتهای، رنجها و مظلومیت‌های آن امام را با یادآوری همیشگی از روز عاشورا زنده نگه می‌داشت و همواره زیارت امام حسین (ع) را توصیه می‌کرد. او نخستین کسی است که بر تربت سید الشهداء (ع) سجده کرد و شیعیان را به آن ترغیب نمود.

- روشهای سیاسی؛ امام در مدت اسارت خویش پس از حادثه کربلا، در چند مقطع شجاعانه دست به اقداماتی زد که در نوع خود درخور اهمیت است. وی در کوفه و شام، در حضور عبید الله بن زیاد و یزید، با پاسخهای صریح و سخنرانی عمومی و افشاگرانه و پرده‌برداری از جنایتها و ددمنشی‌های امویان و معرفی خاندان عصمت و بیان حقانیت راه و مرام امام حسین (ع) و ارشاد و هدایت مردم گمراه و فریب‌خورده، به بیداری وجدان عمومی پرداخت.

^{۷۳۶} (۱). برای نمونه، امام (ع) مجموعه این مباحث و اندکی بیش از آن را در دعای روز عرفه چنین ذکر می‌کند: «رَبِّ صَلِّ عَلَيَّ أَطَائِبِ أَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِيْنَ اخْتَرْتَهُمْ لِأَمْرِكَ» خداوند! بر پاکان از اهل بیت او، همانان که برای قیام به امر خود انتخابشان کردی درود فرست- «و جعلتهم خزنة علمك» و آنان را که خزانه‌دار علم خود قرار دادی (به قرار دادن تکوینی)،- «و حفظة دينك» و آنان را حافظان دین خود قرار دادی (و لازمه آن این است که امین و به تمام دین عالم باشند)،- «و خلفاءك في أرضك» و آنان را جانشینان خویش در زمین قرار دادی،- «و حججك على عبادك» و آنان را حجتهای خود بر بندگانت تعیین کردی،- «و طهرتهم من الرجس و الذنوس تطهيرا بارادتك» (آنان را به اراده تکوینی) از هر پلیدی و بدی طهارت [و عصمت علمی و عملی] دادی،- «و جعلتهم الوسيلة اليك و المسلك الي جنتك» و آنان وسیله [برای جلب رضایت خدا] و راهی به سوی بهشت خود قرار دادی،- «... اللهم انك ائدت دينك في كل اوان يا امام ائمته علما لعبادك و منارا في بلادك» خداوند! تو همواره دین خود را در هر زمانی به وجود امامی تأیید می‌کنی؛ امامی که نشانه‌های هدایت مردم و چراغ روشنی‌بخش در زمین توست،- «بعد ان وصلت حبله بحبلک و جعلته الذريعة الي رضوانك» پس از آنکه ريسمان او [امام] را، وسیله اتصال به خود و اسباب رسیدن به رضوان خود قرار دادی،- «و افتترض طاعته» و اطاعت از او را بر همه واجب گرداندی،- «و حذرت معصيته» و نافرمانی از او را بیم دادی،- «و امرت بامتثال اوامره و بالانتهاء عند نهيه» به اطاعت فرمانهایش و بازایستادن از نواهی او فرمان دادی،- «و ألا يتقدمه متقدم، و لا يتأخر عنه متأخر» و بر پیشی نجستن بر او و واپس نماندن از حضرتش دستور دادی. امام سجاد (ع)، صحیفه کامله سجادیه، ترجمه حسین انصاریان، دعای روز عرفه، دعای ۴۷، ص ۲۵۹-۲۶۱ (با اندکی تصرف).

آن حضرت (ع) از هر موقعیتی، برای یادآوری جنایات یزید در کربلا و حماسه اینار و شجاعت و شهادت شهیدان کربلا و پدرش امام حسین (ع) استفاده می‌کرد و نمی‌گذاشت تحریف و تغییری در آن ایجاد گردد یا به فراموشی سپرده شود. البته نقش حضرت زینب (س) را نیز نباید از نظر دور داشت که در این زمینه بسیار تعیین‌کننده بود.

ص: ۱۹۶

- اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر

در روایات آمده است که همه فرایض به سبب امر به معروف و نهی از منکر اقامه خواهد شد. امام سجاد (ع) می‌فرماید: کسی که امر به معروف و نهی از منکر را ترک کند، نظیر کسی است که کتاب خدا را پشت سر افکند، مگر آنکه انسان در تقیّه ویژه به سر برد و از پنهان داشتن عقاید و برنامه‌های خود ناگزیر باشد. نیز آن حضرت فرمودند: منظور از تقیّه ویژه آن است که انسان از سوی ستمگری ستیزه‌جو و سرکش تهدید شود.^{۷۲۷}

- افشاگری بر ضد امویان و زمامداران ناصالح

تاریخ، گواه آن است که امام سجاد (ع) در هر زمان و مکانی که فرصتی دست می‌داد، از جنایات امویان پرده برمی‌داشت و اعمال ناشایست آنان را نکوهش می‌کرد و از ابراز تنفر از امویان باکی نداشت.

نافع بن جبیر در مدح معاویه گفت: معاویه کسی بود که از روی بردباری سکوت می‌کرد و از روی دانش سخن می‌گفت، ولی امام سجاد (ع) فرمود: نافع دروغ می‌گوید، معاویه کسی بود که قدرت و انحصارطلبی او را ساکت می‌کرد و سرمستی و شادمانی او را به سخن می‌آورد.^{۷۲۸}

براساس گزارشی، امام سجاد (ع) در گفتگو با شخصی به نام منهل، درباره جنایاتی که بر اهل بیت (ع) رفته بود، چنین گفتند:

با ما خاندان پیامبر (ص) چونان بنی اسرائیل در نظام فرعونیان رفتار شد؛ مردانمان را کشتند و زنانمان را باقی گذاشتند. با اینکه عرب بر عجم فخر می‌فرمود و قریش بر عرب فخرفروشی می‌کند به اینکه محمد (ص) از آنان است، ما که فرزندان پیامبریم، مورد غضب و قهر و ستم آنان قرار گرفته‌ایم؛ ما را کشتند و آواره کردند **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**.^{۷۲۹}

- مقابله با حاکمان و نهی از تبعیت از ظالمان

امام سجاد (ع) اطاعت و فرمانبرداری از ظالم را، به منزله بی‌دینی شمرده و می‌فرماید:

کسی که لا اله الا الله (شعار توحید) بگوید، ادعا و اعتراف او به ملکوت آسمان بار

^{۷۲۷} (۱) کشف الغمه، ج ۲، ص ۲۹۹؛ تذکرة الخواص، ص ۲۹۴.

^{۷۲۸} (۲) همان، ص ۳۰۴.

^{۷۲۹} (۳) شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۲۱.

نمی‌یابد، مگر زمانی که سخن خود را با عمل شایسته کامل گرداند و کسی که در برابر ظالم سرفروود آورد، بی‌دین است.^{۷۴۰}

- ترغیب و تشویق به مبارزه، جهاد و شهادت

امام سجاد (ع) سیمای شیعه حقیقی را این‌گونه ترسیم کرده است:

شیعه راستین ما کسی است که در راه اهداف و برنامه‌های ما جهاد و تلاش کند و با کسانی که بر ما ستم می‌کنند، درگیر شود و ظلم آنان را دفع کند، تا اینکه خداوند حق را از ستم‌پیشگان بازگیرد.^{۷۴۱}

آن حضرت به نقل از پیامبر (ص) درباره جهاد و شهادت فرمودند:

هیچ گامی نزد خداوند محبوب‌تر از دو گام نیست: قدمی که در جهاد پیش‌نهاده شود و صفی از صفهای جهاد در راه خدا را پر کند، و قدمی که در راه صله رحم برداشته شود و ... و هیچ قطره‌ای نزد خداوند محبوب‌تر از دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود، و قطره اشکی که در ظلمت شب از بیم خدا از دیده فروغلطد.^{۷۴۲}

- تاکتیکهای سیاسی

امام در ادامه مبارزات سیاسی برای حفظ شیعیان از خطر دشمنان، راهکارهای مناسبی طرح و اعمال فرمودند که برخی از آنها بدین قرار است:

سفارش به بردباری و تشویق به رازداری؛ این دو موضوع، دو اصل اساسی در مبارزه تلقی می‌شد و البته شیعیان از این دو ناحیه آسیب‌پذیر بودند و بر اثر هجوم مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، و نیز سختی و تنگناهایی که حاکمان برای آنان ایجاد می‌کردند، کم‌تحمل، کم‌صبر و ناشکیبا می‌شدند و شکوه و شکایت به امام می‌بردند.

حضرت می‌فرمود:

به خدا سوگند، دوست داشتم گوشت و دست و بازوهایم را می‌دادم، تا دو ویژگی بی‌صبری و رازنداری در میان شیعه از بین می‌رفت.^{۷۴۳}

معلوم می‌شود خطاهایی از سوی شیعیان صورت گرفته بود که امام این‌گونه اظهار نگرانی کرده و آنان را سرزنش کرده است.

^{۷۴۰} (۱). مفید، محمد بن محمد بن نعمان، امالی المفید، ص ۱۰۹؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۲.

^{۷۴۱} (۲). قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربى، ص ۲۷۶.

^{۷۴۲} (۳). امالی مفید، ص ۵؛ بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۱۵۲.

^{۷۴۳} (۴). کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۳، ص ۳۱۴.

سفارش به مبارزه پنهانی (پوششی) با ستمگران؛ یکی از اصول مهم در همه مبارزه‌ها، اصل مخفی‌کاری است. امام سجاد (ع) در این باره فرمودند:

حق امام بر مردم این است که در نهان و آشکار از او پیروی کنند و فرمانبردار او باشند و کلامش را بزرگ شمارند، ولی حق سلطان این است که در ظاهر حکمش را مخالفت نکنند.^{۷۴۴}

رهنمود امام (ع) در حقیقت ترسیم یک استراتژی است، نه یک سیاست اصولی.^{۷۴۵}

شیعیان به دلیل عدم توان کافی برای مبارزه علنی و مسلحانه، به دستور امام شیوه تقیه را پیش گرفتند و فرمان اطاعت ظاهری از سلطان، به معنای تعطیل کردن جهاد نیست و به گواهی تاریخ، در تاریخ پرافتخار تشیع، هرگز مشعل جهاد خاموش نشد و خط سرخ شهادت، همواره پررهور بوده و هست.

۵. امام سجاد (ع) و حاکمان

امام سجاد (ع)، در دوران امامت با حاکمانی چند هم‌زمان بود: یزید بن معاویه (۶۰-۶۴ ق)؛ عبد الله بن زبیر در حجاز (۶۱-۷۳ ق)؛ معاویه دوم (۶۴ ق، دو سه ماه)؛ مروان بن حکم (۶۵ ق، دو سه ماه)؛ عبد الملک بن مروان (۶۵-۸۶ ق)؛ ولید بن عبد الملک (۸۶-۹۶ ق).

در این میان به جز عبد الله بن زبیر، پنج تن دیگر از حاکمان اموی بودند. حال پرسش اساسی این است که موضع‌گیری امام سجاد (ع) در برابر این حاکمان و شیوه و روش برخورد او با دستگاه حکومتی آنان چگونه بوده است؟

۱-۵. امام سجاد (ع) و یزید

دوران امامت امام سجاد (ع) زمانی شروع شد که حدود شش ماه از آغاز سلطنت یزید می‌گذشت. امام در میان اسیران کربلا وارد شام شده، به مجلس جشن و شادمانی یزید برده شد. آثار بیماری و خستگی راه و غبار مصیبت، بر چهره و سر و روی حضرت هویدا بود، اما ایشان با همان حال رنجور، خطابه‌ای در مسجد اموی ایراد کرد که ستونهای حکومت یزید را به لرزه درآورد و او را چون فرمانده شکست‌خورده‌ای در موضع انفعال قرار داد و به عذرخواهی و جبران خسارت و ابراز دلجویی واداشت. باتوجه به اوضاع و شرایط شام و مقتضیات زمانی و مکانی، در حالی که به نظر می‌رسید همه چیز به نفع امویان و به ضرر

^{۷۴۴} (۱). احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۱۱۷.

^{۷۴۵} (۲). امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، ص ۱۴۶.

اهل بیت (ع) و شیعیان باشد، امام سجاد (ع) همه معادلات را به هم ریخت و در اوج موفقیت، پیروزمندانه در ادامه راه شهیدان کربلا قدم برداشت و وجدان خفته مردم را بیدار و حقانیت اهل بیت (ع) را اثبات کرد. یزید که پیش از آن خدا را برای کشته شدن امام حسین (ع) سپاس می‌گفت، پس از این شکست، گناه جنایات کربلا را به گردن عبید الله انداخت و می‌گفت: خدا پسر مرجانه را لعنت کند که حسین (ع) را کشت و من چنان دستوری نداده بودم.^{۷۴۶}

امام سجاد (ع) به دلایلی که خواهد آمد، با شورش مدینه در حادثه حرّه شرکت نداشت.

مسلم بن عقبه نیز به دستور یزید حرمت امام سجاد (ع) را حفظ کرد و برخلاف آنکه از همه مردم مدینه و بزرگان صحابه و اشراف بر بندگی یزید بیعت گرفت، از امام سجاد (ع) بیعتی نستاند.

۲-۵. امام سجاد (ع) و عبد الله بن زبیر

ابن زبیر در مکه اعلام خودمختاری کرد و از مردم برای خود بیعت گرفت و قلمرو خویش را از حجاز به سوی یمن، عراق و بخشهایی از ایران گسترش داد. امام سجاد (ع) در برابر دعوت ابن زبیر واکنشی نشان نداد و ردّ و تأییدی از ایشان در مورد شورش و اعلان خودمختاری و ادعای خلافت ابن زبیر نیافتیم. همچنین کمک و حمایتی از ابن زبیر در مورد امام سجاد (ع) سراغ نداریم، گویا مناسبات مهم و قابل توجهی میانشان نبوده، جز اینکه ابن زبیر از واقعه کربلا، شهادت امام حسین (ع) و اسارت اهل بیت (ع) برای جلب نظر توده مردم و تحریک احساسات آنان در پیشبرد اهداف خویش بهره برده است. نکته قابل توجه نگرانی امام سجاد (ع) از اقدامات ابن زبیر است از آن جمله حذف صلوات بر محمد و خاندان او از خطبه‌های نماز جمعه از سوی ابن زبیر که امام در تعلیمات و دعاها خود اصرار زیادی بر تکرار صلوات داشت.

۳-۵. امام سجاد (ع) و معاویه دوم

پس از یزید، فرزندش معاویه برای مدت کوتاهی به حکومت رسید. او از کارهای پدر و پدر بزرگ خود انتقاد کرد و به صورت مرموزی بدرود حیات گفت.^{۷۴۷} درباره بیعت امام سجاد (ع)

ص: ۲۰۰

با معاویه دوم گزارشی مشاهده نشد و در این مدت، حادثه و رویدادی نیز به وقوع نپیوست و موضع‌گیری خاصی نیز از امام در برابر خلیفه وقت صورت نگرفت. گرچه معاویه دوم از عملکرد پدرش انتقاد کرد، اما در دوران او، هیچ گشایشی در حجاز و عراق در کار شیعه اتفاق نیفتاد، حکمی به نفع شیعیان و علویان صادر نگردید، و حتی به نوعی از اهل بیت (ع) دلجویی هم نشد.

۴-۵. امام سجاد (ع) و مروان بن حکم

^{۷۴۶} (۱). طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ص ۳۱۰-۳۱۱؛ تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۷۸.

^{۷۴۷} (۲). ر.ک: مروج الذهب...، ج ۳، ص ۷۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۱۳۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۴؛ تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۳۸۶.

تحول دولت و حکومت از شاخه سفیانی به شاخه مروانی، در دوران امامت امام سجاد (ع) روی داد و مروان، سرسلسله مروانیان برای مدت کوتاهی بر مسند خلافت نشست.^{۷۴۸} سابقه سیاه و ننگین مروان در دوران رسالت پیامبر (ص)، تبعید او و پدرش از مدینه تا زمان عثمان، حضور او در جنگهای جمل و صفین در برابر امام علی (ع)، اصرار او بر ولید برای کشتن امام حسین (ع) در آغاز خلافت یزید، دشمنی آشکار چنین دشمنی کینه‌توز و قسم خورده و به خلافت رسیدن او، آغاز بدترین دوران بر شیعیان بود. او ادامه‌دهنده سیاست ضد شیعی معاویه و یزید بود و به خلافت رسیدن وی، نشانه‌ای از انحطاط دینی و سیاسی آن دوران به شمار می‌رفت. او برای تثبیت حکومت و خلافت خویش، به‌ویژه با وجود رقیبی چون ابن زبیر با مشکلاتی روبه‌رو بود که مجال پرداختن به امام سجاد (ع) و شیعیان را از او بازگرفت.

۵-۵. امام سجاد (ع) و عبد الملک بن مروان

عبد الملک از سال ۶۵ ق تا سال ۸۶ ق بر مسند خلافت نشست. در طول خلافت عبد الملک، مشکلات عمده‌ای چون فتنه ابن زبیر، قیام توابین و انقلاب مختار صورت گرفت، اما او به کمک سردار وفادارش حجاج ثقفی، بر برخی از آشوبها مسلط شد و آنها را خاموش کرد.

سیاست عبد الملک سرکوب و کشتار بی‌رحمانه بود. وی خود را چنین معرفی می‌کند:

من همچون عثمان، خلیفه‌ای زبون و تحقیر شده نیستم و چونان معاویه، آسانگیر و همانند یزید کم‌خرد و سست‌عنصر نخواهم بود. من تنها با شمشیر دردهای مردم را مداوا خواهم کرد تا همگی در برابر من سر تعظیم فرود آورند

دوران عبد الملک، سخت‌ترین دوران برای خاندان پیامبر (ص) و آل علی (ع) بود. او تنها

ص: ۲۰۱

به اهل بیت خاص، یعنی امام سجاد (ع) آسیب نمی‌رساند، بلکه دیگران نیز امنیت جانی و مالی نداشتند. امام سجاد (ع) نیز تحت کنترل شدید جاسوسان خلیفه بود و آنها از تمامی فعالیت‌های سیاسی امام آگاه بودند و شدیداً نیز احساس خطر می‌کردند. پیشنهاد کشتن امام سجاد (ع) از سوی حتی حجاج ثقفی به عبد الملک، حاکی از ترس او بود، اما عبد الملک به سبب جلوگیری از فتنه‌های بعدی، از این کار صرف‌نظر کرد. او تجربه خلفای پیشین خود را داشت که چگونه با آل علی (ع) درافتادند و از بین رفتند. از این رو، به حجاج نوشت:

مرا از مبتلا شدن به خون بنی هاشم دور نگهدار و خون آنان را مریز؛ زیرا من عبرت گرفته‌ام که^{۷۴۹}

براساس گزارشهای تاریخی، چند بار میان امام سجاد (ع) و عبد الملک گفتگوهایی صورت گرفته است؛ از جمله آنکه:

^{۷۴۸} (۱). دو ماه گفته شده است، دینوری، عبد الله بن مسلم بن قتیبه، المعارف، ص ۳۵۳؛ الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۷۴؛ ابن اثیر، أسد الغابة فی معرفة

الصحابة، ج ۴، ص ۳۸۴.

^{۷۴۹} (۱). مسعودی، علی بن الحسین، اثبات الوصیه، ص ۱۴۶؛ کشف الغمه ...، ج ۲، ص ۳۱۱؛ ابن صباح، علی بن محمد، الفصول المهمة فی معرفة الائمة

الائتی عشر، ص ۲۰۴.

۱. عبد الملک در مسجد الحرام مشغول طواف بود و پیشاپیش او امام سجاد (ع) با بی‌اعتنایی به خلیفه طواف می‌کرد. پس از طواف، عبد الملک خواست امام را نزد او حاضر کردند و آن‌گاه گفت: من که قاتل پدر شما نیستم، چرا نزد ما نمی‌آیی و با ما ارتباط برقرار نمی‌کنی؟

امام فرمود: کسی که پدرم را کشت، دنیای پدرم را خراب کرد، اما پدرم آخرت او را ویران ساخت؛ تو هم اگر بخواهی، می‌توانی!^{۷۵۰}

۲. عبد الملک سعی داشت تا شمشیر پیامبر (ص) را که از ودایع امامت بود، از امام سجاد (ع) بگیرد و نزد خود نگه دارد. در اختیار داشتن آن، آثار معنوی زیادی برای خلیفه داشت و در واقع نوعی مشروعیت بخشیدن به خلافت او به شمار می‌آمد و جانشینی او را از پیامبر (ص) تأیید می‌کرد. عبد الملک نامه‌ای به حضرت سجاد (ع) نوشت و امام پاسخ منفی به او داد. او نامه دوم را با تهدید به حذف نام امام از دفتر بیت المال نوشت.

امام در پاسخ او فرمود:

ای عبد الملک! بدان که خداوند برای بندگانش تضمین کرده است که ایشان را از تنگناها برهاند و از مسیری که گمان ندارند، روزی را برساند، ولی آگاه باش که خداوند در قرآن فرموده است: **إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ**؛ خداوند خائنان

ص: ۲۰۲

سرکش را دوست ندارد. اینک بیندیش کدام یک از ما مشمول این آیه هستیم^{۷۵۱}.

۳. روزی عبد الملک نامه‌ای سرگشاده، ملامت‌گرانه و تحقیرآمیز به امام سجاد (ع) نوشت و در ضمن آن، از ازدواج حضرت با کنیز انتقاد کرده، نوشت: کسی چون شما شایسته نیست با کنیزی ازدواج کند.

امام سجاد (ع) با تذکر نکاتی از نامه عبد الملک، اعتراف ضمنی او را در مورد شرافت و جلالت و عظمت شأن خویش یادآور شد و ازدواج خویش را پیروی از سنت پیامبر (ص) که چنین ازدواجی داشته است، دانست و آن را زنده نگه داشتن یک سنت فراموش شده معرفی کرد و کاری را که مایه ننگ مردم بود، مایه شرافت و عظمت خود دانست و عبد الملک را به دلیل توجه به باورهای جاهلی و خرافی تحقیر کرد و پاسخ دندان‌شکنی به او داد.^{۷۵۲}

رفتار عبد الملک و کارگزاران او، به‌ویژه حجاج با شیعیان بسیار ناشایست بود؛ رفتاری که حتی با کافران و زندیقان صورت نمی‌گرفت. اعمال انواع شکنجه‌ها، مجازات‌ها، کشتارها و بسیاری جنایات که اگر کسی ادعا می‌کرد از اهل کتاب است، در امنیت بیشتری بود تا بگوید شیعه است. البته درایت، زمان‌شناسی و تدبیرهای حکیمانه امام سجاد (ع)، حضرت و بسیاری از شیعیان را از گزند عبد الملک و عاملانش حفظ کرده و خطر آنان را در حد امکان برطرف ساخت.

^{۷۵۰} (۲). اثبات الهداة، ج ۵، ص ۲۳۴-۲۳۵.

^{۷۵۱} (۱). بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۹۵.

^{۷۵۲} (۲). ابن سعد، محمد بن سعد هاشمی بصری، الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۱۵۸؛ ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، ج ۷، ص ۱۴۰.

شیعیان در دوران عبد الملک، در عراق، ایران و حجاز به سختی سرکوب شدند و مهم‌ترین قیامهای آنان، با کشتار فراوان به دست دژخیمان اموی بی‌ثمر ماند.

۶-۵. امام سجاد (ع) و ولید بن عبد الملک

ولید پس از مرگ پدرش عبد الملک به خلافت رسید و سیاست شیعه‌ستیزی و شیعه‌زدایی پدرانش را ادامه داد. هشام بن اسماعیل، کارگزار خلیفه بر مدینه (۸۲-۸۶ ه) بود و در دوران زمامداری‌اش، ستم فراوانی بر مردم مدینه، به‌ویژه امام سجاد (ع) کرد. با آغاز خلافت ولید، اعتراضها و شکایت‌هایی از او نزد ولید بردند. او پس از پنج ماه از آغاز خلافتش، هشام بن اسماعیل را عزل کرد و عمر بن عبد العزیز (۸۶-۹۳) را بر آن دیار گمارد و اعلام کرد هرکس شکایتی از هشام دارد، بگوید. هشام بیش از همه از علی بن الحسین (ع) می‌ترسید؛ زیرا

ص: ۲۰۳

بیشترین ظلمها را به او روا داشته بود، اما امام سجاد (ع) کریمانه از کنار آن گذشت و به بنی هاشم سفارش کرد کسی متعرض او نشود.

گزارشی از برخورد خاصی از امام سجاد (ع) و ولید بن عبد الملک در دست نیست، جز آنکه سرانجام امام به دستور ولید به شهادت رسید.^{۷۵۲}

۶. امام سجاد (ع) و قیامها

در دوره امامت امام سجاد (ع)، قیامهای چندی رخ داد و امام نیز موضع‌گیری متفاوتی با آنها داشت. در این بخش پرسشها و بحثهای گوناگونی مطرح است. نمونه‌هایی از مهم‌ترین آن عبارت‌اند از:

- تعیین هویت سیاسی، اجتماعی و مذهبی قیامها؛

- ملاکهای تعیین هویت قیامها؛

- بررسی علل، اهداف و چگونگی قیامها؛

- موضع‌گیری امام در مورد یکایک قیامها؛

- چرا امام سجاد (ع) خود قیام نکرد؟

- چرا امام سجاد (ع) با قیامی همراهی نکرد؟

^{۷۵۲} (۱). الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳.

این سؤاها و پرسشهای دیگری از این دست، در معرفی و شناسایی قیامها و شورشهای صدر اسلام و تعیین گرایش مذهبی آنان، اهمیت و ضرورت ویژه‌ای دارد. این ویژگی، پژوهشگران را یاری می‌رساند که صحیح‌تر و عمیق‌تر به تحلیل جریانهای سیاسی - اجتماعی و تحركات جناحی - مردمی بپردازند.

۱-۶. قواعد و ملاکهای برای تعیین هویت قیامها

برای تعیین هویت شیعی و غیرشیعی بودن قیامها، قواعد و ملاکهای قابل توجهی وجود دارد که معرفی می‌گردد:

الف) محور اصلی قیام در مکتب تشیع، امامت و شخص امام است. هر قیامی را که امام معصوم (ع) یا نماینده او رهبری می‌کرد یا مأذون از طرف امام بود و پس از شروع قیام، دعای خیر، تأیید و تقریری از امام معصوم در پی داشت، قطعا قیامی شیعی به شمار می‌آید.

ص: ۲۰۴

ب) چنانچه رهبران و سردمداران یک قیام یا قیام‌کنندگان، شیعه بوده و اهداف و آرمانها و شعار ایشان با آهنگ تشیع هم‌نوا باشد، اگرچه امام معصوم یا نمایندگان او با آنان همراه نباشند، می‌توان آن قیام را شیعی دانست.

غیر از موارد مذکور، هر قیام و شورش غیرشیعی است و طبعا در اندیشه تشیع نامشروع خوانده می‌شود.^{۷۵۴} از این رو، قیامها به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف) قیامهایی که با اهداف شیطانی و قدرت‌طلبی صورت گرفته، هرچند به ظاهر شعار طرفداری از اهل بیت (ع) را سر داده شد، نظیر قیام عباسیان؛

ب) قیامهایی که با اهداف الهی، ظلم‌ستیزی و پیکار با ظالمان باشد. قیام‌کنندگان، حق و صاحبان حق را بشناسند و تصمیم آنان، بازگرداندن حق به اربابان آن باشد، نظیر قیام زید بن علی. بدیهی است که دسته اول محکوم و دسته دوم مورد تأیید بود.

ص: ۲۰۵

«ملاکهای تعیین هویت قیامها»

ص: ۲۰۶

۲-۶. قیامهای عصر امام سجاد (ع)

^{۷۵۴} (۱). ممکن است مشروعیت در عرف سیاسی، ناظر بر رضایت، حمایت و همکاری مردم باشد که از بحث ما خارج است.

نخستین قیامهای مردمی، از زمان نخستین خلفای اسلامی شروع شد و شورش مردم کوفه بر ضد زمامدار آن، شورش مردم علیه عثمان، و نیز قیام حجر بن عدی بر ضد معاویه از این دست قیامهاست.^{۷۵۵} نقطه عطف و سرآغاز مهم‌ترین قیامها، نهضت عاشورا است که الگوی انقلابهای اسلام‌خواهی شد.

الف) قیام مدینه (واقعه حرّه)

قیام حره، سه روز مانده به پایان ذی الحجه سال ۶۳ ق، اتفاق افتاد.^{۷۵۶} هیئتی همراه عبد الله بن حنظله از مدینه به شام رفت و پس از بازگشت، گزارشی از مفاصد یزید و دستگاه حاکمه ارائه دادند و اعلان برائت کردند، سر از اطاعتش برتافتند و مردم را به مبارزه با آنان فراخواندند و از آنان بیعت گرفتند.^{۷۵۷} عبد الله بن حنظله و عبد الله بن مطیع رهبران مهاجران و انصار، و معقل نیز فرماندهی تیره‌های مختلف مهاجران غیرقرشی را برعهده گرفته و فرماندهی نیروهای مدینه را در مقابل سپاه شام برعهده داشتند.^{۷۵۸} شهادت امام حسین (ع)، کشتار اهل بیت (ع)، گزارش هیأت نمایندگی مدینه از دربار و دستگاه یزید، آگاهی مردم از فساد و فحشای دستگاه حاکمه، و نیز اعلام و اعلان بی‌کفایتی یزید برای منصب خلافت، مهم‌ترین زمینه‌های قیام اهل مدینه بر ضد امویان در سال ۶۳ ق، بود. آنان در آغاز قیام، عثمان بن محمد بن ابی سفیان، والی مدینه و زمامداران اموی مدینه را از شهر بیرون راندند و با پیوستن به حکومت خودمختار زبیریان در مکه، علم مبارزه برافراشتند و شعارشان دعوت به رضا و شورا بود.^{۷۵۹} طولی نکشید که سپاه اموی به فرماندهی مسلم بن عقبه مدینه را در محاصره درآوردند و با شدت عمل و کشتار فراوان در منطقه حرّه در کناره مدینه، قیام را سرکوب کردند و پس از پیروزی، جان، مال و ناموس اهل مدینه را برای سه روز بر سربازان شامی مباح گردانیدند. از مردان و صحابیان اسیر، بر بردگی یزید بیعت ستاندند و چون چهارپایان بر گردنشان مهر بردگی گذاشتند.

امام سجاد (ع) در این واقعه، تقیّه را پیشه خویش ساخته و به ظاهر نقشی در مبارزه مردم

ص: ۲۰۷

مدینه نداشتند؛ زیرا عامل اصلی آغاز چنین موضعی، وابستگی شدید این شورش به حکومت عبد الله بن زبیر در مکه و داخل شدن مردم مدینه در بیعت با او، و فرار عبد الله بن مطیع به سوی مکه بود.

پیشتر در مورد عبد الله بن زبیر سخن گفتیم. سابقه کینه‌توزی او و پدرش با اهل بیت (ع) مشهور است. او از مردم مدینه برای خود بیعت گرفت و تبلیغات او و نیز چند عاملی که در رخداد حرّه گذشت، در بروز قیام در مدینه مؤثر بود. امام سجاد (ع) با ابن زبیر بیعت نکرد؛ زیرا خلافت وی را مشروع نمی‌دانست، همان‌گونه که خلافت یزید را نامشروع می‌دانست، البته در بیعت با یزید مجبور بود و از آن خارج نشد.

^{۷۵۵} (۱). شورشهای خوارج، نمونه‌های دیگری است که از یادآوری آن صرفنظر می‌کنیم.

^{۷۵۶} (۲). تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۵۵.

^{۷۵۷} (۳). همان، ص ۱۸۱.

^{۷۵۸} (۴). همان، ابن حزم اندلسی، علی بن احمد بن سعید، جمهرة انساب العرب، ص ۱۵۸.

^{۷۵۹} (۵). همان.

به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلایلی که می‌توان برای رفتار دور از خشونت عامل یزید در مورد امام سجاد (ع) ارایه کرد، این است که آن حضرت (ع) از بیعت با یزید خارج نشده و با ابن زبیر بیعت نکرده بود. البته دلایل دیگری نیز گفته‌اند، از جمله عدم همکاری با قیام‌کنندگان، پناه دادن به اهل و عیال مروان بن حکم زمامدار رانده شده مدینه، بازداشتن بنی هاشم از ورود در فتنه و سفارش مخصوص یزید به مدارا کردن با امام سجاد (ع)، برخی از عوامل دور بودن امام و اهل بیت (ع) از خطرهای احتمالی رخداد حرّه بود.

ب) قیام توابین

یکی دیگر از قیامهای مهم این دوران، قیام توابین است. کوفیان از سال ۶۱ ه. به بعد، در آتش ندامت از کوتاهی در حادثه کربلا می‌سوختند و سرآمدان کوفه، از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی خویش نادم گشته و بر گناه خود افسوس می‌خوردند و به فکر توبه و تدارک آن بودند. آنها تحرکات پنهانی و مخفیانه‌ای داشتند و خود را برای شورش و قیامی آماده می‌کردند، تا خبر مرگ یزید به ایشان رسید. توابین کنار قبر مطهر سالار شهیدان جمع شدند و با ناله و انابه پیمان بستند که برضد امویان بشورند و تا سرحد شهادت بتازند و خون خود را به کفاره گناه خویشتن بریزند. آنان از آنجا به سوی شام حرکت کردند و در عین الورد، با سپاه عبید الله بن زیاد به پیکار پرداختند. پنج هزار تن از کوفیان شیعه و مخالفان بنی امیه با سلیمان بن صرد همراه شدند و از این تعداد، حدود یک هزار تن به فرماندهی رفاعه بن شداد موفق شدند از معرکه جان به سلامت ببرند و بازگردند. ستاره قیام توابین در عین الورد غروب کرد و باقی‌مانده آنان، بعدها به مختار پیوستند.

ص: ۲۰۸

توابین دو گروه را در حادثه کربلا مقصر می‌دانستند: بنی امیه و خائنان و جنایت‌پیشگان کوفه. قیام توابین، یک حرکت سیاسی - اجتماعی بود و از آنجایی که رهبران و قیام‌کنندگان آن شیعی و متأثر از حادثه کربلا بودند و همچنین اهداف و آرمانهایشان با مرام تشیع همسو بود، آن را قیامی شیعی شمرده‌اند.

سران توابین هیچ‌گونه ارتباطی با امام سجاد (ع) نداشتند؛ نه دعوتی از امام به عمل آورده و نه در بیعت امام درآمده بودند، نه سفارش و اشارتی از طرف امام بر شروع و ادامه قیام داشتند و نه حذر و تکذیبی از امام برضد ایشان شده بود.

به نظر می‌رسد با حادثه کربلا و شهادت سید الشهداء، کوفیان روی دعوت از امام را نداشته و بیعت با حضرت را پس از عهدشکنی‌های پیاپی، موجب اتهام، سفاهت و اغرای به جهل می‌پنداشتند. از طرفی، این توبه‌کنندگان بودند که گردهم آمدند و در این دایره، جایی برای امام سجاد (ع) نبود. و همچنین آنها با کشته شدن و کشتن، می‌خواستند اظهار ارادت و مودت به خاندان پیامبر (ص) را اثبات کنند و پیش از آن نمی‌توانستند حضرت را به خویشتن فراخوانند. نیز افزون بر موارد بالا، توابین خود را به شهادت نزدیک تر می‌دیدند تا پیروزی، و طبیعی می‌نمود که به همراهی و شهادت امام سجاد (ع) پس از حادثه کربلا خرسند نبودند.

شعارهای یا لثارات الحسین (ع) و واژه‌هایی که از انتقام‌جویی برمی‌خاست، محرک قوی و مؤثری در میان مردم بود. میزان تأثیر حادثه کربلا در قیام توابین، بیش از تأثیر آن در دیگر قیامها بوده است. نزدیکی زمانی و مکانی به کربلا و

عاشورا، یادآوری و گفتگو از مصیبتها و صحنه‌های تکان‌دهنده حادثه کربلا، غلیان عواطف و احساسات مردم، احساس شرم، گناه و تقصیر در فاجعه کشتار اهل بیت (ع) و حضور جنایتکاران و قاتلان در بین مردم، بیشترین اثرپذیری را در کوفه و کوفیان ایجاد کرده بود و عروج بیش از چهار هزار تن از مسلخ شهادت، گواه آن است.

البته هر نهضت و انقلابی آثاری به جای می‌گذارد و قیام توابین در قیام مختار تأثیر گذاشت. کسانی که از نبرد عین الوردی جان به سلامت برده بودند، کسانی که با توابین پیمان بر مبارزه بستند، اما هنگام قیام سستی گزیده شرکت نکردند، و کسانی که از کشته شدن توابین متأثر شده بودند، همگی جمعیت انبوهی شدند و به قیام مختار پیوستند.

ص: ۲۰۹

ج) قیام مختار

پیش از آغاز قیام شهادت طلبانه توابین، مختار در کوفه مردم و شیعیان را به سوی خود فرامی‌خواند. او رقیب سلیمان بن سرد و توابین بود. کوفه کانون شورش و انقلاب به شمار می‌آمد و گروهی زیر پرچم سلیمان جمع شده بودند و جماعتی گرد مختار. او آنان را از شکست حتمی خبر داده، مردم را از کشته شدن در همراهی سلیمان انذار می‌داد.

مختار سران توابین را به عدم درک سیاسی و عدم تجربه نظامی متهم می‌کرد و خویشان را باکفایت‌تر معرفی می‌نمود. از طرفی، او خود را نماینده محمد بن حنفیه خوانده و مردم را به پیروی از خویش فرامی‌خواند. مختار با حضور چند تن از رقبای قدر خویش چون سلیمان و دیگران، نتوانست موقعیت ویژه‌ای به دست آورد، اما پس از شکست توابین، یکه‌تاز بلا منازع کوفه بود و پس از جذب ابراهیم بن اشتر، به حرکت خویش سرعت بخشید و کوفه را تصرف کرد و عاملان و شرکت‌کنندگان در کشتار کربلا را به سختی مجازات کرد.

ویژگی‌های مختار را در زیرکی و سیاستمداری او که چهره‌ای سیاسی - مذهبی بود می‌توان دید و افزون بر آن، تقوا و نیز محبت شدید به اهل بیت (ع) از دیگر ویژگی‌های او به شمار می‌آید.

- مختار کیست؟

مختار در سال اول هجری در طائف به دنیا آمد.^{۷۶۰} پدرش ابو عبید ثقفی، در زمان عمر در مدینه حضور داشت و از طرف خلیفه به فرماندهی سپاه منصوب شد. او و فرزندانش وهب، مالک و جبر در نبرد قس الناطف به شهادت رسیدند.^{۷۶۱} مختار که در این زمان سیزده ساله بود،^{۷۶۲} تحت سرپرستی عمویش سعد بن مسعود که از صحابیان بود^{۷۶۳} رشد و نمو کرد. از دوران جوانی او اطلاعات زیادی در دست نیست.

^{۷۶۰} (۱). تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۴۰۲.

^{۷۶۱} (۲). الفتوح، ج ۱، ص ۱۶۳ - ۱۷۰.

^{۷۶۲} (۳). بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۷۶.

^{۷۶۳} (۴). الإستیعاب فی معرفة الأصحاب، ج ۲، ص ۶۰۲.

در جریان جنگهای جمل، صفین و نهروان حضور نداشت و هنگامی که عمویش سعد در تعقیب خوارج عزیمت کرد، مختار در مداین جانشین وی بود. در جریان گفتگوی صلح امام حسن (ع) که در مداین صورت گرفت، گزارش دقیقی از فعالیت او در اختیار نیست. در جریان قیام امام حسین (ع)، مختار میزبان مسلم بن عقیل در کوفه بود و ابن زیاد او را روانه

ص: ۲۱۰

زندان کرد و پس از نهضت عاشورا، با میانجیگری عبد الله بن عمر آزاد شد و از عراق به حجاز رفت.^{۷۶۴} تاریخ‌نگاران درباره نقش مختار در جریانهای داغ سیاسی و نبردهای مهم دوران حضرت علی (ع) و امام حسن (ع) تا قیام کربلا سخنی به میان نیاورده‌اند؛ با اینکه او در عراق بوده و مدتی نیز در مدائن نزد عمویش سعد بن مسعود بود. در سالهای بعد از آن نیز از اوضاع و احوال زندگی، افکار، عقاید و گرایشهای سیاسی وی اطلاعی در دست نیست. شهرت وی از آنجا بود که خانه وی پناهگاه مسلم گردید و عبید الله که از نفوذ وی آگاهی داشت، در طول مدتی که اوضاع نابسامان بود، در بند گرفتارش کرد.^{۷۶۵}

ابن زبیر در سال ۶۱ ق، با طرح مسأله شهادت امام حسین (ع)، جنایتهای امویان، مفسد یزید، و نیز با اعلان عدم صلاحیت سیاسی و اخلاقی یزید برای خلافت، او را خلع کرد و اصحابش مخفیانه با خود او بیعت کردند. مختار به حجاز وارد شد و همواره در آنجا بود تا در کنار ابن زبیر در جبهه ضد اموی شرکت کرد و به علت لیاقت، شایستگی و توانمندی‌های نظامی و سیاسی‌اش پرآوازه شد. پس از مرگ یزید و شکسته شدن محاصره مکه، مختار پنج ماه و چند روز در آنجا ماند.^{۷۶۶} اما از آنجا که به لحاظ عقیدتی با زبیریان هم‌فکر نبود، عبد الله بن زبیر توجه چندانی به او نکرد مسئولیتی برعهده‌اش نهاد. تنها دشمن مشترک آنان، یعنی امویان سبب ائتلاف آن دو شده بود. دیری نپایید که مختار از زبیریان گسسته و به کوفه رفت تا بتواند از جو مناسب آنجا به سود خود بهره‌گیری کند. ورود او به کوفه، با فعالیتهای سیاسی توأمین هم‌زمان بود.

مختار در روز جمعه نیمه ماه رمضان و شش ماه بعد از وفات یزید، در سال ۶۴ ق، وارد کوفه شد.^{۷۶۷} حرکت توأمین، شور و هیجان زاید الوصفی در کوفه ایجاد کرده بود، اما مختار با ایشان همراه نشد و رهبران آن قیام را فاقد بینش صحیح سیاسی و تجربه نظامی دانست.^{۷۶۸}

پس از شکست توأمین، مختار با جمع‌آوری توبه‌گزاران شکست‌خورده و طرح شعار خون‌خواهی سالار شهیدان و مبارزه با قاتلان کربلا، خود را به‌عنوان نماینده محمد بن

^{۷۶۴} (۱). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۷۰. حمایت ابن عمر از مختار، بدان سبب است که خواهر مختار، همسر عبد الله بن عمر و دخترش ام سلمه نیز عروس

ابن عمر و همسر عبد الله بن عبد الله بن عمر بود (پسر عمه و دختر دایی بودند). الطبقات الكبرى، ج ۸، ص ۳۴۵؛ تاریخ الطبری، ج ۱۰، ص ۴۵۹.

^{۷۶۵} (۲). أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۷۷. مختار بن ابی عبید ثقفی با گروهی مسلح به قصد یاری حسین بن علی روی آورده بود و همان دم) ابن زیاد او را گرفت، حبس کرد و چنان با جوب بر او زد که چشم وی شکافت. تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۱.

^{۷۶۶} (۳). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۷۷.

^{۷۶۷} (۴). همان، ص ۵۶۰.

^{۷۶۸} (۵). همان، ج ۴، ص ۲۱۲.

حنفیه معرفی کرد و رهبری شیعیان عراق را به دست گرفت و توانست بزرگانی چون ابراهیم پسر مالک اشتر را که در شجاعت همچون پدرش بود، با خویش همراه کند. مختار به زودی با بیرون راندن عبد الله بن مطیع^{۷۶۹} والی ابن زبیر از کوفه، بر شهر حاکم و مسلط شد^{۷۷۰} و با ورود به دار الاماره، بیعت همه مردم را از آن خود کرد. او در سال ۶۶ ق، بر کوفه غلبه یافت.^{۷۷۱} مختار با شعار انجام اصلاحات ریشه‌ای، توانست موالی، بردگان و مستضعفان را به خود نزدیک کند. او در فیء به تساوی میان مردم از اشراف و بردگان رفتار کرد و این، موجب نارضایتی اشراف کوفه بود که پنهانی به ابن زبیر علاقه داشتند و از موقعیت اعطایی مختار به بردگان در شخصیت سیاسی و اجتماعی سخت ناراحت بودند و چنین می‌گفتند: «این مرد (مختار) بدون رضایت ما بر ما فرمان می‌راند، بردگان ما را به خود نزدیک ساخته و آنان را بر چارپایان نشانیده و سهم فیء ما را به آنان بخشیده و خورنده است و دیگر بردگانمان از ما فرمان نمی‌برند».^{۷۷۲} اشراف احساس خطر کردند و هیئت نزد محمد بن حنفیه روانه کردند تا درباره نمایندگی او تحقیق کنند.

از جمله اقدامات مختار، انتقام از قاتلان شهدای کربلا و کسانی بود که در کربلا حضور داشتند. ابراهیم به همراهی سپاهی، با عبید الله درگیر شد و او را کشت. مختار سر عبید الله را به مدینه نزد امام سجاد (ع) فرستاد و موجب تسلاهی دل بنی هاشم گردید. او همچنین، سپاهی به مکه فرستاد و ابن حنفیه را که در زندان ابن زبیر بود، رهانید.^{۷۷۳} ابن زبیر، مصعب را برای سرکوبی مختار به عراق فرستاد و به این ترتیب، ستاره مختار افول کرد و طومار بلندآوازه یکی دیگر از ثقفیان که حدود سه سال عراق و امویان را به خود مشغول کرده بود، بسته شد. زمان وفاتش را در سالهای ۶۷ (۶۸) و ۶۹ (ق، در کوفه^{۷۷۴} گفته‌اند.^{۷۷۵}

قیام مختار، یک قیام شیعی است و ارتباط او با اهل بیت (ع) سابقه دیرینه دارد. در دوران معاویه، برخلاف آنکه ثقفیان از مقربان درگاه اموی بودند، او مورد بی‌مهری قرار گرفت و هیچ پست و منصبی نداشت. این پیشینه شیعه‌گری مختار و علاقه وافر او به اهل بیت (ع) و اندیشه ظلم‌ستیزی و انتقام‌جویی از قاتلان سید الشهداء (ع)، مختار را به ارتباط نزدیک‌تر با اهل بیت (ع) می‌کشاند.

^{۷۶۹} (۱). او که در واقعه حرّه، فرماندهی مهاجران قریشی را به عهده داشت، با وخیم شدن اوضاع نظامی، از مدینه به مکه گریخت و از طرف ابن زبیر به حکمرانی کوفه نایل شد. یکی از دلایل ما بر شیعی نبودن قیام حرّه، حضور این شخص در سطح هسته مرکزی و رهبری آن قیام است. مختار او را مانعی بر سر راه قیام خویش می‌دید و با بیرون راندن او، راه را هموار کرد.

^{۷۷۰} (۲). أنساب الأشراف، ج ۶، ص ۳۹۴؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۶.

^{۷۷۱} (۳). تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۶۴.

^{۷۷۲} (۴). لقد تأمر هذا الرجل علينا بغیر رضی منا، و لقد أدنی موالینا فحملهم علی الدواب و أعطاهم و أطعمهم فیئنا، و لقد عصتنا عبیدنا.

^{۷۷۳} (۵). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱.

^{۷۷۴} (۶). الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۷۹؛ أنساب الأشراف، ج ۷، ص ۸ و ۸۶؛ تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۹۳؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۱۶۴-۱۶۵.

^{۷۷۵} (۷). برای اطلاع بیشتر از شرح حال مختار، ر. ک: ذهبی، محمد بن احمد بن عثمان، تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، ج ۴، ص ۲۱-۶۷ و

۲۲۶-۳۲۹؛ المعارف، ص ۴۰۰؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۸-۲۶۷؛ جمهرة انساب العرب، ص ۲۶۸؛ تاریخ خلیفه بن خیاط، ص ۲۶۲-۲۶۸.

- ارتباط امام سجاد (ع) با قیام مختار

با وجود جوّ خفقان و اختناق، انتظار ارتباط علنی میان امام و مختار بی‌مورد است. امام شخصا از رهبری قیام سر باز زد، اما به عمویش محمد بن حنفیه ولایت داد که رهبری و پشتیبانی معنوی قیام را به عهده بگیرد و مختار مردم را به بیعت با محمد بن حنفیه فرا می‌خواند. از آثار و فواید این کار، ایجاد امنیت برای امام، مشغول کردن ذهن دشمن و جاسوسان آن به غیر امام، و مصونیت آن حضرت (ع) از خطر را می‌توان نام برد.

امام، مردم و انقلابی‌ها را به همراهی با مختار تشویق و ترغیب می‌کرد و به عمویش می‌فرمود: یا عمّ، لو عبدا زنجیّا تعصّب لنا اهل البيت لوجب علی الناس موازرته و قد ولیتک هذا الأمر فاصنع ما شئت، فخرجوا و قد سمعوا کلامه و هم یقولون اذن لنا زین العابدین و محمد بن الحنفیّه^{۷۷۶}؛ ای عمو! اگر برده سیاهی برای ما اهل بیت قیام کند، بر مردم است که او را یاری رسانند و من تو را بر این امر گماردم. پس هرچه خواهی کن. آنگاه آنان پس از شنیدن کلام امام خارج شدند، در حالی‌که می‌گفتند: زین العابدین و محمد بن حنفیه به ما اجازه دادند.

امام با پذیرفتن هدایایی که مختار برای حضرت فرستاده بود، در واقع او را تأیید می‌کرد.

در چند مورد گزارش شده که امام در حق مختار دعا کرده است^{۷۷۷} و همه این موارد، حاکی از موضع‌گیری مثبت امام سجاد (ع) در مورد قیام مختار است. افزون بر آنچه گفته شد، نظر آیت الله خویی این است که از ظاهر روایات استفاده می‌شود که قیام مختار به اذن خاص از

ص: ۲۱۳

طرف امام بوده است.^{۷۷۸} نیز، پس از بازگشت آن هیئت به کوفه، مختار از ایشان در مورد ملاقات و گفتگوها پرسید، گفتند: قد امرنا بنصر تک.^{۷۷۹}

باتوجه به تحلیلها و ارزیابی مثبتی که از اقدامات امام سجاد (ع) وجود دارد، این سؤال مطرح می‌گردد که:

۳-۶. علل عدم قیام امام سجاد (ع)

^{۷۷۶} (۱). ابن نما حلی، جعفر، ذوب النضار فی شرح النار، ص ۹۶؛ بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۶۵؛ خویی، سید ابو القاسم، معجم الرجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

^{۷۷۷} (۲). امام سجاد (ع) برای کشته شدن عیب‌الله سجده شکر به جای آورد و در حق مختار چنین دعا کرد: جزاه خیرا. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۵۹؛ طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، ص ۱۲۵ و ۱۲۷؛ قاضی نعمان، شرح الأخبار، ج ۳، ص ۲۷۰.

^{۷۷۸} (۱). معجم الرجال الحدیث، ج ۱۸، ص ۱۰۱.

^{۷۷۹} (۲). ذوب النضار فی شرح النار.

این سؤال همواره درباره امام سجاد (ع) و برخی از امامان نیز مطرح بوده که چرا قیام نکردند و شخصا رهبری قیامی را به عهده نگرفتند. اهمیت سؤال و پاسخی که به آن داده می‌شود، تبیین‌کننده اصلی مهم و اساسی در تاریخ تشیع خواهد بود و به تبع آن، پرسشها و فرضیه‌های متعددی طرح خواهد گردید.

- آیا امامان به دنبال تشکیل حکومت بودند یا خیر؟

- آیا تشکیل حکومت اسلامی، براساس تعالیم صحیح اسلام به رهبری امامی معصوم، یک تکلیف بوده است یا خیر؟

- در منظر امامان شیعه (ع) مبارزات سیاسی اولویت داشته است یا فعالیتهای علمی و فرهنگی؟

- اساسا ملاکهای تعیین‌کننده نوع فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی چیست؟

- چه موانعی مجوز عبور از حوزه‌ای به حوزه دیگر است؟

- آیا کم‌رنگ شدن فعالیت سیاسی امامان، دلیل کم‌اهمیت بودن آن است؟

- آیا تفاوتی که در عملکرد برخی از امامان با یکدیگر مشاهده می‌شود، توجیه‌پذیر است یا خیر؟ چگونه؟

- آیا از منظر تاریخی، تاریخ تشیع آن قدر شفاف و روشن است که شیعیان بتوانند راه مبارزه را بجویند و الگوی خویش را در انتخاب هریک از فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی بیابند؟ و از این دست سؤالا.

برای پاسخ به سؤال اصلی در مورد علت عدم قیام امام سجاد (ع)، به مواردی اشاره می‌کنیم که نتیجه‌گیری و دستیابی به پاسخ، برای برخی از پرسشهای بالا را تسهیل می‌کند.

۱. شرایط سیاسی برای حضرت فراهم نبود. سایه رعب، وحشت و ترس از کشته شدن بر مردم حاکم بود و مردم آمادگی مبارزه را از دست داده بودند.

ص: ۲۱۴

۲. امام مردم را با اهداف قیام امام حسین (ع) آشنا و ابعاد آن را روشن کرده و از مشروعیت قیام امام حسین (ع) و حقانیت آن دفاع می‌کرد.

۳. حفظ شیعیان و پیروان از مرگ و هلاکت، و پرهیز از داخل کردن آنان در فتنه‌هایی که نامعلوم بود، هم‌چنانکه امام حسن (ع) حفظ جان شیعیان را علت اصلی صلح بیان کرد.

۴. حرکت انتحاری بی‌ثمر، کار پسندیده‌ای نبود و امام رویکرد جدیدی به فعالیتهای فرهنگی نشان داد تا مبانی دینی را از انحراف و تزلزل رهایی بخشد.

۵. حرکت علمی، بهترین جایگزین برای حرکت سیاسی محکوم به شکست بود.

۶. امام که آگاه‌ترین مردم به مصالح عمومی است، با توجه به عواقب امور موضع‌گیری می‌کند و امام سجاد (ع) چنان کرد و مطابق شرایط و مقتضیات زمان عمل کرد.

۷. تصمیم‌گیری‌های امام عقلانی بود نه نفسانی. تحرکات احساسی موقتی و محکوم به شکست است و امام از آن نوع تصمیمها پرهیز می‌کرد.

۸. قیامها و انقلابهایی که به دگرگونی سیاسی می‌انجامد، به دنبال دگرگونی اجتماعی و به تبع آن حرکتی که هر دو تغییر سیاسی و اجتماعی را باعث شود، موفق است.

اوضاع اجتماعی به سختی رو به پستی و انحطاط گذاشته، هرگونه انقلابی بی‌ثمر بود. از این رو، امام با حرکت فرهنگی و انقلاب علمی، به دنبال تغییرات اجتماعی و تأسیس جامعه اسلامی با اجرای امر به معروف و نهی از منکر، دعوت مردم به راه خدا با بیان حکمت و شیوه موعظه نیکو بود، تا مردم را با خدا آشتی دهد و ضمیر خفته جامعه را بیدار کند. با توجه به شرایط و اوضاعی که بیشتر تبیین شد، زمینه‌های بروز انقلاب و شعله‌ور شدن آتش قیام، غیرقابل اعتنا می‌نمود.

گواه روح مبارزه‌طلبی امامان آن است که مردم را به مبارزه تشویق می‌کردند و تکلیف شیعیان را در طول تاریخ تشیع روشن کرده‌اند و اگر این مبارزات به ثمر می‌رسید، میوه این درختی که با خون شیعیان و حق‌جویان بارور شده بود، همان حکومت اسلامی مطلوب امامان شیعه به شمار می‌آمد.

۷. شهادت امام سجاد (ع)

شهادت امام سجاد (ع) را سال ۷۸۰-۹۲، ۷۸۱-۹۴ و ۷۸۲-۹۵ ق، گفته‌اند. روز شهادت حضرت را نیز با

ص: ۲۱۵

اختلاف روز شنبه دوازدهم، ۷۸۳ بیست و دوم ۷۸۴ و بیست و پنجم محرم ۷۸۵ روایت کرده‌اند.

حضرت در ۵۷ سالگی به دستور ولید بن عبد الملک مسموم ۷۸۶ و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.

خلاصه

۷۸۰ (۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.

۷۸۱ (۲). همان.

۷۸۲ (۳). الکافی، ج ۲، ص ۳۶۸.

۷۸۳ (۱). همان.

۷۸۴ (۲). کشف الغمه، ج ۲، ص ۱۰۱.

۷۸۵ (۳). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۸۵.

۷۸۶ (۴). الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۳.

حکومت اموی عملکردی ناپسند و حاکمان و زمامدارانی زشت‌سیرت داشت. استبداد حاکم و فقدان قانون، نبود نظام قضایی صحیح، رواج بی‌عدالتی، فقدان عدالت اجتماعی، دوری کردن از تعالیم اسلام، و تحریف و انکار دستورات اسلامی از ویژگی‌های این دوره به شمار می‌آید. همچنین ایجاد بدعت و ساختن و پرداختن احادیث دروغین و احادیث ساختگی، ایزاری برای توجیه کارهای خلاف حکمرانان اموی بود که به تأسیس مذهب جبرگرایی انجامید. سیاست تحمیق، تحمیر و تجهیل مردم، از کارآمدترین ابزارهای حفظ قدرت به حساب می‌آمد. سیاست امویان، کاستن از مقام امام علی (ع) با شیوه‌های ترساندن شیعیان و پنهان کردن و از بین بردن فضیلت‌های حضرت و عقاب کردن گویندگان آن بود.

سیاست اقتصادی امویان هم، شیعیان، علویان و پیروان اهل بیت به تهی‌دستی کشاند.

تحلیل امام حسین (ع) از اوضاع و شرایط و مردم چنین است: الناس عبید الدنیا و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه ما درت معاشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون.

عصر اختناق، بامعناترین نام برای دورانی است که امام سجاد (ع) در آن می‌زیست. یزید برای حفظ قدرت حاضر بود حتی فرزند پیامبر (ص) را بکشد و از هیچ جنایتی فروگذار نکند. نومی‌دی از پیروزی حرکت مسلحانه، نتیجه رعب و وحشت شدیدی بود که امویان ایجاد کرده بودند.

سیاست امویان در تخریب قداست و مرکزیت مکه و مدینه، در به ابتدال و اباحیگری کشاندن مردم بود و آن شهرها به مراکز فساد و فحشا مبدل شد. ترویج فرهنگ ابتدال در جامعه، مردم را از فکر قیام و انقلاب و سیاست و حکومت دور می‌کرد و داستان منع حدیث هم، خود قصیده بلندی از فقر شدید فرهنگی، علمی، دینی و اخلاقی مردم بود.

ص: ۲۱۶

خلاصه و پیامدهای انحطاط اخلاقی جامعه

۱. به دلیل آمادگی برای گسترش امر غنا و طرب، صنعتی ساختند و متخصصان و کاردانی پرورش دادند؛
۲. گسترش شیوه‌های آن از مجالس خاص عروسی و امثال آن، به مجالس شاهان و تبریک نصب ولات کشیده شد؛
۳. صرف بخشی از وقت حاکمان و سلاطین با رقاصان و مغنیان؛
۴. شیوع مجالس مختلط مردان و زنان و حتی دوشیزگان و آلودگی به می‌گساری؛
۵. شیوع آن در مکه، مدینه، طائف، نجد، دمشق، عراق و بسیاری از جای‌ها؛
۶. ثمره این اشتغال حاکم و والی و مردم، هدر رفتن بیت المال، ظلم حاکمان، دزدی، منکرات و ... بود؛
۷. شیوع خرید و فروش غلامان و کنیزان آوازه‌خوان و رقاص از روم، فارس و دیلم.

شاخصه‌های انحطاط و انحراف فکری جامعه

۱. پیامدهای منع حدیث و جلوگیری از روایت و کتابت آن در جامعه اسلامی؛
۲. پیامدهای شیوع و گسترش قصه‌سرایی و حضور داستان‌سرایان اهل کتاب تازه مسلمان و شاعران؛
۳. پیامدهای بی‌توجهی به قرآن، متروک و محجور گذاشتن آن؛
۴. اعتقاد به حاکمیت احادیث بر قرآن؛
۵. اعتقاد به حجیت سخن صحابه و حق تشریح و قانون‌گذاری و پی‌ریزی سنت از سوی آنان؛
۶. فقیه‌سازی و مطرح کردن افرادی به نام فقهای طراز اول از طرف حکومت؛
۷. اعتقاد به مذهب جبر و توجیه کارهای خلاف شرع حاکمان؛
۸. لزوم اطاعت از حاکم، حتی حاکم ستمگر؛
۹. شیوع و گسترش دامنه‌دار فسادهای اخلاقی در جامعه (از شرب خمر، غنا، موسیقی، رقص و ...).

ص: ۲۱۷

پیامدهای انحرافات جامعه

نتیجه این اعتقادات و پیامدهای مسائل طرح شده در بالا عبارت بود از:

- انحراف در دین؛
- تغییر در اسلام؛
- مبدل شدن سنت پیامبر (ص)؛
- به فراموشی سپردن قرآن؛
- بروز بدعت‌های دین‌سوز؛
- مصونیت خلفا و حاکمان از اعتراض؛
- انحراف‌های اخلاقی و سرگرمی مردم به لهو و لعب؛

- دور شدن مردم از اهل بیت (ع)؛

- تغییر مفاهیم اساسی اسلام در موضوعات امامت، رهبری، خلافت و ولایت و ...، به گونه‌ای که امر بر هاشمیان و طالبیان نیز مشتبه شد؛

- مردم دنبال دین نبودند و گروه اندکی هم که به دنبال دین می‌رفتند، به مراجع بدون صلاحیت و فقهای درباری که به‌عنوان دانشمندان و فقیهان طراز اول معرفی شده بودند، مراجعه می‌کردند و گاه احکام، قضاوتها و فتاوی‌ای آنان، اجتهاد در برابر نص و در مواردی بدعت بود.

عملکرد امام

باتوجه به مقتضیات هر زمان، تعارضی در برنامه امامان معصوم (ع) دیده نخواهد شد و موضع‌گیری امامان بر چهار قسم است:

۱. برخی علم مبارزه سیاسی و تند به دست گرفتند و پیکار کردند؛

۲. برخی مبارزه منفی و پنهانی داشته و از تاکتیکهای مختلفی بهره بردند؛

۳. برخی بخش عمده عمر خود را در حبس به سر بردند؛

۴. برخی به امور سیاسی کشانده شدند و پذیرش ولایت عهدی به آنان تحمیل شد.

در این میان، امام سجاد (ع) در طول ۳۴ سال امامت، فعالیتهای متفاوتی انجام داد که همه در یک راستا و مسیر بود. آن حضرت (ع) مسجد پیامبر (ص) را مدرسه خویش ساخته و مباحث علمی و حوزه دینی در موضوعات علم فقه، تفسیر، حدیث، فلسفه، کلام، عرفان و

ص: ۲۱۸

اخلاق دایر کردند. موضوعاتی که امام به تعلیم و نشر آن اهتمام داشت، عبارت‌اند از: مفهوم امامت، تعریف امامت، تبیین مقام و جایگاه امام در میان امت، و نفی پذیرفتن ولایت غیر آن و تبیین ضرورت اطاعت و پیروی از امام معصوم، همچنین مبارزه با فساد اخلاقی، توجه به خدا، پیروی از قرآن و سنت، تقویت ایمان مردم و گسترش اعتقاد به اصول اسلامی، نیز در صحنه فعالیتهای فرهنگی، او که سید فقها در عصر فقاقت نامیده می‌شد، به مناظره با عالمان درباری و ارباب مذاهب و گرایشهای کلامی، معتزله، اشاعره، جبریه و مشبهه رفته و در جبهه‌ای دیگر به مبارزه با قصاصین پرداخت.

در بخش فعالیتهای اجتماعی گزارشهای قابل توجهی گزارش شد. امام در اقدامات عبادی خویش، به سه مسأله مهم حج، حضور در نماز جمعه و جماعت، و ترویج ذکر صلوات اهتمام داشتند.

امام سجاد (ع) در روشهای سیاسی خود کارهایی صورت داد. ایشان در مدت اسارت، ایستادگی و غرور دشمن را درهم شکست و به افشاگری‌ها و سخنرانی‌های عمومی پرداخت.

آن حضرت با تکیه بر بیداری وجدان عمومی جنایات اموی را آشکار کرد و هم‌زمان خاندان پیامبر (ص)، را برای مردم معرفی کرد. دیگر اقدامات آن حضرت عبارت‌اند از: تصریح به جایگاه سیاسی امامان شیعه، اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر، زنده نگه داشتن عاشورا، مقاومت و مقابله با حاکمان، نهی از پیروی از ظالمان، افشاگری بر ضد امویان و حاکمان ناصالح، ترغیب به جهاد و شهادت، تشویق به شکیبایی و رازداری (تاکتیک)، رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران و اتخاذ شیوه تقیه و توصیه به آن.

برخوردها و کنش و واکنش امام و خلفا، از جمله فعالیت‌های مهم آن حضرت در این دوره است. بخش مهمی از جریان‌های سیاسی این دوران، قیامها و شورشهایی است که در جای جای قلمرو اسلام به وقوع می‌پیوست، که البته امام موضع‌گیری متفاوتی در برابر آنها داشت. به‌طور کلی اصول سیاست امام، همواره بر اصل تقیه استوار بود.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی نقش اصحاب امام در سیر تاریخ تشیع.
 ۲. بررسی مناسبات میان مدرسه اهل بیت (ع) با مدرسه تابعین.
 ۳. بررسی تعامل و روابط امام با خلفا و زمامداران جور.
- ص: ۲۱۹
۴. موضع‌گیری امام سجاد (ع) در برابر خلفا.
 ۵. تعیین هویت سیاسی، اجتماعی و مذهبی قیامهای شیعی.
 ۶. تبیین ملاکهای هویت قیامهای شیعی.
 ۷. بررسی علل و اهداف قیامهای دوره امام سجاد (ع).
 ۸. بررسی و تحلیل موضع‌گیری‌های امام در مورد قیامهای هم‌عصر خویش.
 ۹. علت قیام نکردن امام سجاد (ع) و همراهی نکردن ایشان با قیامها.
 ۱۰. آیا امامان دنبال تشکیل حکومت بودند یا خیر؟
 ۱۱. آیا تشکیل حکومت اسلامی براساس تعالیم صحیح اسلام به رهبری امامی معصوم یک تکلیف بوده است یا خیر؟

۱۲. در منظر امامان شیعه (ع) مبارزات سیاسی اولیت داشت یا فعالیت‌های علمی فرهنگی؟

۱۳. اساساً ملاک‌های تعیین‌کننده نوع فعالیت‌های سیاسی یا فرهنگی چیست؟

۱۴. چه موانعی مجوز عبور از حوزه‌ای به حوزه دیگر است؟

۱۵. آیا کم‌رنگ شدن فعالیت سیاسی امامان، دلیل کم‌اهمیت بودن آن است؟

۱۶. آیا تفاوتی که در عملکرد برخی از امامان با یکدیگر مشاهده می‌شود، توجیه‌پذیر است یا خیر؟ چگونه؟

۱۷. آیا از منظر تاریخی، تاریخ تشیع آن قدر شفاف و روشن است که شیعیان بتوانند راه مبارزه را بجویند و الگوی خویش را در انتخاب هر یک از فعالیت‌های سیاسی یا فرهنگی بیابند؟

ص: ۲۲۱

فصل هشتم تشیع در دوره امام باقر (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام باقر (ع)

امام محمد بن علی بن الحسین (ع)، با کنیه ابو جعفر و لقب‌های باقر، هادی، شاکر، امین، صابر و شبیه،^{۷۸۷} پنجمین امام شیعیان، و نسبش از هردو سوی علوی و فاطمی است.^{۷۸۸} مادرش فاطمه، زنی ممتاز بود که به فرموده امام صادق (ع)، در آل حسن نظیر نداشت.^{۷۸۹} وی در سال ۵۷ ق،^{۷۹۰} در مدینه‌زاده شد. در مورد روز ولادت و روز و ماه شهادت و به تبع آن در مورد سن آن حضرت، اختلاف نظر وجود دارد. مشهورترین قولها این است که حضرت در روز جمعه، نخستین روز ماه رجب‌زاده شد و در روز هفتم ماه ذی الحجه سال ۱۱۴ ق، در ۵۷ سالگی به شهادت رسید.

امام باقر (ع) حدود چهار سال از دوران امامت جدش حسین بن علی (ع) و حدود ۳۷ سال دوران امامت پدر بزرگوارش را درک کرد. دوران زندگی او با حکمرانی ده تن از خلفای اموی، از معاویه تا هشام مقارن بود و مدت ۱۹ ساله امامتش، با پنج خلیفه اموی از ولید تا هشام معاصر بود.

حضرت در تمام طول عمر در مدینه ساکن بود و تنها یک‌بار به شام مسافرت کرد که شرح آن خواهد آمد.

ص: ۲۲۲

^{۷۸۷} (۱). کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۹؛ لقب شبیه به دلیل شباهت آن حضرت به پیامبر (ص) است.

^{۷۸۸} (۲). خوارزمی، موفق بن احمد بن محمد مکی، المناقب، ج ۴، ص ۲۰۸.

^{۷۸۹} (۳). الکافی، ج ۱، ص ۴۶۹.

^{۷۹۰} (۴). همان؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۹؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۵۸؛ ابن خلکان، احمد بن محمد، وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۳۱۴. و نیز سال ۵۶ هجری گفته شده است: ابن عماد، شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ تاریخ الاسلام و وفيات المشاهیر و الأعلام، ج ۴، ص ۴۰۱؛ صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۲.

۲. اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در دوره امام باقر (ع)

پس از استقرار امویان، سیاستهای ضد علوی و ضد اسلامی آنان شدت بیشتری پیدا کرد.

شیوه حاکمان اموی در دوران امام باقر (ع)، بر پایه گسترش کشورگشایی فتوح و توسعه طلبی بود، چنانکه دوران ولید بن عبد الملک (۸۶-۹۶ ق) به فتح، ثروت و ناز و نعمت مشهور شده^{۷۹۱} و توجه او به آبادانی و تعمیر و توسعه راهها و احداث بناها شهره است. در دوران سلیمان بن عبد الملک (۹۶-۹۹ ق) فتوحات شرقی متوقف شد و خراسان معرکه اختلاف اعراب و خراسانیان گردید و زمینه دعوت عباسیان را فراهم آورد. ادامه فتوح در جبهه غربی به سمت قسطنطنیه و فتح عموریه پیش رفت و در اواخر دوران او، توازن نیروها به نفع روم تغییر کرد.^{۷۹۲} در دوران عمر بن عبد العزیز (۹۹-۱۰۱ ق) روند ادامه فتوحات متوقف گردید. او که در زمان خلفای پیش از خود، به مدت شش سال استاندار مدینه بود، آنجا را پناهگاه کسانی قرار داد که از سوی کارگزاران ستم پیشه خلیفه تحت پیگرد و یا تحت شکنجه بودند.

عمر بن عبد العزیز در خلافت خود شیوه خلفای نخستین (راشدین) را سرلوحه کارهای خویش قرار داد. او به منظور کاستن از دشمنی شیعه و خوارج با امویان، آزادی نسبی گروهها را برقرار و با غیرمسلمانان به تسامح رفتار کرد و آنان را به اسلام فراخواند و آزادی نسبی مذاهب را برقرار ساخت. عمر شیوههای اصلاح طلبانه‌ای در نظام اداری و حکومتی پیاده کرد و در ادامه اجرای سیاست تنش زدایی، سب و لعن بر حضرت علی (ع) را ممنوع کرد^{۷۹۳} و با اقدامی شجاعانه، ممنوعیت نقل حدیث و کتابت آن را که حدود یک قرن سابقه داشت، لغو نمود. اما به دنبال مرگ عمر بن عبد العزیز و روی کار آمدن خلفای پس از او، دوباره سیاستهای امویان بر همان شیوه استبداد و استکبار ادامه پیدا کرد و به ویژه در زمان هشام، اختناق شدیدتری بر جامعه و به ویژه بر شیعیان حاکم گردید.

منابع، گفتگویی میان امام و یکی از ارادتمندان حضرت نقل کرده‌اند که برای آگاهی بر اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روز قابل توجه است.^{۷۹۴} از این گفتگو و موارد مشابه آن، چنین

^{۷۹۱} (۱). طقوش، محمد سهیل، تاریخ حکومت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، ص ۱۱۲.

^{۷۹۲} (۲). همان، ص ۱۳۸-۱۴۲.

^{۷۹۳} (۳). همان، ص ۱۴۲-۱۵۲.

^{۷۹۴} (۴). طوسی، محمد بن حسن، امالی، ص ۹۵: شخص در ضمن احوال پرسی از امام پرسید: حالتان چطور است؟ امام باقر (ع) که سینه‌ای پردرد از رسم زمانه داشت با آهی او را گفت: آیا نمی‌پرسی بر ما چه می‌گذرد! سپس به شرح ستمها و دشمنی‌های ستمگران پرداخت و فرمود: مثل ما در میان امت، مثل بنی اسرائیل است که فرزندان‌شان کشته و زنان‌شان زنده نگاه داشته می‌شدند. هان! ایشان - والیان و حاکمان - فرزندان ما را می‌کشند و زنانمان را زنده می‌گذارند. عرب می‌پندارد که بر غیرعرب شرافت و برتری دارد و وقتی غیرعرب از علت این پندار می‌پرسد، اینان می‌گویند: چون محمد (ص) از ماست و عرب است، مردم هم می‌پذیرفتند. قریش گمان می‌برد که بر سایر قبایل عرب برتری دارد و در پاسخ آنان که علت آن را می‌جویند، گویند: چون محمد (ص) از قریش است، مردم هم می‌پذیرفتند. اگر این منطق درست باشد، پس ما فرزندان محمد (ص) و اهل بیت و خاندان او هستیم و در این فضیلت شریک و همتایی نداریم.

سخن که به اینجا رسید، آن شخص به خدا سوگند یاد کرد که من حقیقتاً شما خاندان را دوست دارم. امام فرمود: پس بر تن خویش لباسی از بلا و ناگواری‌ها بپوشان. به خدا سوگند! رنجها و ناگواری‌ها شتابان‌تر از سیل دره‌ها، به سوی ما و شیعیان ما پیش می‌تازد. مشکلات، نخست به ما می‌رسد و سپس به شما؛ چنانکه اگر آسایشی در پیش باشد، نخست برای ما خواهد بود و سپس برای شما.

برمی آید که شرایط دشوار و غیرقابل تحمل سیاسی و اجتماعی تحمیل شده بر امامان و شیعیان، به مراتب سخت تر از آن بود که بتوان ترسیم کرد.

۳. عوامل سقوط امویان

نگاهی به اوضاع سیاسی روبه ضعف حکومت بنی امیه در دوران امام باقر (ع) اهمیت و ضرورت دارد. سقوط حکومتها طبیعی می نماید؛ زیرا مراحل مختلفی از تولد، رشد، قوت، ضعف و مرگ را طی می کنند. دوره ضعف امویان بعد از هشام شروع شد که مهم ترین عوامل آن عبارت اند از:

۱- ۳. درگیری خاندان اموی

سیاست معاویه نخستین خلیفه اموی چنین بود: ۱. کمک گرفتن از افراد لایق اموی؛ ۲.

ممانعت از افزایش قدرت و نفوذ آنان؛ ۳. حفظ خلافت در خاندان اموی با ولایت عهدی یزید؛ ۴. ایجاد وحدت در میان بنی امیه و جلوگیری از اختلاف.

سفیانیان که به سستی گراییدند، مروانیان زمام امور را به دست گرفتند و به نظر می رسد میان خاندان ابی سفیان با خاندان ابی العاص (پدر مروان) اختلافی اندک رخ داده باشد. با مسموم شدن معاویه دوم و قراردادی که بر خلافت مروان منعقد شد، به شرط آنکه بعد از او خالد بن یزید و سپس عمرو بن سعید بن عاص بر خلافت برسند، مروان خلیفه شد، اما پس از مدتی آن قرار را زیر پا گذاشت و برای عبد الملک و سپس عبد العزیز بیعت گرفت.^{۷۹۵}

پس از مدتی، عبد الملک رقیب خود عمرو بن سعید را کشت و اختلاف بالا گرفت تا آنجا که یحیی بن سعید برادر او جنبش ابن زبیر را تأیید کرد.^{۷۹۶} عبد الملک با پشت سر گذاشتن

بحرانهای خطرناکی موفق شد امویان را به انسجام درآورده و از اختلافها بکاهد.

اختلاف اندکی بر سر انتخاب عمر بن عبد العزیز بروز کرد، اما با تعیین یزید بن عبد الملک به عنوان ولی عهد، آن اختلافها کاهش یافت و البته هشام از مخالفان عمر بود.

سیاستهای باز عمر بن عبد العزیز، مخالفانی در خاندان اموی داشت. از این رو، هم زمان با مرگ او و روی کار آمدن یزید، همان سیاست خفقان گذشته اجرا شد. هشام، سیاسی ترین خلیفه اموی است و دوره او، دوران اوج قدرت امویان به شمار

^{۷۹۵} (۱). تاریخ الطبری، ج ۵، ص ۵۴۱ و ۶۱۱.

^{۷۹۶} (۲). أنساب الأشراف، ج ۴، بخش ۲، ص ۱۴۲.

می‌آید. در آن زمان، مخالفانی از میان خاندان هشام سر برآوردند که ولی‌عهدش آن را رهبری می‌کرد. او سرانجام از دست هشام فرار کرد و تا مرگ او، خارج از دمشق باقی ماند.

دوره ضعف و افول امویان پس از مرگ هشام آغاز شد. پسران هشام، ولید دوم را کافر و زندیق خواندند و زمینه یورش گسترده‌ای بر او را فراهم آوردند.^{۶۹۷} تفرقه و تشّت در میان خاندان امویان بالا گرفت و ولید به دست خویشانش کشته شد. با این اوصاف، جنگ قدرت شدت گرفت و خلافت در دوره‌های بسیار کوتاه مدت، دست‌به‌دست می‌شد، ثبات از بین رفت و امویان در خاکستر آتشی که خود برافراشته بودند، دفن شدند.

۲-۳. تعیین دو ولی‌عهد در یک زمان

به نظر می‌رسید آنان با این شیوه می‌توانند با تعیین دو ولی‌عهد از دو طرف دعوا، نزاعها را فروشانند، در جاییه این قرار و شرط را برای حکومت مروان گذاشتند، اما مروان آن را نادیده انگاشت و دو ولی‌عهد از پسران خود تعیین کرد.

عبد الملک می‌خواست برادرش را برکنار کرده و دو فرزند خود را ولی‌عهد کند، اما عبد العزیز زودتر مرد و عبد الملک چنان کرد. ولید بن عبد الملک برادرش را کنار زد تا فرزندش عبد العزیز ولی‌عهد شود. در این سلسله جانشینان، تنها عمر بن عبد العزیز به‌رغم اختلافهایی که با یزید بن عبد الملک داشت، درصدد خلع او برنیامد. هشام نیز خواست ولید را برکنار کند، اما اجل به او مهلت نداد. ولید که بر اریکه قدرت نشست، به فکر انتقام از هواداران هشام در طرح براندازی ولایت عهدی خود افتاد. این، نمونه‌هایی از کینه‌توزی خلفا و جانشینانشان بود که از سطح خلیفه به امیران و فرماندهان نیز نفوذ کرده و نابسامانی شدیدی را در پی داشت.

ص: ۲۲۵

۳-۳. درگیری‌ها و اختلاف بین قبایل

در نظر امویان، خلافت نوع مدرن نظام قبیلگی جاهلی بود. عصبیت و حمیت، حرف نخست را در حفظ و اداره قبیله می‌زد. اسلام با درهم شکستن نظام قبیلگی و دور راندن عصبیت و حمیت جاهلیت، طرحی نو در اداره جامعه و حفظ و بقای امت اسلامی ریخت. با روی کار آمدن امویان و چرخش ۱۸۰ درجه‌ای آنان به سوی جاهلیت، آن مفاخرات، رقابتها و درگیری‌ها از نو زنده شد.

مهاجرتهای عرب شمالی و جنوبی (یمنی) به عراق (جزیره)، شام و ایران، کشورگشایی‌ها و نتایج و غنایم آن، آمیزش و هم‌زیستی با غیرعربها، وجود و حضور موالی در عرصه‌های مختلف اجتماعی، اقتصادی و نظامی، فخرفروشی بر عجم و نژادپرستی عربی، همه و همه از عواملی بود که خلیفه اموی با تحریک و کنترل آنان، نزدیک کردن قبیله‌ای به دستگاه خلافت و یا دور کردن قبیله‌ای از آن، می‌توانست بر آنان حکومت کند.

این یاری‌های سیاسی، برای برقراری توازن قدرت بود. زمانی اقبال با قیسی‌ها (مضری‌ها) و زمانی با کلبی‌ها (یمنی‌ها) بود. هرکدام به امارت و قدرتی می‌رسید، از رقیب انتقام می‌کشید و دیگری درصدد مخالفت و آشوب و شورش

^{۶۹۷} (۱). تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۲۳۲.

برمی‌آمد. هشام در دوران حاکمیت خویش، در دو چرخه کاملاً متفاوت، جانب قیسی‌ها و بار دیگر طرف یمنی‌ها را گرفت. هنگامی که از یکی احساس خطر می‌کرد، به سوی دیگری می‌چرخید. خطر این قبایل درگیر به حدی زیاد بود که همه قبایل یمنی عراق و شام به بهانه کشته شدن خالد بن عبد الله قسری، بر خلیفه شوریدند و در سال ۱۲۶ هـ. ولید را کشتند و با یزید بیعت کردند. عباسیان از حس رقابت بین قبایل به خوبی بهره بردند و بر امویان چیره شدند.

۴-۳. اختلاف‌های مذهبی - سیاسی

در آن زمان، گرایش‌های مختلف مذهبی در جامعه وجود داشت و پیروان هر یک، داعیه حکمرانی و خلافت داشتند:

(الف) یاران امویان که بیشتر آنان را اهل سنت و جماعت تشکیل می‌دادند، مؤید و کمک‌کننده خلفای اموی بودند.

(ب) شیعه و علویان که خلافت را در فرزندان امام علی (ع) منحصر می‌دانستند و برای احقاق حق از دست رفته، تلاش‌هایی انجام دادند؛ گرچه به دلایل مختلفی همواره ناکام

ص: ۲۲۶

ماندند، اما اقدامات آنها، بنیان دولت و حکومت اموی را سست می‌کرد.

(ج) خوارج، حکومت حاکمان و خلفای جور و فاسد را نامشروع می‌دانستند و برای سرنگونی آنان تلاش بسیار کردند. امویان همیشه در جنگ و گریز با خوارج به سر می‌بردند و در مدت زمانی طولانی و در جغرافیای وسیع، درگیری طاقت‌فرسایی را در پیش‌رو داشتند و همواره یکی از دل‌مشغولی‌های آنها، نبرد با خوارج بود.

(د) عباسیان، مقتدرترین گروه مخالفانی بودند که با صبر و حوصله تمام، در طول ۳۴ سال مبارزه پنهانی در جغرافیای سیاسی وسیعی از خراسان گرفته تا عراق، به تبلیغ پرداختند و با شعار گول‌زننده و زیبای الرضا من آل محمد (ص) توانستند بخشی از گروه‌های مخالف را به خود جذب کرده و سرانجام، با قیام سیاه‌جامگان بر دولت اموی غلبه کنند.

دوره انتقال خلافت از امویان به عباسیان، به کمک ایرانیان و خراسانیان و با شعار مبهم و فریبنده الرضا من آل محمد (ص)، با به خدمت گرفتن نیروهای مخالف اموی و با همراهی شیعیان و علویان صورت پذیرفت.

بررسی اوضاع این دوران، از لحاظ فرهنگی نیز درخور اهمیت است. یکی از مسائل مهم فرهنگی آن روز، موضوع منع کتابت حدیث است. این موضوع از زمان خلفای نخستین با انگیزه سیاسی و در پوشش انگیزه دینی و دلسوزی در مورد قرآن و حفظ آن از آمیختگی با حدیث آغاز، و در اجرای آن با شدت عمل رفتار شد.

البته مهم، آثار و پیامدهای آن است. به دلیل ایجاد ممنوعیت مزبور، رفته‌رفته احادیث پیامبر (ص) به دست فراموشی سپرده شد. صحابه و یاران پیامبر (ص) که هریک ده‌ها و شاید صدها حدیث در سینه داشتند، در معرکه‌ها کشته شدند یا به مرگ طبیعی دار فانی را وداع گفتند، بی‌آنکه آنها را به کسی بیاموزند و تنها بخش کمی را که به اتکای حافظه که از خطا مصون نبود، به نسل پس از خود منتقل ساختند.

بسته شدن راه دسترسی به احادیث نبوی، میدان را برای حدیث‌سازان و دروغ‌پردازان باز کرد و آنان با انگیزه‌های عمدتاً سیاسی، مذهبی، شخصی و مادی و از همه مهم‌تر به سفارش حاکمان و خلیفگان، حدیثهایی را جعل کردند و پراکنده ساختند.

گویا ادعای خلیفه در مورد حفظ قرآن از آمیخته شدن به حدیث، تنها متوجه حدیث پیامبر (ص) بوده است؛ زیرا هیچ ممنوعیتی در مورد رواج اخبار اسرائیلیات و برچیدن بساط قصه‌گویان (قصاصین) اعمال نشد. این‌گونه اخبار و افسانه‌ها، جای خالی احادیث

ص: ۲۲۷

اسلامی را پر کرد، به‌گونه‌ای که در طی یک قرن، آمار آن روبه فزونی گذارد. فقر حدیثی و نیاز مسلمانان به حدیث و روایات اسلامی از یک‌سو، و عرضه اخبار جعلی و اسرائیلیات به جامعه از سوی دیگر، زمینه را برای پذیرش آن روایات آماده می‌کرد و اسرائیلیات بخشی از فرهنگ اسلامی گردید و جایگاهی را در جامعه اسلامی به خود اختصاص داد.

در میان مسلمانان، شیعه از همان آغاز به نقل و کتابت حدیث و اخبار نبوی اهتمام ورزید و حضرت علی (ع) نخستین کسی است که با نوشتن احادیث پیامبر (ص)، برای حفظ میراث رسالت و نبوت تلاش کرد. کتاب صحیفه که در موضوع «دیات» به دست امام علی (ع) به نگارش درآمده بود، در میان اهل بیت (ع) دست‌به‌دست گشت تا در اختیار امام باقر (ع) قرار گرفت و حضرت آن را به برخی خاصان نشان داد.

در دوره امام باقر (ع)، با توجه به تعداد شاگردان و فراوانی موضوعها و علوم تدریس شده و عنایت و توجه امام به احادیث پیامبر (ص)، به‌ویژه در این دوره که رفع ممنوعیت کتابت حدیث شده بود، شاهد تعداد فراوانی از کتابها و رساله‌ها از شاگردان حضرت هستیم که تعدادی از آن مجموعه بزرگ، بخشی از اصول اربعه^{۷۹۸} است. این اصول که در ابواب مختلف فقه و معارف اسلامی بود، بعدها مرجع و مستند اربابان حدیث، در تاریخ و فقه شیعه قرار گرفت.

۴. فعالیت‌های امام باقر (ع)

۱-۴. فعالیت‌های فرهنگی امام باقر (ع)

پیش از بحث از فعالیت‌های فرهنگی امام باقر (ع)، ذکر مقدمه‌ای برای آشنایی با مقام علمی آن حضرت ضروری است. همه نویسندگان شیعه و سنی، علت ملقب شدن آن حضرت را به «باقر و باقر العلوم» دانش فراوان ایشان دانسته‌اند. این نام‌گذاری، از طرف پیامبر اکرم (ص) به روایت جابر بن عبد الله انصاری است. پیامبر (ص) به او خبر داد که عمر طولانی می‌کند و هنگامی که فرزندش باقر را ملاقات کرد، سلام پیامبر (ص) را به او برساند. علت نام‌گذاری

^{۷۹۸} (۱). به گفته شیخ مفید، از زمان امام علی (ع) تا زمان امام عسکری (ع)، امامیه، چهارصد کتاب به نام «اصل» تصنیف کردند و بر طبق نظر محقق حلی، تعداد چهارصد اصل، تنها اشاره به اصولی است که چهارصد تن از شاگردان امام صادق (ع) تألیف کرده‌اند و شمار کلی اصول بیشتر بوده است. ابن شهر آشوب نظیر علامه حلی، از هفتصد اصل نوشته شده به دست شاگردان ائمه (ع) سخن می‌گوید. ر. ک: کلبرگ، اتان، «اصول اربعه»، فصلنامه علوم حدیث،

به باقر از زبان حضرت چنین آمده است: «بیقر العلم بقرا؛ علم را به تمام و کمال می‌شکافد.»^{۷۹۹}

تاریخ‌نویسان و تراجم‌نگاران در شرح حال امام باقر (ع) همین سبب نام‌گذاری را بدون شک و شبهه پذیرفته و امام را به سبب دانش گسترده‌اش، از فقیهان مدینه شمرده‌اند.^{۸۰۰} اربابان لغت نظیر ابن منظور و زبیدی، در ذیل ماده «بقر» به امام باقر (ع) اشاره کرده و سبب نام‌گذاری حضرت را، دلیل و شاهد بر معنای لغت گرفته‌اند. در ادعیه و زیارات نیز آن لقب را به صورت باقر العلم بعد النبّی و باقر علم التّبیین می‌بینیم.

عصر فقه‌های یاد شده در زمان امام سجاد (ع)، در این دوران نیز ادامه یافته است و دهه‌های آخر قرن اول و دهه‌های اول و دوم قرن دوم هجری، زمان ظهور فقیهان نام‌آوری در عالم اسلام، به‌ویژه در مدینه بود. سیل دانش‌پژوهان و شیفتگان دانش و علم فقه و احکام الهی به سوی مدینه سرازیر بود. رفع ممنوعیت کتابت حدیث در دوران عمر بن عبد العزیز، موجی فزاینده در این سیل مشتاقان ایجاد کرده بود و مردم بدون خوف و خطری، برای تحصیل علم و کسب فیض به مدینه رهسپار شدند.^{۸۰۱}

مدینه که از دیرباز مرکزیت علمی داشت، با توجه به حضور صحابه در عراق و شام و ایجاد مکتب‌هایی در آن بلاد، همچنان مرکزیت خویش را حفظ کرده و از غنای بیشتری برخوردار بود. سرد شدن کوره جنگ و فروکش کردن آتش کشورگشایی‌ها نیز عامل مهمی در رویکرد مردم و علاقه‌مندان به دانش، به مدینه به شمار می‌آید.^{۸۰۲}

الف) امام باقر (ع) در عصر فقاقت

فعالیت‌های علمی و فرهنگی امام سجاد (ع)، زمینه‌ساز تأسیس مکتب و مدرسه‌ای جامع و یا به تعبیر دقیق‌تر، دانشگاه اهل بیت (ع) در زمان امام باقر (ع) شد؛ دانشگاهی که فقیهان دوران را تحت تأثیر خویش قرار داد و شاگردانی تربیت کرد. امام باقر (ع) که در شمار شاگردان پدر بود، پس از شهادت آن حضرت (ع) به جای وی بر کرسی استادی آن تکیه زد. تعداد فراوان دانشجویان و شاگردان و متعلمان در آن حوزه درسی و نیز تنوع چشمگیر علوم و دانش‌های

تدریس شده، از اهمیت و گستردگی سیطره علمی و فرهنگی امام حکایت می‌کند.

شیخ مفید درباره جایگاه علمی آن حضرت و میزان توجه دانشمندان به او می‌نویسد که بازماندگان صحابه و بزرگان تابعین و رؤسای فقه‌های مسلمانان، از آن حضرت در مسائل دینی روایت کرده‌اند.^{۸۰۳} امام (ع)، اخبار پیشینیان و پیامبران

^{۷۹۹} (۱) الکافی، ج ۱، ص ۵۳۶-۵۳۷.

^{۸۰۰} (۲) وفيات الأعیان، ج ۳، ص ۳۱۴؛ الوافی بالوفیات، ج ۴، ص ۱۰۲؛ شذرات الذهب، ج ۱، ص ۱۴۹.

^{۸۰۱} (۳) عسکری، سیّد مرتضی، معالم المدرستین، ج ۲، ص ۴۴.

^{۸۰۲} (۴) شاید عناصر مذکور چهارگانه در متن پاسخ از این سؤال باشد که چرا مردم (دانشمندان و دانش‌پژوهان) از اقصی نقاط قلمرو اسلامی برای تحصیل علم به مدینه روی می‌آوردند؟

را روایت می‌کرد و مردم از او مغازی و سیره و سنت رسول اکرم (ص) را می‌گرفتند و در مناسک حج بر او اعتماد داشتند و تفسیر قرآنش را می‌نوشتند و عامّه و خاصّه، روایات او را حدیث می‌کردند و دانش کلام او را پاس می‌داشتند.^{۸۰۴} این موارد در حدی بود که امام ضرب‌المثل فضیلت شده بود.^{۸۰۵} شیخ طوسی تعداد شاگردان برجسته حضرت را ۴۶۶ تن برشمرده است.^{۸۰۶}

مبارزات امام باقر (ع) با نحله‌های سیاسی مذهبی درخور توجه است:

ب) هم‌وردی با اندیشه سیاسی مذهبی خوارج

یکی از ایرادهای خوارج، به پذیرفتن حکم در دین خداست. امام در پاسخ آنها به آیه **فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا**^{۸۰۷}؛ هرگاه میان زن و شوهر اختلافی رخ داد که احتمال دارد به جدایی بینجامد، به انگیزه ایجاد سازش و همدلی میان آنان، یک حکم از طرف مرد و یک حکم از طرف زن فرستاده شوند تا اگر بنای اصلاح دارند، خداوند بین آنان را توفیق به اصلاح دهد، استناد فرمود. همچنین نمونه تاریخی دیگری که امام فرمودند، حکمیت سعد بن معاذ در جریان جنگ بنی قریظه بود.^{۸۰۸}

ج) مسئله جبر و اختیار

قدریه (معتزله) و جبریه (اشاعره)، از شمار نحله‌های فکری‌ای بودند که در دوران امام باقر (ع) وجود داشتند هر گروه با تمسک به آیات قرآن، درصدد اثبات مدعای خویش بودند **كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ** و هر گروهی به آنچه در نزد خویش دارد شادمان است.

علت اساسی انحراف فرقه‌ها، دوری از اهل بیت (ع) و فقر فکری و کوتاه بودن دست خرد از ثمرات نخل دانش الهی و وحی بود.

ص: ۲۳۰

امام باقر (ع) با ردّ و تکذیب هردو نظریه مطلق‌گرایی در جبر و اختیار که به افراط و تفریط در غلطیده بودند، حد وسطی را بنیان‌گذاری کردند که نه این بود و نه آن، و هم آن بود و هم این.

د) رویارویی با اندیشه غلو

^{۸۰۲} (۱). الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۵۷.

^{۸۰۴} (۲). همان، ص ۱۶۳.

^{۸۰۵} (۳). همان، ص ۱۵۷.

^{۸۰۶} (۴). رجال الطوسی، ص ۱۰۲-۱۴۲.

^{۸۰۷} (۵). نساء، ۳۵.

^{۸۰۸} (۶). الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۴۴ به نقل از: امام باقر (ع) جلوه امامت در افق دانش، ص ۸۰-۸۱. نمونه‌هایی دیگری نیز وجود دارد.

گروه غلات از آن دسته افراطیان تند بودند. برخی از غالیان و دروغگویان، درباره امام علی (ع) و برخی از امامان، امام حسن (ع)، امام حسین (ع)، امام باقر (ع)، محمد حنفیه، ابو هاشم فرزند او و نیز درباره خودشان قائل به الوهیت و برای خود مقام امامت و نبوت قائل شدند. امام باقر (ع) همچون امامان پیش از خود و نیز امامان بعدی، همواره با غلات در مبارزه جدی بودند. آن حضرت با اعلان برائت و بیزاری، تبیین عقاید حق و صحیح، افشاگری از توطئه‌ای که غلات در پیش داشتند و در مواردی با دستور به اعدام آنان، مبارزات همه‌جانبه و سختی را در پیش گرفتند.

غلات که خود را شیعه می‌خواندند، با افکار و اعمالشان باعث بدنامی شیعه می‌شدند.

بی‌آبرو کردن شیعیان در انظار عمومی، آثار سویی داشت و بیشترین صدمه را به اسلام و به امامان شیعه می‌زد. به‌طور معمول غالیان و دروغ‌پردازان، در اعمال و کردار خویش افراد لایبالی، بی‌حیا و بی‌بندوبار بودند.

گروهی از اینان خداوند را جسم و دارای دست و پا و چشم و گوش می‌پنداشتند و عجیب‌تر اینکه مدعی خود را برگرفته از آیات قرآن می‌دانستند. انکار معاد جسمانی، انکار وجوب برخی از فروع و تکالیف شرعی، ترویج اباحیگری، تجویز ارتکاب معاصی، ازدواج با محارم و اعتقاد به تناسخ و حلول ارواح، از عقاید آنها بود. حتی عده‌ای بعدها به زنده بودن امام باقر (ع) معتقد بودند که به باقریه شهرت داشتند. اینان با این اندیشه‌های غلوآمیز، برای غارت اندیشه‌های ناب اسلامی و شیعی هجوم آورده بودند و تنها امام بود که از آیین اسلام و مرام تشیع محافظت و پاسداری می‌کرد.

مکتب اهل بیت (ع) و امام باقر (ع) و شاگردان دست‌پرورده حضرت، در صف اول مبارزه با این گونه انحرافات فکری - مذهبی بودند. مباحثی در موضوعات توحید و صفات خداوند و نیز تفسیر آیاتی از قرآن که مستمسک اربابان مذاهب بوده، مهم‌ترین فعالیت علمی در تبیین و معرفی اسلام حقیقی است.

ص: ۲۳۱

امام در این نهضت مقدس علمی و جهاد فرهنگی، با تمام توان در برابر یهود و اخبار اسرائیلیات ایستاد؛ همان‌طور که گفته شد، یکی از آثار منع حدیث، رواج اسرائیلیات بود.

۲-۴. فعالیت‌های سیاسی

به دلیل سکوت و خاموشی تاریخ و عدم ضبط و ثبت همه حوادث و جزئیات زندگی امام باقر (ع)، اقدامات سیاسی چندانی از ایشان سراغ نداریم. امام باقر (ع) شیوه تقیه را پیش گرفت و فعالیت‌های علمی و فرهنگی ایشان در تبیین نظریه‌های تشیع در مسائل مختلف چشمگیر است.

اساس بنیان اندیشه‌های شیعه در تبیین نظریه امامت، دعوت مردم به سوی امامت اهل بیت (ع)، معرفی امام، طرح مرجعیت علمی اهل بیت (ع)، اثبات حقانیت خلافت و امامت برای اهل بیت (ع) و نفی مشروعیت خلافت اموی، فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی‌ای بود که پیام و تأثیر سیاسی آن از حرکتی گسترده و غیرقابل انکار حکایت می‌کند.

افشاگری‌های امام از کارهای امویان و تحلیل منتقدانه وی از شیوه حاکمان اموی در بازداشتن مردم از گرایش به اهل بیت (ع)، جلوگیری از جعل و رواج احادیث دروغین، مبارزه با سلب آزادی و امنیت شیعیان، و نیز مقابله با تخریب و تحقیر شخصیت امامان شیعه (ع)، نمونه‌هایی از روح حماسی و فعالیت‌های سیاسی امام باقر (ع) است. اینها و اعتراض مستقیم امام باقر (ع) به هشام و سخن گفتن از حق اهل بیت (ع) در هدایت مردم و کوتاه دانستن عمر حکومت امویان، موجب شد آن حضرت به زندان افتاده و مدتی در حبس مورد غضب خلیفه قرار گیرد.^{۸۰۹}

حمایت و طرفداری از برادرش زید، نهی برخی شیعیان از قبول مناصب رسمی و بیم دادن از آنکه ممکن است در اقدامات خلاف و نابه‌جای حاکمان ستمگر شریک شوند، یا اظهار بی‌اعتمادی به مردم عراق در پاسخ به اعلان آمادگی آنان برای فرمانبرداری از امام، نشان‌دهنده آگاهی و شناخت سیاسی آن حضرت از جامعه آن روز است. امام به آنان فرمود: هنوز شرط لازم برای فداکاری در راه حق را احراز نکرده‌اند.^{۸۱۰}

ص: ۲۳۲

راهنمایی امام باقر (ع) درباره ضرب سکه‌های اسلامی با شعار توحید و نبوت و نشانه‌های متفاوت با سکه‌های رومی، نمونه دیگری از مصلحت‌اندیشی امام درباره حفظ عزت اسلام و مسلمانان در برابر رومیان بود.^{۸۱۱} نصایح امام باقر (ع) به خلفا به ویژه عمر بن عبد العزیز، و نیز نامه‌ای که به برخی از حاکمان اموی نوشتند، جالب، روشنگر و درخور تأمل است.

الف) امام باقر (ع) و حاکمان

خلفای معاصر امام باقر (ع) عبارت‌اند از: ولید بن عبد الملک (۸۶-۹۶ ق)؛ سلیمان بن عبد الملک (۹۶-۹۹ ق)؛ عمر بن عبد العزیز (۹۹-۱۰۱ ق)؛ یزید بن عبد الملک (۱۰۱-۱۰۵ ق) و هشام بن عبد الملک (۱۰۵-۱۲۵ ق).

از آغاز دوران امامت باقر (ع) (۹۴-۹۵ ق) چیزی نگذشته بود که ولید بن عبد الملک در سال ۹۶ ه. درگذشت. از تعامل میان امام باقر (ع) و ولید هیچ گزارشی نشده است. دوران خلافت سلیمان کوتاه، اما آکنده از ظلم و ستم و اسراف و استبداد بود.

براساس گزارش یعقوبی، میان امام باقر (ع) و سلیمان نامه‌ای ردوبدل شده است، اما از محتوای نامه و علت نگارش آن گزارشی در دست نیست، جز اینکه امام باقر (ع) در آن نامه به سلیمان هشدار نداده و او را مذمت نکرده است. هنگامی

^{۸۰۹} (۱) الکافی، ج ۸، ص ۱۲۰؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۶۳-۱۶۴.

^{۸۱۰} (۲) دانش‌نامه جهان اسلام، مدخل «الباقر»، ص ۶۳۳. افزون بر آن، البته آن جایی که حفظ عزت اسلام و مصلحت مسلمانان اقتضا می‌کرد، به ارشاد و هدایت حاکمان می‌پرداخت. گزارش شده است شخصی پیش از شیعه شدنش به کار خرید و فروش اسلحه مشغول بود، پس از آنکه مذهب تشیع را پذیرفت و با اندیشه‌های سیاسی تشیع آشنایی پیدا کرد، متوجه شد فروختن اسلحه به دستگاه ستمگر که دشمنان واقعی خدا و امامان شیعه‌اند، تقویت دشمن است؛ از این رو تصمیم به ترک آن کار گرفت و در این باره از امام باقر (ع) پرس‌وجو کرد. امام باقر (ع) فرمود: سلاح‌های را به آنان بفروش؛ زیرا خداوند به وسیله آنان دشمنان (رومیان) را دفع می‌سازد. امام باقر (ع) جلوه امامت در آفاق دانش، ص ۱۴۹-۱۵۰، به نقل از الکافی، ج ۵، ص ۱۱۲.

^{۸۱۱} (۱) همان، ص ۱۵۱-۱۵۳، با نقل اختلاف آرا درباره این موضوع؛ تاریخ تمدن اسلامی، ص ۱۰۲. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: ثواقب، جهان‌بخش، ضرب سکه در خلافت اسلامی، مجله مشکوة، ش ۶۸-۶۹، ص ۲۶۴.

که علت این گونه خطاب مدح آمیز را پرسیدند، امام فرمود: سلیمان ستمگر و جبار بود؛ برای او به گونه آنچه برای ستمگران می نویسند، نوشتم.^{۸۱۲}

عمر بن عبد العزیز در سال ۹۶ ق به خلافت رسید. در منابع تاریخ اسلام سیره و سنت او را ستوده اند. او دست پرورده صحابه و تابعین مدینه بود و در علم و آگاهی به مرتبه «حجت» رسید.^{۸۱۳} سیاست او در دوران کوتاه خلافتش، با همه خلفای اموی متفاوت بود و به خلفای

ص: ۲۳۳

نخستین شباهت داشت. او زمانی به یاد امام سجاد (ع) افتاد و از او به نیکی یاد کرد و گفت:

نور و چراغ دنیا خاموش شد و جمال اسلام و زینت عبادت کنندگان رفت. اطرافیانش امام باقر (ع) را یادآور شدند که جانشین پدر است. عمر نامه ای به امام باقر (ع) نوشت و امام نیز در پاسخ، وی را موعظه و هشدار داد. عمر علت تفاوت نامه امام به سلیمان بن عبد الملک و خویشتن را پرسید و امام سلیمان را ستمگر خواند و عمر را در جایگاهی دید که این نامه او را سزاست. در اینجا درصدد بررسی عملکرد و کارنامه حکومتی عمر بن عبد العزیز نیستیم.^{۸۱۴} اشاره به این نکته اهمیت خاصی دارد که گفته اند او فدک را به امام باقر (ع) و اهل بیت (ع) بازگرداند. نقش امام باقر (ع) در گفتگوی با عمر و پند و اندرز حضرت چنان مؤثر افتاد که عمر در همان مجلس کاغذ و دوات خواست و رسماً آن حق ضایع شده را به صاحب آن بازپس داد.^{۸۱۵} سیاست باز و وسعت نظر و عملکرد به نسبت منصفانه عمر بن عبد العزیز، مجالی برای شیعیان فراهم ساخت تا آزادانه با امام خویش ارتباط برقرار کنند و امام نیز آزادتر به تبیین معارف اسلام و تشیع بپردازد.

پس از عمر، یزید بن عبد الملک در ۲۵ سالگی به خلافت رسید و در مدت چهار سال خلافت خویش، سیاستهای پدرانش را در مملکت داری در پیش گرفت و تمام همت خود را در فساد اخلاقی به کار بست و هوسبازی و عشرت طلبی او در میان خلفا زبازد است.^{۸۱۶} وی در زمان خلافتش به جنگهای داخلی با یزید بن مهلب و جنگهای خارجی با روم در انطاکیه و ارمنستان مشغول بود.^{۸۱۷} اشتغال او به معشوقه اش حبابه و اشتغال کارگزارانش به درگیریها به ویژه در عراق با ابن مهلب، خطر خلیفه و امویان را از امام باقر (ع) دور کرده بود، از این رو، در منابع ما، گزارشی از درگیری یا مزاحمتی برای امام یافت نشد.

^{۸۱۲} (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۵.

^{۸۱۳} (۳). احمد بن حنبل گوید: من سخن هیچ کدام از تابعین را به غیر از عمر بن عبد العزیز حجت نمی دانم. طقوش، محمد سهیل، تاریخ حکومت امویان، ص ۱۴۲. ترجمه حجت الله جودکی، خطیب بغدادی گوید: بالاترین وصف آن است که به کسی «حجت» گفته شود. در اصطلاح «حجت» به فردی گفته می شود که بر سیصد هزار حدیث احاطه داشته باشد. حجت، از ثقه بالاتر است. معجم علوم الحدیث النبوی، ص ۸۹-۹۰.

^{۸۱۴} (۱). برای اطلاع بیشتر ر. ک: فاعور، علی، سیره عمر بن عبد العزیز.

^{۸۱۵} (۲). برای اطلاع بیشتر، ر. ک: امام باقر (ع) جلوه حق در افق دانش، ص ۱۸۰-۱۸۲.

^{۸۱۶} (۳). تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۲۷۹-۲۸۱.

^{۸۱۷} (۴). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۱۳-۳۱۵.

پس از یزید، هشام بن عبد الملک دهمین خلیفه اموی به جای او نشست و ۱۹ سال و ۷ ماه خلافت کرد. او مردی خشن، ستم‌پیشه، سنگ‌دل، بی‌رحم، تندخو، مال‌دوست، بخیل و حسود بود.^{۸۱۸} مسعودی به نقل از هیثم بن عدی، مدائنی و دیگران گوید:

ص: ۲۳۴

سیاستمداران بنی امیه سه تن بودند معاویه، عبد الملک و هشام، ختم و انتهای سیاسیون اموی هشام بود و منصور دوانیقی در بسیاری از امور و تدابیر، خود را ادامه دهنده سیاست هشام می‌دانست.^{۸۱۹}

ویژگی‌های یاد شده و مدت طولانی خلافتش، گواه جوّ خفقان و اختناق در دوران اوست. چنانکه مسعودی گوید: هیچ زمانی سخت‌تر از زمانه هشام دیده نشده است.^{۸۲۰} بنابراین، طبیعی بود که شیعیان در سختی بیشتری به سر برند. هشام و کارگزاران او به شدت رفتار شیعیان را زیر نظر داشتند و هر حرکت و جنب‌وجوشی را به موقع پاسخ داده و سرکوب می‌کردند. سرکوبی قیام زید بن علی (۱۲۲ هـ) از آن شمار است.

در آن زمان، تقیه، اساسی‌ترین سیاست امام بود. هشام نیز موقعیت و جایگاه امام و میزان تأثیرگذاری او را به خوبی می‌دانست. از طرفی پنهان‌کاری امام باقر (ع) و تقیه او و پیروانش، سپری بود که آنان را از گزند هشام حفظ می‌کرد و بهانه را از دست او می‌گرفت. اما هشام آرام نگرفت و به دنبال شیوه‌هایی بود که بتواند نقاب تقیه را از چهره آنان برگیرد. از این رو، چند برخورد متفاوت از هشام برضد امام گزارش شده است:

یک، برپایی مناظره علمی با امام باقر (ع)؛ هشام و افرادی به دستور او، نزد امام پرسشها و شبهاتی طرح می‌کردند، به امید آنکه قدری از منزلت علمی امام بکاهند.^{۸۲۱} پرواضح است که رهاورد هشام و دستیارانش، بر ضرر خودشان بود.

دو، مسابقه تیراندازی؛ هشام که در فعالیت نخست ناکام مانده بود، چاره را در برگزاری مسابقه تیراندازی که نیروی جوانی و تمرین و پشت‌کار فراوان می‌طلبید، دید و جلسه‌ای با حضور بزرگان قوم برپا کرد و امام باقر (ع) و فرزندش امام صادق (ع) را به مجلس فراخواند و اصرار کرد امام در مسابقه شرکت کند. او می‌توانست از شکست امام در این مسابقه سوء استفاده فراوانی کند. اما باناباوری دید که نه تیر امام یکی دیگری را شکافت و بر قلب هدف نشست، از این رو، چاره‌ای جز اعتراف به پیروزی و کمال امام نداشت.

امام باقر (ع) نیز از موقعیت پیش آمده کمال بهره را برد و با خواندن آیه «اکمال دین»^{۸۲۲} فرمود:

خداوند نعمت خود را بر خاندان پیامبر (ص) تمام دانسته و امام، خود را انسان کاملی که زمین از آن خالی نخواهد بود، معرفی کرد.

^{۸۱۸} (۵). همان، ص ۳۲۸، مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۲۰۵ و ۲۱۰.

^{۸۱۹} (۱). مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۲۱۱.

^{۸۲۰} (۲). همان، ص ۲۰۵.

^{۸۲۱} (۳). نمونه‌هایی در منابع ذیل آمده است: الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۲، ص ۳۲۳؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۳۱.

^{۸۲۲} (۴). مانده، ۳: ۱۰۱، الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ... E\

سه، تحقیر امام؛ هشام برای تحقیر امام و کوچک شمردن او نزد مردم و به تبع آن به انزوا راندن وی، هر اقدامی که ممکن بود انجام می‌داد و از همه زشت‌تر هنگامی است که امام باقر (ع) را بقره خواند. [العیاذ بالله]

چهار، شایعه‌پراکنی؛ هشام نامه‌ای به فرماندار شهر مدین نوشت و او را از خبر قریب الوقوع ورود امام به آنجا باخبر کرد و گفت: محمد بن علی در شام با کشیشان مسیحی گفتگو کرده و به آیین مسیح (ع) متمایل شده است. او را به شهر راه ندهید و با او معامله نکنید.^{۸۲۳}

پنج، زندانی کردن؛ بغض و کینه و ناکامی‌های هشام و احساس حقارتی که در مکه با شنیدن خطبه امام باقر (ع) داشت و به او دست داد، سرانجام او را واداشت تا امام را به شام بخواند و هنگامی که همه دسیسه‌ها و نیرنگهای خویش را خنثی شده دید، دستور داد آن حضرت را زندانی کردند. چندی نگذشت که زندانبانان از حضور امام باقر (ع) در میان زندانیان و نفوذ و تأثیر حضرت بر آنان نزد خلیفه شکایت کرد. از این رو، هشام مجبور شد امام را از شام به سوی مدینه بفرستد.

۵. شهادت امام باقر (ع)

امام باقر (ع) پس از عمری بابرکت و تلاشهای مستمر و پی‌گیر برای احیای دین اسلام و ترویج علم و تبیین معارف اسلامی و تثبیت مبانی اعتقادی و اندیشه‌های شیعی، در روز هفتم ذی الحجه سال ۱۱۴ ق،^{۸۲۴} به وسیله سمی که به دست ابراهیم بن ولید بن عبد الملک به حضرت خورانده شد، به شهادت رسید.^{۸۲۵} شهادت حضرت در زمان خلافت هشام بن عبد الملک رخ داد، کینه‌توزی و عداوت هشام با امام باقر (ع) انکارناپذیر بوده و انگیزه‌ای قوی برای از بین بردن امام در دستگاه امویان وجود داشته است. آن حضرت (ع) در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.^{۸۲۶}

خلاصه

امام باقر (ع) در زمانی به امامت رسید که نزدیک به یک قرن از ظهور اسلام می‌گذشت و حدود هفتاد-هشتاد سال از سلطه معاویه و حکومت امویان سپری می‌شد. شیوه حاکمان اموی در دوره‌های مختلف دولت خود، بر سلطه‌جویی بیشتر در کشورگشایی و تصدی‌گری مناصب اجتماعی - سیاسی در قبضه امویان، ترویج فرهنگ جبریه، مبارزه با روح

^{۸۲۳} (۱). طبری، دلائل الامامة، ص ۱۰۵-۱۰۷.

^{۸۲۴} (۲). تاریخ شهادت حضرت را با اختلاف در سالهای ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷ و ۱۱۸ ه.، و بیشتر تاریخ‌نگاران سال ۱۱۴ ه. را گفته‌اند. ر. ک: طبرسی، إعلام الوری، ص ۲۵۹ (ماه ربیع الاول را به جای ذی الحجه ذکر کرده است)؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۰؛ تذکرة الخواص، ص ۳۰۶؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۲۲؛ ابو الفداء، اسماعیل بن علی، المختصر فی تاریخ البشر، ج ۱، ص ۲۰۳؛ یافعی، عبد الله بن اسعد، مرآة الجنان، ج ۱، ص ۲۴۷؛ الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۱۸۰؛ الطبقات الكبرى، ج ۵، ص ۲۳۸؛ الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۵۶؛ ابو عنبه، اصغر، عمدة الطالب، ص ۱۳۷. ر. ک: امام باقر (ع) جلوه امامت در افق دانش، ص ۲۳.

^{۸۲۵} (۳). الفصول المهمة...، ص ۲۲۱؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۱۰.

^{۸۲۶} (۴). الکافی، ج ۲، ص ۳۷۲؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۵۶.

عدالت گستر اسلام و ایجاد تفرقه و انحراف در امت اسلامی، ترویج سنتهای جاهلی، تخریب پایه‌های اعتقادی مسلمانان، تهدید، تحریم و قتل شیعیان و علویان و ... بود. امام باقر (ع) با مشاهده این انحرافها و کجی‌ها، تمام همّت خویش را در تعلیم و تربیت و ترویج و گسترش فرهنگ اصیل و ناب اسلامی به کار بست. آن حضرت با تأسیس مکتب دینی، به پیراستن عقاید اسلامی از انحراف پرداخت و با ارباب ملل و نحل به بحث نشست و بطلان عقاید آنان را برملا ساخت. فعالیت فرهنگی امام، نهضت علمی مقدسی بود که در صحنه جهاد فرهنگی به پرچمداری امامی معصوم، آگاه و باقر العلوم، سنگرهای جهل و نادانی را یکی پس از دیگری فتح کرد و زنگار از رخ آئینه اسلام زدود.

امام باقر (ع) برای کسب موفقیت بیشتر در این جبهه، لازم دانست شیوه تقیه را در مبارزات سیاسی پیشه سازد تا از این ناحیه آسیبی به آن جهاد مقدس وارد نیاید.

برخی از رهاوردهای این نهضت علمی عبارت است از:

۱. استوار کردن پایه‌های عقیدتی و باورهای دینی مردم و امت اسلامی؛
۲. بسط و گسترش فرهنگ دینی و فقهی و تبیین احکام شرعی؛
۳. تربیت شاگردانی کارآمد و نقش‌آفرین در صحنه‌های فقهی، کلامی، اخلاقی، اجتماعی و سیاسی؛
۴. حفظ تشکیلات شیعی از خطر نابودی کامل به دست امویان؛
۵. نقد و بطلان اندیشه‌های انحرافی و شبهه‌های وارد شده در قلمرو عقاید مسلمانان؛
۶. مبارزه با روشهای غلط در فهم دین، تفسیر به رأی، قیاس و اجتهادهای بی‌اساس؛
۷. الگودهی به مسلمانان در زمینه عبادت، زهد، علم، اخلاق و ...؛
۸. نفی روحیه عافیت‌طلبی و توجیه‌گری؛
۹. استفاده از پند و موعظه در مسیر اصلاح؛
۱۰. رویارویی با بدعت و بدعتگزاران و

ص: ۲۳۷

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی اوضاع فرهنگی زمان امام باقر (ع).

۲. داستان منع حدیث، زمان شروع آن، انگیزه‌ها، دوره‌های مختلف و آثار آن را بنویسید.^{۸۲۷}

۳. اقدامات فرهنگی امام باقر (ع) را بنویسید.

۴. اقدامات سیاسی امام باقر (ع) را بنویسید.

۵. نمونه‌هایی از دشمنی‌ها و اقدامات هشام بن عبد الملک درباره امام باقر (ع) را بنویسید.

۶. نمونه‌هایی از اقدامات عمر بن عبد العزیز را بنویسید.

۷. طرح‌های پیشنهادی: نظام تعلیم و تربیت در مکتب امام باقر (ع) را تشریح کنید.

۸. آثار مکتوب شاگردان مکتب امام باقر (ع) چیست؟

۹. اهمیت و نقش مکتب امام باقر (ع) در پیشبرد اسلام و تشیع را تشریح کنید.

۱۰. پیام‌های سیاسی امام باقر (ع) را در نهضت فرهنگی آن حضرت تبیین کنید.

ص: ۲۳۹

فصل نهم تشیع در دوره امام صادق (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام صادق (ع)

امام جعفر بن محمد بن علی بن حسین (ع)، هنگام طلوع فجر روز جمعه (یا دوشنبه)، هفدهم ربیع الاول سال ۸۰ (یا ۸۳) ق، مصادف با روز ولادت رسول خدا (ص)، دیده به جهان گشود.

مادر او فاطمه با کنیه ام فروه، فرزند قاسم بن محمد بن ابی بکر و مادر ام فروه، اسماء دختر عبد الرحمان بن ابی بکر بود. امام مادر خویش را به نیکی یاد می‌کرد پارسایی، ایمان و نیکوکاری او را می‌ستود.

ابو عبد الله، ابو اسماعیل و ابو موسی کنیه‌های حضرت که به اولی شهرت دارد و مشهورترین لقب‌های حضرت، صادق گفته شده است.^{۸۲۸} نشان انگشتی امام، ما شاء الله، لا قوة الا بالله و استغفر الله بود و البته چند جمله دیگر نیز روایت شده است. برای امام ده فرزند به نام‌های: اسماعیل امین، عبد الله افطح، امام موسی کاظم (ع)، محمد دیباج، اسحاق، عباس، علی، فاطمه کبریا، فاطمه صغرا و اسماء با کنیه ام فروه نام برده‌اند.

^{۸۲۷} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

^{۸۲۸} (۱). از جمله لقب‌های امام (ع) صابر، فاضل، طاهر، قائم و منجی است.

در دوران زندگی امام صادق (ع)، شش خلیفه اموی و عباسی به نامهای هشام بن عبد الملک، یزید ناقص، ابراهیم بن ولید، مروان بن محمد، سفاح و منصور حکم راندند.

امام صادق (ع) پس از ۳۴ سال امامت و رهبری، در ۶۸ (یا ۶۵) سالگی در سال ۱۴۸ هجری در مدینه به شهادت رسید و در قبرستان بقیع آرمید.

۲. اوضاع سیاسی دوران امام صادق (ع)

امامان شیعه در دوران زندگانی خود، فعالیتهای گوناگون و موضع‌گیری‌های متفاوتی متناسب با محیط اجتماعی و شرایط سیاسی و اوضاع عقیدتی زمان خود می‌گرفتند. از این رو، بدون

ص: ۲۴۰

نشان دادن نمایی از آن دوران، نمی‌توان به علل و عوامل آن شیوه‌ها و عملکردها پی برد.

دوران امام صادق (ع) دوره فتنه‌ها، جنگها و جنبشهای سیاسی درگیر با یکدیگر و دوره ظهور گرایشهای مذهبی گوناگون و نحله‌های انحرافی نظیر غلات، ملحدان، زندیقان و شکاکان در دین بود.

در این دوران که آزادی سیاسی و مذهبی در حد گسترده‌ای وجود داشت، درهای گفتگو و ارتباطات فرهنگی به روی فرهنگهای بیگانه نیز گشوده شده و مناسبات و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی، در حال دگرگونی و تغییرهای جدی و اساسی بود.

بررسی اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی این دوران، ما را در درک صحیح از موضع‌گیری‌ها و اقدامات امام صادق (ع) در دوره امامت آن حضرت کمک خواهد کرد.

در آن زمان، چند حزب بزرگ سیاسی در جامعه اسلامی مطرح بودند که بنی امیه و بنی هاشم از آن جمله‌اند و هنوز در قرن اول هجری، بنی عباس رسمیت نداشتند و فعالیت سیاسی خود را در کنار علویان انجام می‌دادند. اما از اوایل قرن دوم هجری، فعالیت بنی عباس به شکل رسمی‌تری آغاز شد و دعوت عباسیان در دوران امام باقر (ع) پس از مرگ ابو هاشم در سال ۹۸ ق، شروع شده و در سال ۱۰۰ ق، شکل رسمی به خود گرفت.^{۸۲۹} البته چون امکان فعالیت مستقل نداشتند و محبوبیت مطلق از آن علویان بود، آنان به ناچار با استفاده از پایگاه اجتماعی و مذهبی علویان که مصادیق آن اهل بیت (ع) بودند، به بهره‌برداری از این موقعیت ویژه پرداختند. از طرفی، قیامهای زید و فرزندش یحیی در سالهای ۱۲۲ تا ۱۲۵ ق، موج فراگیری در ایران میان موالیان و خراسانیان ایجاد کرد. فریاد مظلومیت شیعیان از کربلا تا شهادت زید و یحیی، بر محبوبیت اهل بیت (ع) افزوده و بستر مناسبی برای فعالیت سیاسی آل عباس فراهم ساخته بود.

^{۸۲۹} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۹۸.

سلسله جنبشهای خوارج در عراق و حجاز تا ارمنستان و آذربایجان در حدود سه دهه اول قرن دوم، بخش بزرگی از قلمرو امویان را به آشوب کشاند.^{۸۳۰} رفته رفته بخشهای شرقی حکمرانی اموی، از قلمرو حکومت جدا شد و دعوت عباسیان با شتاب بیشتر گسترش یافت و در سالهای ۱۲۷-۱۲۹ ق، به وسیله ابو مسلم به قیام مسلحانه تبدیل گردید.^{۸۳۱} آنان با شعار خونخواهی یحیی و دفاع از آل علی (ع) و الرضا من آل محمد (ص) کار خویش را پیش بردند. ابو مسلم، جسد یحیی را با احترام دفن و به مدت یک هفته برای او عزا برپا کرد و

ص: ۲۴۱

خراسانیان به مدت یک سال، تمام نوزادان پسر خود را یحیی نام نهادند.^{۸۳۲}

شعارهای عباسیان کاملاً جنبه سیاسی داشت و فاقد رگ و ریشه شیعی بود و این جریان حساس و مهمی بود که بر بسیاری از شیعیان و علویان پوشیده ماند و خواسته، یا ناخواسته، یا از سر سادگی و هواپرستی و ریاست طلبی، با عباسیان همداستان شدند.^{۸۳۳}

نخستین نبرد سیاهجامگان، در شوال سال ۱۲۹ ق، به پیروزی رسید و پیروزیهای پیاپی آنان، به فروپاشی امویان انجامید. سیاهجامگان به سوی عراق پیشروی کرده و وارد کوفه شدند و ابو العباس سفاح را به خلافت انتخاب کردند.

سیاست امویان در اداره حکومت و جامعه، به ویژه در دوران پس از هشام بن عبد الملک بر پایه فشار و خفقان، تبعیض و خودکامگی، نژادپرستی، اشرافیت و برتری قومی، سیاستهای نادرست اقتصادی، اعمال محرومیتهای اجتماعی در مورد مسلمانان غیر عرب به ویژه شیعیان (عرب و غیر عرب)، ترویج فساد و فحشا، ترک امر به معروف و نهی از منکر و ... استوار بود. در این رهگذار، علویان، شیعیان و نیز امامان شیعه، باید بیشترین محرومیت و فشار را متحمل می شدند.

به نظر می رسد با روی کار آمدن عباسیان، از این فشارها کاسته خواهد شد و امور روبه سامان خواهد نهاد. اما برخلاف انتظار، دوران کوتاه سفاح، به تصفیه حسابهای شخصی و سیاسی با امویان و کشتار جمعی آنان در مراکز گوناگون گذشت. به دستور سفاح در موصل جنایتی رخ داد. آنها یازده هزار تن از مردان آن دیار را از دم تیغ گذراندند و هنگامی که صدای گریه و شیون زنان و کودکان داغدیده را شنیدند، آنان را نیز کشتند. این کشتار جمعی سه روز به طول انجامید؛ البته عباسیان در این ماجرا، همه سربازان زنگی خود را که به همراه داشتند هم به قتل رساندند.^{۸۳۴}

سفاح با شیعیان کاری نداشت و در دوره چهار ساله خلافتش، برخورد تندی با آنان نکرد و شاید این به دلیل دوری امام صادق (ع) از صحنه فعالیت سیاسی و مبارزاتی بود. از طرفی، هنوز به علویان احساس نیاز می شد و راندن آنان از صحنه در آغاز خلافت، خطرهای فراوانی در پی داشت، به ویژه که مرکز خلافت سفاح در کوفه، پایگاه تشیع بود و

^{۸۳۰} (۲). همان، ص ۳۲۹.

^{۸۳۱} (۳). بهرامیان، علی و سید صادق سجادی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابو مسلم»، ج ۶.

^{۸۳۲} (۱). مروج الذهب ...، ج ۲، ص ۲۱۶.

^{۸۳۳} (۲). معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۸۷.

^{۸۳۴} (۳). الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۸۶.

کارهای مهم تری نظیر کشتن ابو سلمه و سلیمان بن کثیر، مانع از اقدام بر ضد شیعیان بود. اما با روی کار آمدن منصور دوانیقی، شرایط تغییر کرد و علویان و شیعیان، دشمنان اصلی دستگاه

ص: ۲۴۲

خلافت قلمداد شدند و سرانجام امام صادق (ع) به دستور منصور در مدینه به شهادت رسید.^{۸۳۵} دوران امام صادق (ع) از نظر سیاسی، دوره ضعف و تزلزل امویان و گسترش شورشها، قیامها، جنگها و نبردها، و فروپاشی و پیدایی حکومتهاست.

۳. فعالیتهای فرهنگی و سیاسی - اجتماعی

۳-۱. فعالیتهای فرهنگی

پیامبر اکرم (ص) با آموزه‌های دینی خویش، حیات طیب و جاودانه را برای انسانهای آلوده به انواع مظاهر جهل و شرک به ارمغان آورد و آنان را از حضيض ذلت، به اوج عزت ارتقا داد.

این بیداری جامعه برای امویان غیر قابل تحمل بود؛ زیرا با موجودیت آنان تضاد داشت. از این رو، با استقرار امپراتوری اموی، خفقان، تحریف حقیقتها، و تبلیغات شدید در نمازهای جمعه و جماعات به وسیله دستگاه‌های تبلیغاتی اموی و با استفاده از شاعران، محدثان و قصه‌سرایان برای تثبیت پایه‌های قدرتشان گسترش یافت. تفکر جبری‌گری، کارآمدترین حربه تبلیغاتی بود که همه کارهای شنیع حاکمان را زیبا و اعمال باطل آنان را حق جلوه دهد و با زر و زور و تزویر، مردم را به پذیرش ولایت مطلق آنان وادارد. این تفکر، همه‌چیز را مطابق مشیت خدا و مشیت را قضای حتمی، و اراده و عقل را اسیر آن می‌دانست. در واقع مرجه از چنین تفکری زاده شد؛ همان‌که سخنگوی رسمی سنت و جماعت و مروّج جبری‌گری بود. اینان اعتقاد داشتند هرکس شهادتین را بر زبان راند، مسلمان است و هیچ چیز جز کفر، انسان را از جرگه ایمان خارج نمی‌کند. از این رو، حفظ حرمت و آبروی مرتکب کبیره، به‌رغم آنکه هر جنایتی مرتکب شود، لازم است و باید امر او را به خدا واگذار کرد و خدا بهتر می‌داند که چه رفتاری با او بکند. اعتقاد دیگر آنان، لزوم اطاعت و پیروی از امام مسلمانان، بود خواه حق باشد و خواه باطل.

در همین حال، تبلیغات گسترده عباسیان علیه امویان به آگاهی سیاسی - فرهنگی مردم انجامید و شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را به وجود آورد که میدان را برای ظهور و خودنمایی اربابان مذاهب و نحله‌های فکری و علمی آماده کرد. حاکمان به امور سیاسی و نزاع بر سر قدرت مشغول بودند و رجال علمی و فرهنگی، از این فرصت استفاده کردند و به این امور پرداختند. فرقه‌های گوناگون برای تبیین عقاید و مرام خود به صحنه‌های علمی و مناظرات کشیده شده و بسیاری از مردم، گرفتار افراط و تفریط در اعتقادات و گرایش به

ص: ۲۴۳

^{۸۳۵} (۱). الاتحاف بحب الاشراف، ص ۱۴۷.

فرقه‌های سیاسی - مذهبی شدند. از این رو، بهترین موقعیت برای تقویت پایه‌های عقیدتی مذهبی تشیع فراهم گردید و امام (ع) با استفاده از ابزار و روشهای گوناگون آموزشی و تربیتی، بزرگ‌ترین نقش را در گسترش فرهنگ تشیع و اندیشه‌های شیعی و تربیت و آموزش شاگردان و نخبگان دینی ایفا کرد.

امام صادق (ع) در حدود چهارده سال تحت تربیت و پرورش جدّ بزرگوارش امام سجاد (ع) و حدود سی سال زیر نظر پدر گرامی‌اش امام باقر (ع) قرار داشت. زندگی علمی - فرهنگی امام صادق (ع)، امتداد فعالیت‌های پدر و جدش بود. تأکید بر این نکته ضروری است که امام سجاد (ع) بذریه‌های فرهنگ اسلامی را در مدینه کاشت که آثار علمی بزرگی از آن سر برآورد، بعد امام باقر (ع) آن آثار را پرورش داد و سپس امام صادق (ع) آن را گسترش داد،^{۸۳۶} به گونه‌ای که این موقعیت، زمینه را برای پدید آمدن علوم چون قرائت و تفسیر قرآن، حدیث، فقه، کلام، طب، فلسفه، نجوم، ریاضیات و ... فراهم ساخت که از پیامدهای قابل انتظار آن، هم‌اندیشی و بروز اختلاف‌نظرها در علوم مختلف اسلامی بود.

میان فرقه‌ها، مذاهب، گروه‌ها و مکتبهای گوناگون چون معتزله، جبریه، مرجئه، غلات، زنادقه، مشبهه، مجسمه، تناسخیه، متصوفه، اصحاب رأی و قیاس و شیعه، برخوردهایی رخ داد و مناظرات و گفتگوهای بی‌وقفی به وقوع پیوست. آغاز عصر نهضت ترجمه و عصر تدوین علوم نیز بر این مناظرات و مناقشات تأثیرگذار بود. در منابع اسلامی، نمونه‌های فراوانی از پرسش و پاسخها و مناظرات امام صادق (ع) آمده است.^{۸۳۷}

امام که پرچمدار اسلام ناب و تبیین‌کننده فرهنگ تشیع و مجدد حیات اسلام بود، از شرایط آشفته سیاسی برای تأسیس دانشگاه جعفری و تربیت هزاران شاگرد در علوم مختلف استفاده کرد و در برابر مذاهب دیگر ایستاد و از این رو مذهب تشیع، به مذهب جعفری شهرت یافت. گستردگی دانشگاه امام صادق (ع) از نظر تعداد زیاد شاگردان و عدم انحصار آنان به شیعیان و پراکندگی آنان که از شهرهای نیشابور، کوفه، بصره، واسط، حجاز و دیگر مناطق گرد هم آمده بودند، قابل توجه است. در آن دانشگاه، بحث و درس از همه علوم

ص: ۲۴۴

اسلام مرسوم بود. مناظرات علمی در علوم مختلف که امام صادق (ع) و شاگردان آن حضرت برگزار می‌کردند و نوشته‌هایی که از شاگردان امام گزارش شده،^{۸۳۸} همگی دلیل گستردگی ابعاد گوناگون و ژرفای عمیق علم امام است.

یکی از موفقیتها و پیروزی‌های امامان صادقین (ع) در فعالیت‌های فرهنگی، بازگرداندن امامت به جایگاه و شأنیت خاص خود در جامعه بود. پیش از آن، امامان معصوم از آن مقام طرد شده بودند و خلفای اموی و عباسی، با طرح جایگزینی

^{۸۳۶} (۱). ابن عبد العزیز، عمر، الفكر السياسي للإمام جعفر الصادق (ع)، ص ۱۲، نقل از: حسن امین در مجموعه مقالات الجانب العلمي والفکری من شخصية الامام الصادق (ع)، مؤتمر الامام الصادق (ع) الدولی دمشق، هفدهم تا نوزدهم ربیع الاول ۱۴۱۲.

^{۸۳۷} (۲). ر. ک: الکافی؛ الاحتجاج علی اهل اللجاج؛ بحار الانوار؛ قاضی زاهدی، گنجینه نور پرسشهای مردم و پاسخهای امام صادق (ع) و دیگر منابع.

^{۸۳۸} (۱). هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طاق، مفضل بن عمر، جابر بن حیان، ابو حنیفه، واصل بن عطا و ... هشام بن حکم با ۳۱ جلد کتاب، جابر بن حیان پدر علم شیمی با ۲۰۰ جلد کتاب، رساله توحید مفضل و بسیاری دیگر. برای اطلاع بیشتر ر. ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۲۱۶ - ۲۳۱، این کتاب در ضمن جدولهایی نام شاگردان امام باقر (ع) و امام صادق (ع) را با نوع آثارشان آورده و پیش از آن در ص ۱۱۷، موقعیت کمی و کیفی شاگردان ایشان را نشان داده است.

فقیهان و عالمان درباری به جای اهل بیت (ع)، مردم را از امامان دور کردند و آنان را به عنوان مرجعیت دینی معرفی می‌کردند. آنها از دوران امام سجاد (ع) و امام صادق (ع) با معرفی فقهای سبعه به مردم، همواره در این مسیر گام برمی‌داشتند. طرح مرجعیت دینی و الهی امامان شیعه و ارجاع مردم به اهل بیت (ع)، از زمان امام سجاد (ع) شروع شد و رفته‌رفته در دوران امام باقر (ع) و امام صادق (ع) تثبیت گردید.

چنانکه می‌دانیم، گردآوری حدیث شیعی از صدر اسلام و از زمان خلافت امام علی (ع)، در دهه چهل هجری آغاز شد و تا سال ۳۲۹ ق، که غیبت کبرا رخ داد، به درازا کشید. امامان، احکام دینی را با زاویه نگاه شیعی در میان هواداران گسترش می‌دادند و در این راه، بر نصهای مورد اعتماد و با دلالت قطعی تکیه می‌کردند و احادیث آنها، همگی به پیامبر (ص) می‌رسید. نخستین این مجموعه‌ها را با نام اصول چهارصدگانه می‌شناسند.^{۸۳۹} این هنگامی بود که دیگر مذهبها و فرقه‌های اسلامی، برای رسیدن به احکام شرعی که نصی از کتاب و سنت نداشتند، به حکم عقل، مصالح مرسله، قیاس، استحسان و ... تن می‌دادند.

گفته شده ابو حنیفه چون نصی در موضوعی نمی‌یافت، به حکم عقل مراجعه می‌کرد.^{۸۴۰} امام صادق (ع) فرمود: دین خدا با قیاس به دست نمی‌آید.^{۸۴۱} در جایی دیگر، زراره را از اصحاب

ص: ۲۴۵

قیاس پرهیز داد و در روایتی آنان را لعن و نفرین کرد؛ زیرا کلام خداوند و سنت پیامبر (ص) را تغییر دادند.^{۸۴۲}

حدیث شیعه که تجدید حیات و بلکه پیدایش خود را مرهون تلاشهای صادقین (ع) می‌داند، در طبقه اول محدثان خود، در اختیار مردانی قرار گرفت که مصادیق بارز علم و تقوا بودند. آنان با درک صحیح از شرایط سیاسی، اجتماعی و فرهنگی شیعه و نیز محدودیتهای امامان خود و بادقت و دلسوزی، مواریث اهل بیت (ع) را تحویل گرفتند و در خفا و پنهانی به رونویسی و نشر آن اقدام نمودند و موجب شدند تا به دور از مظالم اغیار، در اختیار مشتاقان فقه و حدیث اهل بیت (ع) قرار گرفته و اساس مذهب جعفری جاودانه بماند.^{۸۴۳}

شیعیان در این دوران به چند دسته تقسیم می‌شدند: برخی به شاگردی نزد امام مشغول بودند؛ برخی که در دوردست زندگی می‌کردند، به شیعیان شناخته شده مراجعه می‌کردند؛ عده‌ای نیز به حکومت نوپای عباسیان متمایل شده بودند؛ جریان زیدیه هم، جماعتی را به خود جذب کرده بود؛ گروهی در تحبیر و سردرگمی به سر می‌بردند؛ و شیعیان افراطی، گرفتار غلو بودند. اعتقاد آنان در مورد مهدویت امام باقر (ع)، نبوت و الوهیت امامان از یک سو، و لایبالی‌گری آنان در فروعات و اخلاقیات و ارتکاب انواع محرّمات و مفسدات دیگر سو، شأن شیعه و ائمه (ع) آنان را می‌کاست و گاه آنان را به انزوا می‌کشید. از این رو، امام یکی از مهم‌ترین وظایف خود را برخورد با این کج‌اندیشی‌ها می‌دانست.

^{۸۳۹} (۲). برای اطلاع بیشتر، ر.ک: پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، بخش چهارم، بررسی «اصل»، «کتاب» و «اصول اربعه‌آه»، ص ۱۶۹-۲۳۲.

^{۸۴۰} (۳). ابراهیم، فواد، «گذری تاریخی بر اندیشه‌های سیاسی شیعه»، فقه کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۲۳، بهار ۱۳۷۹، ص ۲۳۸.

^{۸۴۱} (۴). الکافی، ج ۱، ص ۵۷.

^{۸۴۲} (۱). امالی المفید، ص ۵۱-۵۲.

^{۸۴۳} (۲). پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، ص ۱۳۵.

امیر مؤمنان علی (ع) فرمود:

«یهلک فیّ رجلا؛ محبّ مفرط، یضعنی غیر موضعی، و یمدحنی بما لیس فیّ، و مبغض مفتر یرمینی بما أنا منه بریء».^{۸۴۴}

افراط و تفریط، همواره دو آفت بزرگ ادیان و مذاهب بوده و عوامل گوناگون درونی و برونی، آیینها را در معرض این خطر قرار می‌دهد. عشق مفرط، جهل و نادانی، دفاع ناآگاهانه و بد، دنیاخواهی، قدرت‌طلبی، ترویج عقاید افراطی از سوی دشمنان، وجود عالمان متهتک

ص: ۲۴۶

و جاهلان متنسک و ... همگی در راستای ارائه چهره‌ای تحریف شده از دین است و پیامدهای افکار غلوآمیز، هنوز در آثار و منابع اسلامی به چشم می‌خورد.

در ظهور و گسترش اعتقاد به غلو، عوامل سیاسی بیش از هر عامل دیگری رخ می‌نماید.

پس از شهادت امام حسین (ع) و خروج مختار، بازار ادعاهای غالب‌گری رونق یافت؛ گرچه پیش از آن نیز در مورد برخی افراد، ادعاهای اغراق‌آمیز شده بود. این اندیشه، با پوسته‌ای از محبت شکل گرفت، اما مغز آن آلوده به مرض انحراف بود. برخی اعتقادات آنان عبارت‌اند از:^{۸۴۵} اعتقاد به الوهیت امام یا رهبر، حلول نور الهی در امام یا رهبر، بداء، تناسخ، تشبیه و رجعت، که همگی به مبحث امام و رهبری برمی‌گردد و بیشتر جنبه سیاسی به خود گرفته بود. غالیان به تحریف قرآن معتقد بودند و قرآن موجود را که در زمان خلیفه سوم گردآوری شده بود، تحریف شده می‌دانستند.

در ابعاد عبادی، هیچ التزامی به تکالیف شرعی در آنان نبود، مگر ریا در نگاه مردم و انظار عمومی. آنها اساساً اعتقاد به تکالیفی نظیر نماز، روزه و غیره را به شکل نمادین توجیه و تفسیر می‌کردند و بر این باور بودند که اظهار محبت به امام، از ادای تکالیف کفایت می‌کند.

پیامد این اعتقاد این بود که ارتکاب گناهان نیز بخشودنی بوده و چاره آن در دوستی اهل بیت (ع) است. عجیب اینکه این باور را برگرفته از مکتب اهل بیت (ع) معرفی می‌کردند.

^{۸۴۴} (۳). دو گروه درباره من به هلاکت می‌افتند: عاشقان گزافه‌گوی که مرا در غیر جایگاه خود قرار می‌دهند و به چیزی که ندارم می‌ستانند و دشمنان نارواگو، که مرا به چیزی که از آن بیزارم نسبت می‌دهند. (شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۵).

^{۸۴۵} (۱). اصول اعتقادی آنان بر ظهور، اتحاد، حلول و تناسخ استوار است. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۵.

ابو الخطاب روح اباحیگری را به امام صادق (ع) نسبت می‌داد و می‌گفت که امام به من فرمود: اذا عرفت الحق فاعمل ما شئت؛ هرگاه حق را (یعنی معرفت ما را) شناختی، هر کاری خواستی انجام بده. در حالی که امام فرمود او دروغگوست و وی را لعن کرد.^{۸۴۶}

از نظر اخلاقی و رفتاری، انسانهایی باری به هر جهت، بی‌بندوبار و به دنبال ترویج اباحیگری بودند و همه تعالیم دینی را فاقد ارزش و حقیقت می‌پنداشتند. طبیعی بود که رفتار و کردار این مدعیان دوستی با اهل بیت (ع) در دیدگان مردم ایجاد تنفر و انزجار کرده و نه تنها ایشان از چشم مردم می‌افتادند، که امامان شیعه نیز بی‌اعتبار می‌شدند و عموم مردم، گناه این افراد بی‌دین را به پای رهبران‌شان می‌گذاشتند.

امام صادق (ع) از راه تبیین عقاید و معارف درست و گام برداشتن در مسیر اعتدال، راه درست‌آشنایی با اسلام و مذهب را نشان داد و به افشاگری برضد رهبران غلات و اهداف و

ص: ۲۴۷

سیاستهای آنان پرداخت. آن حضرت، شیعیان را از آنان برحذر داشت و از هم‌نشینی نهی کرد و فرمود:

احذروا علی شبابکم الغلاة لا یفسدوهم، فان الغلاة شر خلق الله یصغرون عظمة الله یدعون الربوبیة لعباد الله، و الله ان الغلاة لشر من اليهود و النصارى و المجوس و الذین اشركوا.^{۸۴۷}

طرد و نفی آنان و اعلان بیزاری از ایشان، شیوه‌هایی بود که امام در پیش گرفت تا همگان را از خطر آنان آگاه سازد و خط خود را از آنچه ادعای آنان بود جدا کند. آن حضرت به لعن و تکفیرشان پرداخت و در مواردی، فرمان اعدام سران غلات را صادر کرد.^{۸۴۸} این سیاستهای کلی امامان شیعه (ع) در برخورد با غلات بوده است. گفتنی است که عدد فرقه‌های غلات در اسلام، از ۱۵۰ فرقه بیشتر است که سرگذشت و چگونگی پدید آمدن و اعتقاد آنان در کتابهایی که در مورد فرقه‌ها نوشته شده، آمده است.^{۸۴۹}

ب) امام و معتزله

در دوران بنی امیه، گروهی با قدریه به مخالفت پرداختند و هرکس را مسئول رفتار خویش خواندند. این عقیده در محافل علمی و در دست دانشمندان دست‌به‌دست می‌شد تا در زمان حسن بصری، به دست یکی از شاگردان وی به نام

^{۸۴۶} (۲). بحار الانوار، ج ۴۷، ۳۳۸.

^{۸۴۷} (۱). جوانان خود را از غالیان برحذر دارید تا ایشان را فاسد نکنند؛ زیرا غالیان بدترین آفریدگان خدایند، بزرگی خدا را کوچک می‌شمارند و برای بندگان خدا، ادعای خدایی می‌کنند. به خدا سوگند که غالیان بدتر از یهود، نصاری و مجوس و مشرکان‌اند. فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۴؛ و نیز از امام رضا (ع) روایت است: هرکه با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و بیبوند و ازدواج کند و... از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است. همان.

^{۸۴۸} (۲). برای اطلاع بیشتر ر. ک: زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمد رضا عطائی.

^{۸۴۹} (۳). مشکور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۳۴۷.

واصل بن عطاء که از موالیان ایرانی بود، رسید و با سامان دادن به آن باورها، به عنوان مؤسس فرقه فلسفی معتزله شناخته شد و از آن پس به تبیین و ترویج عقاید خویش پرداخت.^{۸۵۰}

معتزله از شمار فرقه‌هایی بود که با طرح نظریاتی گاه بی‌اساس و تفسیر به رأی، به جدایی و اعتزال گرایید و انشعاب تازه و فرقه‌ای دیگر در جامعه اسلامی به وجود آورد. عقل‌گرایی افراطی و خردورزی در اموری که خارج از قلمرو عقل بود، آنان را به اظهار نظر در مسائل مختلف وامی‌داشت؛ از جمله قضا و قدر، جبر و اختیار، وعد و وعید، ثواب و عقاب، کفر و ایمان، ظلم و عدل، خیر و شر، حسن و قبح، قدرت و اراده خداوند، منزله بین المنزلتین،

ص: ۲۴۸

عینیت صفات و ذات خدا و دوئیت آن دو، اعتقاد به حدوث قرآن، امر به معروف و نهی از منکر و غیره.^{۸۵۱} آنها با توجه به پاره‌ای از این اعتقادات، خویش را اهل توحید و اهل عدل خوانده‌اند.^{۸۵۲} معتزله، در بسیاری از عقاید خود با شیعه هم‌رأی بودند.

طبیعی بود که مسلمانان در بسیاری از مسائل گفته شده اعتقاداتی برخلاف معتزله داشتند و این به جدایی و انشعاب بیشتر میان مسلمانان می‌انجامید. تلاش امام صادق (ع) در طرح مباحث اعتقادی و برگزاری مناظرات برای کم کردن اختلاف‌نظرها، نزدیک کردن آرا و تقریب بین مسلمانان بود.^{۸۵۳} آن حضرت (ع) با آنان گفتگو کردند و سران و متفکران آنان را در مناظرات محکوم کرده و مردم و پیروان آنان را از آن اندیشه‌ها بیم دادند. ایشان تعارض افکار و کردار آنان را با قرآن و سیره پیامبر (ص) آشکار ساخته و نادانی و فقر فکری و فرهنگی آنان را نمایان کردند. در پایان یکی از جلسات مناظره، امام رو به عمرو بن عبید، سرکرده معتزلیان و دیگر هم‌فکران او کرد و فرمود:^{۸۵۴}

ای عمرو! از خدا بترس و شما نیز ای جماعت حاضر، از خدا پروا کنید و از کیفر و خشم او بترسید. پدرم که بهترین مردم روی زمین بود و به کتاب خدا و سنت رسول او داناترین بود، به نقل از رسول اکرم (ص) فرمود: کسانی که شمشیر به روی مردم کشند و آنان را به سوی خود فراخوانند، در صورتی که در میان مسلمانان کسی هست که از وی داناتر است، گمراه و متکلف است.^{۸۵۵}

۲-۳. فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی

^{۸۵۰} (۴). همان، ص ۴۱۵ - ۴۱۸.

^{۸۵۱} (۱). شهرستانی، محمد بن عبد‌الکریم، الملل و النحل، ج ۱، ص ۴۹ - ۷۸؛ فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۱۵ - ۴۱۸.

^{۸۵۲} (۲). کتاب فرهنگ فرق اسلامی، ص ۴۱۶ - ۴۱۸، نام ۱۳ فرقه از فرقه‌های معتزله را آورده است.

^{۸۵۳} (۳). برای اطلاع بیشتر از اقدامات امام صادق (ع) در تقریب بین مذاهب اسلامی، ر. ک: سید علوی، سید ابراهیم، «نقش امام صادق (ع) در تقریب بین مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و انشعاب»، مجله مشکوة، فصلنامه بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ش ۴۹، ص ۱۲۹.

^{۸۵۴} (۴). اتق الله، یا عمرو و انتم ایضا ایها الرمط! فاتقوا الله! ان ابی حدثنی و کان خیر اهل الارض و اعلمهم بکتاب الله و سنة رسوله، ان رسول الله قال من ضرب الناس بسیفه و دعاهم الی انفسهم و فی المسلمین من هو اعلم منه فهو ضال متکلف.

^{۸۵۵} (۵). سید علوی، سید ابراهیم، «نقش امام صادق (ع) در ...»، مجله مشکوة، ش ۴۹، ص ۱۳۶.

امام در دوران ضعف حکومت امویان و دوران انتقال حکومت اموی به عباسی و درگیری‌های سیاسی نظامی به سر می‌برد. دعوت عباسیان، در دوران امامت امام باقر (ع) به صورت کاملاً پنهانی آغاز شد. آنان با استفاده از شعار دعوت به اهل بیت (ع) موفق شده بودند بسیاری از شیعیان و علویان را به خود جذب کنند. آنها جبهه متحدی از نیروهای

ص: ۲۴۹

عباسی، علوی، شیعی، زیدی، کیسانی، خوارج، ایرانی و همه نیروهای مخالف امویان تشکیل داده و با مقدس نشان دادن هدف و تحریک احساسات دینی - قومی، به کمک گروه‌های درگیر و خراسانیان، به بهانه خون‌خواهی از قاتلان امام حسین (ع) و احقاق حق اهل بیت پیامبر (ص)، نهضت و انقلاب خویش را پیش برند و با آنکه بیشتر با محمد بن عبد الله نفس زکیه به عنوان امام بیعت کرده بودند، چندی نگذشت که وی را کشتند.

امام صادق (ع) که از توطئه عباسیان آگاه بود، از ابتدا خود را از صحنه مبارزه کنار کشید و عموزادگان و پیروان خویش را از همراهی با عباسیان برحذر داشت و آنان را از مقاصد عباسیان آگاه کرد و خود شیوه تقیه را پیشه ساخته و آن را به دیگران سفارش کرد. با آنکه تقیه راهکار مناسبی برای دور بودن از آسیب‌های اجتماعی و سیاسی بود، اما هیچ‌یک از امامان (ع) در اثبات حقانیت خویش، در مسأله امامت تقیه نکردند و در اظهار آن کوتاهی نورزیدند.

شجاعت امامان شیعه، حتی در سخت‌ترین شرایط و در اختناق کامل، بر نترس بودن آنان دلالت دارد و البته که تقیه، به معنای ترسیدن نیست. در مورد اظهار شجاعت و اعلان مواضع اصولی در دورانهای مختلف در زندگی امامان و تاریخ تشیع، نمونه‌های فراوانی وجود دارد. یک نمونه از جرأت و قدرت امام در برابر منصور، گفتگوی مفصلی است که میان امام و او گزارش شده است. امام پاسخ منصور را در حضور جمع درباریان در مورد منزلت امام علی (ع) فرمودند و بسیار صریح از مقام رفیع امامت و جایگاه امام نزد پیامبر (ص) و خداوند و حقانیت ایشان پرده برداشتند.^{۸۵۶}

نمونه دیگر، شهادت امام در برابر زمامدار ظالم عباسی است. شبیه بن غفال که پس از کشته شدن محمد نفس زکیه به زمامداری مدینه رسید، در یکی از خطبه‌های نماز جمعه خویش از امام علی (ع) به زشتی سخن گفت و امام را به تفرقه‌افکنی متهم کرده، نوادگانش، محمد و ابراهیم را ادامه‌دهنده راه او خواند و آنان را آشوبگر، فتنه‌ساز و مفسد معرفی کرد که مستحق کشته شدن و در خون غلتیدن بودند. راوی گوید: این سخنان بر مردم گران آمد، ولی کسی قدرت ابراز وجود نداشت و تنها امام صادق (ع) ایستاد و حاکم را به باد انتقاد گرفت و گفت: هر سخن خوبی که گفتم، ما به آن سزاواریم و هر سخن زشتی که بر دهان راندی، خودت و اربابت (منصور) به آن سزاوارترید. آنگاه امام (ع) رو به مردم کرد و گفت:

آیا می‌خواهید، زیانکارترین مردم در روز قیامت، که دین خویش را به دنیا فروخته، به شما

ص: ۲۵۰

^{۸۵۶} (۱). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۶۷ - ۱۶۹.

نشان دهم؟ او، این فاسق است.^{۸۵۷} نمونه‌ای دیگر در دفاع از شیعیان آن است که امام صادق (ع) با کمال شهامت، در مورد به شهادت رسیدن معلی بن خنیس که کارگزار مالی و وکیل امام بود، به داوود بن علی، کارگزار خلیفه و قاتل او اعتراض کرد. وی امام را تهدید کرد و امام نیز در مقابل او را نفرین کرد.^{۸۵۸}

زید، یحیی، عبد الله محض، نفس زکیه و چند تن از مبارزان، به هشدارهایی که از سوی امامان شده بودند توجهی نکردند، اما به آن نیز معترف بودند که امام در خشت خام چیزی را می‌دید که آنان در آئینه نمی‌دیدند. امام (ع)، هم ایشان را از ورود به فعالیتهای تند پرهیز می‌داد و هم خویشتن را. حتی آن حضرت دعوت ابو سلمه و ابو مسلم را رد کرد و آگاهانه از ورود به جریانها و جنبشهای سیاسی خودداری ورزید؛ چنانکه شیعیان را از نزدیک شدن به دستگاه حاکمه و همکاری با آنان نهی می‌فرمود.^{۸۵۹}

در اوایل قرن دوم، سازمان کلامی شیعه، همپای سازمان فقهی آن به وسیله امام باقر (ع) پایه‌گذاری شد و به همت امام صادق راه کمال گرفت. پیش از آن، از نظر کلامی و از نظر فقهی، مرزبندی مشخصی میان مذاهب اسلامی انجام نشده بود. ظهور شیعه به عنوان یک مذهب کلامی مستقل، در عصر امام صادق (ع)، و با ظهور متکلمانی چون هشام بن حکم، مؤمن طاق، هشام بن سالم و ... امکان‌پذیر گردید.

تاریخ تشیع، در واکنش به تحولات سیاسی و عقاید رایج در جامعه یا به تناسب ضرورت‌های خاص در مذهب، موضع‌گیری‌های متفاوتی داشت و شعبه‌ها و گرایشهای مختلف شیعه، اختلاف‌نظرهای خاصی را مطرح کردند. نیمه اول قرن دوم هجری، برای همه مذهبها و فرقه‌های اسلامی، عصر کسب استقلال عقیدتی و کلامی است.^{۸۶۰}

ص: ۲۵۱

۴. امام صادق (ع)، قیامها و فرقه‌ها

۱-۴. زیدیه

زید بن علی با کنیه ابو الحسن، در سال ۷۵ در مدینه به دنیا آمد و در مکتب پدر و برادرش امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) تحصیل کرد.^{۸۶۱} او مردی دانشمند، پارسا، ظلم‌ستیز و انقلابی بود. امام رضا (ع) وی را از عالمان آل محمد (ص)

^{۸۵۷} (۱). امالی الطوسی، ص ۵۱.

^{۸۵۸} (۲). بحار الانوار، ج ۴۷، ص ۱۷۷ و ۱۸۱.

^{۸۵۹} (۳). اسحاق بن عمار گوید: شخصی از امام صادق (ع) درباره کارمند شدن در حکومت سلطان ستمگر سؤال کرد.

حضرت فرمود: آیا آنها سراغ شما می‌آیند یا شما نزد آنها می‌روید؟ آن مرد گفت: بلکه آنها سراغ ما می‌آیند.

حضرت فرمود: اشکالی ندارد. گویا جمله سؤال‌گونه امام، پرسش از حالت اکراه و اجبار است که در این صورت ورود به دستگاه بدون اشکال است. از فضای حاکم بر این پرسش و پاسخ فهمیده می‌شود که پرسشگر به خوبی از نظر امام در ممنوعیت همکاری با سلطان ستمگر آگاه بوده است و این سؤال به منزله اذن و اجازه خواستن است و امام نیز فقط در صورت مجبور بودن تجویز فرموده‌اند. قاضی زاهدی، احمد، گنجینه نور، ج ۱، ص ۴۸۵، نقل از:

محمد بن محمد بن نعمان، شیخ مفید، الاختصاص، ص ۲۶۱.

^{۸۶۰} (۴). ولوی، علی محمد، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، ص ۲۲۳.

^{۸۶۱} (۱). عمرجی، احمد شوقی ابراهیم، الحیاة السیاسیة، الفکریة للزیدیه المشرق الاسلامی، ص ۳۹.

شمرده است.^{۸۶۲} وی، قیام خویش را در دوران حکومت هشام شروع کرد و در ذی الحجه سال ۱۲۲ ق و در ۴۲ سالگی به شهادت رسید. بدن او چهار سال بر دار بود تا در سال ۱۲۶ ق، یوسف بن عمر ثقفی بقایای جسدش را سوزاند و نیمی از خاکسترش را در فرات و نیمی را در کشتزارها ریخت و گفت چنان کردم که بدن زید را در طعام خود بخورید و در آب بیاشامید. او از این کار خواست از مردم زهر چشم بگیرد، اما نهضت زید به وسیله فرزند و پیروانش ادامه یافت و در کوفه و عراق و سپس در ایران و یمن گسترش یافت. اصحاب، یاران و معتقدان به امامت زید بن علی را «زیدیه» می‌خوانند. او از حیث علم، زهد، ورع، شجاعت و موقعیت اجتماعی، از بزرگان اهل بیت (ع) به شمار می‌آمده است.^{۸۶۳} شیخ مفید او را شریف‌ترین مردم پس از امام باقر (ع) دانسته است.^{۸۶۴} منابع شیعه، هدف قیام او را امر به معروف و نهی از منکر و خون‌خواهی امام حسین (ع) دانسته‌اند. همچنین او مورد ستایش امام باقر (ع) و امام صادق (ع) قرار گرفت.^{۸۶۵}

زید از داعیان به حق، عدل و ظلم‌ستیزی بود و نهضت او، ادامه حرکت پیامبر (ص) و نهضت عاشورا به شمار می‌آمد. او هنگام جهاد مقدس خویش گفت:

من شما را به کتاب خدا و احیای سنت و از بین بردن بدعتها فرامی‌خوانم. اگر گوش فراگیرید، هم برای من و هم برای شما خوب است و اگر روگردان شوید، من مسئول شما نیستم.^{۸۶۶}

حاصل قیام او، پیدایش فرقه جدیدی به نام زیدیه بود و فرزندش یحیی در خراسان در تدارک قیام برضد ولید بن یزید شد. تأثیر قیام و شهادت این پدر و پسر به حدی در خراسان زیاد بود که در آن سال، هر پسری را که متولد شد، زید و یحیی نامیدند.^{۸۶۷}

زیدیه، از فرقه‌های شیعی به شمار می‌آید. اعتقاد به اصل مسأله امامت، آنان را به شیعه

ص: ۲۵۲

نزدیک می‌کند و گرایش فقهی آنان، تا حدودی به مذهب حنفی نزدیک بوده، اما بیشتر مسائل فقهی‌شان مطابق مذهب امامیه است.^{۸۶۸} عدم اعتقاد آنان به عصمت در امام و عدم اعتقاد به نص جلی، موجب پذیرفتن امامت مفضول گردید.

اصول دیدگاه‌های زیدیه در موضوع امامت عبارت است از:

^{۸۶۲} (۲). حسنی، هاشم معروف، انتفاضات الشیعیة، ص ۳۶۴.

^{۸۶۳} (۳). الإرشاد...، ج ۲، ص ۱۶۸؛ ابن طقطقا، تاریخ فخری، ص ۲۷۷.

^{۸۶۴} (۴). همان، ص ۱۶۸.

^{۸۶۵} (۵). همان.

^{۸۶۶} (۶). انتفاضات الشیعیة، ص ۳۶۲.

^{۸۶۷} (۷). مروج الذهب...، ج ۳، ص ۲۲۵.

^{۸۶۸} (۱). موسوی‌نژاد، سید علی، «آشنایی با زیدیه»، مجله هفت آسمان، سال ۳، شماره ۱۱، ص ۸۲.

۱. افضلیت امام علی (ع) و اولویت او بر سایر صحابه در خلافت، و در عین حال تجویز تقدم مفضول بر فاضل (پذیرش امامت مفضول)؛

۲. تأکید بر فاطمی‌نسب بودن امام و حصر امامت در فرزندان فاطمه (س)؛

۳. وجود دو امام در یک زمان و در دو منطقه؛

۴. قیام مسلحانه در برابر ظلم؛

۵. دعوت علنی به خویشتن و خروج بر ضد ظالمان، شرط مشروعیت امامت بود.^{۸۶۹}

به نظر می‌رسد دیدگاه زید در باب قبول امامت مفضول، کوششی برای جلب حمایت و همراهی مسلمانان بیشتری از جامعه اسلامی باشد. این همان مسأله‌ای است که امامان شیعه هیچ‌گاه با تقیه با آن برخورد نکردند. البته انتساب همه اعتقادات زیدیه به سرسلسله آن زید ثابت نیست؛ زیرا قیام به شمشیر، فاطمی‌نسب بودن، پایبندی به اصل امامت از این نسل و عدم پذیرش مبارزه منفی و مصلحت‌سنجی، با توجیه امامت مفضول با مصلحت سازگار نیست. زیدیه به مهدویت اعتقاد ندارد و در انتظار امام غایب نیستند و از این رو، خروج با شمشیر را لازمه امامت می‌دانند. آنها تقیه را به دلیل وجوب امر به معروف رد می‌کنند.^{۸۷۰}

دلیل دیگر ما بر برائت زید از آن عقاید، تأیید و تصریحی است که در مقدمه صحیفه سجادیه در بیان اسناد صحیفه آمده است. در گفتگوی متوکل بن هارون تقفی از اصحاب امام با یحیی، آمده است که او به اعلم بودن امام اعتراف کرده و پیش‌گویی آن حضرت را در مورد به شهادت رسیدن زید و خودش تصدیق کرد و گفت: ان الله عز و جل آید هذا الأمر بنا و جعل لنا العلم و السیف فجمعا لنا؛ خداوند دین خودش را با ما تأیید کرد و علم و شمشیر را برایمان یکجا گردآورد.^{۸۷۱} از این گزارش به خوبی فهمیده می‌شود که زیدیه، موقعیت ممتازی در جامعه شیعی آن روز نداشتند و اقبال مردم بیشتر به امام صادق (ع) بود و متوکل علت این را پرسیده است. یحیی در پاسخ وی گفت:

ص: ۲۵۳

ما مردم را به مرگ می‌خوانیم و عموم امام باقر (ع) و پسرش امام صادق (ع) آنان را به زندگی دعوت می‌کنند.^{۸۷۲} مذهب زیدیه با قیام یحیی در نواحی شرقی در ایران ادامه پیدا کرد و چندی نپایید که یحیی در سال ۱۲۵ ق، در هجده سالگی به دار آویخته شد.^{۸۷۳} اما نهضت آنان ادامه یافت، فرقه‌های متعددی از آن پدید آمد و هریک، در پاره‌ای از عقاید

^{۸۶۹} (۲). فرهنگ فرق اسلامی، ص ۲۱۴-۲۱۹.

^{۸۷۰} (۳). همان، ص ۲۱۸.

^{۸۷۱} (۴). صحیفه کامله سجادیه، ص ۱۶.

^{۸۷۲} (۱). همان، ص ۱۷.

^{۸۷۳} (۲). عمدة الطالب، ص ۲۵۹.

به افراط و تفریط گراییدند و امام صادق (ع) با بسیاری از ایشان به سختی مقابله و ابو الجارود را لعنت کرد.^{۸۷۴} امامت زیدیه پس از یحیی، به محمد و ابراهیم از نوادگان امام حسن (ع) رسید.

۲-۴. قیام محمد نفس زکیه

عباسیان با طرح براندازی حکومت اموی با کمک علویان، شیعیان و همه مخالفان اموی، جبهه متحد ضد اموی را تشکیل دادند و با رهبری خویش، به مبارزه‌های پنهانی روی آوردند. آنها، داعیان خویش را به همه طرف فرستادند و با شعار رضای آل محمد (ص) برای شخصی از اهل بیت (ع) از همگان بیعت ستاندند. بیشتر مخالفان امویان و دوستداران اهل بیت (ع)، زیر رایت فرزندان عباس درآمدند. بزرگان ایشان در انجمن جابیه، در حضور بنی هاشم با محمد بن عبد الله با عنوان مهدی بیعت کردند و براساس تفاهمهای به عمل آمده، آن شخص نامعلوم و موعود همو بود که می‌بایست به خلافت می‌رسید، اما عباسیان که از این شعار، پوششی برای دستیابی به مقاصد خویش استفاده کرده بودند، خلافت را به نام خویش رقم زدند و تیغ آخته خویش را از دل امویان برداشته و بر گردن علویان در کشیدند.

نفس زکیه، از بیعت با سفاح امتناع ورزید.^{۸۷۵} فاصله زمانی آغاز خلافت عباسی (۱۳۲ ق) تا قیام نفس زکیه (۱۴۵ ق) مدت طولانی و خوبی بود که وی به تبلیغات ضد عباسیان پرداخته، هواداران بسیاری از مردم و اشراف و بزرگان مکه و مدینه را به خویش متمایل کند و حمایت مادی و معنوی فراگیری، حتی از میان فقیهان مذاهب دیگر، نظیر مالک بن انس، پیشوای بزرگ مالکی برخوردار گردد. مالک فتوایی بر نقض بیعت مردم با منصور صادر کرد؛ زیرا به عقیده او، چون منصور به زور از مردم بیعت ستانده بود، پیمانش باطل و غیرقابل اعتماد بود.^{۸۷۶}

ص: ۲۵۴

محمد با تصرف مدینه، مبارزه‌های جدی خویش را آغاز کرد. برادرش ابراهیم بصره را گرفت و بصریان در اطاعت وی درآمدند و ابو حنیفه او را تأیید کرد. نزدیک بود که این دو برادر عراق را از دست منصور خارج کنند که او با اعزام سپاهی، با آن دو درگیر شد و در مدت زمان حدود دو ماه، آن دو را یکی پس از دیگری در دو محل از پای درآورد.

گرچه نفس زکیه از حمایت فقیهان دیگر مذاهب برخوردار شد، اما از تأیید و حمایت امام صادق (ع) محروم ماند. از آغاز فعالیتهای عباسیان، امام از توطئه ایشان مطلع بود و پسر عموهایش را از همراهی و همکاری با آنان بیم می‌داد و خطرهای احتمالی، بلکه قطعی ورود به این صحنه از مبارزه‌ها را به ایشان یادآور شده بود. محمد که از بیعت فرزندان عباس با خویش مغرور و سرمست بود، از امام به بیعت دعوت کرد و پدرش عبد الله به آن اصرار ورزید. هنگامی که آنها با امتناع امام مواجه شدند و هشدارهای امام را شنیدند، آن حضرت (ع) را به حسادت متهم کردند و از خود راندند و نصایح امام را نادیده گرفتند.

۳-۴. پیدایش فرقه اسماعیلیه

^{۸۷۴} (۳). فرهنگ فرق اسلامی، ص ۱۳۴ و ۲۱۶.

^{۸۷۵} (۴). الکامل فی التاریخ، ج ۵، ص ۵۱۳.

^{۸۷۶} (۵). تاریخ الطبری، ج ۶، ص ۱۹۰.

اسماعیل بن جعفر فرزند بزرگ امام صادق (ع) در زمان حیات پدر درگذشت. براساس فرضیه امامت فرزند بزرگ، عده‌ای از شیعیان او را پس از امام صادق (ع) امام دانسته، گفتند:

او زنده و همان مهدی موعود و امام است. به این دسته «اسماعیلیه خالصه» می‌گویند.^{۸۷۷} برخی هم مرگ او را پذیرفته و ادعا کردند او به فرزندش محمد وصیت کرده و امام صادق (ع) امر ولایت را به محمد سپرد؛^{۸۷۸} زیرا امامت از برادر به برادر دیگر منتقل نمی‌شود و این موضوع، تنها درباره امام حسن و امام حسین (ع) بوده است و به همین دلیل، باوجود امام سجّاد (ع) امامت به محمد بن حنفیه نرسید. این فرقه به «اسماعیلیه مبارکیه» شهرت یافته‌اند.^{۸۷۹}

اسماعیلیه را با نام‌های سبعیه، باطنیه، قرامطه، مزدکیه، مبارکیه، نزاریه، مستعلویه،

ص: ۲۵۵

تعلیمی، ملاحظه و خطاییه می‌شناسند.^{۸۸۰} آنان نیز به فرقه‌ها و شعبه‌هایی تقسیم شدند. بعدها قرامطه در بحرین و فاطمیان در مصر با گرایش به اسماعیلیه ظهور کردند. این فرقه، بیشتر رویکرد سیاسی داشت و در پاره‌ای از اندیشه‌های کلامی به غلو متمایل بود و تاریخ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشت.

امام صادق (ع) با بنیان‌گذاران این فرقه به مبارزه برخاست. آن حضرت، جمعی از بزرگان شیعه، حتی حاکم مدینه را بر مرگ اسماعیل گواه گرفت و گواهی فوت نوشتند تا جلوی معتقدان به حیات او را بگیرند و خود به صراحت به امام موسی کاظم (ع) وصیت کرد. البته این فرقه، پس از شهادت امام صادق (ع) شکل رسمی به خود گرفت. اصول اعتقادات ایشان در مباحث خلقت عالم باطن و ظاهر، امامت و نبوت در حیظه عوالم باطن و ظاهر، ادوار هفتگانه نبوت و مراتب چهارگانه امامت^{۸۸۱}، خاتمیت پیامبر (ص)، باطنیگری، تأویل و غیره است. این فرقه، به انشعابات زیادی مبتلی شد و در دوره‌های بعدی، تغییراتی در عقاید ایشان پدید آمد.

۴-۴. علل عدم قیام امام صادق (ع)

نظیر این سؤال را در مباحث گذشته در مورد امام سجّاد (ع) داشتیم و در مورد امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نیز می‌توانیم علل پرهیز آنان را از فعالیتهای تند سیاسی طرح کنیم.

^{۸۷۷} (۱). اشعری، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، ص ۸۰؛ نوبختی، فرق الشیعه، ص ۶۸.

^{۸۷۸} (۲). فرق الشیعه، ص ۶۸.

^{۸۷۹} (۳). همان، ص ۶۷-۶۹؛ المقالات و الفرق، ص ۸۱-۸۳؛ اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ص ۲۶-۲۷؛ الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۹. ابوانف به استناد نظریه ابو یعقوب سجستانی در اثبات النبوات بر این عقیده است که مبارک، نام خود اسماعیل بوده است. این مطلب در نامه عبید الله مهدی مؤسس دولت فاطمیان مصر به اسماعیلیان یمن که مندرج در کتاب الفرائض و حدود الدین تألیف جعفر بن منصور، تأکید شده است.

دفتری، فرهاد، تاریخ و عقاید اسماعیلیه، ص ۱۱۴-۱۱۵

^{۸۸۰} (۱). الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۲.

^{۸۸۱} (۲). امام مقیم، امام اساس، امام مستقر و امام مستودع. برای اطلاع بیشتر ر. ک: فرق و مذاهب کلامی، ص ۷۳ به بعد.

شرایط و مقتضیات زمان به گونه‌ای بود که امام، با توجه به کمی و محدودیت یاران و شیعیان حقیقی در راه انتخاب بهترین گزینه و مطمئن‌ترین راه برای رسیدن به هدف مقدس خویش گام برمی‌داشتند. گرچه به نظر می‌رسید آمار جمعیتی شیعیان زیاد است، اما آنان مواضع یکسانی نداشتند و اختلافات آنان بیش از توافقاتشان بود. در کتاب کافی در باب «در کمی تعداد مؤمنان»^{۸۸۲} گزارشی از شکوه و گلایه امام از اندکی یاران حقیقی آورده شده است. راوی گوید: از امام همین سؤال را پرسیدم که چرا قیام نمی‌کنید؟ فرمود: اگر یارانی داشتم، قیام می‌کردم. راوی گمان می‌کند یارانی حدود یک صد هزار یا دویست هزار نفر مراد امام است، ولی امام با اشاره به تعداد گوسفندانی که در نزدیکی آنان بود، فرمود: اگر این تعداد یار وفادار و پا در رکاب داشتم، بر من واجب بود که قیام کنم.^{۸۸۳}

از سوی دیگر، گرایشهای کلامی و تنوع جریانهای فکری نظیر زیدی، کیسانی، امامی و

ص: ۲۵۶

غلات رو به گسترش بود. احساس می‌شد اساس اسلام در خطر است و این مدعیان بی‌مایه، بیش از آنکه برای حکومتها خطرناک باشند، برای اسلام خطر ساز بودند و پاسداری از آیین و جلوگیری از انحراف و بدعتها و حفظ مرزها، ارزشها، معارف و دانشهای اسلامی، جبهه جدیدی از جهاد مقدس علمی و فرهنگی را گشوده بود و امام فرماندهی جهاد در این جبهه را بر رهبری قیام مسلحانه ترجیح داد و با تمام قوا ایستاد و پیروزمندانه از آن خارج شد.

امام (ع) سربازانی تربیت کرد که هرکدام فرماندهی جبهه بزرگی از میدانهای فرهنگی را به عهده گرفتند و حیات دوباره اسلام، موهون تلاشها و کوششهای بی‌دریغ آنان است.

دورنمای کلی اوضاع و شرایطی که امام را به انتخاب اقدامات علمی سوق داد، از این قرار است:

۱. شرایط سیاسی برای حضرت فراهم نبود. سایه و وحشت و ترس از کشته شدن بر مردم حاکم بود و آمادگی مبارزه را از دست داده بودند؛

۲. محدودیت یاران و شیعیان حقیقی؛

۳. حفظ شیعیان و پیروان از مرگ و هلاکت و پرهیز از داخل کردن آنان در فتنه‌هایی که نامعلوم و بی‌سر و ته بود، درست مثل امام حسن (ع) که حفظ جان شیعیان را علت صلح بیان کرد؛

۴. تنوع و گسترش جریانهای فکری؛

۵. حرکت علمی، بهترین جایگزین برای حرکت سیاسی محکوم به شکست بود؛

^{۸۸۲} (۳). الکافی، ج ۲، ص ۲۴۲.

^{۸۸۳} (۴). همان، حدیث ۴.

۶. امام که آگاه‌ترین مردم به مصالح عمومی است با توجه به عواقب امور موضع‌گیری می‌کند و امام صادق (ع) نیز مطابق شرایط و مقتضیات زمان خود عمل کرد؛

۷. قیامها و انقلابها که به دگرگونی سیاسی می‌انجامد، به دنبال دگرگونی اجتماعی و به تبع آن است و حرکتی که هردو تغییر سیاسی و اجتماعی را باعث شود، موفق است.

سیاست مشت آهنین و خشونت عباسیان، منازعان سیاسی را خفه کرده و سر جایشان نشانده بود. آنان به چاکران سراپاگوش خویش نیز اعتنا نداشتند و کارگرانی چون ابو مسلم و ابو سلمه را که حکومت عباسیان مرهون خدمات ایشان بود، به سادگی از سر راه برداشتند.

امام (ع)، بهترین راه را انتخاب کرد و در یک نزاع سراسر مکتبی که نزدیک بود اساس اسلام از بین برود، به حفظ آیین و کیش پرداخت و مذهب راستین تشیع، مرهون فعالیت علمی آن امام همام است.

ص: ۲۵۷

خلاصه

دوران امام صادق (ع) از نظر سیاسی دوره ضعف و تزلزل امویان و گسترش شورشها، قیامها، جنگها و نبردها و فروپاشی و پیدایی حکومتها، و دوره ظهور گرایشهای مذهبی گوناگون و نحله‌های انحرافی نظیر غلات، ملحدان و زندیقان بود. در این دوران که آزادی سیاسی و مذهبی در حد گسترده‌ای وجود داشت، ارتباطات فرهنگی با فرهنگهای بیگانه معمول گشت و مناسبات و اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی در حال دگرگونی و تغییرات جدی و اساسی بود.

سفاح در دوره چهار ساله خلافتش، برخورد تندی با شیعیان نکرد و شاید به دلیل دوری امام صادق (ع) از صحنه فعالیت سیاسی و مبارزاتی، آن حضرت شیوه تقیه را پیشه ساخته و آن را به دیگران نیز سفارش کرد. با آنکه تقیه راهکار مناسبی برای دور بودن از آسیبهای اجتماعی و سیاسی بود، اما هیچ‌یک از امامان (ع) در اثبات حقانیت خویش در مسأله امامت تقیه نکردند و در اظهار آن کوتاهی نورزیدند.

امام که پرچمدار اسلام ناب و تبیین‌کننده فرهنگ تشیع و مجدد حیات اسلام بود، از شرایط آشفته سیاسی برای تأسیس دانشگاه جعفری و تربیت هزاران شاگرد در علوم مختلف استفاده کرد و در برابر مذاهب دیگر ایستاد؛ از این رو، مذهب تشیع، به مذهب جعفری شهرت یافت. وسعت دانشگاه امام صادق (ع) از نظر تعداد زیاد شاگردان و عدم انحصار آنان به شیعیان و پراکندگی آنان که از شهرهای نیشابور، کوفه، بصره، واسط، حجاز و دیگر مناطق گردهم آمده بودند، قابل توجه است. ظهور شیعه به عنوان یک مذهب کلامی مستقل در عصر امام صادق (ع)، با ظهور متکلمانی چون هشام بن حکم، مؤمن طاق، هشام بن سالم و ... امکان‌پذیر شد.

دورنمای کلی اوضاع و شرایطی که امام را به انتخاب اقدامات علمی سوق داد چنین بود:

۱. به دلیل اختناق حاکم، مردم آمادگی برای مبارزه را از دست داده بودند؛

۲. محدودیت یاران و شیعیان حقیقی؛

۳. حفظ شیعیان و پیروان از مرگ و پرهیز دادن از ورود در فتنه‌های نامعلوم، نظیر دلایل صلح امام حسن (ع)؛

۴. تنوع و گسترش جریانهای فکری و بروز انحرافهای اندیشه‌ای؛

۵. موضع‌گیری مناسب امام با توجه به شناخت و رعایت مصالح عمومی و شرایط و مقتضیات زمان؛

ص: ۲۵۸

۶. قیامها و انقلابها که به دگرگونی سیاسی می‌انجامد، پیامد دگرگونی اجتماعی است و حرکتی که هردو تغییر سیاسی و اجتماعی را باعث شود، موفق می‌گردد؛

۷. حرکت علمی، بهترین جایگاه برای حرکت سیاسی محکوم به شکست بود.

امام بهترین راه را انتخاب کرد و در یک نزاع سراسر مکتبی که نزدیک بود اساس اسلام از بین برود، به حفظ آیین و کیش پرداخت و مذهب راستین تشیع، مرهون فعالیت علمی امام صادق (ع) است.

محورهای مطالعاتی

۱. چرا امام صادق (ع) موضع‌فعالی در مسائل سیاسی - به‌ویژه در مناقشات اموی و عباسی - اتخاذ نکردند؟

۲. اصول چهارصدگانه (اربعمأة) و اهمیت آن در تاریخ تشیع چیست؟

۳. آیا امامان دنبال تشکیل حکومت بودند یا خیر؟

۴. آیا تشکیل حکومت اسلامی براساس تعالیم صحیح اسلام به رهبری امامی معصوم یک تکلیف بوده است یا خیر؟

۵. از دیدگاه امامان شیعه (ع) مبارزات سیاسی اولویت داشته است یا فعالیتهای علمی - فرهنگی؟

۶. اساسا ملاکهای تعیین‌کننده نوع فعالیتهای سیاسی یا فرهنگی چیست؟

۷. چه موانعی مجوز عبور از حوزه‌ای به حوزه دیگر است؟

۸. آیا کم‌رنگ شدن فعالیت سیاسی امامان، دلیل کم‌اهمیت بودن آن است؟

۹. آیا تفاوتی که در عملکرد برخی از امامان با یکدیگر مشاهده می‌شود، توجیه‌پذیر است یا خیر؟ چگونه؟

۱۰. آیا از منظر تاریخی، تاریخ تشیع آن قدر شفاف و روشن است که شیعیان بتوانند راه مبارزه را بجویند و الگوی خویش را در انتخاب هریک از فعالیت‌های سیاسی یا فرهنگی بیابند؟

ص: ۲۵۹

فصل دهم تشیع در دوره امام کاظم (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام کاظم (ع)

هفتمین پیشوای شیعه امامیه، حضرت موسی بن جعفر (ع) در سال ۱۲۸ ق، در محلّی به نام «ابواء» بین مکه و مدینه^{۸۸۴} به دنیا آمد و در سال ۱۸۳ ق،^{۸۸۵} در زمان هارون الرشید، حاکم ستمگر عباسی در زندان سندی بن شاهک در بغداد مسموم شد و به شهادت رسید.^{۸۸۶} نام مادر آن حضرت را «حمیده البربریه»^{۸۸۷} یا «حمیده الاندلسیه» و کنیه‌اش را «لؤلؤة» گفته‌اند.^{۸۸۸}

کنیه آن حضرت را «ابو الحسن»، «ابو ابراهیم» و «ابو علی»^{۸۸۹} و القاب ایشان را صابر، امین، عبد صالح، کاظم و ... ذکر کرده‌اند که به خاطر شکیبایی و فرونشاندن خشم خویش در برابر دشمنان، به «کاظم» شهرت بیشتری یافته است.^{۸۹۰}

امام کاظم (ع) پس از شهادت پدر بزرگوارش امام صادق (ع)، در سال ۱۴۸ ق، به امامت رسید^{۸۹۱} و راه پدر را که گسترش علوم و معارف دینی استوار بود، ادامه داد. ایشان به این دلیل که هر قیام و اقدامی برضد حکومت عباسی، به مصلحت شیعیان و اقتضای آن زمان نبود، بهترین راه مبارزه را نشر و تحکیم پایه‌های اعتقادی و علمی جامعه اسلامی تشخیص داد و به‌گونه‌ای شایسته در این مسیر گام برداشت و تشیع امامیه را محافظت و رهبری نمود.

۲. امام کاظم (ع) و حاکمان

امام کاظم (ع) در دوران امامتش که از حدود بیست سالگی ایشان آغاز شد، با چهار خلیفه عباسی معاصر بوده است؛ از سال ۱۴۸ تا ۱۵۸ ق، با منصور، از سال ۱۵۸ تا ۱۶۹ ق، با

ص: ۲۶۰

^{۸۸۴} (۱). حموی، یاقوت بن عبد الله، معجم البلدان، ج ۱، ص ۹۲.

^{۸۸۵} (۲). شهادت ایشان را سال ۱۸۶ ه. نیز گفته‌اند ر. ک: ابن شهر آشوب، محمد بن علی، مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۲۴.

^{۸۸۶} (۳). مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۲۱۵.

^{۸۸۷} (۴). همان.

^{۸۸۸} (۵). مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۲۳.

^{۸۸۹} (۶). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۱۵.

^{۸۹۰} (۷). مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۲۳.

^{۸۹۱} (۸). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۱۵.

مهدی، از سال ۱۶۹ تا ۱۷۰ ق با هادی و از سال ۱۷۰ تا ۱۸۳ ق، یعنی زمان شهادت آن حضرت با هارون الرشید که در طول این دوران، به‌ویژه در زمان هارون الرشید به‌گونه‌های مختلف مورد آزار بود و در حبس قرار گرفت.

۱-۲. منصور عباسی

منصور در تثبیت حکومت خود از هیچ‌کاری روی‌گردان نبود و هرکس را که بنای مخالفت با او داشت، سرکوب کرده یا به قتل می‌رسانید. وی در این راه حتی از آزار «ابو حنیفه» و حبس او دریغ نکرد.^{۸۹۲} او بیش از صد تن از علویان را بدون هیچ‌گناه و شاید فقط به خاطر علوی بودن به قتل رسانده، پیکرشان را محبوس کرده بود، در حالی‌که در کنار هریک از آنان، نوشته‌ای قرار داشت که نام و نسب فرد کشته شده در آن ذکر شده بود و هیچ‌کس نیز از این امر اطلاع نداشت تا آنکه پس از مرگ او، همگان از آن آگاهی یافتند.^{۸۹۳} منصور پس از شهادت امام صادق (ع) به منظور یافتن جانشین آن حضرت، نامه‌ای به والی خود در مدینه نوشت و از او خواست تا جانشین آن حضرت را به قتل رساند، اما با هوشیاری و تدبیر مناسب امام صادق (ع) که در نوشته‌ای، پنج نفر را وصی خود قرار داده بود، منصور دچار سردرگمی شد و فرمان او عملی نگردید.^{۸۹۴} با این همه، واکنش وی پس از امام صادق (ع) نشان از دشمنی عمیق او با خاندان پیامبر (ص) دارد.

باتوجه به ویژگی منصور و شناختی که امام کاظم (ع) از وی داشت، آن حضرت در طول دوران ده ساله آغازین امامتش که با منصور معاصر بود، بیشتر به برگزاری جلسات علمی و پرسش و پاسخ برای شیعیان مبادرت ورزید؛ چرا که پس از دوران منصور و مهدی عباسی، امام کاظم (ع) در حبس و مورد فشار و آزار حکومت عباسی قرار داشت و طبعاً مجال برای برگزاری جلسات و فعالیت‌هایی از این دست نبود.

۲-۲. مهدی عباسی

پس از منصور، پسرش مهدی عباسی روی کار آمد. وی ابتدای کارش را با اعمال شایسته‌ای چون آزاد کردن همگان از زندان، بازگرداندن اموال ضبط شده توسط پدرش به صاحبان آنها

ص: ۲۶۱

و تقسیم بیت المال بین مردم آغاز کرد،^{۸۹۵} اما چیزی نگذشت که با روی آوردن به خوشگذرانی و زیاده‌روی در آن، بی‌لیاقتی خود را اثبات نمود و بر مردم بسیار سخت گرفت. از سوی دیگر، مهدی عرصه را بر علویان تنگ نمود و بر

^{۸۹۲} (۱). سیوطی، جلال‌الدین، تاریخ الخلفاء، ص ۳۱۵.

^{۸۹۳} (۲). حسنی، هاشم معروف، سیرة الأئمة الاثنتی عشر، ج ۲، ص ۳۲۴.

^{۸۹۴} (۳). کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۳۷۱.

^{۸۹۵} (۱). یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۳۹۴.

آنها سخت گرفته، دشمنی‌اش را با شدت هرچه تمام‌تر اظهار کرد؛ دشمنی او چنان بود که حتی اظهار عقیده شخصی دیگران را نیز بر نمی‌تافت.^{۸۹۶}

مهدی، نخستین خلیفه‌ای بود که امام کاظم (ع) را به بغداد فراخواند و به زندان سپرد. با آنکه وی چندی بعد به دنبال یک رؤیا آن حضرت را آزاد کرد،^{۸۹۷} ولی به نظر می‌رسد این اقدام او، بهانه‌ای برای آزاد ساختن امام و در امان ماندن از تبعات آن بوده باشد؛ زیرا این عمل هم از جسارت‌های مهدی به آن حضرت چیزی نکاست.

از برخوردهای جالب امام کاظم (ع) در زمان مهدی عباسی، جریانی است که برخی تاریخ‌نگاران درباره تعیین حدود فدک از سوی آن حضرت نقل کرده‌اند. گفته‌اند زمانی که مهدی به خیال خود ردّ مظالم می‌نمود، امام کاظم (ع) از او پرسید: چرا آنچه به ستم از ما گرفته شده است به ما نمی‌دهی؟ مهدی پرسید: آن چیست؟ آن حضرت با توضیح ماهیت فدک و چگونگی اختصاص آن به رسول خدا (ص)، به غضب آن توسط خلیفه دوم اشاره کرد و مهدی از آن حضرت خواست تا حدود فدک را مشخص نماید تا آن را به ایشان برگرداند، اما هنگامی که امام حدود فدک را مشخص نمود، مهدی گفت: این مقدار زیاد است؛ درباره آن فکر می‌کنم.^{۸۹۸}

۳-۲. هادی عباسی

پس از مهدی، پسرش هادی عباسی جانشین وی شد. با آنکه حکومت هادی تنها اندکی بیش از یک سال دوام داشت، اما او در همین مدت کوتاه، به تعقیب طالبیان پرداخت و آنان را به شدت ترسانید و حقوق و بخششهایی که پدرش مهدی به آنان می‌داد، قطع کرد و به

ص: ۲۶۲

اطراف نامه نوشت تا آنها را دستگیر کرده و نزد او بفرستند.^{۸۹۹} این سختگیری‌ها، زمینه‌ساز قیام فحّ شد که پس از این خواهد آمد.

۴-۲. هارون الرشید

الف) برخوردهای آغازین هارون با امام کاظم (ع)

^{۸۹۶} (۲). تا آنجا که گفته‌اند «قاسم بن مجاشع تمیمی» هنگام وفات، وصیت کرد و پس از او وصیت‌نامه را نزد مهدی بردند، او وصیت‌نامه را خواند و چون دید قاسم پس از اقرار به توحید و پیامبری رسول خدا (ص) به جانشینی امام علی (ع) برای پیامبر (ص) شهادت داده است، وصیت‌نامه را به سویی پرتاب کرد و به آن نگاه نکرد. ر.ک:

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۶، ص ۸۴.

^{۸۹۷} (۳). خطیب بغدادی، احمد بن علی، تاریخ بغداد أو مدینة السلام، ج ۱۳، ص ۳۱.

^{۸۹۸} (۴). طوسی، محمد بن حسن، التهذیب، ج ۴، ص ۱۴۹.

^{۸۹۹} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴.

هارون در اوایل حکومت خود، چندان مزاحم امام کاظم (ع) و شیعیان نمی‌شد. اگرچه بارها آن حضرت را احضار کرد، اما با مسالمت و احترام با آن حضرت برخورد می‌نمود و بعید نیست که تقیه و احتیاط امام کاظم (ع) هارون را به رفتاری این‌گونه وادار کرده باشد؛ چرا که آن حضرت در موردی که مأمور هارون برای بردن ایشان آمده بود، تصریح می‌کنند که اجابت دعوت هارون، با استناد به حدیثی از رسول خدا (ص) از روی تقیه است.^{۹۰۰}

به هر صورت، این دوران چندان طول نکشید و هارون سختگیری‌های خود را در مورد علویان و امام کاظم (ع) آغاز کرد و بر شدت آن افزود. وی چنان کینه شیعیان و به‌ویژه طالبیان را به دل گرفته بود که وجود آنان را تحمل نمی‌نمود و بدین سبب، سوگند خورده بود که خاندان و فرزندان ابو طالب و شیعیانشان را خواهد کشت.^{۹۰۱} البته متوکل در این جنایت شهرت دارد.^{۹۰۲} هارون که از سویی از توجه شیعیان به امام کاظم (ع) در خشم بود و از سویی دیگر، فرستادن هدایا، خمس، زکات و موارد دیگر را برای آن حضرت تحمل نمی‌کرد و تصور می‌کرد این توجه به امام کاظم (ع)، زمینه‌ساز سقوط حاکمیتش خواهد بود، سرانجام تصمیم بر دستگیری و حبس امام کاظم (ع) گرفت و آن حضرت را به شهادت رساند.

ب) دستگیری و حبس امام کاظم (ع)

اگرچه پیش از این نیز امام کاظم (ع) مورد آزار و حبس قرار گرفته و به فاصله اندکی آزاد شده بود، اما دستگیری و حبس آن حضرت در زمان هارون و سرانجام شهادت ایشان در زندان را باید از سیاه‌ترین روزهای حکومت هارون برشمرد.

هارون با این تصور که هر حرکت و قیامی به منزله اقدام برضد دستگاه خلافت عباسی

ص: ۲۶۳

است و از سوی شیعیان سازماندهی می‌شود، کانون رهبری شیعیان، یعنی امام کاظم (ع) را هدف قرار داد و در طول چهارده سال پایان عمر آن حضرت، ایشان را آدمی آسوده نگذاشت.

البته نخستین تاریخ ثبت شده از دستگیری و حبس امام کاظم (ع) در زمان هارون الرشید، به سال ۱۷۹ ق، است که هارون به حج رفت و در طی جریانی که تاریخ‌نگاران آن را به تفصیل آورده‌اند، آن حضرت را دستگیر کرده، ابتدا به بصره و پس از آن به بغداد برد^{۹۰۳} و سرانجام در زندان سندی بن شاهک به شهادت رساند. ضمن آنکه شیخ مفید، عامل شهادت ایشان را حسد بردن یحیی بن خالد برمکی به جعفر بن محمد بن اشعث - که از معتقدان به امامت بود - می‌داند و ماجرای آن را آورده است.^{۹۰۴}

^{۹۰۰} (۲). صدوق، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۷۶.

^{۹۰۱} (۳). اصفهانی، ابو الفرج علی بن حسین، الأغانی، ج ۵، ص ۲۲۵.

^{۹۰۲} (۴). طوسی، محمد بن حسن، الأمالی، ص ۳۲۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۳، ص ۲۲۰.

^{۹۰۳} (۱). الکافی، ج ۱، ص ۵۴۳؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۳.

^{۹۰۴} (۲). همان، ج ۲، ص ۲۳۷.

۱-۳. قیام شهید فحّ

سختگیری‌های دستگاه خلافت در مورد شیعیان، به‌ویژه علویان، برخی از آنان را بر آن داشت تا به قیام برضد حکومت عباسی دست زنند که از آن شمار، قیام حسین بن علی مشهور به صاحب فحّ در سال ۱۶۹ ق، است.

یعقوبی علت این قیام را اصرار حکومت عباسی بر دستگیری طالبیان می‌داند که باعث شد آنان به سوی حسین بن علی رفته و از او بخواهند تا قیام نماید، اما وی به همراهی آنان اطمینان نداشت. از این رو، اگرچه تعداد بسیاری از کسانی که به حج آمده بودند با او بیعت کردند، اما کمتر از پانصد تن با او همراهی کردند. آنها در سرزمین فحّ با سپاهیان هادی روبه‌رو شدند و بیشتر آنان نیز پراکنده گردیدند و حسین بن علی به همراه عده‌ای به شهادت رسیدند. دایی او ادريس بن عبد الله به سوی مغرب اقصی رفت و بر منطقه‌ای نزدیک اندلس به نام فاس دست یافت، اما چنانکه اهل مغرب گفته‌اند، هادی عباسی کسی را فرستاد تا سمی در مسواک ادريس قرار داده او را به شهادت رساند. پس از وی، پسرش ادريس بن ادريس جانشین وی شد که حکومت آنان تا زمان یعقوبی ادامه داشته است.^{۹۰۵}

الف) امام کاظم (ع) و شهید فحّ

در اینکه صاحب فحّ، حسین بن علی، و قیام او چه مقدار با امام کاظم (ع) ارتباط داشته و

ص: ۲۶۴

به‌ویژه نظر آن حضرت درباره وی و قیامش چیست، نظراتی مطرح شده است. بنابر نقلی، هادی عباسی پس از قیام صاحب فحّ، امام کاظم (ع) را متهم کرد که آن حضرت دستور قیام را صادر نموده و صاحب فحّ بدون نظر ایشان اقدامی نمی‌کند. بر این مبنا، تصمیم بر قتل امام کاظم (ع) گرفت، که البته مرگش فرارسیده و موفق به این کار نشد.^{۹۰۶}

آنچه درست تر می‌نماید، این است که اگرچه امام کاظم (ع) در این قیام شرکت نکرد و از صاحب فحّ خواست که امام را به شرکت در این قیام فرخواند، اما وی را از قیام نهی نکرد و از حرکت باز نداشت، بلکه فرجام این قیام را به او نمایاند و فرمود که وی و یارانش در این حرکت به شهادت خواهند رسید.^{۹۰۷} به علاوه آنکه پس از شهادت وی نیز هنگامی که سرهای شهیدان فحّ را در مجلسی که امام کاظم (ع) نیز در آن مجلس حضور داشت، آن حضرت، با سوگند به خداوند، بر شایستگی، ایمان، عبادت و صفات دیگر صاحب فحّ تأکید کرد^{۹۰۸} که این نشان‌دهنده عدم انحراف صاحب فحّ از راه راست است. اما اینکه چرا امام کاظم (ع) در این قیام شرکت نکرد، شاید بدان جهت باشد که از سرانجام کار آگاه بود و

^{۹۰۵} (۳). تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۰۴-۴۰۵.

^{۹۰۶} (۱). مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

^{۹۰۷} (۲). اصفهانی، ابو الفرج علی بن حسین، مقاتل الطالبیین، ص ۲۹۸.

^{۹۰۸} (۳). همان، ص ۳۰۲.

می‌دانست شرایط به‌گونه‌ای نیست که قیام در آن زمان ثمری داشته باشد و جز به کشته شدن شیعیان و یارانش نخواهد انجامید.

۲-۳. فرقه‌ها

پس از رحلت امام صادق (ع)، درباره ادامه امامت اختلاف‌نظری در بین شیعیان به وجود آمد و موجب پدید آمدن فرقه‌های گوناگونی شد که نوبختی آنها را این‌گونه برشمرده است:

الف) ناووسیه

نخستین فرقه‌ای که بلافاصله پس از رحلت امام صادق (ع) شکل گرفت، فرقه ناووسیه بود.

این فرقه به زنده بودن امام صادق (ع) تا ظهور حضرت مهدی (ع) اعتقاد داشته و رحلت امام صادق (ع) را باور نداشتند و این اعتقاد را به سخنی از آن حضرت مبنی بر جاودانگی خویش مستند می‌نمودند. این فرقه را به دلیل آنکه رئیس آنان «فلان بن فلان الناووس» یا «عجلان بن ناووس» بوده، ناووسیه خوانده‌اند.^{۹۰۹} هم‌چنانکه برخی آنان را منسوب به مردی به نام

ص: ۲۶۵

«ناووس» یا روستایی به نام «ناوسا» دانسته و آنان را بدین نام نهاده‌اند. این فرقه خیلی زود از بین رفت.^{۹۱۰}

ب) اسماعیلیه

فرقه‌ای دیگر گفتند پس از امام صادق (ع)، پسرش اسماعیل امام است و مرگ اسماعیل را در زمان پدرش انکار کردند و معتقدند اسماعیل نخواهد مرد تا آنکه قیام کند و بر زمین مسلط شود و او همان قائم است؛ زیرا پدرش به امامت او پس از خود اشاره کرده و مردم را پیرو او قرار داده است و چون امام جز سخن حق نمی‌گوید، پس هنگامی که امام صادق (ع) رحلت نمود، دانستیم که او راست گفته و اسماعیل نمرده و قیام خواهد کرد. اینان را اسماعیلیه خالص نیز می‌گویند که هنوز هم پیروانی دارند.^{۹۱۱}

ج) مبارکیه

فرقه سوم گمان کرده‌اند که پس از امام صادق (ع)، محمد پسر اسماعیل امام است و می‌گویند امامت در هنگام زنده بودن اسماعیل به او تعلق داشت و هنگامی که وی پیش از پدرش درگذشت، امام صادق (ع) محمد بن اسماعیل را امام قرار داد و جز این جایز نبود؛ چرا که امامت از برادر به برادر دیگر منتقل نمی‌شود، مگر درباره امام حسن (ع) و امام حسین

^{۹۰۹} (۴). نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، ص ۶۷.

^{۹۱۰} (۱). شهرستانی، محمد بن عبد‌الکریم، الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۸.

^{۹۱۱} (۲). فرق الشیعة، ص ۶۸.

(ع) و امامت فقط در فرزندان قرار می‌گیرد و برای دو برادر اسماعیل، یعنی عبد الله و موسی (کاظم «ع») حقی از امامت نیست، هم‌چنانکه برای محمد بن حنفیه با بودن علی بن الحسین (ع) حقی از امامت نبود. پیروان این اعتقاد به نام رئیسشان «مبارک»، مولای اسماعیل بن جعفر، به «مبارکیه» شهرت یافته‌اند. این فرقه نیز از بین رفت.^{۹۱۲}

د) سمطیه (سمیطیه)

فرقه چهارم، کسانی هستند که معتقدند پس از امام صادق (ع)، پسرش «محمد بن جعفر» امام است و این گروه نیز این اعتقاد را به روایتی از امام صادق (ع) مستند نموده‌اند. این فرقه نیز منسوب به رئیسشان یحیی بن ابی السمیط، سمطیه (السمیطیه)^{۹۱۳} یا منسوب به یحیی بن ابی سمیط، سمیطیه خوانده شده‌اند.^{۹۱۴}

ص: ۲۶۶

ه) فطحیه

فرقه پنجم، معتقدند پس از امام صادق (ع)، امامت برعهده عبد الله بن جعفر افطح است و این به خاطر آن بود که هنگام رحلت امام صادق (ع)، وی بزرگ‌ترین فرزندان آن حضرت بوده است. از این رو، به استناد حدیثی از امام صادق (ع) مبنی بر اینکه امامت متعلق به فرزند بزرگ امام است، امامت پس از امام صادق (ع) را حق عبد الله دانستند، به جز معدودی که حق را شناختند و با پرسش مسائلی از حلال و حرام عبد الله را آزمودند و دانشی نزد او نیافتند. این فرقه که به امامت عبد الله افطح اعتقاد داشتند، «فطحیه» نامیده شدند^{۹۱۵} و برخی نیز گفته‌اند آنان به سبب انتساب به رئیسشان از اهل کوفه به نام عبد الله بن فطیح، بدین نام شهرت یافته‌اند.^{۹۱۶}

و) امامیه

فرقه ششم معتقدند پس از امام صادق (ع)، پسرش موسی الکاظم (ع) امام است و منکر امامت عبد الله شده و ادعای امامت وی را خطا دانسته‌اند. بسیاری از بزرگان شیعه و اهل علم و دانش، بر امامت امام کاظم (ع) ثابت ماندند^{۹۱۷} و شیعه اثنی عشری همین گروه است.

سایر فرقه‌ها به جز اسماعیلیه از بین رفتند و شیعه اثنی عشری بیشترین پیرو را دارد.

۴. شخصیت‌های شیعی معاصر با امام کاظم (ع)

^{۹۱۲} (۳). همان، ص ۶۹.

^{۹۱۳} (۴). همان، ص ۷۷.

^{۹۱۴} (۵). الملل و النحل، ج ۱، ص ۱۴۸.

^{۹۱۵} (۱). أفتح، در زبان عربی به معنای پهن است و عبد الله را به علت پهن بودن سر یا پایش افطح می‌گفتند. ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، (فطح).

^{۹۱۶} (۲). فرق الشیعه، ص ۷۸.

^{۹۱۷} (۳). همان، ص ۷۹.

در دوران امام کاظم (ع)، شخصیت‌های بزرگی حضور داشتند که عده‌ای از آنها از یاران آن حضرت به شمار می‌آمدند و گروهی دیگر، از شاگردان و راویان ایشان بودند و روایات بسیاری از آن حضرت نقل کرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

۱- ۴. علی بن یقطين

وی از شیعیان مورد اعتماد و بزرگوار امام کاظم (ع) و دارای جایگاه برجسته‌ای در بین شیعیان بود.^{۹۱۸} او وزارت هارون را به عهده داشت و از این منصب به نفع شیعیان استفاده می‌کرد. از این رو، هنگامی که از حضورش در دستگاه خلافت اظهار ناخرسندی نمود، امام کاظم (ع) او را از اولیای خدا دانست و ادامه کار وی را در منصب وزارت هارون مورد تأیید ص: ۲۶۷

قرار داد.^{۹۱۹} از توجه و محافظت‌های امام کاظم (ع) در مورد او داستان‌های جالب توجهی نقل شده است.^{۹۲۰} شیخ طوسی وی را از عالمان شیعه دانسته و کتابهایی بدو منسوب کرده است.^{۹۲۱}

۲- ۴. هشام بن حکم

شیخ طوسی او را از خواص امام کاظم (ع) می‌داند.^{۹۲۲} وی همان متخصص علم کلام و اصول عقاید است که مباحثه‌هایش با مخالفان شهرت دارد و کتابهایی درباره توحید، امامت، اصول عقاید شیعه، برخی موضوعات فقهی و نیز در رد نظرات ملحدان و مادی‌گرایان، نوشته است.^{۹۲۳} برخی درگذشت وی را در سال ۱۷۹ ق^{۹۲۴} و عده‌ای در سال ۱۹۹ ق، نقل کرده‌اند.^{۹۲۵}

۳- ۴. عبد الله بن یحیی کاهلی

وی از راویان امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) بود. پیش از وفاتش به حج رفت و خدمت امام کاظم (ع) رسید. آن حضرت او را به عمل خیر توصیه نمود و از مرگش خبر داد. عبد الله گریست و هنگامی که امام کاظم (ع) از علت

^{۹۱۸} (۴). طوسی، محمد بن حسن، الفهرست، ص ۹۱.

^{۹۱۹} (۱). طوسی، محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، ص ۷۳۱.

^{۹۲۰} (۲). همان، ص ۷۲۹-۷۳۳.

^{۹۲۱} (۳). الفهرست، ص ۹۱.

^{۹۲۲} (۴). همان، ص ۱۷۴.

^{۹۲۳} (۵). همان، ص ۱۷۴-۱۷۵.

^{۹۲۴} (۶). اختیار معرفة الرجال، ص ۵۲۶.

^{۹۲۵} (۷). نجاشی، ابو العباس، رجال النجاشی، ص ۴۳۳.

گریه‌اش پرسش نمود، پاسخ داد که به خاطر خبر مرگش می‌گرید. پس از آن امام کاظم (ع) وی را بشارت داد که از شیعیان آن حضرت است و به سوی نیکی می‌رود. عبد الله اندکی پس از این ماجرا درگذشت.^{۹۲۶}

۴-۴. حماد بن عیسی جهنی بصری

وی از چند امام روایت نقل کرده و تا زمان امام رضا (ع) می‌زیسته است.^{۹۲۷} او از امام کاظم (ع) خواست که در حق او دعا کند تا خداوند خانه، همسر، فرزند، خادم و حج هر سال را نصیبش فرماید و آن حضرت نیز دعا نمود و دعایش مستجاب شد. از این رو، وی پنجاه مرتبه به حج رفت و در حج پنجاه و یکم، در سال ۲۰۹ ق، در زمان امام جواد (ع) درگذشت.^{۹۲۸}

۵. شهادت امام کاظم (ع)

تقریباً تمامی منابع شیعی و بیشتر گزارشهای تاریخی غیرشیعی، حاکی از آن است که امام

ص: ۲۶۸

کاظم (ع) به شهادت رسیده است، اما در انگیزه و عامل شهادت ایشان اختلاف نظرهایی وجود دارد. یکی از دلایلی که شیخ مفید در سبب دستگیری و شهادت امام کاظم (ع) نقل کرده، حسادت یحیی بن خالد برمکی به جعفر بن محمد بن اشعث است؛ چرا که هارون پسرش امین را به جعفر بن محمد بن اشعث سپرده بود تا او را تربیت نماید و یحیی بن خالد حسادت ورزید و با خود گفت اگر خلافت به امین برسد، حاکمیت من و فرزندانم از بین خواهد رفت و چون جعفر بن محمد به امامت امام کاظم (ع) اعتقاد داشت، طبق گزارشهایی که نقل شده است، به حيله با جعفر بن محمد و احضار برخی از نزدیکان امام به بغداد و بدگویی از امام کاظم (ع) نزد هارون روی آورد تا آنکه زمینه‌های دستگیری و انتقال آن حضرت به بغداد و حبس ایشان در زندانهای مختلف را فراهم ساخت و سرانجام آن حضرت در زندان سندی بن شاهک مسموم شده، به شهادت رسید.^{۹۲۹}

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام کاظم (ع)، مواجهه ایشان با چهار خلیفه عباسی و حساسیت خلفا برای از میان بردن جانشین امام صادق (ع) به عنوان پرچمدار تشیع و اقداماتی که بدین منظور انجام شد، مانند حبس امام کاظم (ع) و در نهایت شهادت ایشان مطرح گردید.

پدید آمدن فرقه‌های مختلف که به اصل امامت معتقد بودند، اما در تعداد امامان و برخی اعتقادات اختلافاتی داشتند، به عنوان فرقه‌های شیعی و به وجود آمدن برخی قیامهای شیعی همچون قیام شهید فخ و نوع ارتباط آن با امام کاظم (ع)

^{۹۲۶} (۸). اختیار معرفة الرجال، ص ۷۴۵.

^{۹۲۷} (۹). همان، ص ۶۰۴-۶۰۵.

^{۹۲۸} (۱۰). همان، ص ۶۰۵.

^{۹۲۹} (۱). برای اطلاع از این گزارشها ر. ک: الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۳۷-۲۴۳؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۲۶.

و برخی از شخصیت‌های مهم شیعی معاصر آن حضرت که در حوزه علم و سیاست نقش داشتند، مطالب دیگر این فصل به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام کاظم (ع) در دوره‌های منصور، مهدی و هادی عباسی.

۲. نظر امام کاظم (ع) درباره شهید فخر و ارتباط ایشان با قیام وی.

۳. موقعیت امام کاظم (ع) در دوره خلافت هارون.

۴. معرفی فرقه‌های شیعی دوران امام کاظم (ع).

ص: ۲۶۹

فصل یازدهم تشیع در دوره امام رضا (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام رضا (ع)

هشتمین پیشوای شیعیان، امام علی بن موسی الرضا (ع) در سال ۱۴۸ ق، در مدینه به دنیا آمد^{۹۳۰} و در صفر سال ۲۰۳ ق، در ۵۵ سالگی به شهادت رسید.^{۹۳۱}

نام مادر آن حضرت را نجمه، تکتم، سکن نویبه، ام البنین،^{۹۳۲} اروی و خیزران ذکر کرده‌اند و گویا پس از ولادت امام رضا (ع) طاهره نامیده شده است^{۹۳۳} و لقبش را «شقراء» گفته‌اند.^{۹۳۴}

لقبهای آن حضرت را صابر، رضی، وفی، صدیق و رضا دانسته‌اند^{۹۳۵} که به «رضا» شهرت بیشتری دارد.^{۹۳۶}

۲. امام رضا (ع) و حاکمان

مدت امامت امام رضا (ع) بیست سال بوده که حدود ده سال نخست آن با خلافت هارون، حدود پنج سال با خلافت امین و حدود پنج سال پایانی آن با خلافت مأمون هم‌زمان بوده است.^{۹۳۷}

^{۹۳۰} (۱) الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۴۷؛ البته ولادت ایشان را در سال ۱۵۱ و ۱۵۳ نیز نقل کرده‌اند ر.ک: مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.

^{۹۳۱} (۲) همان.

^{۹۳۲} (۳) طبرسی، ابو علی فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۱۳.

^{۹۳۳} (۴) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.

^{۹۳۴} (۵) اربلی، أبو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح، کشف الغمّة، ج ۳، ص ۵۳.

^{۹۳۵} (۶) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۶۷.

^{۹۳۶} (۷) کشف الغمّة، ج ۳، ص ۵۳.

۱-۲. امام رضا (ع) و هارون

با آنکه بیشتر دوره امامت امام رضا (ع) با خلافت هارون معاصر بوده است، اما تاریخ‌نگاران برخورد تند و نامناسبی با آن حضرت گزارش نکرده‌اند و امام رضا (ع) در این دوران

ص: ۲۷۰

توانست به آسانی با شیعیان ارتباط داشته، با پاسخ به پرسشها و نشر معارف دینی، آنها را رهبری نماید، چنانکه خود به این وظیفه، به‌ویژه در دوران حضورشان در مدینه اشاره کرده‌اند.^{۹۳۸}

البته این سخن به معنای همراهی کامل هارون با امام رضا (ع) نیست، بلکه بدان معناست که هارون به دلیل تظاهر به بی‌طرفی در شهادت امام کاظم (ع) یا دلایل دیگر، درصدد آزار امام رضا (ع) و شیعیانش برنیامد و گویا آن حضرت نیز از این تصمیم هارون آگاه بود که وقتی برخی شیعیان از اظهار امامت ایشان به‌طور آشکار ترسناک بودند، فرمود: هارون بر من دست نخواهد یافت.^{۹۳۹} آن حضرت در روایات متعددی با اطمینان اعلام کرده‌اند که از ناحیه هارون به ایشان آسیبی نخواهد رسید؛^{۹۴۰} به علاوه چنانکه از روایتی برمی‌آید، هارون یک مرتبه امام را احضار نمود که به ایشان آزاری برساند، اما موفق نشد و خودش اعتراف کرد که من قصدی داشتم، اما خداوند قصد دیگری کرد.^{۹۴۱}

۲-۲. امام رضا (ع) و امین

آرام‌ترین دوره امامت امام رضا (ع) و شیعیان او، هم‌زمان با خلافت امین بوده است. در این زمان، درگیری‌های طولانی و جنجالی امین و مأمون آغاز شده و به اوج رسیده بود. از این رو، امین فرصت تعرض به امام رضا (ع) و شیعیان را نیافت و همین باعث شده بود شیعیان به آسانی و بیش از پیش با امام رضا (ع) ارتباط برقرار کرده، از دانش و رهبری‌های آن حضرت کمال استفاده را بنمایند و آن حضرت نیز بتواند با آرامش بیشتر، به گسترش و تحکیم مبانی اعتقادی و دینی شیعیان در نقاط مختلف سرزمین اسلامی مبادرت ورزد و حتی چنانکه خود آن حضرت فرموده‌اند، با آنکه خودشان در مدینه بوده‌اند، اما نامه‌ها و دستورهايشان در شهرهای دیگر نفوذ داشته است.^{۹۴۲}

۳-۲. امام رضا (ع) و مأمون

چنانکه از گزارش یعقوبی برمی‌آید، در سال ۱۹۸ ق، بیعت عمومی با مأمون صورت گرفته

ص: ۲۷۱

^{۹۳۷} (۸). تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۴۳۰ و ۴۴۲.

^{۹۳۸} (۱). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰ و ۱۴۴.

^{۹۳۹} (۲). الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۵۵.

^{۹۴۰} (۳). همان؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۳۹ - ۳۴۰.

^{۹۴۱} (۴). بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۶.

^{۹۴۲} (۵). همان، ص ۱۴۴.

است^{۹۴۳} و وی در ابتدا به گماردن کارگزاران و سامان دادن به امور حکومت پرداخته و مرکز خلافت خویش را مرو قرار داد، در حالی که می‌دانیم مقر خلفای پیش از او بغداد بود.

مأمون به سبب مشغله‌های فراوان ماه‌های نخستین خلافتش، در ابتدا با امام رضا (ع) کاری نداشت و آن حضرت نیز در مدینه به فعالیتهای فرهنگی، علمی و رهبری شیعیان اشتغال داشتند، اما طولی نکشید که مأمون از وجود امام رضا (ع) در مدینه احساس خطر کرد و تصمیم گرفت آن حضرت را به مرکز خلافت احضار نماید، تا از این راه ایشان را از نزدیک زیر نظر داشته باشد.

الف) دعوت امام رضا (ع) به خراسان

در مورد اینکه طرح احضار امام رضا (ع) از مدینه به مرو از سوی چه کسی بود، اختلاف نظر وجود دارد و اگرچه برخی منابع عامل این کار را فضل به سهل، وزیر مأمون دانسته‌اند،^{۹۴۴} اما بیشتر گزارشهای تاریخی، این حرکت را به شخص مأمون نسبت داده‌اند.^{۹۴۵}

به هر صورت، مأمون امام رضا (ع) را به مرو دعوت کرد و آن حضرت نخست این دعوت را به علت‌های گوناگونی نپذیرفت، اما مأمون چندین بار به آن حضرت نامه نوشت و بر این کار اصرار ورزید تا آنکه امام رضا (ع) دانست که مأمون از ایشان دست بر نمی‌دارد و چاره‌ای جز پذیرش این دعوت ندارد.^{۹۴۶} از این رو، آن حضرت تصمیم گرفت به خراسان بیاید، اما چون از فرجام کارش آگاه بود، نگرانی و ناخرسندی خود را از این سفر نشان می‌داد و به گونه‌های مختلف اظهار می‌نمود. و داعهای متعدد با مرقد شریف رسول خدا (ص) در مدینه، چگونگی این خداحافظی‌ها،^{۹۴۷} سخنان و سفارشهای ایشان به خانواده‌اش در آستانه این سفر^{۹۴۸} و حتی تصریح آن حضرت به اینکه دیگر به مدینه باز نخواهد گشت،^{۹۴۹} همگی نشان‌دهنده آن است که آن حضرت از روی اجبار و اکراه به دعوت مأمون پاسخ مثبت داده‌اند.

- مسیر امام رضا (ع) از مدینه تا خراسان

یکی از نکاتی که باید در سفر امام رضا (ع) به خراسان بدان توجه داشت، تعیین مسیر امام

ص: ۲۷۲

^{۹۴۳} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۴ به بعد.

^{۹۴۴} (۲). ابن طقطقا، محمد بن علی، تاریخ فخری، ص ۳۰۰.

^{۹۴۵} (۳). الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۵۹.

^{۹۴۶} (۴). همان.

^{۹۴۷} (۵). عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۱۷.

^{۹۴۸} (۶). همان، ص ۲۱۸.

^{۹۴۹} (۷). مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۴۰.

در این راه است. باتوجه به حضور برخی از شیعیان امام رضا (ع) در کوفه و قم، مأمون مسیر امام رضا (ع) را از راه بصره، اهواز و فارس تعیین کرده و تأکید کرده بود که ایشان را از جبال و قم عبور ندهند.^{۹۵۰} شیخ صدوق نیز علت آن را حضور تعداد زیادی از شیعیان در این دو شهر و در نتیجه، ترس مأمون از ممانعت شیعیان از حرکت امام عنوان کرده است.^{۹۵۱} به هر صورت، بیشتر گزارشهای تاریخی نیز حرکت امام را از بصره، اهواز و فارس دانسته‌اند؛^{۹۵۲} گرچه برخی از منابع، عبور آن حضرت را حتی از راه بغداد، قم و مناطق دیگر نیز آورده‌اند.^{۹۵۳}

– امام رضا (ع) در نیشابور

امام رضا (ع) در مسیر خود به طرف خراسان، در شهرها و مناطق مختلفی توقف و با مردم به‌ویژه شیعیان دیدار نمود که مهم‌ترین توقف حضرت در نیشابور صورت گرفته است.

هنگامی که امام (ع) به نیشابور رسید، شمار بسیاری از مردم به استقبال شتافتند که در میان آنان، تعدادی از عالمان و محدثان نیز حضور داشتند و از آن حضرت خواستند تا حدیثی از پدران بزرگوارش بیان نماید. حضرت پس از آنکه جمعیت را به سکوت فراخواند، با ذکر حدیثی که اسناد آن را از امام کاظم (ع) تا رسول خدا (ص) متصل نمود، از قول خداوند متعال فرمود:

کلمه لا اله الا الله دژ من است، هرکس در دژ من وارد شود، از عذاب من در امان خواهد بود».

پس از آنکه مرکب امام به حرکت درآمد، حضرت سر از کجاوه بیرون آورد و فرمود:

بشروطها و أنا من شروطها؛ البته شرطی دارد و من از شروط آن هستم.^{۹۵۴}

در این حدیث که به دلیل ناب بودن سلسله اسنادش، به سلسله الذهب معروف است، امام رضا (ع) اساسی‌ترین پایه ایمان به یگانگی خداوند متعال را، پذیرش امامت خود – که به معنای پذیرش امامت سایر امامان (ع) نیز هست – معرفی نموده است.

ص: ۲۷۳

ب) ولایت عهدی امام رضا (ع)

^{۹۵۰} (۱) الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵.

^{۹۵۱} (۲) عیون أخبار الرضا (ع)، ج ۲، ص ۲۱۸.

^{۹۵۲} (۳) الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵.

^{۹۵۳} (۴) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۴۸؛ ابن طاووس حسنی، عبد الکریم، فرحة الغری ...، ص ۱۳۱.

^{۹۵۴} (۵) سمعت الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي؛ قال: فلما مرت الرّاحلة نادانا: بشروطها و أنا من شروطها؛ ر.

ک: صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۵.

بدون تردید باید ولایت عهدی امام رضا (ع) را مهم‌ترین موضوع دوران زندگی آن حضرت به شمار آورد. مأمون به انگیزه‌ای که همچنان برای تاریخ‌نگاران ناشناخته است، امام رضا (ع) را از مدینه به خراسان احضار کرد و در ابتدا، اصل خلافت را به وی پیشنهاد کرد و چون آن حضرت نپذیرفت، ولایت عهدی ایشان را مطرح کرد^{۹۵۵} که آن حضرت با آن نیز مخالفت کرد، اما چون با تهدید مأمون روبه‌رو شد، به ناچار با قرار دادن شرطهایی آن را پذیرفت.^{۹۵۶}

- هدف مأمون از پیشنهاد خلافت و ولایت عهدی

با آنکه انگیزه مأمون از پیشنهاد خلافت به امام رضا (ع) به خوبی روشن نیست، اما آنچه مسلم است اینکه مأمون از روی حقیقت و صداقت قصد واگذاری خلافت و حتی ولایت عهدی را به آن حضرت نداشته است و به همین دلیل، امام رضا (ع) نیز از پذیرش خلافت و ولایت عهدی خودداری می‌کرد؛ چرا که مأمون در قالب پیشنهاد خود، به دنبال اهداف دیگری بود که بخشی از آنها را می‌توان در یکی از نامه‌های او به دست آورد. وی در این نامه، اهداف اصلی خویش را چنین دانسته است:

این مرد (امام رضا (ع)) پنهان از دید ما، مردم را به (امامت) خود می‌خواند. پس تصمیم گرفتیم او را ولی عهد خود قرار دهیم تا دعوت او برای ما باشد و نیز به ملک و خلافت ما اعتراف نماید و کسانی که شیفته او هستند، بدانند که وی آنچه ادعا می‌کند، چه کم و چه زیاد، نیست و اینکه این کار (خلافت) شایسته ماست نه او؛ و ترسیدیم اگر وی را به همین حال واگذاریم، از ناحیه او شکافی در کار ما ایجاد شود که نتوانیم آن را پر کنیم و از جانب او برضد ما کاری صورت گیرد که نتوانیم در برابر آن مقاومت کنیم. اکنون که با او چنین کردیم و در مورد او مرتکب اشتباه شدیم و با بزرگ داشتن او، خود را در معرض نابودی قرار دادیم، پس سهل‌انگاری در کار او جایز نیست. باید اندک‌اندک از موقعیت او بکاهیم تا آنکه وی را در نظر مردم به گونه‌ای ترسیم نماییم که از دید آنها شایستگی خلافت را نداشته باشد، سپس در مورد او چنان اندیشه کنیم که خطرات وی متوجه ما نشود.^{۹۵۷}

ص: ۲۷۴

۹۵۸

چنانکه از نامه برمی‌آید، هدف مأمون از پیشنهاد خود چند چیز است:

^{۹۵۵} (۱). الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۵۹.

^{۹۵۶} (۲). الارشاد...، ج ۲، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

^{۹۵۷} (۳). «فقال المأمون قد كان هذا الرجل مستترا عنّا يدعوا إلى نفسه فأردنا أن نجعله وليّ عهدنا ليكون دعاؤه لنا و ليعترف بالملك و الخلافة لنا و ليعتقد فيه المفتونون به أنه ليس مما ادّعى في قليل و لا كثير و أنّ هذا الامر لنا من دونه و قد خشينا إن تركناه على تلك الحالة أن ينفق علينا منه ما لا نسده و يأتي علينا منه ما لا نطبقه و الان فاز قد فعلنا به ما فعلناه و أخطأنا في أمره بما أخطأنا و أشرفنا من الهلاك بالتنويه به على ما أشرفنا فليس يجوز التهاون في أمره و لكننا نحتاج أن نضع منه قليلا قليلا حتى نصوره عند الرعايا بصورة من لا يستحق لهذا الامر ثمّ ندبر فيه بما يحسم عنّا موادّ بلائه»؛ ر. ک: عيون أخبار الرضا (ع)، ج ۱، ص ۱۸۱ - ۱۸۲.

^{۹۵۸} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه. ش.

۱. منصرف کردن امام رضا (ع) از دعوت به امامت خود و در نتیجه، سوق دادن دعوت امام به نفع حکومت عباسیان. (با استفاده از جمله لیکن دعاؤه لنا ...)

۲. اعتراف به شایستگی عباسیان برای خلافت و در حقیقت مشروعیت بخشیدن به حکومت بنی عباس که به دلیل پیامدهای مثبت آن، اهمیت بسیاری برای آنان داشت. (با استفاده از جمله يعترف بالملک و الخلافة لنا ...)

۳. بی اعتبار کردن امام رضا (ع) در نظر شیفتگان ایشان و در نتیجه، اثبات شایستگی عباسیان برای خلافت. (با استفاده از جمله ليعتقد فيه المفتونون به ...)

۴. ترس از اقدامات حضرت رضا (ع) و عدم توانایی مقابله با اقدامات ایشان. (با استفاده از جمله قد خشینا ان ترکناه ...)

- علت مخالفت امام رضا (ع) با پیشنهاد مأمون

امام رضا (ع) به این دلیل که از اهداف پشت پرده مأمون آگاه بود، پیشنهاد او را توطئه‌ای برای رسیدن به اهدافش می دانست. از این رو، از همان ابتدا حتی با آمدن به خراسان نیز مخالفت ورزید و پس از آنکه دید چاره‌ای ندارد، رهسپار خراسان شد.^{۹۵۹} عدم پذیرش پیشنهاد خلافت و پس از آن مخالفت با ولایت عهدی و سرانجام، پذیرش ولایت عهدی با شرطهایی که امام رضا (ع) تعیین کرد، همگی نشان از آن دارد که آن حضرت به سوء نیت مأمون و اهداف شوم او پی برده بود و در حقیقت، می دانست که واگذاری خلافت و ولایت عهدی از طرف مأمون و پذیرش آن، جز رسمیت بخشیدن به خلافت عباسیان و تحقق بخشیدن به اهداف مأمون چیز دیگری نخواهد بود. در حالی که آن حضرت می دانست که با موافقت خود با این پیشنهاد، نه تنها به خلافت و مقامی که خداوند برای امامان قرار داده بود نمی رسد، بلکه جایگاه معنوی خود را نیز مورد تردید قرار خواهد داد. از این رو، هنگامی که ناچار شد پس از تهدید مأمون ولایت عهدی را بپذیرد، به گونه‌ای با این مقام موافقت و رفتار کرد که هیچ نشان و رنگ و بویی از ولایت عهدی نداشته باشد و جز نامی از ولایت عهدی چیزی برعهده ایشان نباشد. بر این اساس، شرطهایی برای پذیرش ولایت عهدی قرار داد که به خوبی گویای مخالفت عملی آن حضرت با این کار بود. ایشان

ص: ۲۷۵

ولایت عهدی را بدان شرط پذیرفت که هیچ نهی و امری نکند، هیچ فتوا و قضاوتی برعهده نگیرد، هیچ کس را ولایت ندهد و از ولایتش برکنار نکند و هیچ چیز را تغییر ندهد.^{۹۶۰} روشن است کسی که چنین رفتار نماید، ولایت عهدی‌اش معنا ندارد.

۳. اقدامات امام رضا (ع)

۱-۳. برپایی نماز عید فطر

^{۹۵۹} (۱) الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵.

^{۹۶۰} (۱) همان.

از موضوعهای جالب توجه در زمان امام رضا (ع) در خراسان، تقاضای مأمون از آن حضرت برای اقامه نماز عید فطر سال ۲۰۱ ق،^{۹۶۱} بود.

هنگامی که عید فطر فرارسید، مأمون از امام رضا (ع) خواست تا نماز عید را به پا دارد.

آن حضرت (ع) پاسخ داد براساس شرطهای مطرح شده در ولایت عهدی، ایشان را از خواندن نماز عید معاف بدارد، اما مأمون به بهانه اینکه می خواهد مردم برتری امام رضا (ع) را دریابند و به ولایت عهدی آن حضرت اطمینان پیدا کنند، بر این کار اصرار ورزید تا آنکه امام رضا (ع) پذیرفت که نماز را به پا دارد، اما به شرط آنکه به روش رسول خدا (ص) و حضرت علی (ع) رفتار نماید و مأمون نیز این شرط را پذیرفت.

امام رضا (ع) پس از به جای آوردن آداب نماز عید، مثل روش پیامبر (ص)، با پای برهنه و تکبیرگویان به طرف مصلی حرکت کرد. شکل ظاهری امام و اطرافیانش و چگونگی حرکت و تکبیر آن حضرت، چنان غوغایی در خراسان به پا کرد و چنان تحوّل حتی در بین درباریان و لشکریان مأمون به وجود آورد که آنها نیز به جمعیت پیوستند و به طرف مصلی حرکت کردند. اینجا بود که وزیر مأمون، فضل بن سهل به او اطلاع داد که اگر امام رضا (ع) به همین شکل به مصلی برود، مردم شیفته او خواهند شد و ما بر جان خود ترسناکیم، مگر آنکه او را برگردانی. از این رو، مأمون کسی را فرستاد و به بهانه آنکه نمی خواهد امام رضا (ع) را به زحمت اندازد، از ایشان خواست تا از مصلی برگردد و شخص دیگری، بنابر رسم معمول نماز عید را به پا دارد. امام رضا (ع) نیز کفش خود را پوشیده، سوار بر مرکب شد و بازگشت، اما نماز عید در آن روز با نظم برگزار نشد.^{۹۶۲} مأمون از این نقشه خود نیز به

ص: ۲۷۶

هدفش که تضعیف موقعیت امام رضا (ع) و دخالت دادن آن حضرت در امور حکومتی بود نرسید^{۹۶۳} و این حادثه نیز به نفع امام رضا (ع) تمام شد.

۲-۳. فعالیتهای علمی و فرهنگی امام رضا (ع)

یکی از روشن ترین برگهای تاریخ زندگی امام رضا (ع)، تلاش و فعالیتهای علمی و فرهنگی ایشان در راه شناخت بهتر معارف دینی است.

حجم زیادی از فعالیتهای علمی امام رضا (ع)، در قالب مناظره و مباحثه های آن حضرت با پیروان ادیان و مذاهب دیگر و پرسش و پاسخ در زمینه مسائل کلامی و اعتقادی صورت گرفته است. مجالس مناظره یاد شده، بیشتر از سوی مأمون

^{۹۶۱} (۲). البته عموم تاریخ نگاران به این سال به شکل دقیق اشاره نکرده اند، اما از اینکه گفته اند نماز عید فطر پس از ماجرای ولایت عهدی مطرح شده است و با توجه به اینکه زمان ولایت عهدی نیز در ماه رمضان سال ۲۰۱ ه. بوده است، نماز عید فطر یاد شده نیز باید در همان سال باشد. برای اطلاع از زمان ولایت عهدی ر. ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۱۲۷.

^{۹۶۲} (۳). الکافی، ج ۱، ص ۵۵۵-۵۵۶؛ الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۶۴-۲۶۵.

^{۹۶۳} (۱). در آن زمان، برپا داشتن نماز عید، از امور حکومتی به حساب می آمد.

شکل گرفت و اگرچه - چنانکه خواهیم گفت - قصد مأمون از برگزاری این جلسات، تضعیف موقعیت امام رضا (ع) بوده است، اما نتیجه این مناظره‌ها، همواره به نفع امام رضا (ع) و شیعیان پایان می‌یافت.

شیخ صدوق و دیگران، گزارش مجالس مناظره و گفتگوهای آن حضرت را با ارباب مذاهب و ادیان دیگر به تفصیل در آثار خود آورده‌اند که چون در اینجا مجال طرح آنها نیست، فقط به برخی موضوعهای این مناظره‌ها و منابع آنها اشاره می‌کنیم:

۱. مناظره با جاثلیق، اسقف مسیحیان، درباره اوصاف رسول خدا (ص) و بشارت به ظهور آن حضرت در انجیل.^{۹۶۴}

۲. مناظره با رأس الجالوت، بزرگ یهودیان، درباره موضوعهای یاد شده در مناظره با جاثلیق.^{۹۶۵}

۳. مناظره با علی بن محمد بن جهم درباره عصمت پیامبران (ع).^{۹۶۶}

گذشته از مناظره‌ها، احادیث و روایات بسیاری از امام رضا (ع) در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی و شیعی چون فقه، اصول عقاید، اخلاق و ... برای ما به یادگار مانده که گنجینه‌ای بس گرانبه‌است. در مجموع دوران امامت امام رضا (ع)، به‌ویژه دهه دوم آن، دوران آزادی و آسایش نسبی شیعیان است. در این دوره شیعیان و سادات از اطراف و اکناف برای دیدن و بهره بردن از محضر امام رضا (ع) به خراسان روی آوردند. عقاید، فقه و اندیشه شیعه در این دوران گسترش قابل توجهی داشت.

ص: ۲۷۷

۴. شهادت امام رضا (ع)

پس از آنکه مأمون در هیچ‌یک از نقشه‌هایش برای تضعیف جایگاه امام رضا (ع) به توفیقی دست نیافت، تصمیم بر شهادت آن حضرت گرفت و به شکل زیرکانه‌ای، همراه با خدعه و نیرنگ ایشان را به شهادت رساند. البته در مورد شهادت آن حضرت از سوی تاریخ‌نگاران و دانشمندان شیعه و اهل سنت دیدگاه‌های مختلفی ارائه شده است که به اختصار به آنها اشاره می‌کنیم.

در این مورد، دو پرسش مطرح می‌شود: یکی اینکه آیا امام رضا (ع) به شهادت رسیده یا به شکل طبیعی رحلت نموده است؟ دیگر آنکه اگر به شهادت رسیده، شهادت ایشان به دست چه کسی بوده است؟

بیشتر تاریخ‌نگاران و دانشمندان شیعه و برخی از تاریخ‌نگاران و عالمان اهل سنت، بر این باورند که امام رضا (ع) توسط مأمون به شهادت رسیده است^{۹۶۷} و تنها افراد اندکی بر این اعتقادند که امام رضا (ع) به شهادت رسیده، اما در اینکه عامل شهادت ایشان مأمون باشد، تردید نموده یا آن را رد کرده‌اند.^{۹۶۸}

^{۹۶۴} (۲). بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۷۵.

^{۹۶۵} (۳). همان، ص ۷۷.

^{۹۶۶} (۴). همان، ص ۱۷۹.

گروهی از تاریخ‌نگاران اهل سنت و اندکی از عالمان شیعه نیز رحلت امام رضا (ع) را به شکل طبیعی مطرح کرده و به شهادت ایشان اشاره‌ای نکرده‌اند.^{۹۶۹}

از مجموع نظرات یاد شده، به دست می‌آید که امام رضا (ع) قطعاً به شهادت رسیده است، اما اینکه عامل شهادت ایشان مأمون باشد، جای اندکی تأمل دارد؛ اگرچه شهادت ایشان به دست مأمون درست‌تر می‌نماید. بهترین دلیل برای اثبات شهادت آن حضرت، روایات و گزارشهای تاریخی بسیاری است که نه تنها از طریق شیعه، بلکه توسط برخی از تاریخ‌نگاران اهل سنت نیز نقل شده است که به شهادت امام رضا (ع) توسط مأمون تصریح کرده‌اند.^{۹۷۰}

یکی از مسائلی که برخی تاریخ‌نگاران را بر آن داشته تا به شهادت امام رضا (ع) توسط مأمون اشاره‌ای نکرده یا آن را نپذیرند، رفتار مأمون پس از شهادت آن حضرت است، چنانکه گفته‌اند پس از شهادت ایشان، مأمون اظهار حزن و اندوه نمود و تا چند روز از

ص: ۲۷۸

خوردن و آشامیدن و لذتهای دیگر خودداری کرد.^{۹۷۱} اما با توجه به سابقه بد مأمون که برای حفظ حکومت خود، وزیر محبوب خویش فضل بن سهل و حتی برادرش امین را به قتل رساند، می‌توان فهمید که رفتار او پس از شهادت امام رضا (ع)، بیشتر رنگ عوام‌فریبی داشته است و با شواهدی که در تاریخ موجود است، شهادت آن حضرت به دست مأمون دور از واقعیت نیست.^{۹۷۲}

خلاصه

در این فصل با اشاره به زندگی امام رضا (ع)، موقعیت آن حضرت در زمان خلفای عصر خویش و نحوه برخورد آنان با امام مطرح گردید. دعوت از امام رضا (ع) از مدینه به مرو به عنوان سیاستی که خلیفه عباسی بتواند در پرتو آن، برای امام و شیعیان محدودیت ایجاد کرده و ارتباط بین آنان را کنترل نماید و در نهایت شکست خلیفه در این سیاست، موضوع دیگر این فصل به شمار می‌آید.

برخلاف نظر خلیفه، اقداماتی که امام رضا (ع) انجام داد، به مطرح شدن بیش از پیش تشیع و تقویت و گسترش آن در خراسان انجامید. پیشنهاد ولایت عهدی به امام رضا (ع)، اقدام دیگری بود که مأمون به منظور تخریب شخصیت امام و سکوت تشیع انجام داد، اما با درایت آن حضرت، در این طرح نیز شکست خورد.

^{۹۶۷} (۱). الإرشاد ... ج ۲، ص ۲۶۹-۲۷۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۷؛ ابن صباغ مالکی، علی بن محمد، الفصول المهمة، ص ۲۵۲.

^{۹۶۸} (۲). تذكرة الخواص، ص ۳۱۸.

^{۹۶۹} (۳). الکافی، ج ۱، ص ۵۵۳ و ۵۵۸؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۷۶.

^{۹۷۰} (۴). مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۷.

^{۹۷۱} (۱). الإرشاد ... ج ۲، ص ۲۷۱.

^{۹۷۲} (۲). برای اطلاع بیشتر از شهادت امام رضا (ع) ر. ک: الإرشاد ... ج ۲، ص ۲۶۹-۲۷۱؛ امین، سید محسن، اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۳۰-۳۱.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام رضا (ع) در دوره‌های هارون و امین.
۲. بررسی علل دعوت امام رضا (ع) از مدینه به خراسان.
۳. اهداف مأمون از پیشنهاد خلافت و ولایت عهدی به امام رضا (ع).
۴. علل مخالفت امام رضا (ع) با پیشنهاد ولایت عهدی.
۵. بررسی محورهای فعالیتهای علمی و فرهنگی امام رضا (ع).
۶. علل شهادت امام رضا (ع).

ص: ۲۷۹

فصل دوازدهم تشیع در دوره امام جواد (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام جواد (ع)

پیشوای نهم شیعیان، محمد بن علی المرتضی، امام جواد (ع) در ماه رمضان سال ۱۹۵ ق، زاده شد و در ذی قعدة سال ۲۲۰ ق، در حالی که ۲۵ سال بیشتر نداشت، به شهادت رسید و در مقابر قریش در بغداد، در کنار مرقد جدش امام کاظم (ع) به خاک سپرده شد. ایشان پس از پدرشان، هفده سال امامت را برعهده داشتند.^{۹۷۳}

نام مادر آن حضرت را سبیکه از اهل نوبه^{۹۷۴}، ریحانه^{۹۷۵} و سکینه مریسیه^{۹۷۶} آورده‌اند و نیز گفته‌اند نامش درّه و از خاندان ماریه قبطیه، همسر رسول خدا (ص) بود که امام رضا (ع) او را خیزران نامید و کنیه‌اش ام الحسن بوده است.^{۹۷۷} لقبهای آن حضرت را منتجب، مرتضی، تقی، زکی، جواد، قانع و ... گفته‌اند.^{۹۷۹} برای آن حضرت چهار فرزند نام برده‌اند: موسی، فاطمه، امامه و علی بن محمد امام هادی (ع) که پس از ایشان امامت را به عهده داشته است.^{۹۸۰}

^{۹۷۳} (۱). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۷۳ و ۲۹۵.

^{۹۷۴} (۲). همان؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۷۹. نوبه، سرزمینهای پهناوری است که در جنوب مصر قرار دارد؛ البته شهرها و مناطق دیگری در سرزمینهای مختلف نیز به این نام خوانده شده‌اند. ر.ک: معجم البلدان (نوبه)، ج ۵، ص ۳۰۸-۳۰۹.

^{۹۷۵} (۳). مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۷۹.

^{۹۷۶} (۴). کشف العمة، ج ۳، ص ۱۳۵.

^{۹۷۷} (۵). مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۷۹؛ فرق الشیعة، ص ۹۱.

^{۹۷۸} (۶). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۹۵.

^{۹۷۹} (۷). مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۷۹.

^{۹۸۰} (۸). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۹۵.

امامت امام جواد (ع) پس از شهادت امام رضا (ع) در حالی که حدود هفت سال بیشتر نداشت، آغاز شد، اما در همان ابتدای کار با دشواری‌هایی روبه‌رو گشت.

یکی از این دشواری‌ها، مشکل پذیرش امامت ایشان بود که از کم‌سنی آن حضرت سرچشمه می‌گرفت. تا آنجا که برخی از شیعیان پس از شهادت امام رضا (ع) به امام پیشین یعنی امام کاظم (ع) بازگشتند و در حقیقت در امامت امام کاظم (ع) توقف کردند و از همین رو آنها را «واقفیه» گفته‌اند.^{۹۸۱} دسته‌ای دیگر به برادر امام رضا (ع) عبد الله بن موسی مراجعه

ص: ۲۸۰

کردند و چون او را در پاسخ به پرسشهایشان ناتوان دیدند، رهایش کردند و گروهی دیگر به امامت برادر دیگر امام رضا (ع)، احمد بن موسی معتقد شدند.^{۹۸۲}

۲. امام جواد (ع) و مأمون

چنانکه در بخش مربوط به امام رضا (ع) بیان شد، هنگامی که آن حضرت توسط مأمون به خراسان دعوت شد، امام رضا (ع) تنها به خراسان رفت و هیچ‌یک از اعضای خانواده‌اش را همراه خود نبرد. از این رو، امام جواد (ع) نیز در مدینه ماند.

هنگامی که مأمون پس از شهادت امام رضا (ع) از خراسان به بغداد رفت، اگرچه از طرف امام رضا (ع) خیالش راحت شده بود، اما چون می‌دانست شیعیان آن حضرت، فرزند ایشان امام جواد (ع) را به امامت می‌شناسند، از سوی ایشان احساس خطر می‌کرد. از سوی دیگر، مأمون متهم بود که امام رضا (ع) را به شهادت رسانده است و می‌بایست با امام جواد (ع) به گونه‌ای رفتار نماید تا بتواند خود را از موضع اتهام خارج نماید. از این رو، با نوشتن نامه‌ای همراه با اکرام و احترام، آن حضرت را به بغداد دعوت نمود تا هم از نزدیک ایشان را زیر نظر داشته و ارتباط شیعیان با ایشان را کنترل نماید و هم با خوشرفتاری با ایشان و حتی تزویج دخترش به آن حضرت، اتهام مذکور را از خود دور سازد.

از طرفی امام جواد (ع) نیز از این نیت پلید مأمون آگاه بود و خطرهای آن را پیش‌بینی می‌کرد؛ چرا که وقتی پس از دریافت نامه مأمون قصد خروج از مدینه را داشت، با اظهار نگرانی یکی از نزدیکان مواجه شد که می‌گفت: من از این سفر نگرانم. آن حضرت ضمن آنکه سخن او را نفی نکرد، فرمود: این گمان تو در این سال واقع نخواهد شد،^{۹۸۳} که با این حقیقت، تلویحا به شهادت خود به دست عباسیان اشاره نموده‌اند.

به هر صورت، توقف امام جواد (ع) در بغداد چندان طول نکشید و پس از ازدواج با ام الفضل، به همراه او به مدینه بازگشتند و تا هنگام مرگ مأمون در آنجا بودند.

^{۹۸۱} (۹). فرق الشیعه، ص ۸۸.

^{۹۸۲} (۱). مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۲، ص ۴۲۹.

^{۹۸۳} (۲). الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۸.

یکی از موضوعهای مهمی که در دوران زندگی امام جواد (ع) مطرح می‌شود، ازدواج ایشان با ام الفضل دختر مأمون است که در تاریخ اسلام به گونه‌های مختلف مورد بررسی و اظهار

ص: ۲۸۱

نظر دانشمندان قرار گرفته است.

با آنکه دانشمند بزرگ شیعه، شیخ مفید، ازدواج امام جواد (ع) با ام الفضل را از روی علاقه مأمون به آن حضرت و اعتقاد او به مراتب فضل ایشان می‌داند،^{۹۸۴} اما بسیاری از تاریخ‌نگاران بر این باورند که این ازدواج، توطئه‌ای بود که مأمون برای رسیدن به مقاصد خود آن را ترتیب داد.^{۹۸۵}

گذشته از زمان ازدواج یا نامزدی ام الفضل با امام جواد (ع) که برخی آن را هنگام انعقاد ولایت عهدی امام رضا (ع) می‌دانند^{۹۸۶} و عده‌ای پس از شهادت امام رضا (ع) آن را مطرح کرده‌اند،^{۹۸۷} چگونگی این ازدواج، به‌ویژه آزمایش علمی امام جواد (ع) با پرسشهای فقهی و علمی دشوار دانشمندان آن دوران، قابل تأمل و بررسی است.

برخی معتقدند هنگامی که مأمون خواست ام الفضل را به ازدواج امام جواد (ع) درآورد، عباسیان به او گفتند: آیا دختر و نور دیده‌ات را به کودکی می‌دهی که تفقه و علم به دین خدا پیدا نکرده و حلال و حرام و واجبات و مستحبات آن را نمی‌شناسد؟ چه می‌شود اگر صبر کنی تا ادب بیاموزد و قرآن بخواند و حلال و حرام را بشناسد؟

مأمون گفت: او فقیه‌تر از شماست و به خدا و رسول او و سنت و احکام دین و قرآن و آیات محکم و متشابه و ناسخ و منسوخ و ظاهر و باطن و خاص و عام و تنزیل و تأویل از شما داناتر است. پس از او پرسش کنید: اگر همان‌طور که شما می‌گویید بود، سخن شما را می‌پذیرم. در نقل دیگری آمده است که مأمون به آنان گفت: وای بر شما! من از شما بهتر این جوان را می‌شناسم، تا آنکه گفت: اگر خواستید، او را آزمایش کنید تا آنچه درباره او گفتم، برایتان روشن شود.^{۹۸۸}

برخی نیز بر این باورند که پس از آنکه مأمون تصمیم گرفت دخترش را به ازدواج امام جواد (ع) درآورد، مورد اعتراض عباسیان واقع شد. نگرانی آنها این بود که حکومت از دست بنی عباس خارج شود و از راه امام جواد (ع) به بنی هاشم

^{۹۸۴} (۱) همان، ص ۲۸۱.

^{۹۸۵} (۲) عاملی، جعفر مرتضی، زندگانی سیاسی امام جواد(ع)، ترجمه سید محمد حسینی، ص ۸۳ به بعد.

^{۹۸۶} (۳) مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب ...، ج ۳، ص ۴۴۱.

^{۹۸۷} (۴) اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۳۳.

^{۹۸۸} (۵) زندگانی سیاسی امام جواد(ع)، ص ۸۴ و ۸۵.

برسد و چون این ازدواج را گامی به سوی تحقق این کار می‌دیدند، با آن مخالف بودند و از این رو، امتحان آن حضرت را مطرح کردند.^{۹۸۹}

ص: ۲۸۲

در همین حال، برخی از پژوهشگران، موضوع آزمایش امام جواد (ع) را طراحی شخص مأمون دانسته‌اند و بر این باورند که اگر مأمون موضوع امتحان امام را نزد عباسیان مطرح نمی‌کرد، آنان جرأت اینکه چنین پیشنهادی بکنند و از او بخواهند امام را بیازمایند نداشتند، چنانکه سید جعفر مرتضی عاملی گوید:

مأمون مقام ائمه (ع) و منزلت ایشان را می‌شناخت و می‌دانست که حق با آنان است و نیز می‌دانست که ایشان داناترین، کامل‌ترین و بافضیلت‌ترین مردم روی زمین هستند. با این حال، برای خاموش کردن نور و نابود ساختن آثار و نشانه‌های آن، از هر راه و وسیله‌ای بهره می‌برد و چون می‌دید امام جواد (ع) خردسال است و احتمال می‌داد که نتوانسته باشد از پدرش - که جز مدتی ناچیز با او زندگی نکرد - علم و معرفت فراگرفته باشد، یا دست‌کم گمان می‌کرد که او در سطحی نباشد که بتواند مسائل دقیق و مشکل علمی را بفهمد، می‌بایست به تجربه‌ای کوچک در این زمینه دست بزند و چنین هم شد؛ چرا که می‌بینیم خود او از عباسیان می‌خواهد که امام جواد (ع) را بیازمایند و در عین حال، خود را مطمئن به توانایی آن حضرت به پاسخ دادن به پرسشهای آنان نشان می‌دهد. مأمون با این تظاهر به اطمینان، علاوه بر اینکه عباسیان را تحریک می‌کرد و بر پافشاری آنان در مورد ساقط نمودن امام و کوبیدن شخصیت او می‌افزود، خود را نیز از مسئولیت مستقیم چنین رویدادی با هر نتیجه و پی‌آمدی برکنار ساخته، می‌توانست در صورتی که نتیجه این آزمون ناخوشایند او باشد، فرصت و بهانه به دست آورده، به خط مشی خود که محاصره امام جواد (ع) و کنترل او بود، ادامه دهد تا اینکه برای وارد آوردن ضربه نهایی بر آن حضرت، در شرایط مقتضی اقدام نماید.^{۹۹۰}

۲-۲. اهداف مأمون از این ازدواج

برخلاف آنکه برخی تاریخ‌نگاران علاقه مأمون به امام جواد (ع) را عامل ازدواج ام الفضل با آن حضرت مطرح کرده‌اند، با شناختی که تاریخ از مأمون به دست داده و باتوجه به ویژگی‌های شخصی مأمون، اهداف دیگری نیز می‌توان برای این اقدام او ترسیم نمود که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

الف) تظاهر به دوست داشتن خاندان رسول خدا (ص): وی با این حرکت، ضمن آنکه خود را از اتهام دست داشتن در شهادت امام رضا (ع) تبرئه می‌نمود، با خوشرفتاری با امام

ص: ۲۸۳

جواد (ع) و احترام و اکرام به ایشان، خود را از دوستداران اهل بیت پیامبر (ص) نشان می‌داد.

^{۹۸۹} (۶). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۸۱.

^{۹۹۰} (۱). زندگانی سیاسی امام جواد (ع)، ص ۸۴-۹۲ با کمی تغییر.

ب) در امان ماندن از قیام و شورش علویان: مأمون چون می‌دانست که پس از امام رضا (ع) فرزندش امام جواد (ع) کانون توجه شیعیان بوده و امامت شیعه را برعهده خواهد داشت و از طرفی، اگر آن حضرت آزادی عمل داشته باشد و شیعیان نیز به آسانی بتوانند با ایشان ارتباط برقرار نمایند، احتمال شکل‌گیری قیام برضد حکومت عباسی تقویت خواهد شد، می‌خواست با این ترفند آن حضرت را در محدودیت قرار داده و با حضور دخترش در منزل ایشان، همواره آن حضرت را زیر نظر داشته و ارتباط ایشان را با دیگران، به‌ویژه شیعیان کنترل کند.

ج) مأمون شدن امام جواد (ع) با زندگی درباری: مأمون با این کار می‌خواست به گمان باطل خود، امام جواد (ع) را به دربار حکومت نزدیک ساخته، ایشان را با زندگی پرزرق و برق و مرفه دربار مأمون نماید تا بتواند موقعیت ممتاز معنوی آن حضرت را زیر سؤال برده، ایشان را از چشم مردم و به‌ویژه شیعیان بیندازد؛ البته او هرگز به این هدف خود نرسید. با آنکه وی این حرکت خود را از هنگام ازدواج امام جواد (ع) با دخترش آغاز کرد و با اجیر کردن خواننده‌ای باتجربه، قصد داشت آن حضرت را به امور دنیوی متمایل نماید، اما با پاسخ قاطع آن حضرت مواجه شد.^{۹۹۱}

از سوی دیگر، امام جواد (ع) به هر مناسبتی ناخرسندی خویش را از ارتباط با دربار مأمون اعلام می‌کرد، چنانکه در پاسخ حسین مکاری که ایشان را در بغداد در رفاه دید و گمان کرد که امام جواد (ع) با موقعیتی که پیدا کرده، دیگر به مدینه باز نخواهد گشت فرمود:

ای حسین! نان جو و نمک خشن در حرم رسول خدا (ص)، برای من از آنچه در اینجا مشاهده می‌کنی، بهتر است.^{۹۹۲}

د) تولد کودکی از نسل پیامبر (ص) برای خاندان مأمون: برخی تاریخ‌نگاران می‌گویند که وقتی مأمون تصمیم بر این کار گرفت گفت:

دوست دارم در نتیجه این ازدواج، جدّ کودکی از نسل رسول خدا (ص) و علی بن ابی طالب باشم.^{۹۹۳}

روشن است که این جز نیرنگ و فریب نبود و البته به این مقصود نیز نرسید؛ چرا که

ص: ۲۸۴

دخترش هیچ‌گاه فرزندی از امام جواد (ع) به دنیا نیاورد و فرزندان آن حضرت از همسران دیگر ایشان هستند.

به هر صورت، آنچه مسلم است اینکه مأمون به هیچ‌یک از اهداف یاد شده نرسید و امام جواد (ع) چندی پس از ازدواج به مدینه بازگشت و در بغداد نماند و شیعیان نیز توانستند با امام جواد (ع) ارتباط داشته باشند و تمامی نقشه‌های مأمون نقش بر آب شد.

۳. فعالیت‌های علمی و فرهنگی امام جواد (ع)

^{۹۹۱} (۱) الکافی، ج ۱، ص ۴۹۵.

^{۹۹۲} (۲) راوندی، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۴۴.

^{۹۹۳} (۳) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۵۴.

اگرچه عمر پیرکت امام جواد (ع) و نیز دوران امامت ایشان کوتاه بود، اما از همین دوره کوتاه، میراث گرانبهایی در زمینه‌های مختلف علوم و معارف اسلامی به یادگار مانده که می‌توان آن را به دو دسته کلی مناظره‌ها و احادیث آن حضرت تقسیم نمود.

۱-۳. مناظره‌ها

اگرچه مناظره‌های امام جواد (ع) با دانشمندان روزگار خویش اندک است، اما اهمیت بسیاری دارد؛ چرا که ضمن پاسخ برخی پرسشها، از ژرفای دانش امام جواد (ع) در آن سنین کم - حدود هشت سالگی - حکایت دارد. این مناظره‌ها بیشتر از سوی دو دسته ترتیب داده می‌شد: یکی شیعیان که با توجه به سن کم آن حضرت، می‌خواستند تا علم الهی امام را دریابند و به همین دلیل مجالس گفتگو برپا می‌کردند، و دیگری از سوی برخی حاکمان، به ویژه دو خلیفه هم‌عصر ایشان، مأمون و معتصم عباسی.^{۹۹۴} مهم‌ترین مناظره‌های آن حضرت که در تاریخ ثبت شده، عبارت‌اند از:

الف) مناظره نخست با یحیی بن اکثم قاضی القضاة مأمون عباسی؛ این مناظره، همان مناظره معروفی است که به‌عنوان امتحان کردن امام جواد (ع) صورت گرفت و برخی تاریخ‌نگاران آن را در جریان ازدواج امام جواد (ع) با ام الفضل دختر مأمون مطرح کرده‌اند.^{۹۹۵} یحیی بن اکثم از امام جواد (ع) درباره صید محرم در حرم پرسشی کرد و آن حضرت ضمن طرح کردن شقوق مختلفی برای این پرسش، که باعث تعجب همگان و حتی طراح سؤال، یحیی بن اکثم شد، این پرسش را با همه جزئیات و شکلهای مختلف آن بررسی کرد و

ص: ۲۸۵

موجب شگفتی همگان و باعث درماندگی یحیی بن اکثم گردید.^{۹۹۶}

ب) مناظره دوم با یحیی بن اکثم؛ مناظره دیگری که بین امام جواد (ع) و یحیی بن اکثم انجام شد و بیشتر تاریخ‌نگاران آن را در ادامه همان مجلس آورده‌اند، مربوط به پرسشی است که امام جواد (ع) درباره حلال و حرام شدن یک زن بر یک مرد در چند نوبت در طول یک شبانه‌روز مطرح نمودند. این پرسش نیز که شقوق مختلفی داشت، یحیی را از پاسخ به آن عاجز نمود و خود آن حضرت به این پرسش پاسخ داد و موجب شگفتی همگان شد.^{۹۹۷}

ج) مناظره سوم با یحیی بن اکثم؛ این مناظره، مربوط به مجلسی است که با حضور یحیی بن اکثم و جمعیت بسیار صورت گرفت و یحیی در مورد برخی احادیثی که درباره فضایل خلفای نخستین مطرح است و جزء احادیث ساختگی به شمار می‌روند، از امام جواد (ع) پرسشهایی نمود که ایشان به خوبی به آنها پاسخ دادند.^{۹۹۸}

۲-۳. احادیث

^{۹۹۴} (۱) جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ج ۲، ص ۱۲۰.

^{۹۹۵} (۲) الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۸۱-۲۸۶.

^{۹۹۶} (۱) همان؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۵۲.

^{۹۹۷} (۲) الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۸۶-۲۸۷.

^{۹۹۸} (۳) طبرسی، أبو منصور أحمد بن علی، الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۷-۴۸۰.

بخشی دیگر از فعالیتهای علمی امام جواد (ع)، مربوط به احادیثی است که در زمینه‌های مختلف فقهی، اعتقادی، اخلاقی و ... از ایشان به یادگار مانده است. برخی تعداد این احادیث را در حدود ۲۵۰ مورد می‌دانند که از طریق ۱۲۰ راوی نقل شده و به ما رسیده است.^{۹۹۹}

اگرچه این تعداد روایت اندک می‌نماید، اما اگر عوامل مختلفی چون محدودیتهای دوران امام جواد (ع) در ارتباط داشتن با شیعیان و کم بودن طول عمر ایشان را در نظر بگیریم، خواهیم دید که همین مقدار حدیث از ایشان، حجم قابل توجهی خواهد بود. ضمن آنکه این مقدار، روایاتی است که به دست ما رسیده و موجود است و به‌طور طبیعی به دلایلی که ذکر شد، قطعا روایات دیگری نیز از سوی آن حضرت نقل شده، اما از میان رفته و به دست ما نرسیده است. افزون بر این، بسیاری از پرسشها و پاسخها از طریق نامه و به شکل مکتوب بین شیعیان و آن حضرت انجام شده‌اند که بسیاری از آنها نیز به دست ما نرسیده است.

ص: ۲۸۶

۴. امام جواد (ع) و معتصم عباسی

معتصم عباسی، دومین خلیفه معاصر امام جواد (ع) است که پس از مرگ برادرش مأمون به خلافت رسید. او که از همان ابتدا از حضور امام جواد (ع) به‌عنوان پیشوای شیعیان احساس خطر می‌کرد، خیلی زود واکنش نشان داد و از احوال ایشان پرسش نمود و چون دانست که در مدینه به سر می‌برد، نامه‌ای به عبد الملک زیات نوشت و از او خواست تا امام جواد (ع) و ام الفضل را به بغداد بیاورد و او نیز همین کار را انجام داد و هنگامی که آن حضرت وارد بغداد شد، معتصم با تحفه‌ها و هدایایی، با احترام بسیار از ایشان استقبال نمود.^{۱۰۰۰}

امام جواد (ع) به خوبی می‌دانست که در پس این احترامهای ظاهری، دشمنی نهفته است از همین رو، هنگام خروج از مدینه، فرزندش علی بن محمد امام هادی (ع) را به‌عنوان جانشین خویش تعیین کرد و نیز چون از عاقبت سفر خویش به بغداد و توطئه‌ای که برای ایشان تدارک دیده بودند آگاهی داشت، هنگامی که اسماعیل بن مهران از ایشان پرسید پس از شما چه کسی امامت را برعهده خواهد داشت؟ بسیار گریست و سپس پاسخ داد: پس از من، امامت به عهده پسر من علی خواهد بود.^{۱۰۰۱}

معتصم وقتی دید امام جواد (ع) در بین شیعیان و حتی در برخی موارد در میان والیان حکومت موقعیت ممتازی پیدا کرده و ممکن است برای حاکمیت او خطرناک باشد، به حيله‌ای ناپسند دست زد و با دسیسه‌بازی، برخی از وزیران خود را طلبید و از آنها خواست تا به دروغ بنویسند و نزد معتصم گواهی دهند که امام جواد (ع) قصد خروج و شورش برضد حکومت داشته است. آنها نیز چنین کردند و معتصم موضوع را برای امام جواد (ع) مطرح کرد و گفت: تو قصد داشتی

^{۹۹۹} (۴). این آمار براساس اطلاعاتی است که محقق محترم، جناب آقای عزیز الله عطاردی در مسند الامام الجواد (ع) گردآورده است.

^{۱۰۰۰} (۱). مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۸۴.

^{۱۰۰۱} (۲). الإرشاد ...، ج ۲، ص ۲۹۸.

برضد من قیام کنی و آن حضرت سوگند یاد کرد که چنین قصدی نداشته است. معتصم شاهدان دروغین را احضار نمود و آنها نیز شهادت خود را تأیید کردند و امام که دید این حرکت توطئه‌ای برضد ایشان است، بر آنان نفرین کرد.^{۱۰۰۲}

معتصم دید باید از راه دیگری برای از میان برداشتن امام جواد (ع) اقدام نماید. از این رو، همان راه ناجوانمردانه پدرانش را در پیش گرفت و با استفاده از ام الفضل، ایشان را مسموم کرده، به شهادت رساند.^{۱۰۰۳}

ص: ۲۸۷

۵. شهادت امام جواد (ع)

شهادت امام جواد (ع) - مانند سایر امامان (ع) - در بین شیعیان شهرت دارد، اما فقط برخی از تاریخ‌نگاران شیعه و اهل سنت به شهادت ایشان اشاره کرده و بیشتر آنان در این موضوع تردید یا آن را رد کرده‌اند.

فتال نیشابوری^{۱۰۰۴} و ابن شهر آشوب^{۱۰۰۵} به شهادت ایشان به وسیله سمّ تصریح کرده‌اند، اما شیخ مفید آن را مورد تردید دانسته است.^{۱۰۰۶} با آنکه بیشتر تاریخ‌نگاران اهل سنت نیز به مسمومیت و شهادت آن حضرت اشاره‌ای نکرده‌اند، اما برخی از آنان با فعل «قیل»، این موضوع را از دیگران نقل کرده‌اند.^{۱۰۰۷}

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام جواد (ع)، سیاست مأمون در مقابل آن حضرت و اقدامات او به منظور تظاهر به دوستی با شیعه و امامان مطرح گردید.

توطئه ازدواج دختر مأمون با امام جواد (ع)، با اهدافی مشخص و شکست مأمون در این طرح، برگزاری مناظره‌های مختلف بین امام جواد (ع) و صاحبان اندیشه‌های انحرافی در آن زمان و شکست خوردن مأمون و نتایج معکوسی که از مناظره‌ها می‌گرفت و در نهایت، تهمت به آن حضرت مبنی بر شورش برضد حکومت و تصمیم بر شهادت ایشان، از مباحث دیگر این بخش به شمار می‌آید.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام جواد (ع) در دوران مأمون.

۲. اهداف مأمون در ازدواج دخترش با امام جواد (ع).

^{۱۰۰۲} (۳). الخرائج و الجرائح، ص ۲۳۷.

^{۱۰۰۳} (۴). مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۸۰.

^{۱۰۰۴} (۱). فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین، ص ۲۴۳.

^{۱۰۰۵} (۲). مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۳۷۹.

^{۱۰۰۶} (۳). الإرشاد...، ج ۲، ص ۲۹۵.

^{۱۰۰۷} (۴). إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۵۵.

۳. محورهای فعالیتهای علمی و فرهنگی امام جواد (ع).

۴. موقعیت امام جواد (ع) در دوران معتصم.

ص: ۲۸۹

فصل سیزدهم تشیع در دوره امام هادی (ع)

۱. زندگی نامه مختصر امام هادی (ع)

پیشوای دهم شیعیان، امام علی بن محمد الهادی (ع) در نیمه ماه ذی الحجه سال ۲۱۲ ق، در صریا در نزدیکی مدینه به دنیا آمد و در ماه رجب سال ۲۵۴ ق، در سرّ من رأی (سامرا) به شهادت رسید. ایشان پس از پدر بزرگوارش ۳۳ سال امامت را به عهده داشت.^{۱۰۰۸}

نام مادر آن حضرت را سمانه،^{۱۰۰۹} مدنب،^{۱۰۱۰} حدیث و غزال^{۱۰۱۱} گفته‌اند. لقبهای آن حضرت را نقی، هادی، امین، طیب و ... و کنیه‌اش را ابو الحسن ذکر کرده‌اند و به ایشان «ابو الحسن ثالث» می‌گویند.^{۱۰۱۲}

امامت امام هادی (ع) پس از شهادت امام جواد (ع) و در حدود هشت سالگی آغاز شد.^{۱۰۱۳} مشکل کم سنّ و سال بودن که در مورد امام جواد (ع)، مطرح بود درباره امام هادی (ع) نمود چندانی نداشت. از این رو، شیعیان امام جواد (ع)، به جز افرادی اندک که به امامت موسی بن محمد - پسر دیگر امام جواد (ع) - که به «مبرقع» شهرت داشت اعتقاد پیدا کردند، همگی امامت امام هادی (ع) را پذیرفتند و آن تعداد اندک نیز پس از چندی موسی بن محمد را رها کرده، به سوی امام هادی رفتند.^{۱۰۱۴}

۱-۱. امام هادی (ع) در مدینه

امام هادی (ع) از آغاز امامت در مدینه حضور داشت و در این مدت، نقش بسیار مهمی در رهبری شیعیان ایفا کرد. آن حضرت نه تنها مراجعات مستقیم و پرسشهای شیعیان را در

ص: ۲۹۰

^{۱۰۰۸} (۱). الإرشاد ... ج ۲، ص ۲۹۷.

^{۱۰۰۹} (۲). همان.

^{۱۰۱۰} (۳). حسینی، محمد رضا، تاریخ أهل البيت (ع)، ص ۱۲۳.

^{۱۰۱۱} (۴). همان، ص ۱۲۴.

^{۱۰۱۲} (۵). مناقب آل أبي طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۰۱.

^{۱۰۱۳} (۶). این در حالی است که ولادت امام هادی (ع) را سال ۲۱۲ بدانیم، اما اگر سال ۲۱۴ را برگزینیم، ایشان هنگام امامت ۶ سال داشته‌اند.

^{۱۰۱۴} (۷). فرق الشیعة، ص ۹۱-۹۲.

مدینه پاسخ می‌داد، بلکه با تعیین وکلای خود در نقاط مختلف، ضمن پاسخگویی به پرسشهای شیعیان، امور مالی و دریافت وجوهات را نیز به انجام می‌رساند و از همین رو، از چنان موقعیت ممتازی برخوردار شده بود که حکومت عباسی از ناحیه آن حضرت احساس خطر کرده و حضور ایشان را در مدینه بیش از این جایز ندانست و درصدد برآمد تا ایشان را به مرکز حکومت منتقل نماید. اوج نفوذ و تأثیر حضور امام هادی (ع) را از نامه یکی از کارگزاران عباسی می‌توان دریافت.

«بریحه / ترجه» که متصدی امر نماز در مکه و مدینه بود، با نوشتن نامه‌ای کوتاه، اما بسیار گویا، تأثیر حضور امام هادی (ع) را به آگاهی متوکل رساند، او در نامه‌اش نوشت:

اگر به حرمین (مکه و مدینه) نیاز داری، علی بن محمد را از این دو شهر بیرون ببر؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و عده بسیاری دعوتش را پذیرفته‌اند.^{۱۰۱۵}

نیز در گزارش دیگری، عبد الله بن محمد، متصدی نماز و امور نظامی مدینه، از آن حضرت نزد متوکل بدگویی کرد و درصدد برآمد نظر متوکل را درباره امام هادی (ع) تغییر دهد و اگرچه امام هادی (ع) از این موضوع آگاه شد و به وسیله نامه‌ای از خود دفاع کرد و متوکل را از واقعیت آگاه ساخت،^{۱۰۱۶} اما به هر صورت این گونه حرکات، باعث شد متوکل با نوشتن نامه‌ای، امام هادی (ع) را به سامراً فراخواند تا ایشان را از نزدیک کنترل کرده، زیر نظر داشته باشد.

متوکل در این نامه، به مقام و عظمت امام هادی (ع) اشاره کرد و رعایت حقوق آن حضرت را لازم دانست و به آگاهی ایشان رساند که عبد الله بن محمد، کارگزارش را به خاطر تهمت زدن به امام از مقامش عزل کرده و محمد بن فضل را به جای او گمارده است و از او نیز خواسته تا احترام امام را داشته باشد و به فرمان ایشان گوش بسپارد. وی سپس اظهار کرده بود که مشتاق دیدار امام و تجدید عهد با ایشان است و ضمن آنکه حضرت را از همه افراد خانواده و نزدیکان خویش عزیزتر می‌داند، با نهایت احترام از ایشان درخواست می‌نماید که با هرکس و به هر شکل که مایل است، رهسپار سامراً گردد.^{۱۰۱۷}

اما درخواست متوکل برای انتقال امام هادی و نامه او به گونه‌ای بود که هرکس آن را بخواند، درمی‌یابد که هدف متوکل از انتقال امام، کنترل و نظارت بر آن حضرت است. از این رو، «یزداد»، پزشک نصرانی دربار عباسی، در گفتگویی با اسماعیل بن احمد کاتب می‌گوید:

ص: ۲۹۱

براساس آنچه شنیده‌ام، انگیزه خلیفه از احضار علی بن محمد به سامراً این بوده است که مبادا مردم، به‌ویژه افراد مشهور، به وی گرایش پیدا کنند و حکومت از دست بنی عباس خارج شود.^{۱۰۱۸}

^{۱۰۱۵} (۱) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹.

^{۱۰۱۶} (۲) الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۰۹.

^{۱۰۱۷} (۳) همان، ص ۳۰۹-۳۱۰.

^{۱۰۱۸} (۱) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۶۱.

رفتار مردم مدینه نیز این مطلب را تأیید می‌کند. آنان پس از آنکه متوجه شدند یحیی بن هرثمه، مأمور حکومت عباسی به مدینه آمده و قصد دارد امام هادی (ع) را به سامراً احضار نماید، به شدت اظهار ناخشنودی کرده و خواستند مانع این کار شوند، اما یحیی سوگند یاد کرد که مأموریتی برای آسیب رساندن به امام ندارد و خطری آن حضرت را تهدید نخواهد کرد؛ البته او در حرکتی بسیار ناپسند، منزل امام را تفتیش کرد و چیزی جز قرآن و ادعیه نیافت،^{۱۰۱۹} با این حال به مأموریت خود عمل کرد و امام هادی (ع) را به سامراً برد.

۲-۱. امام هادی (ع) در سامراً

متوکل از اولین ساعات ورود امام به سامراً، با استقبالی اهانت‌آمیز بنا را بر ناسازگاری و آزار آن حضرت گذاشت. او در بدو ورود امام، نه تنها به استقبال ایشان نیامد، بلکه دستور داد ایشان را در محلی که مخصوص گداها بود و به «خان الصعاليك» شهرت داشت وارد کنند.

متوکل سپس ایشان را به منزلی که برای آن حضرت در نظر گرفته بود انتقال داد^{۱۰۲۰} و تمامی آمد و رفت و ارتباطهای امام را کنترل می‌کرد. از این رو، به محض آنکه شنید در منزل امام اسلحه و اموال مربوط به شیعیان وجود دارد، گروهی از نظامیان ترک را مأمور کرد تا شبانه به خانه آن حضرت هجوم برند و پس از جستجوی آنجا، امام را دستگیر کرده، نزد متوکل بیاورند.

مأموران پس از انجام مأموریتشان، امام را نزد متوکل بردند و گزارش دادند خبری که به خلیفه رسیده واقعیت نداشته و امام نیز در حال قرائت قرآن بوده است. متوکل که به هدفش نرسیده بود، در حالی که ظرفی از شراب در دست داشت، با کمال وقاحت به آن حضرت تعارف کرد و پس از آنکه با مخالفت امام روبه‌رو شد، از ایشان خواست تا شعری بسراید. آن حضرت فرمود: من کمتر شعر می‌خوانم، اما او گفت باید بخوانی و امام به ناچار اشعاری بسیار زیبا خواندند که چنان در خلیفه و حاضران تأثیر گذاشت که همه را به گریه وادار کرد.

متوکل پس از برهم زدن بزم شراب و دادن هدیه به امام، ایشان را به منزل بازگرداند.^{۱۰۲۱}

هرچه زمان می‌گذشت، بر عظمت و محبوبیت امام هادی (ع) افزوده می‌شد و متوکل که

ص: ۲۹۲

از هیچ‌یک از ترفندهایش سودی نبرده و تحقیر و زیر نظر داشتن آن حضرت نیز از موقعیت ممتاز امام نکاسته بود، تصمیم گرفت بر محدودیت ایشان افزوده و آن حضرت را در حبس قرار دهد؛ البته تاریخ و مقدار زندانی بودن امام دقیقاً بیان نشده، اما اصل زندانی شدن آن حضرت به تأیید گزارشهای تاریخی رسیده است.^{۱۰۲۲}

^{۱۰۱۹} (۲). تذکرة الخواص، ص ۳۲۲.

^{۱۰۲۰} (۳). الإرشاد... ج ۲، ص ۳۱۱.

^{۱۰۲۱} (۴). مروج الذهب... ج ۴، ص ۱۱-۱۲.

^{۱۰۲۲} (۱). إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۶۳؛ مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۰۷.

متوکل که همچنان از رسیدن به هدف ناکام مانده بود، در میان نزدیکانش با خشم تمام اعلام کرد که در کار امام هادی (ع) در مانده شده و دچار شکست شده است.^{۱۰۲۳} از این رو، به این مقدار فشار و محدودیت برای امام هادی (ع) اکتفا نکرد و حتی تصمیم گرفت ایشان را به قتل برساند و در این مورد نیز اقداماتی انجام داد، اما پیش از آنکه موفق شود، خود، به هلاکت رسید.^{۱۰۲۴}

۲. فعالیتهای امام هادی (ع)

۱- ۲. فعالیتهای علمی - فرهنگی

یکی از مهم‌ترین ابعاد زندگانی امام هادی (ع) فعالیتهای علمی و فرهنگی آن حضرت بود که به شکلهای مختلف انجام می‌شد.

اگرچه اختناق حکومت بنی عباس در دوران امام هادی (ع) نیز ادامه داشت و آن حضرت از سوی حکومت زیر نظر بود و حتی مدتی از زندگانی ایشان در حبس سپری شد،^{۱۰۲۵} اما هدایت و امامت شیعیان، هیچ‌گاه با وقفه مواجه نشد. ایشان از راه‌های مختلف، مانند مبارزه با فتنه خلق قرآن، مبارزه با غالی‌گری و صوفی‌گری، مبارزه با فرقه‌ها و عقاید انحرافی در موضوع امامت مانند واقفیه، و نیز در قالب سخنان، نوشته‌ها، نامه‌ها و شرکت در مجالس مناظره و پاسخگویی به پرسشها و شبهات مطرح شده در آن روز، تربیت شاگردان و افراد شایسته و تعلیم زیارت امامان، به‌ویژه زیارت جامعه کبیره به فعالیت ادامه می‌داد که ما به اختصار به نمونه‌هایی از آنها اشاره می‌کنیم:

ص: ۲۹۳

الف) فتنه خلق قرآن و تدبیر امام هادی (ع)

از مباحث رایج در زمان امام هادی (ع) موضوع «خلق قرآن» بود. عده‌ای اعتقاد داشتند که قرآن مخلوق خداوند و حادث است و منکر قدم آن بودند و گروهی دیگر معتقد بودند که قرآن مخلوق نیست و قدیم است. این موضوع باعث درگیری بین گروه‌های مختلف شده بود و چون در برخی موارد حمایت حاکمان را نیز به دنبال داشت، رنگ سیاسی نیز به خود گرفت تا جایی که در زمان مأمون، اعتقاد به خلق قرآن، ملاک ابقا یا برکناری قاضیان و کارگزاران حکومت شده بود و مأمون فرمان داد هرکس منکر خلق قرآن است، از کار برکنار شود. در زمان واثق نیز این موضوع به شدت دنبال شد و واثق برای آزادی اسیران مسلمان که در اختیار رومیان بودند، تنها فدیة آن دسته از آنان را پرداخت که به خلق قرآن اعتقاد داشتند.^{۱۰۲۶} همچنان که احمد بن حنبل، رئیس مذهب حنبلی به همین سبب تازیانه خورد^{۱۰۲۷} و دانشمندان

^{۱۰۲۳} (۲) الإرشاد ...، ج ۲، ص ۳۰۷.

^{۱۰۲۴} (۳) الخرائج و الجرائح، ص ۴۱۲؛ ابن طاووس حسنی، عبد الکریم، جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، ص ۲۷-۲۸.

^{۱۰۲۵} (۴) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۰۷.

^{۱۰۲۶} (۱) تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۲.

^{۱۰۲۷} (۲) همان، ص ۴۷۲.

بسیاری به زندان رفتند.^{۱۰۲۸} در این میان بهترین تدبیر، حرکت امام هادی (ع) بود که در پاسخ به پرسش برخی شیعیان در این باره، آنان را از ورود به این درگیری‌ها برحذر داشت و نوشت:

خداوند ما و تو را از این فتنه حفظ کند ... به نظر ما، جدال درباره قرآن بدعت است و پرسشگر و پاسخ‌دهنده در آن شریک‌اند. آفریننده‌ای جز خدا نیست و به جز او همه مخلوق‌اند قرآن نیز کلام خداست از پیش خود نامی بر آن قرار مده که از گمراهان خواهی بود.^{۱۰۲۹}

امام هادی (ع) با این موضع‌گیری حکیمانه و صریح خویش، شیعیان را رهبری نموده، در این پاسخ، طرح مخلوق بودن قرآن و عدم آن را از اساس بدعت و غیرقابل اعتنا برشمردند و با تأکید هرچه بیشتر، شیعیان را نیز از ورود به این مباحث و توجه به اعتقادات دیگران در این مورد برحذر داشتند.

ب) مبارزه با غالیان

مبارزه با موضوع «غلو و غالیان»، یکی دیگر از فعالیت‌های علمی امام هادی (ع) است که در آن دوره به سرعت در حال انتشار بود.

غالیان کسانی بودند که بر مبنای یک برداشت و تصور نادرست از امام معصوم و امامت،

ص: ۲۹۴

برای امام مقام خدایی قائل بودند و با معرفت درست امام انجام تکالیف دینی را لازم نمی‌دیدند و چون خود را نیز از شیعیان و دوستداران امام می‌شمردند، موجب ناخرسندی امام و شیعیان می‌شدند. از این رو، امام هادی (ع) موضع خویش را در قبال آنان روشن ساخت و نه تنها آنان را از گروه شیعه بیرون دانست، بلکه در نامه‌های مختلفی که در این باره از ایشان پرسش شد، غالیان را افرادی مشرک و کافر معرفی کرده، بیزاری خویش را از آنان به صورت آشکار اعلام نمود.^{۱۰۳۰}

امام هادی (ع) در سرزنش و طرد غالیان چنان سرسختی نشان می‌داد که حتی برخی از سرکردگان آنان را مهدور الدم معرفی کرده، بهشت را برای قاتل آنها تضمین می‌کرد؛^{۱۰۳۱} البته این موضوع زمانی شدت یافت که شیعیان درباره غالیان و برخی از سران آنها از امام هادی (ع) پرسشهایی کرده، نظر ایشان را جویا شدند. تعدادی از پاسخهای امام به این پرسشها در تاریخ ثبت شده است.^{۱۰۳۲}

ج) مبارزه با صوفیگری

^{۱۰۲۸} (۳). همان، ص ۴۸۲.

^{۱۰۲۹} (۴). صدوق، محمد بن علی، التوحید، ص ۲۲۴.

^{۱۰۳۰} (۱). اختیار معرفة الرجال، ص ۵۱۹، حدیث ۹۹۷.

^{۱۰۳۱} (۲). همان، حدیث ۱۰۰۶.

^{۱۰۳۲} (۳). همان؛ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، کتاب الحدود، ابواب حد المحارب، باب ۷.

صوفی‌گری و پشمینه‌پوشی که معمولاً با زهد و کنارگیری از دنیا همراه است، به‌ویژه در شکل ریاکارانه آن، از جریانهای انحرافی دیگری بود که به شدت مورد مخالفت امام هادی (ع) قرار گرفت.

این گروه که از دیرباز در جامعه اسلامی شکل گرفته بودند، در زمان امام هادی (ع) نیز حضوری فعال داشتند و چون افکار و عقایدشان همراه با انحراف بود، امام هادی (ع) شیعیان را از نزدیک شدن و هم‌نشینی با آنان و ورود به جلسه‌هایشان به شدت برحذر داشت و بنابر نقلی که در تاریخ ثبت شده، آنان را هم‌نشینان شیطان و نابودکننده پایه‌های دین معرفی کرده، زهدنمایی آنان را تن‌پروری و شب‌زنده‌داری آنها را حرب‌های برای شکار نعمتها می‌داند. آن حضرت پس از نکوهش آنان و برشمردن ویژگی‌های مذموم دیگری از آنان، پیروان این گروه را نادانان دانسته و کسانی را که به آنها گرایش پیدا می‌کنند، احمق معرفی کردند^{۱۰۳۳} و راه واقعی عرفان راستین را به یاران خود نشان دادند.

گذشته از موارد یاد شده، بخش عظیمی از معارف و علوم‌ی که از سوی امام هادی (ع) به

ص: ۲۹۵

ما رسیده، در قالب ادعیه، روایات، مناجات، و زیارت‌هاست که در رأس آنها «زیارت جامعه» قرار دارد. این زیارت، با مضامینی بس بلند و پرمعنا، ارتباط امام و امت، و نیز ارتباط امام با جهان هستی را به شکلی زیبا ترسیم کرده و جایگاه امام معصوم را در مجموعه جهان بازگو نموده است. زیارت جامعه از چنان اهمیتی برخوردار است که تعدادی از علما شرحهایی بر آن نگاشته‌اند.^{۱۰۳۴}

د) تربیت شاگردان و افراد شایسته

یکی دیگر از زمینه‌های فعالیت علمی و فرهنگی امام هادی (ع)، پرورش شاگردان و افراد شایسته است. این افراد افزون بر روایانی هستند که سخنان و روایات امام هادی (ع) را نقل نموده‌اند. برخی از این افراد، همان کسانی هستند که وکالت آن حضرت را نیز به عهده داشته‌اند. برخی از این افراد برجسته عبارت‌اند از:

- عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن (ع)؛ مرقد وی در ری معروف است و زائران بسیاری دارد؛ از یاران امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) شمرده شده است.^{۱۰۳۵}

- حسن بن راشد؛ او که بیشتر به کنیه «ابو علی» مشهور است، به‌عنوان وکیل امام هادی (ع) نیز معرفی شده و مورد تأیید ایشان قرار گرفته، و امام هادی (ع) بر این باورند که وی به شهادت رسیده است.^{۱۰۳۶}

- ایوب بن نوح بن درّاج نخعی؛ وی وکیل امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) بوده و از مرتبه‌ای والا نزد ایشان برخوردار بوده است. او را به امانت‌داری، تقوا، عبادت و مورد اعتماد بودن ستوده‌اند.^{۱۰۳۷}

^{۱۰۳۳} (۴). خوانساری، محمد باقر، روضات الجنّات، ص ۱۳۴-۱۳۵.

^{۱۰۳۴} (۱). برای اطلاع از این شرحها ر.ک: آقا بزرگ تهرانی، محمد حسن، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۱۳، ص ۳۰۵-۳۰۶.

^{۱۰۳۵} (۲). طوسی، محمد بن حسن، رجال، ص ۴۱۷ و ۴۳۳.

^{۱۰۳۶} (۳). طوسی، محمد بن حسن، الغیبة، ص ۲۱۲.

- عثمان بن سعید عمری؛ وی که از یازده سالگی به خدمت امام هادی (ع) رسیده بود،^{۱۰۳۸} از چنان جایگاهی برخوردار شد که بعداً به‌عنوان یکی از نایبان خاص امام زمان (ع) در دوران غیبت صغرا معرفی گردید.^{۱۰۳۹}

ص: ۲۹۶

برشمردن همه شاگردان امام هادی (ع) سخن را به درازا می‌کشاند و برای اطلاع بیشتر، باید به کتابهای رجال و تراجم مراجعه نمود. شیخ طوسی اسامی ۱۸۵ تن از یاران و شاگردان امام هادی (ع) را با عنوان اصحاب ابی الحسن الثالث علی بن محمد (ع) آورده است.^{۱۰۴۰}

۲-۲. فعالیتهای سیاسی - اجتماعی

امام هادی (ع) در طول دوران زندگی خویش، با شش تن از حاکمان عباسی روبه‌رو بود که اگرچه هرکدام به شکلی عرصه را بر آن حضرت تنگ کرده و ایشان را زیر نظر داشتند، اما از این میان، دوران متوکل برای ایشان دوره‌ای بسیار سخت و استثنایی بوده است.

براساس آنچه ابو الفرج اصفهانی گفته است، متوکل دشمنی و بدرفتاری با علویان را به اوج رسانده بود تا حدی که هیچ‌یک از حاکمان عباسی در بدرفتاری با فرزندان ابو طالب با او قابل مقایسه نیستند^{۱۰۴۱} و حتی برخی از حاکمان پیشین عباسی، چون مأمون، معتصم و واثق با آن همه بدرفتاری و جنایاتی که در مورد علویان داشتند، از نظر متوکل دوستان و علاقه‌مندان به امیر مؤمنان علی (ع) و فرزندان ایشان به شمار می‌آیند و شاید به همین سبب متوکل از آنان ناخرسند بود.^{۱۰۴۲} دشمنی متوکل با علویان و به‌ویژه با حضرت علی (ع) چنان بود که حتی پسرش منتصر را به واکنش واداشت؛ چنانکه به مجالس تمسخرآمیز متوکل برضد حضرت علی (ع) معترض شد، ولی متوکل بدو اعتنا نکرد و با شعری ناسزا پاسخ داد که البته این خود زمینه‌کشته شدن متوکل را فراهم ساخت.^{۱۰۴۳}

به هر صورت، نقطه اوج جنایت و بدرفتاری متوکل را باید در تخریب و شخم زدن حرم مطهر امام حسین (ع) و آب بستن به زمین آن دانست^{۱۰۴۴} که در نوع خود جنایتی بی‌نظیر است.

ضمن آنکه نشان‌دهنده میزان نفوذ و نقش مهم امامان (ع) در هدایت و رهبری شیعیان نیز به شمار می‌آید که دشمنانشان نه تنها در زمان حیات ایشان آنها را مورد اذیت و آزار و حبس و قتل قرار می‌دهند، بلکه به مرقد شریف آنان نیز رحم

^{۱۰۳۷} (۴). رجال النجاشی، ص ۱۰۲.

^{۱۰۳۸} (۵). رجال الطوسی، ص ۴۲۰.

^{۱۰۳۹} (۶). درباره او در بخش نایبان خاص امام زمان (ع) بیشتر سخن گفته‌ایم.

^{۱۰۴۰} (۱). رجال الطوسی، ص ۴۰۹-۴۲۷.

^{۱۰۴۱} (۲). مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵.

^{۱۰۴۲} (۳). الکامل فی التاریخ، ج ۷، حوادث سال ۲۳۶.

^{۱۰۴۳} (۴). مقاتل الطالبیین، ص ۳۹۵-۳۹۶.

^{۱۰۴۴} (۵). همان.

نمی‌کنند و اگر قرار باشد مرقدشان مرکز توجه و وحدت شیعیان بوده، برای آنها الهام‌بخش باشد، آن را نیز نابود خواهند کرد؛ چنانکه حرم مطهر امام حسین (ع) اینچنین بود.^{۱۰۴۵}

ص: ۲۹۷

به هر حال امام هادی (ع) حدود پانزده سال از عمر شریفش را با چنین خلیفه‌ای گذراند.

از این رو، با محدودیتهای زیادی نیز روبه‌رو بود و اینکه حاکمان پیش از متوکل، یعنی معتصم و واثق با حضور امام هادی (ع) در مدینه مخالفت نکرده‌اند، اما هنگامی که متوکل روی کار آمد، آن حضرت را از مدینه به سامرا فراخواند، می‌تواند دلیل خوبی بر دشواری کار امام هادی (ع) در دوران متوکل باشد. با این همه، امام هادی (ع) با تدبیری مناسب و موضع‌گیری‌های حکیمانه خویش، با همه ناملایمات و دشواری‌ها مبارزه نموده و شیعیان را به بهترین شکل ممکن رهبری و هدایت فرمود. برخی از مهم‌ترین ارکان فعالیت‌های سیاسی اجتماعی آن حضرت را می‌توان در شکل‌های ذیل مشاهده نمود:

الف) اثبات امامت و پیشوایی امام هادی (ع)

نخستین و مهم‌ترین رکن فعالیت‌های امام هادی (ع)، اثبات امامت و شایستگی رهبری خویش بود که آن را به مناسبت‌های مختلف به انجام رساند که از آن شمار می‌توان به استشهد امام هادی (ع) به شعری از شاعران درباره برتری خاندان پیامبر (ص) - که خودش نیز از آن خاندان بود - در حضور متوکل اشاره کرد که او را به اعتراف و ادانت.^{۱۰۴۶} یا در مناظره‌ای که برای محکوم کردن آن حضرت با ابن سکیت ترتیب داده شد، پس از پرسش و پاسخ در موضوع‌های مختلف، بحث به موضوع امام و امامت رسید که آن حضرت درباره شناخت امام معیاری مشخص کرده، با دلیل قرار دادن عقل برای شناخت امام، تلویحاً خود را امام زمان خویش معرفی نمودند، به طوری که برخی از حاضران مطلب را دریافتند و یحیی بن اکثم ابن سکیت را مورد اعتراض قرار داده، گفت: ابن سکیت را چه به مناظره! و البته خود یحیی بن اکثم نیز که از پیش پرسش‌هایی آماده کرده بود تا امام هادی (ع) را آزموده، ایشان را در پاسخ درمانده نماید، هنگامی که با پاسخ‌های محکم و منطقی امام روبه‌رو شد، خود چنان درمانده گردید که از ادامه پرسش صرف‌نظر کرده، اعلام کرد که پرسش‌هایش را ادامه نخواهد داد؛ چون نتیجه آن، آشکار شدن مراتب معلومات امام هادی (ع) و تقویت رافضه (شیعیان) خواهد بود.^{۱۰۴۷}

امام هادی (ع) از هر فرصتی برای اثبات امامت و حقانیت امامان (ع) استفاده می‌کرد.

ص: ۲۹۸

^{۱۰۴۵} (۶). البته در همان زمان، برخی زائران حرم مطهر امام حسین (ع) پس از تخریب آن، با قرار دادن نشانه‌هایی در اطراف مرقد شریف آن حضرت، محل

آن را مشخص نمودند و پس از مرگ متوکل، با استفاده از همان نشانه‌ها، مرقد آن حضرت را به شکل اول بازگرداندند. ر. ک: همان، ص ۳۹۶.

^{۱۰۴۶} (۱). مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۰۶.

^{۱۰۴۷} (۲). همان، ص ۴۰۳ - ۴۰۵.

ایشان جز آنکه به زیارت جدش امیر مؤمنان (ع) می‌رفت، درست در هنگامی که حرم مطهر امام حسین (ع) مورد تاخت‌وتاز و تخریب حاکمان عباسی قرار می‌گرفت، پناه بردن به مرقد امام حسین (ع) و دعای در آنجا را داروی بیماری معرفی نموده و خود نیز به آن عمل می‌کرد و حتی هنگامی که از این کار ایشان پرسش می‌شد پاسخ می‌داد:

مکانهایی به خداوند اختصاص دارد که باید در آنها دعا کرد و خداوند نیز دعای آنجا را مستجاب می‌فرماید و حرم مطهر امام حسین (ع) از جمله این مکانهاست.^{۱۰۴۸}

بسیار روشن است که این گونه مبارزه منفی امام، به چه میزان در تثبیت و تحکیم جایگاه امام و امامت شیعه تأثیر مثبت داشت.

ب) نامشروع دانستن حاکمیت بنی عباس

بخشی دیگر از فعالیتهای سیاسی - اجتماعی امام هادی (ع)، به دیدگاه ایشان درباره حاکمیت عباسیان مربوط می‌شود. آن حضرت با معرفی امامان شیعه به عنوان تنها کسانی که شایستگی جانشینی پیامبر (ص) را دارند، حاکمیت دیگران را مردود می‌دانست و از این رو، هرگونه همکاری با آنان را، مگر در موارد زور و اجبار یا همکاری به دلیل یافتن راه نفوذی برای اخلال در کار آنان، حرام می‌شمرد^{۱۰۴۹} و از این راه، مشروعیت حکومت عباسی را زیر سؤال می‌برد.

ج) فراهم کردن زمینه غیبت امام مهدی (ع)

فراهم کردن زمینه غیبت امام مهدی (ع) نیز بخشی از فعالیتهای سیاسی - اجتماعی امام هادی (ع) را تشکیل می‌داد. آن حضرت چون از آینده امامت شیعیان آگاه بود و می‌دانست امام دوازدهم از دیده‌ها نپایان خواهد شد، درصدد برآمد تا شیعیان را به غیبت امام زمان (ع) آشنا نماید؛ البته امام هادی (ع) از حضرت ولی عصر (ع) نامی به میان نمی‌آورد و تنها زمانی که از ایشان درباره جانشینی و آینده امامت پرسش می‌شد، به شکل کلی این موضوع را مطرح می‌ساخت.^{۱۰۵۰}

ص: ۲۹۹

د) سازمان ارتباطی وکالت

یکی دیگر از فعالیتهای امام هادی (ع) تعیین وکلا و نمایندگان بود که در نقاط مختلف موظف بودند از سوی آن حضرت اقدام به جمع‌آوری وجوهات شرعی و خمس و زکات نموده، در صورت لزوم بین شیعیان و امام هادی (ع) ارتباط برقرار نمایند و نیز پاسخ امام به پرسشهای شیعیان را به آگاهی آنان برسانند.

^{۱۰۴۸} (۱) قمی، ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۲۷۳.

^{۱۰۴۹} (۲) وسائل الشیعة، ج ۱۲، ص ۱۳۷.

^{۱۰۵۰} (۳) برای آگاهی از سخنان امام هادی (ع) در این باره ر. ک: صدوق، محمد بن علی، کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۹ - ۳۸۳.

این شکل ارتباط که در زمان خفقان و محدودیتهای حاکمان عباسی پایه‌گذاری شده بود، به‌ویژه در زمان متوکل کارایی بیشتری داشت؛ اگرچه پس از آن نیز تا زمان امام حسن عسکری (ع) و حتی پس از ایشان در زمان غیبت صغرا ادامه یافت.

از برخی نامه‌های امام هادی (ع) به وکیلانش برمی‌آید که هر وکیل در ناحیه و نقطه مشخصی وکالت داشته است و می‌بایست در همان محدوده خودش انجام وظیفه می‌کرده است؛ چنانکه آن حضرت در نامه‌ای به ایوب بن نوح تأکید کرده است وجوهاتی که از ناحیه دیگران به وی می‌رسد، نپذیرد و حامل آن را به وکیل آن ناحیه رهنمون سازد.^{۱۰۵۱}

این شبکه ارتباطی چنان اهمیت داشت که متوکل را به فکر کنترل و حتی نابودی آن انداخت و او نیز در این راه گامهای مؤثری برداشت و با تشکیل نیروهایی ویژه، به دستگیری، شکنجه، حبس و حتی شهادت برخی از وکلای امام در نقاط مختلف اقدام کرد،^{۱۰۵۲} اما موفق نشد این شبکه گسترده را از میان بردارد.

۳. شهادت امام هادی (ع)

با آنکه برخی از دانشمندان شیعه به شهادت امام هادی (ع) اشاره نکرده و گویا رحلت ایشان را به شکل عادی قلمداد کرده‌اند،^{۱۰۵۳} اما نظر مشهور شیعیان بر این است که آن حضرت در دوران معتز، خلیفه عباسی مسموم شده و به شهادت رسیدند.^{۱۰۵۴} البته درباره زمان و چگونگی شهادت آن حضرت، سخنان دیگری نیز وجود دارد.^{۱۰۵۵}

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام هادی (ع)، موقعیت آن حضرت در مدینه و دور کردن

ص: ۳۰۰

۱۰۵۶

ایشان از این شهر و احضار به سامرا و برخورد نامناسب متوکل با ایشان مطرح شد.

مبارزه فرهنگی امام هادی (ع)، از جمله مبارزه با فتنه خلق قرآن که به حرکتی انحرافی و تفرقه‌انگیز بین فرقه‌های مختلف تبدیل شده بود، مبارزه با فرقه‌های انحرافی چون غالیان و صوفی‌گری، گسترش معارف ناب در قالب ادعیه،

^{۱۰۵۱} (۱). اختیار معرفة الرجال، ص ۸۰۰-۸۰۱.

^{۱۰۵۲} (۲). همان، ص ۸۶۳ و ۸۶۶.

^{۱۰۵۳} (۳). الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۱.

^{۱۰۵۴} (۴). إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۵۵.

^{۱۰۵۵} (۵). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۱۴-۱۱۷.

^{۱۰۵۶} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

روایات و زیارتها و تربیت شاگردان و افراد شایسته‌ای که برخی از آنان به‌عنوان نایب خاص امام مهدی (ع) مطرح شدند، فراهم کردن زمینه غیبت امام مهدی (ع) و گسترش سازمان ارتباطی وکالت، از اقداماتی بود که به حفظ و تقویت تشیع در این دوره انجامید.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام هادی (ع) در مدینه.
۲. علت انتقال امام هادی (ع) به سامرا.
۳. بررسی برخورد متوکل با امام هادی (ع) هنگام انتقال آن حضرت به سامرا.
۴. تبیین محور فعالیتهای علمی و فرهنگی امام هادی (ع).
۵. تبیین محور فعالیتهای سیاسی و اجتماعی امام هادی (ع).

ص: ۳۰۱

فصل چهاردهم تشیع در دوره امام حسن عسکری (ع)

۱. زندگی‌نامه مختصر امام عسکری (ع)

پیشوای یازدهم شیعیان، امام حسن بن علی العسکری (ع)، در ماه ربیع الاخر سال ۲۳۲ ق، در مدینه زاده شد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ ق، در سرّ من رأی (سامرا) رحلت کرد و در همان خانه‌ای که پدر بزرگوارش امام هادی (ع) در خاک آرمیده بود، به خاک سپرده شد.^{۱۰۵۷} نام مادر ایشان را حدیث،^{۱۰۵۸} سوسن،^{۱۰۵۹} سمانه و اسماء گفته‌اند.^{۱۰۶۰}

لقبهای آن حضرت را صامت، هادی، رفیق، زکی، سراج، شافی و العسکری آورده‌اند؛ آن حضرت، پدر بزرگوارش و امام جواد (ع) هر سه را به «ابن الرضا» می‌شناسند.^{۱۰۶۱}

امامت امام حسن عسکری (ع) پس از شهادت امام هادی (ع) آغاز شد و حدود شش سال ادامه یافت.^{۱۰۶۲} پس از شهادت امام هادی (ع)، گروهی از شیعیان آن حضرت به امامت پسر دیگر ایشان - که در زمان آن حضرت درگذشته

^{۱۰۵۷} (۱) الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۳.

^{۱۰۵۸} (۲) همان.

^{۱۰۵۹} (۳) إربلی، علی بن عیسی، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۹۷.

^{۱۰۶۰} (۴) حسینی، محمد رضا، تاریخ أهل البيت (ع)، ص ۱۲۴.

^{۱۰۶۱} (۵) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۲۱.

^{۱۰۶۲} (۶) الإرشاد...، ج ۲، ص ۳۱۳.

بود- گرویدند. به گمان آنان، وی در حقیقت زنده بوده و او را مهدی قائم می‌دانستند،^{۱۰۶۳} اما به جز این گروه و تعداد اندکی که به جعفر بن علی - پسر دیگر امام هادی (ع) که در بین شیعیان به جعفر کذاب مشهور است -^{۱۰۶۴} گرائیدند، سایر شیعیان امام هادی (ع) به امامت امام حسن عسکری (ع) اعتقاد پیدا کردند و امامت را با وصیت پدرشان امام هادی (ع) برای ایشان ثابت دانستند.^{۱۰۶۵}

ص: ۳۰۲

۲. امام عسکری (ع) و حاکمان

امام حسن عسکری (ع) در دوران امامت خویش، با سه خلیفه عباسی یعنی معتز، مهدی و معتمد معاصر بود که هر یک به شکلی آن حضرت را مورد آزار و اذیت قرار دادند تا آنکه سرانجام ایشان در زمان معتمد عباسی به شهادت رسید.

معتز، که در سال ۲۵۲ ق، یعنی دو سال پیش از امامت امام حسن عسکری (ع) به خلافت رسیده بود،^{۱۰۶۶} در سال آخر خلافتش که با امامت آن حضرت مقارن بود، نه تنها ایشان را آسوده نگذاشت و مورد آزار قرار داد، بلکه تصمیم بر کشتن ایشان نیز گرفت، اما مرگش فرا رسید و موفق به این کار نشد.^{۱۰۶۷}

پس از مرگ معتز در سال ۲۵۵ ق، برادرش مهدی به خلافت رسید.^{۱۰۶۸} او نیز در مسیر ستم به هاشمیان و به‌ویژه امام حسن عسکری (ع) راه پیشینیان خود را دنبال و فرمان دستگیری و حبس امام را صادر کرد؛ البته خلافت مهدی نیز خیلی زود به اتمام رسید و پس از یک سال، ترکان برضد وی شوریدند و او را به قتل رساندند.^{۱۰۶۹}

پس از مرگ مهدی در سال ۲۵۶ ق، معتمد به خلافت رسید. او که از دوران خلافت به نسبت طولانی برخوردار بود، در چهار سال ابتدای خلافتش - که با امام عسکری (ع) مواجه بود - محدودیت و فشار بر علویان و به‌ویژه امام عسکری (ع) را به نهایت رساند تا آنجا که باعث شهادت آن حضرت شد.^{۱۰۷۰}

۳. فعالیت‌های امام عسکری (ع)

۱-۳. فعالیت‌های علمی

^{۱۰۶۳} (۷). فرق الشیعة، ص ۹۴.

^{۱۰۶۴} (۸). همان، ص ۹۵ (پاورقی).

^{۱۰۶۵} (۹). همان، ص ۹۵.

^{۱۰۶۶} (۱). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۰.

^{۱۰۶۷} (۲). ابن طاووس، رضی الدین علی، مهج الدعوات، ص ۳۴۳.

^{۱۰۶۸} (۳). تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۵.

^{۱۰۶۹} (۴). الغیبة، ص ۱۳۴.

^{۱۰۷۰} (۵). مدارک مربوط به شهادت امام حسن عسکری (ع) را در «شهادت امام حسن عسکری (ع)» آورده‌ایم.

فعالیت‌های علمی امام عسکری (ع) را باید یکی از ارکان پیشوایی آن حضرت به شمار آورد و می‌توان آنها را به چهار دسته تقسیم نمود: رساله‌ها و نامه‌ها؛ سخنان و مواعظ؛ ردّ شبهات و مبارزه با عقاید انحرافی؛ تربیت شاگردان و افراد شایسته.

الف) رساله‌ها و نامه‌ها؛ رساله‌ها و نامه‌هایی چند از امام حسن عسکری (ع) در تاریخ ثبت شده است که آنها را برای شیعیان، برخی مناطق شیعه‌نشین، یا افراد عادی فرستاده‌اند و در آنها، ضمن اشاره به معارف دینی و لزوم انجام احکام الهی، بسیاری از مسائل لازم و ضروری

ص: ۳۰۳

را یادآوری، یا بر انجام برخی کارها پافشاری کرده‌اند که برای نمونه، می‌توان از نامه‌های ایشان به علی بن حسین بابویه قمی (پدر شیخ صدوق)،^{۱۰۷۱} نامه به اهل قم و آبه^{۱۰۷۲} و نیز نامه به برخی از شیعیان یاد کرد.^{۱۰۷۳}

ب) سخنان و مواعظ؛ بسیاری از حکمتها، علوم و معارف دینی از راه روایات، سخنان، سفارشها و موعظه‌های امام حسن عسکری (ع) برای شیعیان به یادگار مانده که می‌توان آنها را در کتابهای حدیثی شیعه چون کافی، تحف العقول و بحار الانوار به دست آورد.

ج) پاسخگویی به شبهات و مبارزه با عقاید انحرافی؛ بخشی از فعالیت‌های علمی امام حسن عسکری (ع)، مربوط به مبارزه ایشان با عقاید انحرافی از راه مناظره و غیر آن است که راهنمایی شاگرد اسحاق کندی برای پاسخ دادن به استادش درباره تناقض قرآن،^{۱۰۷۴} رفع شک و تردید از عقاید برخی شیعیان درباره نماز باران، و مقابله با راهب نصرانی،^{۱۰۷۵} از نمونه‌های آن است. همچنین آن حضرت در مقابل فرقه‌هایی چون صوفیه،^{۱۰۷۶} واقفیه^{۱۰۷۷} و مفوضه^{۱۰۷۸} باصراحت موضع گرفته، ضمن باطل و دروغگو دانستن آنان، شیعیان را از انحراف حفظ می‌نمودند.

۲-۳. فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی

امام حسن عسکری (ع) به همراه پدر بزرگوارش امام هادی (ع)، در کودکی به سامرا آمده بود و بیشتر عمر شریفش را در آنجا گذراند. از این رو، به‌ویژه پس از امام هادی (ع) بیشتر در کنترل و تحت نظر حکومت عباسی می‌زیست و این کنترل و نظارت، در دوران شش ساله امامت ایشان چنان شدت یافت که به زندانی شدن مکرر آن حضرت انجامید.

^{۱۰۷۱} (۱) روضات الجنّات، ج ۴، ص ۲۷۳-۲۷۴. امام حسن عسکری (ع) در این نامه برای پدر شیخ صدوق دعا نموده و خداوند دعای ایشان را مستجاب و شیخ صدوق را به او عطا کرده است.

^{۱۰۷۲} (۲) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۲۵.

^{۱۰۷۳} (۳) بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۷۰.

^{۱۰۷۴} (۴) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۲۴.

^{۱۰۷۵} (۵) همان، ج ۴، ص ۴۲۵.

^{۱۰۷۶} (۶) قمی، عباس بن محمد رضا، سفینة البحار، ج ۲، ص ۵۷.

^{۱۰۷۷} (۷) کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۲۶.

^{۱۰۷۸} (۸) الغیبة، ص ۱۴۸-۱۴۹.

مهم‌ترین دوره سیاسی زندگانی امام عسکری (ع) نیز در این مقطع واقع شده است، اما با وجود چنین محدودیتهایی، آن حضرت فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی خود را بیشتر در قالب محافظت و حمایت از شیعیان انجام داده‌اند که برخی از نمونه‌های آن عبارت است از:

یک، مرحوم کلینی می‌گوید: امام حسن عسکری (ع) بیست روز پیش از مرگ معتز -

ص: ۳۰۴

خلیفه عباسی - نامه‌ای برای ابو القاسم اسحاق بن جعفر زبیری نوشت و از او خواست از خانه بیرون نیاید تا حادثه‌ای رخ دهد. همین‌که «برپحه»^{۱۰۷۹} کشته شد، وی نامه‌ای به آن حضرت نوشت و کسب تکلیف کرد، اما امام دوباره به او نامه‌ای نوشت که این، حادثه مورد نظر نبوده است و آن حادثه، واقعه دیگری است، تا آنکه معتز از دنیا رفت.^{۱۰۸۰}

این روایت نشان‌دهنده آن است که امام حسن عسکری (ع)، فعالیت اسحاق بن جعفر را تا زمانی که معتز زنده بوده، برای او خطرناک می‌دانسته و از این‌رو، او را از خارج شدن از منزل برحذر داشته است.

دو، در موردی دیگر، امام عسکری (ع) برای اینکه شیعیانش شناخته نشوند، به آنها دستور داد در روزی که ایشان می‌خواهد برای دیدار با معتمد عباسی از منزل خارج شود، به آن حضرت سلام نکرده و حتی با دست به ایشان اشاره نکنند؛ چرا که در امان نخواهند بود.^{۱۰۸۱}

سه، از مصادیق توجه امام حسن عسکری (ع) به شیعیان این است که آن حضرت در سامرا، هر خانه‌ای از شیعیان را که مصلحت می‌دید تعیین می‌کرد و به آنها دستور می‌داد پس از نماز عشاء در آنجا حضور یابند و مشکلات و مسائل شرعی خود را برای آن حضرت مطرح نمایند که به نمونه‌هایی از آن در تاریخ اشاره شده است.^{۱۰۸۲}

چهار، گونه‌ای دیگر از فعالیت‌های امام حسن عسکری (ع)، ارتباط با شیعیان از راه نامه‌نگاری بوده است که شیعیان در مسائل و موضوعهای مختلف برای ایشان نامه می‌نوشتند و پاسخ آن را دریافت می‌کردند؛ برای نمونه، می‌توان به پاسخ ایشان در پرسش از معنای من کنت مولا فعلی مولا،^{۱۰۸۳} معنای کلمه قرآنی «ولیحه»،^{۱۰۸۴} طبقه‌بندی مردم^{۱۰۸۵} و مانند آن اشاره کرد.

^{۱۰۷۹} (۱). البته این نام در الإرشاد «ترنجه» آمده، اما در باورقی آن توضیح داده شده که درست آن اترجه است و ظاهراً منظور، عبد الله بن محمد بن داوود هاشمی بن اترجه، از ندیمان متوکل بود که به دشمنی با حضرت علی (ع) نیز شهرت داشته است که به دست عیسی بن جعفر یا علی بن زید کشته شد (ر.ک:

الإرشاد ... ج ۲، ص ۳۲۵).

^{۱۰۸۰} (۲). الکافی، ج ۱، ص ۵۷۲.

^{۱۰۸۱} (۳). بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۶۹.

^{۱۰۸۲} (۴). به نقل از: طبسی، نجم الدین، حیاة الامام العسکری (ع)، ص ۲۵۰؛ عیون المعجزات، ص ۱۳۷.

^{۱۰۸۳} (۵). کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۱۹.

^{۱۰۸۴} (۶). به نقل از: حیاة الامام العسکری (ع)، ص ۲۵۲؛ معادن الحکمة، ج ۲، ص ۲۶۱.

^{۱۰۸۵} (۷). کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۱۲ - ۲۱۳.

پنج، کمکهای مالی امام حسن عسکری (ع) به فقیران و برخی از شیعیان، بخشی دیگر از فعالیتهای اجتماعی آن حضرت را تشکیل می‌داد که افراد مختلفی بنابر نیازهایشان، از ایشان

ص: ۳۰۵

یاری می‌خواستند و مورد لطف ایشان قرار می‌گرفتند. برخی موارد از کمکهای مالی ایشان عبارت‌اند از: کمک به یکی از علویان،^{۱۰۸۶} کمک به عمرو بن ابی مسلم،^{۱۰۸۷} کمک به ابو یوسف شاعر^{۱۰۸۸} و دیگران.

شش، یکی دیگر از فعالیتهای امام حسن عسکری (ع) این بود که از هر فرصتی برای آماده ساختن شیعیان برای پذیرش غیبت امام عصر (ع) و انجام وظایفشان در این دوره اقدام می‌کردند.

اگرچه اعلام غیبت امام دوازدهم از سوی رسول اکرم (ص) و همه امامان (ع) صورت گرفته بود، اما این کار در زمان امام هادی (ع) و امام عسکری (ع)، به شیوه‌های گوناگون و به صورت مکرر انجام شده است. برای نمونه، امام عسکری (ع) در روایتی امام دوازدهم را به احمد بن اسحاق معرفی کرده، آن حضرت را به وی نشان می‌دهد و بر شباهت ایشان با حضرت خضر و ذوالقرنین - از نظر طول عمر و غیبت طولانی ایشان - اشاره می‌کند.^{۱۰۸۹}

ایشان در روایتی دیگر، ضمن تأکید بر غیبت امام عصر (ع) می‌فرماید: بدانید فرزندانم غیبتی خواهد داشت که در آن مردم دچار تردید خواهند شد، مگر کسی که خداوند او را حفظ کند.^{۱۰۹۰}

روایات یاد شده و روایات بسیار دیگری درباره غیبت امام دوازدهم، به جز روایات بسیاری است که درباره فضیلت انتظار فرج امام زمان (ع) وارد شده است.^{۱۰۹۱}

۴. قیامها و شورشهای زمان امام عسکری (ع)

در زمان امام حسن عسکری (ع)، حرکت‌های اعتراض‌آمیزی صورت می‌گرفت که برخی از آنها از سوی شیعیان بود. به این دلیل که این حرکتها جنبه مثبت داشته‌اند، ما در اینجا از آنها با عنوان «قیام» یاد می‌کنیم و به اعتراضهایی که از ناحیه غیرشیعیان بود، عنوان شورش می‌دهیم. مهم‌ترین شورش در این زمان، حرکت صاحب زنج است که به آن اشاره خواهیم کرد.

ص: ۳۰۶

^{۱۰۸۶} (۱) همان، ص ۲۲۲.

^{۱۰۸۷} (۲) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۸۲.

^{۱۰۸۸} (۳) کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۲۲.

^{۱۰۸۹} (۴) کمال الدین و تمام النعمه، ص ۳۸۴ - ۳۸۵.

^{۱۰۹۰} (۵) همان، ص ۴۰۹.

^{۱۰۹۱} (۶) برای نمونه ر.ک: همان، ص ۶۴۴ - ۶۴۷.

۱-۴. قیامهای علویان

شیعیان و علویان در دوران حکومت عباسیان روزگار بسیار سختی گذرانده و به شیوه‌های گوناگون مورد آزار قرار گرفته یا به زندان افتادند. افزون بر آن، آنها عباسیان را غاصب خلافت می‌دانستند و از این رو، از هر فرصتی برای قیام برضد آنان استفاده کرده، به‌رغم شکستهای پی‌درپی، تأثیر به‌سزایی در نمایاندن چهره واقعی عباسیان داشتند. ابو الفرج اصفهانی، بسیاری از این مجاهدتها را به خوبی ترسیم نموده است. پاره‌ای از این قیامها در زمان امام حسن عسکری (ع) صورت گرفته‌اند که به برخی از آنها به اختصار اشاره می‌کنیم.

الف) قیام علی بن زید بن حسین

وی از نوادگان امام حسین (ع) بود و در زمان معتمد عباسی در سال ۲۵۶ ق، در کوفه قیام کرد. شاه بن میکال با سپاهی گران برای نبرد به سوی او رفت. علی بن زید سپاه خلیفه را در هم شکست اما شاه نجات یافت و بدین سبب معتمد عباسی، کیچور ترکی را به سوی او فرستاد تا او را به اطاعت وادارد، اما سرانجام پس از چندی تعقیب و گریز، علی بن زید کشته شد.^{۱۰۹۲}

ب) قیام احمد بن محمد بن عبد الله

وی نیز در زمان معتمد عباسی در مصر، بین برقه و اسکندریه قیام کرد و با پیروان زیادی که یافت، ادعای خلافت نمود. احمد بن طولون کارگزار ترک خلیفه در آن دیار سپاهی به سوی او فرستاد تا یاران او را از اطرافش پراکنده ساختند و پس از مدتی او را به قتل رساندند.^{۱۰۹۳}

ج) قیام علی بن زید و عیسی بن جعفر

این دو نیز که علوی^{۱۰۹۴} و از تبار امام حسن (ع)^{۱۰۹۵} بودند، در سال ۲۵۵ ق، در کوفه قیام کردند. معتز، سعید بن صالح، معروف به حاجب را با سپاهی عظیم به سوی آنها فرستاد و آن دو را سرکوب کرد.^{۱۰۹۶}

ص: ۳۰۷

۲-۴. شورش صاحب زنج

^{۱۰۹۲} (۱) تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۴۷۴؛ الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۳۹-۲۴۰.

^{۱۰۹۳} (۲) مروج الذهب...، ج ۴، ص ۱۰۸.

^{۱۰۹۴} (۳) همان، ص ۹۴.

^{۱۰۹۵} (۴) الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۱۶.

^{۱۰۹۶} (۵) مروج الذهب...، ج ۴، ص ۹۴.

یکی از شورشهای مهمی که در زمان امام حسن عسکری (ع) و در پایان خلافت معتز در سال ۲۵۵ ق، آغاز شد و تا دوران معتمد ادامه داشت، شورش صاحب زنج است.^{۱۰۹۷} وی که قصد داشته خود را به علویان منسوب نماید، نه از نظر نسب خانوادگی از علویان به شمار می‌آید؛ چون عموم نسب‌شناسان بر این باورند که او از تیره عبد القیس است،^{۱۰۹۸} نه از نظر کردار به علویان نزدیک است^{۱۰۹۹} و نه از نظر اعتقادات؛ چرا که او را دارای عقاید خوارج می‌دانند.^{۱۱۰۰}

به هر صورت، او در محلی به نام «بئر نخل» که بین مدینه الفتح و کرخ بصره واقع شده، سر به شورش برداشت^{۱۱۰۱} و با آنکه حکومت عباسی برای سرکوب او اقدام کرد، اما توانست مدت زیادی مقاومت کند، به طوری که کشمکشهای او با عباسیان، حدود پانزده سال طول کشید تا آنکه سرانجام در سال ۲۷۰ ق، کشته شد.^{۱۱۰۲}

مطلب مهم در این باره، موضع‌گیری امام حسن عسکری (ع) در مورد صاحب زنج و شورش اوست که آن حضرت باصراحت نظر خویش را درباره او اعلام کرده، فرمود:

صاحب زنج از ما اهل بیت نیست.^{۱۱۰۳} با همین عبارت کوتاه، به آسانی می‌توان حقیقت حرکت صاحب زنج و سرانجام او را دانست.

۵. امام عسکری (ع) در زندان

چنانکه پیش از این گفتیم، محدودیتها و نظارت بر فعالیتهای امام حسن عسکری (ع) از سوی دستگاه حاکم عباسی، به زندانی شدن مکرر آن حضرت انجامید و مهم‌ترین دوره سیاسی زندگانی امام عسکری (ع) را شکل داد. البته تعیین دفعات و نیز مدت زمان زندانی شدن امام دشوار است، اما از برخی نقلهای تاریخی می‌توان دفعات و تا حدودی مقدار زندانی شدن امام (ع) را به دست آورد. ظاهراً آن حضرت نخستین بار در زمان مهتدی به زندان افتاده

ص: ۳۰۸

است؛^{۱۱۰۴} چرا که بنا بر نقلی، عباسیان به صالح بن وصیف که مسئولیت زندان امام عسکری (ع) را برعهده داشته است اعتراض کردند و او گفت:

^{۱۰۹۷} (۱) ذهبی، محمد بن احمد، دول الاسلام، ص ۱۳۹-۱۴۹.

^{۱۰۹۸} (۲) تاریخ الطبری، ج ۹، ص ۴۱۰؛ شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۲۶ و ۱۲۷.

^{۱۰۹۹} (۳) برای اطلاع از برخی اعمال او، ر. ک: مروج الذهب ...، ج ۴، ص ۱۰۸؛ ابن کثیر، البداية و النهایه، ج ۱۱، ص ۲۸.

^{۱۱۰۰} (۴) مروج الذهب ...، ج ۴، ص ۱۰۸.

^{۱۱۰۱} (۵) همان.

^{۱۱۰۲} (۶) همان.

^{۱۱۰۳} (۷) مناقب آل ابی طالب (ع)، ج ۴، ص ۴۲۸.

^{۱۱۰۴} (۱) البته روایتی در بحار الانوار، زندانی شدن آن حضرت را در زمان معتز نیز نقل کرده است، اما در همان روایت، زمان آن را سال ۲۵۸ می‌داند، در حالی که معتز به سال ۲۵۵ درگذشت؛ از این رو، نمی‌توان آن را پذیرفت. ر. ک:

بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۱۱.

چه کنم من دو تن از بدترین مردان را که می‌شناختم در زندان بر ابو محمد - امام حسن عسکری (ع) - گمارده‌ام، اما آن دو در عبادت و نماز و روزه به جای مهمی رسیده‌اند و^{۱۱۰۵}

باتوجه به اینکه صالح بن وصیف در سال ۲۵۶ ق، کشته شده است^{۱۱۰۶} و سال ۲۵۶ ق، دوران حکومت مهتدی عباسی بوده، پس آن حضرت در زمان وی به زندان افتاده است.

زندگانی امام حسن عسکری (ع) چنان نقشی در حرکت و رهبری شیعیان داشت که مهتدی عباسی به زندانی کردن آن حضرت بسنده نکرد و قصد کشتن آن حضرت را داشت، اما پیش از آنکه موفق به این کار شود، ترکان بر او شوریدند و او را کشته و معتمد را به جای او نشانندند.^{۱۱۰۷}

براساس نقل شیخ طوسی، ابو هاشم جعفری^{۱۱۰۸} زندانی شدن خود را به همراه امام حسن عسکری (ع) نقل و تصریح کرده که در زمان مهتدی بوده است^{۱۱۰۹} که اگر آن را به جز زندان صالح بن وصیف بدانیم، باید زندان دوم امام حسن عسکری (ع) باشد. همچنین علی بن اوتامش در زمان معتمد برای سومین بار امام حسن عسکری (ع) را به زندان افکند که شیخ مفید نیز آن را نقل کرده است. نیز علی بن جزین در دوران معتمد آن حضرت را برای بار چهارم به زندان انداخت.

باتوجه به مطالب یاد شده و زندانهای مکرر امام حسن عسکری (ع)، باید بیشتر دوران امامت آن حضرت در زندان یا دست‌کم در وضعیتی دشوار سپری شده باشد، به‌ویژه آنکه حکومت عباسی از ولادت فرزند آن حضرت به‌عنوان آخرین حجت الهی مطالبی شنیده بود و شاید می‌خواست مانع ولادت او شود.

ص: ۳۰۹

۶. شهادت امام عسکری (ع)

با آنکه برخی از عالمان شیعه چون شیخ مفید در شهادت امام عسکری (ع) اظهار تردید کرده و از اساس شهادت را جز برای برخی از امامان پذیرفته‌اند، اما نظر مشهور شیعه بر آن است که آن حضرت به شهادت رسیده‌اند. این عده به جز آنکه قرائن و شواهدی همچون تصمیم به شهادت آن حضرت از سوی حاکمان عباسی،^{۱۱۱۰} مراقبت و کنترل ایشان از طرف حکومت، کوتاهی عمر آن حضرت، واکنش حکومت عباسی و فرستادن افراد مختلف به منزل امام در هنگام

^{۱۱۰۵} (۲). الکافی، ج ۱، ص ۵۷۸.

^{۱۱۰۶} (۳). الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص ۲۱۹.

^{۱۱۰۷} (۴). الغیبة، ص ۱۳۴.

^{۱۱۰۸} (۵). وی داوود بن القاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، معروف به ابو هاشم جعفری است. اهل بغداد بوده و نزد ائمه جایگاهی والا داشته است و از راویان مورد اعتماد به شمار می‌رود. پدرش از امام صادق (ع) روایت نقل کرده است. ر.ک: رجال نجاشی، ص ۱۵۶؛ رجال علامه حلی، ص ۶۸.

^{۱۱۰۹} (۶). همان.

^{۱۱۱۰} (۱). الغیبة، ص ۱۳۴.

بیماری ایشان^{۱۱۱۱} و مواردی از این قبیل برای اثبات شهادت آن حضرت مطرح می‌نمایند، روایات متعددی نیز نقل نموده، شهادت آن حضرت را اثبات می‌کند.^{۱۱۱۲}

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام حسن عسکری (ع)، فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی آن حضرت در راه تقویت ارتباط شیعه با امام مهدی (ع) و زمینه‌سازی برای پذیرش امام غایب و معرفی و شناخت ایشان برای شیعیان خاص و رسیدگی امام حسن عسکری (ع) به وضعیت مالی برخی از شیعیان، مطرح گردید.

نیز به قیامها و شورشهای این دوره از سوی علویان یا غیر شیعیان، مانند صاحب زنج و تبعات این قیامها پرداخته شد.

محورهای مطالعاتی

۱. تبیین موقعیت امام حسن عسکری (ع) در دوره خلفای معاصر آن حضرت.

۲. بررسی محور فعالیت‌های علمی امام حسن عسکری (ع).

۳. بررسی محور فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی امام حسن عسکری (ع).

۵. بررسی قیامهای علویان در دوران امام حسن عسکری (ع).

۶. نقد و بررسی شورش صاحب زنج.

ص: ۳۱۱

فصل پانزدهم تشیع در دوره غیبت صغرا

۱. زندگی‌نامه مختصر امام مهدی (ع)

پیشوای دوازدهم شیعیان، حضرت ولی‌عصر حجة بن الحسن العسکری (ع) در پانزدهم شعبان سال ۲۵۵ هـ.^{۱۱۱۳} در شهر سرّ من رأی (سامرا) به دنیا آمد.^{۱۱۱۴} نام و کنیه آن حضرت، با نام و کنیه رسول خدا (ص) یکی است. روایات بسیاری از رسول خدا (ص) وجود دارد که بر این موضوع تأکید کرده‌اند.^{۱۱۱۵} البته نام ایشان را معمولاً با حروف جدا و به شکل «م

^{۱۱۱۱} (۲) .إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۳۶۲.

^{۱۱۱۲} (۳) .صدق، محمد بن علی، الإعتقادات، ص ۹۹؛ الغیبة، ص ۲۳۸ و ۲۳۹؛ بحار الانوار، ج ۵، ص ۳۳۵.

^{۱۱۱۳} (۱) .الکافی، ج ۱، ص ۵۸۰؛ الإرشاد ...، ج ۲، ص ۳۳۹.

^{۱۱۱۴} (۲) .إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۸؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۴.

^{۱۱۱۵} (۳) .الإرشاد ...، ج ۲، ص ۳۳۹؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۵؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۶.

ح م د» آورده‌اند^{۱۱۱۶} و علت آن را نهی امامان (ع) از ذکر نام آن حضرت می‌دانند^{۱۱۱۷} و از این رو، معمولاً از ایشان با لقب یاد می‌کنند. نام مادر آن حضرت بنا بر مشهور نرجس است.^{۱۱۱۸} نامهای دیگری نیز برای امام عصر (ع) آورده‌اند.^{۱۱۱۹} مهدی، حجت، قائم، صاحب الزمان و خلف صالح^{۱۱۲۰} از لقبهای امام عصر (ع) است، اما حضرت به لقب «مهدی» بیشتر شهرت دارد.

۲. امام مهدی (ع) در منابع

۱- ۲. امام مهدی (ع) در منابع شیعه

ولادت امام مهدی (ع) و امامت آن حضرت پس از امام حسن عسکری (ع)، از مسائل مسلم و غیرقابل انکار در نظر عالمان شیعه است که آن را با تکیه بر روایات قطعی و صحیح در کتابها و نوشته‌های خود آورده‌اند و چون شمارش و ذکر تمام این نوشته‌ها در این نگارش لازم نیست، تنها به نمونه‌هایی از این منابع که از اهمیت بیشتری نیز برخوردارند، اشاره می‌کنیم.

ص: ۳۱۲

الف) الکافی: اثر محمد بن یعقوب کلینی رازی، از بزرگ‌ترین عالمان شیعه در قرن سوم و چهارم، و در گذشته به سال ۳۲۹ ق، است. دانشمندان بزرگ شیعه و اهل سنت چون نجاشی،^{۱۱۲۱} شیخ طوسی،^{۱۱۲۲} ابن شهر آشوب،^{۱۱۲۳} علامه حلی،^{۱۱۲۴} ابن داوود،^{۱۱۲۵} ابن اثیر و^{۱۱۲۶} ابن حجر^{۱۱۲۷} او را با الفاظ مختلفی ستوده‌اند. بخشهایی از کتاب الحجّة از جلد نخست اصول الکافی، به روایات مربوط به امام زمان (ع) اختصاص دارد.

ب) کمال الدین و تمام النعمه: اثر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، از مهم‌ترین دانشمندان شیعه در قرن چهارم و در گذشته به سال ۳۸۱ ق، است. وی نیز از سوی دانشمندان یاد شده شیعه مورد ستایش قرار گرفته است.^{۱۱۲۸} بیشترین

^{۱۱۱۶} (۴) الکافی، ج ۱، ص ۵۸۰؛ کمال الدین و تمام النعمه، ص ۲۵۲.

^{۱۱۱۷} (۵) همان، ص ۳۹۳؛ همان، ص ۳۸۱ و ۶۴۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۷.

^{۱۱۱۸} (۶) الإرشاد ...، ج ۲، ص ۳۳۹.

^{۱۱۱۹} (۷) ر. ک: تاریخ أهل البيت (ع)، ص ۱۲۴.

^{۱۱۲۰} (۸) إعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۴۱۸.

^{۱۱۲۱} (۱) رجال نجاشی، ص ۳۷۷.

^{۱۱۲۲} (۲) الفهرست، ص ۱۳۵.

^{۱۱۲۳} (۳) معالم العلماء، ص ۹۹.

^{۱۱۲۴} (۴) رجال علامه، ص ۱۴۵.

^{۱۱۲۵} (۵) رجال ابن داوود، ص ۱۸۷.

^{۱۱۲۶} (۶) الکامل فی التاریخ، ج ۸، حوادث سال ۳۲۸.

^{۱۱۲۷} (۷) ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی، لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۳۳ و ۴۹۰.

^{۱۱۲۸} (۸) رجال نجاشی، ص ۳۸۹؛ الفهرست، ص ۱۵۷؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء ...، ص ۱۱۱؛ رجال علامه، ص ۱۴۷؛ رجال ابن داوود، ص ۱۷۹.

حجم کتاب وی، به روایات مربوط به امام زمان (ع) و غیبت آن حضرت مسائل مرتبط با آن اختصاص دارد و از مهم‌ترین منابع شیعی در این زمینه به شمار می‌آید.

ج) کتاب الغیبة: اثر محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی،^{۱۱۲۹} از دانشمندان بزرگ شیعه در قرن چهارم هجری است. تاریخ درگذشت وی دقیقاً روشن نیست، گرچه علامه حلی محل وفات او را شام دانسته است.^{۱۱۳۰} وی نیز از طرف برخی دانشمندان مورد تمجید قرار گرفته است.^{۱۱۳۱} موضوع کتاب او بیشتر درباره امام، امامت، امامان شیعه (ع) و مسائل مربوط به ایشان است، اما بیش از نیمی از کتاب به غیبت امام زمان (ع) و موضوعات مرتبط با آن اختصاص دارد.

د) الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد: اثر محمد بن محمد بن نعمان عکبری، معروف به شیخ مفید، از مهم‌ترین دانشمندان بزرگ قرن چهارم و درگذشته به سال ۴۱۳ ق، است.^{۱۱۳۲} وی نیز از سوی دانشمندان شیعه و اهل سنت به گونه‌های مختلف مورد ستایش قرار گرفته است.^{۱۱۳۳} بخش پایانی کتاب ایشان، مربوط به امام زمان (ع) است. ایشان به جز این

ص: ۳۱۳

نوشته، رساله‌ها و نوشته‌های دیگری درباره امام زمان (ع) و موضوع غیبت دارد که با عنوان المسائل العشر فی الغیبة^{۱۱۳۴} و چند رساله نیز با عنوانهای رساله فی الغیبة به چاپ رسیده است.^{۱۱۳۵} محتوای این رساله‌ها، بیشتر پرسش و پاسخهایی درباره غیبت امام زمان (ع) و مسائل مربوط به آن است.

ه) کتاب الغیبة: اثر محمد بن حسن طوسی، از مهم‌ترین دانشمندان شیعه در قرن پنجم و درگذشته به سال ۴۶۰ ق، است. وی را رئیس و شیخ طایفه امامیه دانسته^{۱۱۳۶} و با الفاظ مختلفی ستوده‌اند.^{۱۱۳۷} کتاب وی نیز به غیبت امام زمان (ع) و مسائل مربوط به آن اختصاص دارد و از مهم‌ترین منابع شیعه در این زمینه است.

و) منتخب الاثر فی الامام الثانی عشر (ع): نویسنده آن، آیت الله لطف الله صافی گلپایگانی، از فقهای معاصر است. بیشتر روایات مربوط به امام زمان (ع) که از ناحیه امامان (ع) رسیده، در این کتاب دسته‌بندی شده و در فصلهای مختلف، با ترتیب و عناوین مخصوص به خود و با اشاره به منابع روایات جمع‌آوری شده است.

۲-۲. امام مهدی (ع) در منابع اهل سنت

^{۱۱۲۹} (۹). همان، ص ۳۸۳.

^{۱۱۳۰} (۱۰). رجال علامه، ص ۱۶۲.

^{۱۱۳۱} (۱۱). ر. ک: رجال نجاشی، ص ۳۸۳؛ رجال علامه، ص ۱۶۲.

^{۱۱۳۲} (۱۲). همان، ص ۴۰۲.

^{۱۱۳۳} (۱۳). برای نمونه ر. ک: همان، ص ۳۹۹؛ الفهرست، ص ۱۵۸؛ مرآة الجنان و عبرة الیقظان، ج ۳، ص ۲۲؛ لسان المیزان، ج ۵، ص ۴۱۶.

^{۱۱۳۴} (۱). رجال نجاشی، ص ۳۹۹. این نوشته در جلد سوم مصنفات شیخ مفید به چاپ رسیده است.

^{۱۱۳۵} (۲). ر. ک: مصنفات شیخ مفید، ج ۷.

^{۱۱۳۶} (۳). رجال علامه، ص ۱۴۸.

^{۱۱۳۷} (۴). رجال نجاشی، ص ۴۰۳؛ رجال علامه، ص ۱۴۸.

برخلاف دانشمندانی، چون ابن خلدون، که به برخی روایات مربوط به وجود مقدس امام زمان (ع) ایراد وارد ساخته،^{۱۱۳۸} بسیاری از دانشمندان اهل سنت، ضمن اشاره به نام و لقب آن حضرت، ولادت، نسب، صفات، ظهور، جایگاه و نقش ایشان را در ادامه امامت پیشوایان شیعه مورد تأکید قرار داده‌اند.^{۱۱۳۹}

ذکر نام همه این افراد و نظرات آنان، سخن را به درازا می‌کشاند؛ از این رو، تنها به برخی منابع آنان که سخن یا روایاتی درباره امام زمان (ع) آورده و نیز به پاره‌ای از کتابها که اهل سنت درباره آن حضرت نوشته‌اند، اشاره می‌کنیم:

الف) الکامل فی التاریخ: این کتاب، نوشته علی بن ابی‌الکرم محمد بن محمد شیبانی، معروف به ابن اثیر جزری، در گذشته به سال ۶۳۰ ق، است. در این کتاب، به نام و ولادت امام

ص: ۳۱۴

زمان (ع) و اینکه ایشان فرزند امام حسن عسکری (ع) است، اشاره شده است.^{۱۱۴۰}

ب) مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول: این کتاب، نوشته ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد قرشی، در گذشته به سال ۶۵۲ ق، است او بخش پایانی کتاب خود را به شرح حال امام زمان (ع) اختصاص داده، ضمن بیان نام، لقب، نسب و برخی ویژگی‌های آن حضرت، به ذکر برخی روایات درباره ایشان و غیبت و ظهور آن حضرت پرداخته است.

ج) تذکرة الخواص: این کتاب، نوشته شمس الدین ابو المظفر یوسف بن قزاعلی بن عبد الله بغدادی، مشهور به سبط ابن الجوزی، در گذشته به سال ۶۵۴ ق، است وی نیز فصلی از کتابش را به امام زمان (ع) اختصاص داده است. او ضمن بیان نام، لقب و نسب آن حضرت، به برخی روایات درباره ظهور ایشان اشاره کرده و استدلال شیعیان درباره طول عمر آن حضرت را آورده است.^{۱۱۴۱}

د) وفيات الأعیان و أبناء أبناء الزمان: این کتاب، نوشته ابو العباس شمس الدین احمد بن محمد بن ابی بکر بن خلکان، در گذشته به سال ۶۸۱ ق، است. وی نیز در کتاب خود، فصل کوتاهی با عنوان «ابو القاسم المنتظر» درباره امام زمان (ع) آورده و ضمن اشاره به نام، لقب و نسب آن حضرت و انتساب اعتقاد به امامت ایشان به شیعه، به برخی اختلاف نظرها درباره غیبت آن حضرت، محل غیبت و زمان غیبت ایشان پرداخته است.^{۱۱۴۲}

۳. تاریخ و علت غیبت امام زمان (ع)

^{۱۱۳۸} (۵). ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد، مقدمة ابن خلدون، ص ۳۸۸.

^{۱۱۳۹} (۶). الکامل فی التاریخ، ج ۷، حوادث سال ۲۶۰؛ تذکرة الخواص، ص ۳۲۵؛ وفيات الأعیان ...، ج ۴، ص ۱۷۶.

^{۱۱۴۰} (۱). همان.

^{۱۱۴۱} (۲). تذکرة الخواص، ص ۳۲۵.

^{۱۱۴۲} (۳). وفيات الأعیان ...، ج ۴، ص ۱۷۶.

پنج سال نخست عمر شریف امام زمان (ع)، با زندگانی امام حسن عسکری (ع) همراه بود و پس از شهادت ایشان در سال ۲۶۰ ق، آن حضرت نیز از نظرها پنهان و دوره غیبت وی آغاز شد. این دوره شامل دو بخش است: غیبت صغرا و غیبت کبرا. غیبت صغرا، از سال ۲۶۰ ق تا ۳۲۹ ق، به مدت ۶۹ سال ادامه داشته است. در این مدت، شیعیان بیشتر به وسیله نایبان خاص امام زمان (ع) با ایشان ارتباط داشته‌اند. پس از رحلت آخرین سفیر و نایب خاص آن حضرت در سال ۳۲۹ ق، غیبت کبرا آغاز شده و تاکنون ادامه دارد.

شیعیان برای غیبت امام زمان (ع) علت‌های مختلفی برشمرده‌اند که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

ص: ۳۱۵

۱-۳. حفظ جان امام زمان (ع)

ادامه زندگی امام زمان (ع) و در امان بودن از ستم عباسیان، اصلی‌ترین علت غیبت آن حضرت به شمار آمده است.

ستم‌های بی‌شماری که عباسیان بر خاندان پیامبر (ص)، به‌ویژه امامان معصوم روا داشتند، بر هیچ‌کس پوشیده نیست. از آزارهای روحی و روانی گرفته، تا دستگیری و حبس برخی از امامان (ع) که بدترین شکل آن در مورد امام موسی بن جعفر (ع) انجام شد. این ستم‌کاری‌ها باعث شد برای ادامه هدایت انسانها و حفظ جان امام معصوم، زمینه شهادت امام زمان (ع) از بین برود و از این راه، هدایت انسانها نیز امتداد یابد. ضمن آنکه روایات متعددی در دست است مبنی بر اینکه پیش از تولد آن حضرت، سخت‌گیری‌ها و مراقبت‌های ویژه‌ای از سوی دستگاه حاکم صورت گرفت تا از تولد ایشان جلوگیری نمایند، اما چون چنین مقدر نبود، به فضل پروردگار آنها موفق به این کار نشدند.^{۱۱۴۳}

بنابراین، پنهان شدن امام زمان (ع) از دیدگان مردم، بهترین تدبیر برای حفظ جان آن حضرت بود که از سوی خداوند متعال صورت گرفت، چنانکه در روایات بسیاری نیز این مطلب بیان شده است.^{۱۱۴۴}

۲-۳. آزمایش مردم

در روایات بسیاری، آزمایش مردم، علت غیبت امام عصر (ع) قلمداد شده است. البته در برخی از این روایات، خود غیبت به‌عنوان عامل آزمایش مطرح و در برخی دیگر، غیبت آن حضرت زمینه‌ساز آزمایش مردم معرفی شده است. مرحوم کلینی با اختصاص بخشی از کافی به این موضوع با عنوان «التمحیص و الامتحان» برخی از این روایات را آورده است^{۱۱۴۵} که به پاره‌ای از آنها اشاره می‌کنیم:

۱. امام صادق (ع) فرموده‌اند:

^{۱۱۴۳} (۱) الغیبة، ص ۱۳۴.

^{۱۱۴۴} (۲) کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۱.

^{۱۱۴۵} (۳) کافی، ج ۱، ص ۴۳۱.

این امر (فرج امام عصر «ع»)) پیش نخواهد آمد، مگر پس از ناامیدی، و به خدا سوگند این کار رخ نخواهد داد، مگر آنکه شما از یکدیگر شناخته شوید و مورد آزمایش قرار گیرید تا آنکه سعادت‌مند به سعادت برسید و شقاوت‌مند به شقاوت. ^{۱۱۴۶}

ص: ۳۱۶

۲. امیر مؤمنان علی (ع) فرمودند:

به خدا سوگند من و این دو فرزندم [امام حسن (ع) و امام حسین (ع)] کشته خواهیم شد و خداوند در آخر الزمان، مردی از فرزندانم را به خون‌خواهی ما برمی‌انگیزد و او از دید مردم غایب خواهد شد، برای آنکه گمراهان جدا شوند تا آنجا که افراد نادان می‌گویند: خداوند با آل محمد کاری ندارد. ^{۱۱۴۷}

۳. امام کاظم (ع) فرمودند:

این غیبت، آزمایشی است از سوی خداوند که خدا با آن مردم را می‌آزماید. ^{۱۱۴۸}

۳-۳. بیعت نکردن امام عصر (ع) با طاغوت‌های زمان

در پاره‌ای از روایات، علت غیبت امام زمان (ع) این است که آن حضرت ناچار نشود با طاغوت‌های زمان خود بیعت کند. به دیگر سخن، اگر آن حضرت حضور داشته باشد، باید با حاکم زمان خود - که در این روایات طاغوت خوانده شده - بیعت نماید و چون بیعت تعهدآور است، پس غیبت ایشان راهی است برای عدم تحقق بیعتشان با طاغوت و از این رو، آن حضرت در هنگام ظهور، از آزادی عمل بیشتری برخوردارند، بدون آنکه به کسی تعهدی داشته باشند. برخی از روایات یاد شده چنین می‌گویند:

۱. امام رضا (ع) می‌فرمایند:

برای آن حضرت غیبت واقع شد، تا هنگامی که با شمشیر قیام می‌کند، بیعت هیچ‌کس بر گردنش نباشد. ^{۱۱۴۹}

۲. حضرت ولی عصر (ع) در توقیعی برای اسحاق بن یعقوب، درباره علت غیبت چنین نوشته‌اند:

اما درباره علت غیبت، خداوند متعال می‌فرماید: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از چیزهایی پرسش نکنید که اگر [پاسخ آن] بر شما آشکار شود، برایتان ناخوشایند است، همه پدران من (ع)، بیعت طاغوت زمان بر گردنشان بود، ولی من در حالی ظهور خواهم کرد که بیعت هیچ طاغوتی بر گردنم نباشد. ^{۱۱۵۰}

^{۱۱۴۶} (۴). همان.

^{۱۱۴۷} (۱). نعمانی، الغیبة، ص ۱۴۱.

^{۱۱۴۸} (۲). الغیبة، ص ۲۰۴.

^{۱۱۴۹} (۳). کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۰.

۴. برخی از روایات نیز بدون اشاره به علت غیبت امام عصر (ع)، غیبت را رازی از

ص: ۳۱۷

رازهای خداوند برشمرده‌اند مانند:

۱. راوی می‌گوید امام صادق (ع) فرمودند:

او [امام عصر (ع)] غیبتی خواهد داشت که باید واقع شود و هر اهل باطلی در آن تردید خواهد کرد. پرسیدم: برای چه؟ فرمود: به دلیلی که ما نمی‌توانیم آن را بیان کنیم. پرسیدم:

غیبت ایشان چه حکمتی دارد؟ فرمود: حکمت غیبت ایشان، همان حکمت غیبت حجت‌های پیش از ایشان است. حکمت این غیبت آشکار نخواهد شد، مگر پس از ظهور ایشان، همچنان‌که حکمت کارهای خضر (ع) مانند سوراخ کردن کشتی، کشتن پسر بچه و بریا داشتن دیوار پس از جدا شدن آن دو برای موسی (ع) آشکار شد.^{۱۱۵۱}

۲. رسول خدا (ص) به جابر بن عبد الله انصاری فرمود:

ای جابر! این [غیبت امام دوازدهم] از کارهای خداوند بوده و رازی از رازهای خداوند است که بر بندگانش مخفی می‌باشد.^{۱۱۵۲}

۴. نایبان خاص امام زمان (ع)

در دوران غیبت صغرا، چهار تن از علمای شیعه و یاران برجسته امام (ع)، نیابت آن حضرت را برعهده داشتند که به آنان نواب خاص، نواب اربعه یا سفرای امام زمان (ع) می‌گویند. آنها یکی پس از دیگری در میان مردم معرفی شدند و مردم موظف بودند در مسائل و مشکلاتی که برایشان پیش می‌آمد، به آنان مراجعه کنند. گویا این چهار تن سفارت عامه امام زمان (ع) را به عهده داشته‌اند،^{۱۱۵۳} اما شیخ طوسی افراد دیگری را به‌عنوان وکلای امام نام برده که ظاهراً در اموری خاص وکالت داشتند.^{۱۱۵۴}

به هر صورت، چهار تن نایبان خاص یاد شده به ترتیب زمان نیابتشان عبارت‌اند از:

۱- ۴. ابو عمرو، عثمان بن سعید عمری^{۱۱۵۵}

^{۱۱۵۰} (۴). الاحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص ۴۷۱.

^{۱۱۵۱} (۱). کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۲.

^{۱۱۵۲} (۲). بحار الانوار، ج ۵۱، ص ۷۳.

^{۱۱۵۳} (۳). اعیان الشیعة، ج ۲، ص ۴۸.

^{۱۱۵۴} (۴). الغیبة، ص ۲۰۹-۲۱۴.

^{۱۱۵۵} (۵). همان، ص ۲۱۴.

وی را نخست امام هادی (ع) و پس از ایشان امام عسکری (ع) به نیابت منصوب کردند. او در اصل از بنی اسد است، اما به سبب انتساب به جدّ مادری اش، او را «عمری» گفته‌اند و چون از عسکر سرّمن رأی بوده، عسکری نیز خوانده شده است. وی به «سمّان» به معنای

ص: ۳۱۸

روغن فروش شهرت دارد؛ زیرا روغن فروشی را به عنوان پوششی بر کار وکالت قرار داده بود و شیعیان هرگاه می‌خواستند اموالی را به امام عسکری (ع) برسانند، آنها را برای عثمان بن سعید می‌فرستادند و او آنها را از روی تقیه در ظرف روغن قرار داده، آنها را برای آن حضرت می‌برد.^{۱۱۵۶} امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) وی را مورد اعتماد و امانت‌دار دانسته‌اند.^{۱۱۵۷} وی حتی به عنوان جانشین امام و کسی که باید امر و نهی او اطاعت شود، معرفی گردیده است.^{۱۱۵۸} تاریخ دقیق وفات عثمان معلوم نیست، اما قبر او در غرب مدینه السلام بغداد، در خیابان میدان در ابتدای محلی معروف به «درب جبلة» واقع شده و شیخ طوسی از زیارت آن خبر داده و گفته است که اهل آن محل، به زیارت مرقد او تبرک می‌جستند.^{۱۱۵۹}

۲-۴. ابو جعفر، محمد بن عثمان بن سعید عمری

وی دومین نایب خاص امام زمان (ع) است که پس از رحلت پدرش، به تصریح امام عسکری (ع) و نیز پدرش عثمان، به جای او به عنوان سفیر امام زمان (ع) قرار داده شد.^{۱۱۶۰} امام زمان (ع) در توقیعی که پس از رحلت پدرش عثمان برای او فرستاد، پس از تسلیت وی، ضمن تعریف و تمجید از او و پدرش، وی را به جای پدرش منصوب فرموده و در حق او دعای بسیار نمودند.^{۱۱۶۱}

شیخ طوسی روایات مختلفی در تأیید عدالت، اعتماد و امانت‌داری محمد بن عثمان از طرف امام و شیعیان آورده است. همچنین تألیفاتی در زمینه فقه برای او برشمرده که آنها را با استفاده از محضر امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (ع) نگاشته است.^{۱۱۶۲}

او بنا بر روایتی، در آخر جمادی الاولی سال ۳۰۵ ق رحلت کرد و در کنار مادرش در خیابان باب الکوفة بغداد به خاک سپرده شد.^{۱۱۶۳}

۳-۴. ابو القاسم، حسین بن روح

^{۱۱۵۶} (۱). الغیبه، ص ۲۱۵.

^{۱۱۵۷} (۲). همان.

^{۱۱۵۸} (۳). همان، ص ۲۱۷.

^{۱۱۵۹} (۴). همان.

^{۱۱۶۰} (۵). همان، ص ۲۱۸.

^{۱۱۶۱} (۶). همان، ص ۲۲۰.

^{۱۱۶۲} (۷). همان، ص ۲۱۹-۲۲۱.

^{۱۱۶۳} (۸). همان، ص ۲۲۳.

وی سومین نایب خاص امام زمان (ع) است که به دستور آن حضرت، پس از رحلت محمد

ص: ۳۱۹

بن عثمان معرفی شده است.^{۱۱۶۴} برخلاف سایر نایبان خاص، حسین بن روح در زمان حیات محمد بن عثمان نیز با ارجاع برخی امور از ناحیه محمد بن عثمان به وی، مورد مراجعه شیعیان قرار داشت.^{۱۱۶۵}

حسین بن روح در روایات مختلف به عدالت، امانت‌داری و اعتماد معرفی شده^{۱۱۶۶} و او را عاقل‌ترین مردم از نظر مخالف و موافق دانسته‌اند.^{۱۱۶۷} حسین بن روح چنان بوده است که اهل سنت نیز او را بزرگ می‌داشتند.^{۱۱۶۸} از وی روایات بسیاری نقل شده که شیخ طوسی به برخی از آنها اشاره نموده است.^{۱۱۶۹} حسین بن روح در شعبان سال ۳۲۶ ق، وفات یافت.

۴-۴. ابو الحسن، علی بن محمد سمري

وی چهارمین و آخرین نایب خاص امام زمان (ع) بود که به دستور آن حضرت و به وصیت حسین بن روح به سفارت منصوب شد.^{۱۱۷۰} او پس از سه سال از نیابت خود، توقیعی از حضرت ولی عصر (ع) دریافت کرد که در آن ضمن اطلاع از زمان وفاتش، دستور یافت که پس از خود کسی را به‌عنوان جانشین معرفی ننماید و در حقیقت غیبت کبرای امام زمان (ع) پس از وفات وی آغاز خواهد شد.^{۱۱۷۱} علی بن محمد در سال ۳۲۹ ق، وفات یافت. پس از وی دیگر نایبی تعیین نشد و غیبت کبرا آغاز شد.

۵. وظایف نایبان خاص امام زمان (ع)

نایبان خاص امام زمان (ع) در زمان غیبت ایشان وظایفی برعهده داشتند که مهم‌ترین آنها عبارت‌اند از:

۱-۵. زدودن شک و تردید در مورد امام زمان (ع) و اثبات وجود آن حضرت

نخستین و مهم‌ترین وظیفه سفیران امام زمان (ع)، از میان بردن شک و تردید در وجود آن حضرت (ع) و اثبات وجود ایشان از راه‌های مختلف، به‌ویژه از راه دریافت توقیعات آن حضرت و عرضه آنها به شیعیان و دریافت پاسخ پرسشهای آنان از امام زمان (ع) بود.

^{۱۱۶۴} (۱). الغیبة.

^{۱۱۶۵} (۲). همان، ص ۲۲۴-۲۲۶.

^{۱۱۶۶} (۳). همان، ص ۲۲۴-۲۲۷.

^{۱۱۶۷} (۴). همان، ص ۲۳۶.

^{۱۱۶۸} (۵). همان، ص ۲۳۷.

^{۱۱۶۹} (۶). همان، ص ۲۳۸.

^{۱۱۷۰} (۷). همان، ص ۲۴۱ و ۲۴۲.

^{۱۱۷۱} (۸). همان، ص ۲۴۳.

شیخ طوسی و شیخ صدوق بسیاری از توقیعات و نیز پاسخهای امام زمان (ع) به پرسشهای شیعیان را آورده‌اند.^{۱۱۷۲}

یکی از مهم‌ترین توقیعات آن حضرت که در آن، ضمن پاسخ به برخی پرسشهای فقهی و اعتقادی شیعیان، بر خط سیر امامت و هدایت انسان و راه‌های بهره‌مند شدن مردم از پیشوایی امام زمان (ع) تأکید شده، توقیعی است که توسط محمد بن عثمان عمری رسیده است.^{۱۱۷۳}

۲-۵. پنهان داشتن نام و مکان امام زمان (ع)

پنهان داشتن نام امام زمان (ع) که در برخی روایات نیز به آن دستور داده شده،^{۱۱۷۴} به معنای بی‌اطلاع بودن یا اظهار ناآگاهی از نام آن حضرت نیست، بلکه به معنای عدم ذکر نام آن حضرت، آن هم نامی که با نام رسول خدا (ص) یکی است، مطرح شده است، نه نامهای دیگر آن حضرت یا القاب و کنیه ایشان. از این رو، برخی منابع نام ایشان را حتی در نوشتار نیز با حروف جدا به شکل «م ح م د» آورده‌اند^{۱۱۷۵} و نایبان خاص نیز طبق نقل برخی روایات، مانند دیگران موظف بودند از ذکر آن حضرت با نام ایشان خودداری کنند^{۱۱۷۶} و چنانکه توصیه شده، برای یاد کردن از آن حضرت، از القاب ایشان یا از عبارت الحجة من آل محمد (ص) استفاده نمایند.^{۱۱۷۷} البته به نظر می‌رسد ممنوعیت نام بردن از آن حضرت، جنبه سیاسی داشته و بیشتر به دوران غیبت صغرا اختصاص داشته است، اما اینکه امروزه نیز شیعیان مشمول این حکم باشند، جای تردید و تأمل دارد. در اثبات و ردّ این نظریه، کتابهایی نیز نوشته شده که ما از بحث بیشتر درباره آن خودداری می‌کنیم.^{۱۱۷۸} پنهان داشتن مکان امام زمان (ع) نیز از وظایف نایبان خاص آن حضرت شمرده شده، در روایات متعددی بر آن تأکید گردید. فلسفه و حکمت این کار نیز روشن است؛ چرا که اختناق، فشار و خطرهایی که امامان (ع) را تهدید می‌کرد، همچنان ادامه داشته و دارد و آشکار شدن محل زندگی امام زمان (ع)، نخستین گام در راه از میان برداشتن آن حضرت و قطع شدن مسیر هدایت انسانها خواهد بود و این نیز با

فلسفه غیبت آن حضرت که بیشتر حفظ جان امام مطرح شده - چنانکه پیش از این گفتیم - در تضاد کامل است.

۳-۵. سازماندهی و رسیدگی به امور وکلا

^{۱۱۷۲} (۱) ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۸۲ - ۵۲۲؛ الغیبة، ص ۱۷۲ - ۱۹۹.

^{۱۱۷۳} (۲) همان، ص ۱۷۶ - ۱۷۸.

^{۱۱۷۴} (۳) الکافی، ج ۱، ص ۳۹۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۸۱ و ۶۴۸.

^{۱۱۷۵} (۴) همان، ص ۵۸۰؛ همان، ص ۲۵۲.

^{۱۱۷۶} (۵) الغیبة، ص ۲۲۲.

^{۱۱۷۷} (۶) الکافی، ج ۱، ص ۳۹۳.

^{۱۱۷۸} (۷) همان، ص ۳۹۴؛ الغیبة، ص ۲۲۲.

یکی دیگر از وظایف نمایان خاص امام زمان (ع)، رسیدگی به امور وکیلان امام و سازماندهی آنان بود. از آنجا که سازمان وکالت در زمان امامان پیشین و بنابر روایاتی در زمان امام صادق (ع) تأسیس شده بود، هرچه شیعیان به دوران غیبت امام عصر (ع) نزدیک تر می شدند، بر دامنه این سازمان و تعداد وکیلان نیز افزوده می شد تا آنکه در زمان امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و به ویژه در زمان غیبت امام عصر (ع)، تعداد زیادی از وکیلان آن حضرت در شهرهای مختلف بودند و در اموری که وکالت داشتند، انجام وظیفه می نمودند. این سازمان گسترده وکالت، بایستی زیر نظر نمایان خاص امام عصر (ع) فعالیت می کردند که این کار نیز در زمان هریک از نمایان خاص به خوبی انجام می شد.

درباره وکیلان امامان (ع) این نکته مهم است که آنان در شرایط یکسانی نبوده و وظایف یکسانی نیز به عهده نداشته اند، بلکه محدوده اختیارات و شیوه عملکردشان متفاوت بوده است.

امامان (ع) در مورد سازمان وکالت به چند نکته توجه داشتند، از جمله:

الف) پاسخ به پرسشهای وکلا و راهنمایی آنان؛ در برخی موارد، پرسشهایی برای وکیلان پیش می آمد که امام به آنان پاسخ می داد. پاسخ امام هادی (ع) به پرسش ابو علی بن راشد درباره مصرف پولی که ادعا می شد متعلق به امام جواد (ع) بوده است، پاسخ امام جواد (ع) به علی بن مهزیار درباره موارد وجوب خمس و بخششهایی که مخصوص سال ۲۲۰ بوده است، نامه امام مهدی (ع) به وکیلان در زمان غیبت صغرا و دستور به عدم پذیرش پول از افراد برای آنکه دسترسی حکومت عباسی به آن حضرت آسان نباشد و مواردی دیگر را می توان از این شمار دانست.

ب) حمایت از وکلا؛ امامان (ع) ضمن آنکه اطمینان خود را به وکیلان به آنان ابلاغ کرده، بر وکالتشان تأکید می کردند، در صورت لزوم از آنان حمایت نیز به عمل می آوردند. در این باره می توان به حمایت امام مهدی از محمد بن عثمان عمری، تأیید ابراهیم بن محمد از سوی امام هادی (ع) و مواردی دیگر اشاره کرد.

ص: ۳۲۲

ج) رسیدگی به امور وکلا؛ چنانکه پیش از این گفتیم، امامان (ع) بر کارهای وکیلان خود نظارت داشتند و چنانچه از آنان خلاقی می دیدند، آنان را مورد بازخواست قرار داده، در صورت لزوم برکنار می کردند.

در این زمینه، به این نکته نیز باید توجه داشت که هریک از وکیلان، لزوماً وکیل یک امام نبوده اند، بلکه برخی از آنان، در زمان چند تن از امامان (ع) می زیسته اند و وکیل دو یا سه امام بوده اند. در این باره می توان از علی بن مهزیار وکیل امام جواد (ع) و امام هادی (ع)، یا محمد بن عثمان بن سعید وکیل امام عسکری (ع) و امام مهدی (ع) و نیز از عثمان بن سعید عمری و داوود بن قاسم، وکیلان امام دهم تا امام دوازدهم نام برد.

۶. غیبت کبرا و نمایان عام امام دوازدهم (ع)

پس از سپری شدن دوره غیبت صغرا و رحلت آخرین نایب خاص امام عصر (ع)، تشیع در مرحله جدیدی قرار گرفت که بایستی بدون امکان ارتباط مستقیم با امام عصر (ع) و نیز بدون حضور نایب خاص آن حضرت، به راه خود ادامه دهد

که در این مرحله عالمان، راویان حدیث و فقیهان که دارای شرایط لازم باشند،^{۱۱۷۹} به عنوان نایبان عام امام عصر (ع) معرفی شدند و از این پس، وظیفه رهبری شیعیان را برعهده گرفتند. این ساختار که در زمانهای بعد و به ویژه امروزه به عنوان رهبری ولایت فقیه شناخته شده است، از کارآمدترین شیوه‌های رهبری دینی به شمار می‌رود.

برای اثبات ولایت فقیه و بیان شرایط آن، مباحث گسترده‌ای در کتابهای فقهی شیعه مطرح و کتابهای بسیاری در این باره نوشته شده است که در اینجا مجال بیان آنها نیست. از این رو، ما فقط به طرح دو دلیل در اثبات مرجعیت فقیهان در دوران غیبت کبرا بسنده می‌کنیم:

۱. روایت مقبوله عمر بن حنظله، بیانگر آن است که وی از امام صادق (ع) درباره نزاع دو نفر از شیعیان که برای حل نزاعشان سلطان یا قاضیان منصوب سلطان را قاضی خود قرار داده‌اند، پرسش می‌کند که آیا جایز است و ایشان می‌فرماید:

ص: ۳۲۳

هرکس در ادعای حق یا باطل به آنان مراجعه کند، به طاغوت مراجعه کرده است و اگر حکم به نفع او صادر شود و حقش را بگیرد - حتی اگر حق با او باشد - چون با قضاوت طاغوت گرفته است و آن [قضاوت طاغوت] چیزی است که خداوند دستور داده به آن کفر ورزیده شود، و فرموده: آنها می‌خواهند داوری را به طاغوت واگذارند، در حالی که به آنها دستور داده شده که به طاغوت کفر ورزند.

عمر بن حنظله می‌گوید: پرسیدم پس آن دو چه کنند؟ آن حضرت فرمود:

نزد فردی از شما [شیعیان] بروند که سخنان ما را نقل کند و در حلال و حرام ما به دقت بنگرد و احکام ما را بشناسد و باید به هر حکمی که او کرد، راضی باشند؛ چرا که من او را حاکم بر شما قرار دادم و اگر او طبق حکم ما داوری کرد و کسی آن را نپذیرفت، حکم خدا را سبک شمرده و ما را کنار زده است و کسی که ما را کنار زند، خدا را کنار زده است و این کار مانند شرک به خداوند است.^{۱۱۸۰}

در این روایت به خوبی بیان شده که فقط کسانی می‌توانند بین مردم داوری کرده، سخنانش مورد پذیرش دیگران قرار گیرد، که احکام حلال و حرام را به خوبی بشناسند و اگر کسی این شرط را داشت، حکم و سخنش به منزله سخن و حکم امام صادق (ع) و در نهایت، حکم خداوند است.

۲. روایت دیگری نیز وجود دارد که ظاهراً تویق و نوشته‌ای است از ناحیه حضرت ولی عصر (ع) که به نایب خاص خود، محمد بن عثمان عمری رسیده و آن حضرت در مورد حوادث و اتفاقاتی که ممکن است در زمان غیبت امام زمان

^{۱۱۷۹} (۱). این شرایط در کتابهایی که در زمینه رهبری نگاشته شده، گردآوری شده است و ما در اینجا فقط به یک مورد از این روایات اشاره می‌کنیم: امام صادق (ع) در روایت مفصلی شرایط فقهی را که بتوان از او تقلید کرد، چهار چیز می‌داند: ۱. خویشتن‌داری؛ ۲. نگهداری از دین؛ ۳. مخالفت با هوای نفس؛ ۴. اطاعت از امر خداوند. برای اطلاع بیشتر ر. ک: وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

^{۱۱۸۰} (۱). همان، ج ۱۸، ص ۹۸.

(ع) رخ دهد، ضمن ارجاع مردم به راویان حدیث امامان (ع)، آنان را بر مردم حجت قرار داده، همچنان که خود نیز حجت خداوند بر آنان است.^{۱۱۸۱}

از روایات یاد شده و روایات دیگر، چنین برمی آید که در زمان غیبت کبرا، فقیهان و عالمانی که شرطهای تعیین شده را داشته باشند، باید مورد مراجعه مردم و پاسخگویی به پرسشهای شرعی، اعتقادی و اجتماعی آنان باشند.

خلاصه

در این فصل، با اشاره به زندگی امام مهدی (ع)، سابقه طرح مهدویت و معرفی امام مهدی (ع) در منابع شیعه و اهل سنت و برخی نظرات در این باره مطرح گردید.

ص: ۳۲۴

در ادامه، به تاریخ غیبت و اختلاف نظر درباره آن، دلایل غیبت و معرفی نایبان خاص امام مهدی (ع) و وظایف آنان برای تقویت و پیشبرد تشیع، از راه ارتباط با آن حضرت در دوران غیبت صغرا به اختصار پرداخته شد. غیبت کبرا و معرفی نایبان عام آن حضرت در این دوره و شرطها و ویژگیهای آنان و اینکه آنها پاسخگوی شیعیان در این زمان خواهند بود نیز از دیگر مباحث این فصل به شمار می آید.

محورهای مطالعاتی

۱. بررسی منابع شیعی مربوط به امام زمان (ع).

۲. تحقیق درباره تاریخ غیبت امام زمان (ع) و علل آن.

۳. تبیین وظایف نایبان خاص امام زمان (ع).

ص: ۳۲۵

منابع

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۶ ش.

* نهج البلاغه، شرح صبحی صالح.

* صحیفه کامله سجادیه، ترجمه حسین انصاریان، تهران: پیام آزادی، ۱۳۷۶ ش.

^{۱۱۸۱} (۲). کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۴.

۱. آبی، ابی سعید منصور بن الحسین، نثر الدر، تحقیق علی محمد قرنه، [بی‌جا]:

الهیئة المضریه، ۱۹۸۱ م.

۲. آل کاشف الغطاء، محمد حسین، اصل الشیعة و اصولها، بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۰۲ ق.

۳. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، شرح محقق خوانساری، تصحیح محدث ارموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.

۴. ابراهیم حسن، حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ترجمه ابو القاسم پاینده، تهران: جاویدان، ۱۳۶۰ ش.

۵. ابراهیم، فؤاد، «گذری تاریخی بر اندیشه‌های سیاسی شیعه»، فقه کاوشی نو در فقه اسلامی، ش ۲۳، بهار ۱۳۷۹ ش.

۶. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه، بیروت: دار المکتبة الحیاء، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

* - شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۸۵ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۳، ۷-۱۵).

۷. ابن ابی شیبیه، المصنف، تحقیق سعید محمد اللحام، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ ق.

۸. ابن اثیر جزری، ابو الحسن علی بن محمد، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۸ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

* - الکامل فی التاریخ، بیروت: دار بیروت، ۱۳۶۹، (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).

ص: ۳۲۶

* - الکامل فی التاریخ، تحقیق ابو الفداء عبد الله قاضی، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۷ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۹).

۹. -، أسد الغابة فی معرفة الصحابة، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبد الموجود، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق.

۱۰. ابن اعثم، ابو محمد احمد، الفتوح، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۲ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

* -، الفتوح، هند: دائرة المعارف العثمانیة، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

١١. ابن بطريق، يحيى بن حسن اسدى حلى، خصائص الوحي المبين، تحقيق مالك محمودى، قم: دار القرآن الكريم، ١٤١٧ ق.

١٢. ابن تيميه، منهاج السنة النبويه، قاهره: [بى نا]، ١٩٦٢ م.

١٣. ابن جبر، على بن يوسف، نهج الايمان، تحقيق احمد حسيني، قم: مطبعة ستاره، ١٤١٨ ق.

١٤. ابن جوزى، عبد الرحمان بن على، المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٢ ق.

١٥. -، الموضوعات، تصحيح توفيق همدان، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٥ ق.

١٦. -، تذكرة الخواص، قم: منشورات الشريف الرضى، ١٤١٨ ق.

١٧. -، صفة الصفوة، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ ق.

١٨. ابن جوزى، يوسف قزاوغلى (ابن عبد اله البغدادي سبط ابن الجوزى)، تذكرة الاولياء، قم:

شريف رضى، ١٣٧٦ ش.

١٩. ابن حجر، احمد بن محمد، الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع و الزندقه، با مقدمه عبد الوهاب عبد اللطيف، مصر: مكتبة القاهره، [بى تا].

٢٠. ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين احمد بن على، لسان الميزان، بيروت: مؤسسة الأعلمى، ١٤٠٦ ق.

٢١. -، فتح البارى فى شرح صحيح البخارى، بيروت: دار الكتب العلميه، ١٤١٨ ق.

٢٢. ابن حزم اندلسى، على بن احمد، المحلى، تحقيق احمد محمد شاکر، بيروت: دار الفكر، [بى تا].

ص: ٣٢٧

٢٣. -، جمهرة أنساب العرب، تحقيق احمد محمد شاکر، بيروت: دار الفكر، [بى تا].

٢٤. ابن حزم، على بن احمد، الفصل فى الملل و الاهواء و النحل، بيروت: دار الجيل، [بى تا].

٢٥. ابن حنبل، احمد بن محمد، الملل و معرفة الرجال، تحقيق وصى الله بن محمود، الرياض:

دار الخانى، ١٤٠٨ ق.

٢٦. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، بيروت: دار صادر، [بى تا].

۲۷. ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد، تاريخ ابن خلدون، بيروت: دار الفكر، ۱۴۰۸ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

*-، تاريخ ابن خلدون، بيروت: مؤسسة جمال للطباعة و النشر، بيروت: [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).

۲۸.-، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹ ش.

۲۹. ابن خَلْكان، احمد بن محمد، وفيات الاعيان و أنباء أبناء الزمان، بيروت: دار صادر، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

*-، وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان، تحقيق احسان عباس، بيروت: دار صادر، ۱۴۱۴ ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).

۳۰. ابن داوود حَلِّي، تقى الدين حسن بن على، رجال ابن داوود، نجف: المطبعة الحيدرية، ۱۳۹۲ ق.

۳۱. ابن سعد، محمد بن سعد هاشمي بصرى، الطبقات الكبرى، تحقيق محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۰ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۳ و ۷-۹).

۳۲. ابن سينا، الهيات شفا، قم: مكتب الإعلام الاسلامى، ۱۳۷۶ ش.

۳۳. ابن سيد الناس، محمد بن محمد، عيون الاثر، بيروت: عز الدين، ۱۴۰۶ ق.

۳۴. ابن شبه نميرى، ابو زيد عمر، تاريخ المدينة المنوره، تحقيق فهيم محمود شلتوت، قم:

[بی تا]، ۱۴۱۰ ق.

۳۵. ابن شعبه حرّانى، ابو محمد بن على، تحف العقول عن آل الرسول، بيروت: مؤسسة الأعلمى، ۱۳۹۴ ق.

۳۶. ابن شهر آشوب مازندرانی، أبو جعفر محمد بن على، معالم العلماء فى فهرست كتب الشيعة و أسماء المصنّفين منهم قديما و حديثا، نجف اشرف: المطبعة الحيدرية، ۱۳۸۰ ق.

ص: ۳۲۸

۳۷.-، مناقب آل ابى طالب (ع)، به كوشش محمد حسين دانش آشتياني و سيد هاشم رسولى محلاتى، قم: انتشارات علامه، [بی تا].

۳۸. ابن صباغ، على بن محمد، الفصول المهمة فى معرفة أحوال الائمة، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۰۹ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۹).

- *- الفصول المهمة في معرفة أحوال الأئمة، تهران: مؤسسة الأعلمی، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).
۳۹. ابن طاووس حسنی، عبد الکریم، فرحة الغری فی تعیین قبر أمير المؤمنین (ع)، تحقیق تحسین آل شیب موسوی، قم: مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیة، ۱۴۱۹ ق.
۴۰. ابن طاووس، علی بن موسی، الملهوف علی قتلی الطفوف، تهران: دار الاسوه، ۱۴۱۷ ق.
۴۱. - اقبال الاعمال، قم: مکتبه الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۴۲. - جمال الاسبوع بکمال العمل المشروع، تحقیق جواد قیومی، [بی جا]: [بی تا]، ۱۳۷۱ ش.
۴۳. - مهج الدعوات، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۱۴ ق.
۴۴. ابن طقطقا، محمد بن علی بن طباطبا، الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیة، تحقیق ممدوح حسن محمد، قاهره: مکتبه الثقافة، [بی تا].
۴۵. - تاریخ فخری در آداب ملکداری و دولتهای اسلامی، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.
۴۶. ابن عبد البر، یوسف بن عبد الله، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۵ ق (استفاده شده در فصلهای ۷، ۸ و ۹)
- *- الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۲ ق (استفاده شده در فصل ۱، ۲ و ۳).
۴۷. ابن عبد العزیز، عمر، الفکر السیاسی للإمام جعفر الصادق (ع)، بیروت: دار المحجة البيضاء، ۱۴۱۷ ق.
۴۸. ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفرید، تصحیح احمد امین، ابراهیم الایاری و عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۳ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۶).
۴۹. ابن عساکر، ابو القاسم علی بن الحسین، تاریخ مدینة دمشق، بیروت: چاپ مؤسسه محمودی، ۱۳۹۸ ق.
- ص: ۳۲۹
۵۰. ابن عنبه، احمد بن علی، عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب، تحقیق گروهی از محققان، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة، ۲۰۰۱ م.
۵۱. ابن العماد، عبد الحی بن احمد، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].

٥٢. ابن فندق بيهقي، على بن زيد ابى القاسم، لباب الانساب و الالقاب و الاعقاب، قم: مكتبة آيت الله المرعشى النجفى، ١٤١٠ ق.

٥٣. ابن قتيبه دينورى، عبد الله بن مسلم، الاختلاف فى اللفظ و الرد على الجهمية و المشبهة، مصر: مطبعة السعادة، ١٣٤٩ ق.

٥٤. -، الامامة و السياسة، قم: منشورات الرضى، ١٣٦٣ ش.

٥٥. -، المعارف، تحقيق ثروت عكاشه، قاهره: دار المعارف، ١٩٦٩.

٥٦. ابن قدامة، عبد الله بن احمد، المغنى، بيروت: دار الكتاب العربى، [بى تا].

٥٧. ابن قولويه قمى، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، تحقيق جواد قيوى، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، ١٤١٧ ق.

٥٨. ابن كثير، ابو الفداء اسماعيل بن عمر دمشقى، البداية و النهاية، تحقيق احمد ابو ملحم و ديكران، بيروت: دار الكتب العلميه، [بى تا] (استفاده شده در فصول ١-٣ و ١٠-١٥).

٥٩. -، السيرة النبويه، تحقيق مصطفى عبد الواحد، بيروت: دار احياء التراث العربى، [بى تا].

*-، السيرة النبويه، تحقيق مصطفى عبد الواحد، بيروت: دار الرائد العربى، ١٤٠٧ ق.

٦٠. ابن كرامه، شرف الاسلام بن سعيد، تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين، تحقيق، تحسين آل شبيب، قم: مركز الغدير للدراسات الاسلاميه، ١٤٢٠ ق.

٦١. ابن ماجه، محمد بن يزيد، سنن ابن ماجه، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٣٩٥ ق.

٦٢. ابن مسكويه، احمد بن على، تجارب الامم، تهران: سروش، ١٣٦٦ ش.

٦٣. ابن منظور، محمد بن مكرم، لسان العرب، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٨ ق.

٦٤. -، مختصر تاريخ دمشق، دمشق: دار الفكر، ١٤٠٥ ق.

٦٥. ابن نديم، محمد بن اسحاق، الفهرست، ترجمه رضا تجدد، ايران: چاپخانه بانك بازرگانى، ١٣٤٦ ق.

٦٦. ابن نما حلى، جعفر بن محمد، ذوب النصار فى شرح النار، تحقيق فارس حسون كريم، قم:

مؤسسه نشر اسلامى، ١٤١٦ ق.

۶۷. ابن هشام، محمد بن عبد الملك، سيرة النبي (ص)، ترجمه و انشای رفیع الدین همدانی، مقدمه و تصحیح اصغر مهدوی، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۱.
۶۸. -، السيرة النبویه، تحقیق مصطفی السقا و دیگران، قم: انتشارات ایران، ۱۳۶۳ ش.
۶۹. ابو الفداء، اسماعیل بن علی، تاریخ ابی الفداء المسمی المختصر فی اخبار البشر، تحقیق محمود دیوب، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۷ ق.
۷۰. ابو مخنف، لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، بیروت: دار المحجة البيضاء، ۱۹۹۹ م.
۷۱. ابو نعیم اصفهانی، احمد بن عبد الله، معرفة الصحابه، الرياض: دار الوطن للنشر، ۱۴۱۹ ق.
۷۲. اربلی، أبو الحسن علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م.
۷۳. اسفندیاری، اسکندر، پژوهشی درباره طوایف غلاة تا پایان غیبت صغری، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۴ ش.
۷۴. اسکافی، ابو جعفر محمد بن عبد الله، المعیار و الموازنه، تحقیق محمد باقر محمودی، [بی جا]: [بی نا]، ۱۴۰۲ ق.
۷۵. اشعری قمی، سعد بن عبد الله، المقالات و الفرق، تحقیق محمد جواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۰ ش (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).
- * -، المقالات و الفرق، تحقیق محمد جواد مشکور، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی و شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ش (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).
۷۶. اشعری، علی بن اسماعیل، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، ترجمه محسن مؤیدی، [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۸۲ ش. (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).
- * -، مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین، تصحیح هلموت ریتز، [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۸۲ ش (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).
۷۷. اصفهانی، ابو الفرج، الاغانی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).
- * -، الاغانی، مصر: وزارة الثقافة و الارشاد القومي، المؤسسة المصرية العامة، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

- ٧٨-، مقاتل الطالبين، به كوشش كاظم المظفر، قم: منشورات الرضى، ١٤٠٥ ق (استفاده شده در فصلهای ١٠-١٥).
- *-، مقاتل الطالبين، تحقيق كاظم المظفر، قم: مؤسسة دار الكتاب، [بى تا] (استفاده شده در فصلهای ١-٦).
٧٩. الاكبر، ناشى، مسائل الامامة و مقتطفات من الكتاب الاوسط فى المقالات، بيروت: دار النشر فرانتس، ١٩٧١ م.
٨٠. امين، احمد، فجر الاسلام، بيروت: دار الكتب العربى، ١٩٧٥ م.
٨١. امين، حسن، الجانب العلمى و الفكرى من شخصية الامام الصادق (ع)، (مجموعه مقالات)، دمشق: مؤتمر الامام صادق (ع)، الدولى الدمشق، ١٤١٢ ق.
٨٢. امين، سيد محسن، أعيان الشيعة، به كوشش سيد حسن امين، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٤٠٣ ق (استفاده شده در فصلهای ٧-١٥).
٨٣. امينى، عبد الحسين، الغدير فى الكتاب و السنة و الادب، تهران: دار الكتب الاسلاميه، ١٣٦٦ ش.
٨٤. امينى، محمد هادى، اصحاب امام امير المؤمنين (ع) و رواة عنه، بيروت: دار الغدير، دار الكتاب الاسلامى، ١٤١٢ ق.
٨٥. ايبش، يوسف، الخلافة و شروط الزعامة عند اهل السنة و الجماعة، بيروت: دار الحمراء، ١٩٩٠ م.
٨٦. باقلانى، ابو بكر محمد بن طيب، التمهيد فى الرد على الملحده و المعطلّة و الراضة و الخوارج و المعتزله، تحقيق محمود محمد خضيرى، بيروت: دار الفكر، [بى تا].
٨٧. بحراني، سيد هاشم، غاية المرام، بيروت: دار الهادى، ١٤٢٠ ق.
٨٨. بخارى، محمد بن اسماعيل، صحيح البخارى، بيروت: دار الفكر، [بى تا].
٨٩. بدوى، عبد الرحمان، شخصيات قلقة فى الاسلام، قاهره: دار النهضة العربية، ١٩٦٤ م.
٩٠. براقى، سيد حسين بن سيد احمد، تاريخ الكوفه، بيروت: دار الاضواء، ١٩٨٧ م.
٩١. بغدادى تميمى، عبد القاهر بن طاهر، اصول الدين، دار الفنون، استانبول: مطبعة الدولة، ١٣٤٦.
٩٢. بغدادى، محمد بن حبيب، المنمق فى اخبار القريش، مصحح خورشيد احمد فاروق، بيروت: عالم الكتب، ١٩٨٥ م.
٩٣. بكرى، عبد الله بن عبد العزيز، معجم ما استعجم، مصحح مصطفى السقا، بيروت: عالم الكتاب، ١٤٠٣ ق.

۹۴. بلاذری، احمد بن یحیی، البلدان و فتوحها و احکامها، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۲ ق.
۹۵. -، أنساب الأشراف، بیروت: دار النشر، ۱۳۹۸ - ۱۴۰۰ ق (استفاده شده در فصلهای ۴ - ۶).
- * -، أنساب الاشراف، تحقیق سهیل زکّار و ریاض زرکلی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۷ ق (استفاده شده در فصلهای ۱ - ۳ و ۷ - ۹).
۹۶. بلاشر، رژیس، تاریخ الادب العربی، بیروت و دمشق: دار الفکر المعاصر، ۱۴۱۹ ق.
۹۷. بهبودی، محمد باقر، سیره علوی، تهران: (ناشر نویسنده)، ۱۳۶۸ ش.
۹۸. بهرامیان، علی و سید صادق سجادی، ابو مسلم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، [بی تا].
۹۹. بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن)، تیسفون و بغداد در گذر تاریخ، تهران: جامی، ۱۳۷۷ ش.
۱۰۰. بیهقی، ابو الفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، تصحیح علی اکبر فیاض، مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۵۶ ش.
۱۰۱. بیهقی، احمد بن حسین، السنن الکبری، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۱۰۲. پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، نگرشی بر زندگانی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی امامان معصوم (ع)، با مقدمه آیت الله جعفر سبحانی، قم: مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)، ۱۳۷۴ ش.
۱۰۳. تامر، عارف، الامامة فی الاسلام، بیروت: دار الکاتب العربی و مكتبة النهضة، [بی تا].
۱۰۴. ترابی، احمد، امام سجاد (ع) جمال نیایشگران، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۳ ش.
۱۰۵. ترمذی، محمد بن عیسی، سنن الترمذی، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۱۰۶. تفتازانی، مسعود بن عمر، شرح المقاصد، تحقیق، تعلیق و مقدمه‌ای در علم کلام از عبد الرحمان عمیره، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۹ ق.
۱۰۷. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، تهران: محمد علی الانصاری قمی، [۱۳۳۷].
۱۰۸. تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی، بیروت: دار المعارف، ۱۳۸۳ ق.

۱۰۹. ثقفی، ابراهیم بن محمد، الغارات، تحقیق محدث ارموی، [بی‌جا]: مطبعه بهمن، [بی‌تا] (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

ص: ۳۳۳

*- الغارات، مقدمه محدث ارموی، تهران: سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵ ش (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

۱۱۰. ثواقب، جهانبخش، «ضرب سگه در خلافت اسلامی»، مشکوة، (فصلنامه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی)، ش ۶۸-۶۹.

۱۱۱. جاحظ، عمرو بن بحر، البیان و التبیان، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۰۸ ق.

۱۱۲. جرداق، جرج، امام علی (ع) صدای عدالت انسانی، ترجمه خسروشاهی، تهران: کلبه شروق و نشر سماط، ۱۳۷۹ ش.

۱۱۳. الجصاص، ابو بکر احمد بن علی، احکام القرآن، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۶ ق.

۱۱۴. جعفریان، رسول، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن هفتم هجری، قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ ش (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

۱۱۵.-، تاریخ تشیع در ایران، قم: انصاریان، ۱۳۷۵ ش (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

۱۱۶.-، تاریخ سیاسی اسلام (۲) تاریخ خلفاء از رحلت پیامبر تا زوال امویان، قم:

الهادی، ۱۳۷۸ ش.

۱۱۷.-، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

۱۱۸. جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت اللهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

۱۱۹. جعفری لنگرودی، محمد جعفر، تاریخ معتزله، تهران: [بی‌نا]، [بی‌تا].

۱۲۰. جعفری، محمد تقی، حکمت اصول سیاسی اسلام (ترجمه و تفسیر فرمان امیر المؤمنین علی (ع) به مالک اشتر)، تهران: بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۳ ش.

۱۲۱. جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه سروقد مقدم، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.

١٢٢. جوهري، ابو بكر احمد بن عبد العزيز، السلفية و فدك، تحقيق هادي اميني، بيروت: شركة الكتبي، ١٤١٣ ق.

١٢٣. جويني، ابراهيم بن محمد، فرائد السمطين في فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمة من ذريتهم (ع)، تحقيق محمد باقر محمودي، تهران: داور، ١٣٧٨ ش.

١٢٤. الحاج حسن، حسين، الامام السجاد (ع) جهاد و امجاد، بيروت: دار المرتضى، [بى تا].

ص: ٣٣٤

١٢٥. حاكم نيشابورى، محمد بن عبد الله، مستدرک الحاكم، تحقيق يوسف المرعشلى، بيروت:

دار المعرفة، ١٤٠٦ ق.

١٢٦. حبيبي، نجفلى، كتابشناسى امام حسين (ع)، تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني (ره)، ١٣٧٤ ش.

١٢٧. حرّ عاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعة، تحقيق عبد الرحيم ربانى شيرازى، تهران: مكتبة الاسلاميه، ١٤١٠ ق.

١٢٨. حسانى، عبيد الله بن احمد، شواهد التنزيل لقواعد التفضيل فى الآيات النازلة فى اهل البيت، تحقيق محمد باقر محمودي، [بى جا]: مجمع احياء الثقافة الاسلاميه، ١٤١١ ق.

١٢٩. حسنى، هاشم معروف، الانتفاضات الشيعية عبر التاريخ، بيروت: دار التعارف، ١٤١٠ ق.

١٣٠. -، جنبشهای شیعی در تاریخ اسلام، ترجمه محمد صادق عارف، مشهد: بنياد پژوهشهای آستان قدس رضوی، ١٣٧١ ش.

١٣١. -، سيرة الأئمة الاثنى عشر، قم: منشورات الشريف الرضى، ١٤٠٩ ق.

١٣٢. حسيني، ادريس، راه دشوار مذهب به مذهب، ترجمه مالك محمودي، قم: دار القرآن الكريم، ١٣٧٤ ش.

١٣٣. حسيني، محمد رضا، تاريخ اهل البيت (ع)، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لاحياء التراث، ١٤١٠ ق.

١٣٤. الحلبي، على بن حسن، اشارة السبق الى معرفة الحق، تحقيق ابراهيم بهادري، قم: جامعه مدرسين، ١٤١٤ ق.

*-، اشارة السبق الى معرفة الحق، قم: مؤسسة النشر الإسلامى، ١٤١٤ ق.

١٣٥. حلبي، على بن برهان الدين، السيرة الحلبيّة فى سيرة الأئمة و المأمون، بيروت: دار المعرفة، [بى تا].

١٣٦. حلّى، حسن بن يوسف، رجال العلامة، به كوشش سيد محمد صادق بحر العلوم، قم:

منشورات الرضى، ١٤٠٢ ق.

- ۱۳۷-، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
- ۱۳۸-، مختلف الشيعة في احكام الشريعة، قم: تحقيق مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۳ ق.
- ۱۳۹-، نهج الحق و كشف الصدق، قم: دار الهجرة، ۱۴۱۴ ق.
۱۴۰. حلی، علی بن مطهر، تذكرة الفقهاء، [بی جا]: مكتبة الرضوية لاحياء الآثار الجعفرية، [بی تا].
ص: ۳۳۵
۱۴۱. خزاز قمی، علی بن محمد، كفاية الاثر في النص على الائمة الاثني عشر، قم: بيدار، ۱۴۰۱ ق.
۱۴۲. خطیب بغدادی، أحمد بن علی، تاريخ بغداد أو مدينة السلام، بيروت: دار الكتب العلمية، [بی تا].
۱۴۳. خليفة بن خياط، ابی عمرو، تاريخ خليفة بن خياط، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).
- *-، تاريخ خليفة بن خياط، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).
۱۴۴. خنجی اصفهانی، فضل الله بن روزبهان، سلوك الملوك، تصحيح محمد علی موحد، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۲ ش.
۱۴۵. خوارزمی، موفق بن احمد، المناقب، تحقيق مالک محمودی، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ۱۴۱۱ ق.
- ۱۴۶-، مقتل الحسين (ع)، تحقيق محمد السماوی، قم: انوار الهدی، ۱۴۱۸ ق.
۱۴۷. خوانساری، محمد باقر، روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، به كوشش اسد الله اسماعيليان، قم: انتشارات اسماعيليان، [بی تا].
۱۴۸. خویی، سيد ابو القاسم، معجم الرجال الحديث، قم: مدينة العلم، ۱۴۰۹ ق.
۱۴۹. دفتري، فرهاد، تاريخ و عقايد اسماعيليه، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: فرزانه، ۱۳۷۵ ش.
۱۵۰. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
۱۵۱. دیار بکری، حسن بن محمد، تاريخ الخميس في احوال انفس نفيس، بيروت: مؤسسه شعبات، [بی تا].
۱۵۲. دینوری، احمد بن داوود، الأخبار الطوال، تحقيق عبد المنعم عامر، قاهره: [بی نا]، ۱۹۶۰ م.
۱۵۳. ذاکری، علی اکبر، سيمای کارگزاران علی بن ابی طالب امير المؤمنین (ع)، قم: حوزه علميه قم، ۱۳۷۱ ش.

۱۵۴. ذهبی، شمس الدین محمد بن أحمد، دول الاسلام، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۵ ق.
۱۵۵. - تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الأعلام، تحقیق عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۱۰ ق.
۱۵۶. -، تذکرة الحفاظ، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۹ ق.
۱۵۷. رازی، ابو غالب، تاریخ آل زرارہ، [بی جا]: مطبعه ربانی، ۱۳۹۹ ق.
- ص: ۳۳۶
۱۵۸. رافعی، مصطفی، حضارة العرب، بیروت: الشركة العالمیة للکتاب، ۱۹۸۸ م
۱۵۹. راوندی، قطب الدین، سعید بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، قم: مؤسسة الامام المهدي (عج)، ۱۴۰۹ ق.
۱۶۰. ربانی گلپایگانی، علی، فرق و مذاهب کلامی، قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۱۶۱. رشید رضا، محمد، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروت: دار الفکر، ۱۳۹۳ ق.
۱۶۲. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۶-۱۴۰۷ ق.
۱۶۳. -، ربیع الأبرار و نصوص الأخبار، به کوشش سلیم نعیمی، قم: شریف رضی، ۱۴۱۰ ق.
۱۶۴. زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، بیروت: مکتبة الحیاة، [بی تا].
۱۶۵. -، تاریخ تمدن اسلام، ترجمه علی جواهرکلام، تهران: امیر کبیر، ۱۳۷۳ ش.^{۱۱۸۲}
۱۶۶. زین عاملی، محمد حسین، شیعه در تاریخ، ترجمه محمد رضا عطائی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۰ ش.
۱۶۷. سبحانی، جعفر، الشیعة فی موبک التاریخ، بیروت: دار الاضواء، ۱۹۹۳ م.
۱۶۸. سید علوی، سید ابراهیم، «نقش امام صادق (ع) در تقریب بین مسلمانان و جلوگیری از تفرقه و انشعاب»، مشکوة، (فصلنامه بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی)، ش ۴۹.
۱۶۹. سید مرتضی (علم الهدی)، رسائل المرتضی، تحقیق احمد حسینی، دار القرآن، قم: مطبعه خیام، ۱۴۱۰ ق.

^{۱۱۸۲} حیدری آقایی، محمود، تاریخ تشیع، ۲ جلد، پژوهشکده حوزه و دانشگاه - تهران، چاپ: اول، ۱۳۸۴ ه.ش.

۱۷۰. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر من حدیث البشیر النذیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۱ ق.

۱۷۱. -، الدر المثنور، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۱۴ ق.

۱۷۲. -، تاریخ الخلفاء، بیروت: دار الجلیل، ۱۴۰۸ ق.

۱۷۳. شبرای، عبد الله بن محمد بن عامر، الاتحاف بحب الاشراف، قم: شریف رضی، ۱۳۶۳ ش.

۱۷۴. شبلنجی، شیخ مؤمن، نور الابصار فی مناقب آل بیت نبی المختار، قم: شریف رضی، [بی تا].

۱۷۵. شرف الاسلام بن سعید، تنبیه الغافلین عن فضائل الطالبین، تحقیق تحسین آل شیب، قم:

مرکز الغدیر، ۱۴۲۰ ق.

۱۷۶. شریف قرشی، باقر، حیاة الامام زین العابدین (ع)، دراسة و تحلیل، بیروت: دار الاضواء، ۱۴۰۹ ق.

ص: ۳۳۷

۱۷۷. شفاهی، محسن، شئون ولایت، [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۵۷ ش.

۱۷۸. شمس الدین، محمد مهدی، نظام الحکم و الادارة فی الاسلام، قم: دار الثقافه، ۱۴۱۲ ق.

۱۷۹. شوشتری، قاضی نور الله، احقاق الحق، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، [بی تا].

۱۸۰. شوقی ابراهیم عمرجی، احمد، الحیاة السیاسیة و الفکریة للزیدیة فی المشرق الاسلامی، قاهره:

مکتبه مدیولی، ۲۰۰۰ م.

۱۸۱. شهرستانی، محمد بن عبد الکریم، الملل و النحل، تحقیق امیر علی مهنا و علی حسن فاعور، بیروت: دار المعرفة،

۱۴۱۵ ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).

*-، الملل و النحل، تحقیق محمد بن فتح، قاهره: مکتبه الانجلو المصریة، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

*-، الملل و النحل، قم: منشورات الرضی (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

۱۸۲. شهید ثانی، مسالک الافهام، قم: مؤسسه المعارف الاسلامیة، ۱۴۱۳ ق.

۱۸۳. شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن الحسین (ع)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱ ش.

۱۸۴. -، زندگانی فاطمه زهرا (س)، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۰ ش.

۱۸۵. شیخ آقا بزرگ تهرانی، محمد محسن، الذریعة إلى تصانیف الشیعة، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۶ ق.
۱۸۶. شیخ بهائی، محمد بن حسین، مفتاح الفلاح، بیروت: مؤسسة الاعلمی، [بی تا].
۱۸۷. شیرازی، مکارم و جمعی از دانشمندان، پیام قرآن، قم: مدرسه الامام امیر المؤمنین (ع)، ۱۳۷۴ ش.
۱۸۸. صالحی نجف آبادی، نعمت الله، شهید جاوید، [بی جا]: مؤسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۳ ش.
۱۸۹. صدر، محمد باقر، تشیع مولود طبیعی اسلام، ترجمه علی حجتی کرمانی، تهران: چاپخانه اطلاعات، تهران: ۱۳۶۰ ش.
۱۹۰. صدر، محمد صادق، الشیعه، طهران: مکتبه نینوی الحدیثه، ۱۳۵۲ ش.
۱۹۱. صدر نجفی، محمد باقر، تشیع مکتب نهایی انسانها، تهران: کتابفروشی اسلامی، [بی تا].
۱۹۲. صدوق، محمد بن علی، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: جامعه مدرسین، [بی تا].
۱۹۳. -، التوحید، تحقیق هاشم حسینی تهرانی، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
۱۹۴. -، الاعتقادات، تحقیق عصام عبد السید، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
- ص: ۳۳۸
۱۹۵. -، علل الشرايع، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، ۱۹۹۶ م.
۱۹۶. -، عیون أخبار الرضا (ع)، با تحقیق و تعلیق و مقدمه حسین اعلمی، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۴ ق.
۱۹۷. -، کمال الدین و تمام النعمه، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: مؤسسة النشر الاسلامی، [بی تا].
۱۹۸. -، معانی الاخبار، تحقیق علی اکبر غفاری، قم: انتشارات اسلامی، ۱۳۶۱ ش.
۱۹۹. صفار قمی، محمد بن حسن، بصائر الدرجات، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق.
۲۰۰. صفدی، خلیل بن ایبک، الوافی بالوفیات، به اهتمام هلموت ریتز و دیگران، بقیادن: فرانز شتاينر، ۱۳۸۱ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).
- * -، الوافی بالوفیات، کوشش احسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۱ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

۲۰۱. صنعانی، عبد الرزاق بن همام، المصنف، تحقیق حبیب الرحمان الاعظمی، بیروت: المکتب الاسلامی، ۱۴۰۳ ق.
۲۰۲. ضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی، العصر الجاهلی، ترجمه علیرضا ذکاوتی، تهران: امیر کبیر، ۱۳۴۶ ق.
۲۰۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، جامعه مدرسین فی حوزه علمیہ قم، [بی تا].
۲۰۴. شیعه در اسلام، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیہ قم، ۱۳۷۳ ش.
۲۰۵. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، با اشراف جعفر سبحانی، تهران: انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).
- * - الاحتجاج علی اهل اللجاج، نجف: مطبعة النعمان، ۱۳۸۴ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).
۲۰۶. طبرسی، علی بن فضل، إعلام الوری بأعلام الهدی، تحقیق مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، قم: مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، ۱۴۱۷ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).
۲۰۷. طبرسی، فضل بن حسن، إعلام الوری بأعلام الهدی، سید محمد مهدی سید حسن خراسان، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۹۰ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶، ۱۰-۱۵)
- ص: ۳۳۹
۲۰۸. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری)، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).
- * - تاریخ الأمم و الملوک (تاریخ الطبری) تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، بیروت: دار سویدان، ۱۳۸۷ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۹).
۲۰۹. -، المسترشد فی امامة امیر المؤمنین (ع)، تحقیق احمد محمودی، قم: مطبعة سلمان فارسی، [بی تا].
۲۱۰. -، دلائل الامامة، قم: مؤسسة البعثة، ۱۴۱۱ ق.
۲۱۱. طبری، محمد جواد، حياة الامام العسكري (ع)، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۱۳ ق.
۲۱۲. طقوش، محمد سهیل، تاریخ حکومت امویان، ترجمه حجت الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۲۱۳. طوسی، أبو جعفر محمد بن حسن، اختیار معرفة الرجال، تحقیق سید مهدی رجائی، مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، قم: ۱۴۰۴ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶، ۱۰-۱۵).

*-، اختیار معرفة الرجال (رجال الكشي)، تصحيح حسن مصطفوی، مشهد:

دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش. (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

۲۱۴.-، الغيبة، تهران: مكتبة نينوى الحديثة، [بی تا].

۲۱۵.-، الفهرست، به كوشش سید محمد صادق بحر العلوم، قم: منشورات الشريف الرضي، [بی تا].

۲۱۶.-، تهذيب الأحكام، بيروت: دار الأضواء، ۱۴۱۳ ق.

۲۱۷.-، الأمالی، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ ق.

۲۱۸.-، تمهيد الاصول، ترجمه عبد المحسن مشکوة الدينی، تهران: انجمن اسلامي حكمت و فلسفه ايران، ۱۳۵۸ ش.

۲۱۹.-، مصباح المتهدج، بيروت: مؤسسة فقه الشيعة، ۱۴۱۱ ق.

۲۲۰. طيفور، ابو الفضل احمد بن ابى طاهر، بلاغات النساء، قم: انتشارات شريف الرضي، [بی تا].

۲۲۱. عاملی، سید جعفر مرتضی، الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، بيروت: دار السيرة، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

ص: ۳۴۰

*-، الصحيح من سيرة النبي الأعظم (ص)، بيروت: دار الهادي، ۱۴۱۵ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

۲۲۲.-، دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام، قم: انتشارات اسلام، [بی تا].

۲۲۳.-، زندگي سياسي امام جواد (ع)، ترجمه سید محمد حسینی، قم: دفتر انتشارات اسلامي، ۱۳۷۵ ش.

۲۲۴.-، سلمان الفارسی، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۷۵ ش.

۲۲۵. عبد الله، عبد العزيز بن ادريس، مجتمع المدنية في عهد الرسول (ص)، رياض: جامعة ملك سعود، ۱۴۱۲ ق.

۲۲۶. عبد بن حميد، ابو محمد، منتخب مسند عبد بن حميد، تحقيق سید صبحی البدری السامرائی، محمود محمد خليل الصعيدي، بيروت: مكتب النهضة العربية، ۱۴۰۸ ق.

۲۲۷. عبد المقصود، عبد الفتاح، سقيفه نقطه جدایی خلافت و امامت، ترجمه حسن افتخارزاده، تهران: آفاق، ۱۳۷۶ ش.

۲۲۸. - الامام علی بن ابی طالب، ترجمه محمود طالقانی.
۲۲۹. عروسی حویزی، ابن جمعه، تفسیر نور الثقلین، قم: مؤسسه اسماعیلیان، ۱۳۷۰ ش.
۲۳۰. عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، تحقیق عبد العزیز عبد الله بن باز، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق.
۲۳۱. عسکری، سید مرتضی، عبد الله بن سبأ و دیگر افسانه‌های تاریخی، ترجمه احمد فهری و دیگران، تهران: مجمع علمی الاسلامی، ۱۳۷۰ ش.
۲۳۲. -، معالم المدرستین، قم: مؤسسه البعثة، ۱۹۹۲ م.
۲۳۳. عطاردی، عزیز الله، مسند الامام الجواد (ع)، قم: المؤتمر العالمی للامام الرضا (ع)، ۱۴۱۰ ق.
۲۳۴. عطوان، حسین، فرقه‌های اسلامی در سرزمین شام در عصر اموی، ترجمه حمید رضا شیخی، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ ش.
۲۳۵. علم الهدی، علی بن الحسین، الشافی فی الامامة، تهران: مؤسسه الصادق، ۱۴۱۰ ق.
۲۳۶. علی، جواد، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بغداد: مکتبه النهضة، ۱۹۷۸ م.
۲۳۷. -، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت: دار العلم للملایین، ۱۹۷۱ م.
۲۳۸. عمید زنجانی، عباسعلی، مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، تهران: مؤسسه فرهنگی اندیشه، ۱۳۷۴ ش.
- ص: ۳۴۱
۲۳۹. عنایت، حمید، تفکر نوین سیاسی اسلام، ترجمه ابو طالب صارمی، تهران: چاپخانه سپهر، ۱۳۶۲ ش.
۲۴۰. غزالی، ابو حامد محمد، الاقتصاد فی الاعتقاد، قاهره: مکتبه الجندی، ۱۳۹۳ ق.
۲۴۱. فاعور، علی، سیره عمر بن عبد العزیز، بیروت: دار الهادی، ۱۴۱۱ ق.
۲۴۲. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضة الواعظین و بصیرة المتعظین، مقدمه محمد مهدی سید حسن خراسان، قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۸ ش. (استفاده شده در فصلهای ۷-۱۵)
۲۴۳. فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].
۲۴۴. فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، تفسیر فرات الکوفی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۴۱۶ ق.

٢٤٥. فروخ، عمر، تاريخ الجاهليه، بيروت: دار العلم للملايين، ١٩٨٤ م.
٢٤٦. فوزى، خليل، دور أهل الحل و العقد فى النموذج الاسلامى لنظام الحكم، قاهره: المعهد العالمى للفكر الاسلامى، ١٤١٧ ق.
٢٤٧. فياض لاهيجى، ملا عبد الرزاق، گوهر مراد، تصحيح زين العابدين قربانى، تهران: وزارات فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٣٧٢ ش.
٢٤٨. فيروزآبادى، قاموس المحيط، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤١٢ ق.
٢٤٩. فيض كاشانى، الصافى فى تفسير القرآن، تهران: كتابفروشى اسلاميه، ١٣٦٢ ش.
٢٥٠. قادرى، حاتم، اندیشه‌هاى سياسى در اسلام و ايران، تهران: سمت، ١٣٧٩ ش.
٢٥١. قاضى ابو يوسف، يعقوب بن ابراهيم، كتاب الخراج، قاهره: المطبعة السلطيه، ١٣٩٦ ق.
٢٥٢. قاضى زاهدى، احمد، گنجينه نور؛ پرسشهاى مردم و پاسخهاى امام صادق (ع)، ترجمه جعفر خوشنويس، قم: مؤسسه انتشارات حضرت معصومه (س)، ١٤٢٠ ق.
٢٥٣. قاضى نعمان تميمى مغربى، نعمان بن محمد، شرح الأخبار فى فضائل الأئمة الأطهار (ع)، تحقيق سيد محمد رضا حسينى جلالى، قم: مؤسسه نشر اسلامى، ١٤٠٩ ق.
٢٥٤. قرطبى، محمد بن احمد، تفسير قرطبى، بيروت: دار الكتاب العربى، ١٤٠٦ ق.
٢٥٥. قشبرى نيشابورى، مسلم ابن الحجاج، صحيح مسلم، بيروت: دار الفكر، [بى تا].
٢٥٦. قلقشندى، احمد بن عبد الله، مآثر الانافه فى معالم الخلافه، تحقيق عبد الستار احمد فراج، كويت: التراث العربى، ١٩٦٤ م.
٢٥٧. قمى، شيخ عباس، سفينة البحار، تهران: سنابى، [بى تا].
٢٥٨. -، كحل البصر فى سيرة سيد البشر، بيروت: دار الصفوة، ١٤١٢ ق.
٢٥٩. -، مفاتيح الجنان، تهران: اسوه، [بى تا].
- ص: ٣٤٢
٢٦٠. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، تصحيح جزائرى، قم: مؤسسه دار الكتاب، ١٤٠٤ ق.

۲۶۱. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، بیروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، [بی تا].
۲۶۲. کاشف الغطاء، شیخ جعفر، کشف الغطاء، اصفهان: مهدوی، [بی تا].
۲۶۳. کحاله، عمر رضا، اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام، دمشق: مطبعة الهاشمی، [بی تا].
۲۶۴. کرد علی، محمد، خطط الشام، دمشق: مكتبة النوری، ۱۹۸۳ م.
۲۶۵. کفعمی، ابراهیم بن علی، المصباح، قم: شریف رضی، ۱۴۰۵ ق.
۲۶۶. کلبرگ، اتان، «اصول اربعمأة»، ترجمه محمد کاظم رحمتی، فصلنامه علوم حدیث، ش ۱۷.
۲۶۷. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق الشیخ محمد الآخوندی، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۵۰ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).
- *-، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیة، ۱۳۶۷ ش (استفاده شده در فصلهای ۱-۶).
- *-، الکافی، تحقیق محمد جواد فقیه، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۳ ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).
۲۶۸. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین (ع)، محمد باقر محمودی، [بی جا]:
مجمع الثقافة الاسلامیة، ۱۴۱۳ ق.
۲۶۹. لیبید، ابراهیم، عصر النبوة و الخلافة الراشدة، بغداد: وزارة التعليم العالی و البحث العلمی، [بی تا].
۲۷۰. مادلونگ، ویلفرد، جانشینی محمد (ص)، ترجمه احمد نمایی و دیگران، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۷ ش.
۲۷۱. -، فرقه‌های اسلامی، ترجمه ابو القاسم سری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۷ ش.
۲۷۲. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول الکافی، [بی جا]: [بی نا]، [بی تا].
۲۷۳. ماوردی، ابو یعلی محمد بن حسین فراء، احکام السلطانیة، مصر، مصطفى البابی الحلبي و اولاده، ۱۴۰۸ ق.
۲۷۴. المبارکفوری، محمد بن عبد الرحمان، تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی، بیروت: دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۱۹ ق.
۲۷۵. متقی هندی، حسام الدین، کنز العمال، تحقیق شیخ بکری، بیروت: مؤسسة الرساله، [بی تا].

۲۷۶. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۳ م (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

* - بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)، بیروت: دار الکتب العلمیه، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

* - بحار الانوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ع)، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).

۲۷۷. محب طبری، ابو جعفر احمد، الرياض النضرة فی مناقب العشرة، دار الکتب العلمیه [بی تا].

۲۷۸. محمدی ری شهری، محمد، موسوعة الامام علی بن ابی طالب (ع)، قم: دار الحدیث، ۱۴۲۱ ق.

۲۷۹. مسعودی، ابو الحسن علی بن الحسین، مروج الذهب و معادن الجوهر، بیروت: مؤسسة دار الهجره، ۱۴۰۹ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۶، ۱۰-۱۵).

* - مروج الذهب و معادن الجوهر، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار المعرفة، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

۲۸۰. اثبات الوصیه، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۹۹۶ م.

۲۸۱. التنبیه و الاشراف، [بی جا]: لیدن، ۱۸۹۳ م.

۲۸۲. مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و فرقه‌های آن در اسلام، تهران: کتابفروشی اشرافی، ۱۳۶۲ ش.

۲۸۳. -، فرهنگ فرق اسلامی، با مقدمه کاظم مدیر شانه‌چی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.

۲۸۴. مطهری، مرتضی، آشنایی با علوم اسلامی، قم، صدرا، [بی تا].

۲۸۵. -، امامت و رهبری، قم: صدرا، ۱۳۶۸ ش.

۲۸۶. -، گفتارهای معنوی، قم، صدرا، ۱۳۶۸ ش.

۲۸۷. -، مجموعه آثار، خدمات متقابل اسلام و ایران، تهران: صدرا، ۱۳۶۸ ش.

۲۸۸. مظفر، محمد حسن، دلائل الصدق، قاهره: دار المعلم، ۱۳۹۶ ق.

۲۸۹. مظفر، محمد حسین، تاریخ شیعه، ترجمه محمد باقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸ ش.

۲۹۰. مظفر، محمد رضا، السقیفه، قم: مؤسسه انصاریان، ۱۴۱۵ ق.

۲۹۱. معارف، مجید، پژوهشی در تاریخ حدیث شیعه، تهران: مؤسسه فرهنگی و هنری ضریح، ۱۳۷۴ ش.

۲۹۲. مغنیه، محمد جواد، الشیعة فی المیزان، بیروت: دار الجواد، ۱۴۱۷ ق.

ص: ۳۴۴

۲۹۳. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، بیروت: دار المفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۹۴. -، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسة آل البيت (ع) لإحياء التراث، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق (استفاده شده در فصلهای ۱-۳، ۷-۱۵).

* -، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ترجمه و شرح سید هاشم رسولی محلاتی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران: ۱۳۷۸ ش (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

۲۹۵. -، الأمالی، قم: المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ ق.

۲۹۶. -، الجمل و النصرة لسید العترة فی حرب البصرة، تحقیق سید علی میر شریفی، قم: مکتب الإعلام الاسلامی، ۱۳۷۴ ش.

۲۹۷. -، خمس رسائل فی اثبات الحجّة، [بی جا]: دار الکتب التجاریه، ۱۳۷۰.

۲۹۸. -، مجالس در مناظرات، تصحیح خانابا مشار، ترجمه آقا جمال محقق خوانساری، تهران: نوید، [بی تا].

۲۹۹. -، مسألتان فی النص علی علی (ع)، تحقیق محمد رضا انصاری، بیروت:

دار المفید، ۱۴۱۴ ق.

۳۰۰. مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق.

۳۰۱. مقریزی، احمد بن علی، النزاع و التخاصم بین بنی امیة و بنی هاشم، بیروت: مؤسسة اهل البيت (ع)، ۱۴۰۱ ق (استفاده شده در فصلهای ۴-۶).

* -، النزاع و التخاصم بین بنی امیة و بنی هاشم، تحقیق سید علی عاشور، [بی جا]:

[بی نا]، [بی تا] (استفاده شده در فصلهای ۱-۳).

۳۰۲. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قم: مكتبة آیت الله المرعشی النجفی، ۱۳۷۶ ش.

۳۰۳. موسوی نژاد، سید علی، «آشنایی با زیدیه»، هفت آسمان، س ۳، ش ۱۱.

۳۰۴. مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره)، مجموعه مقالات کنگره بین المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر سوم، تهران: ۱۳۷۵ ش.

۳۰۵. نباطی، علی بن یونس، الصراط المستقیم، تصحیح محمد باقر بهبودی، قم: المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ ش.

۳۰۶. نجاشی، أبو العباس أحمد بن علی، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم:

مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.

ص: ۳۴۵

۳۰۷. نخجوانی، هندو شاه، تجارب السلف، اصفهان: نشر نفائس مخطوطات، ۱۳۶۱ ش.

۳۰۸. نراقی، ملّا احمد، معراج السعادة، [بی جا]: انتشارات جاوید، [بی تا].

۳۰۹. نسائی، احمد بن شعيب، خصائص النسائی (خصائص امیر المؤمنین «ع»)، تهران: مكتبة نینوی الحديثة، ۱۳۷۱ ش.

۳۱۰. -، فضائل الصحابة، بیروت: دار الکتب العلمیه، [بی تا].

۳۱۱. نعمانی، محمد بن ابراهیم، الغیبه، تحقیق علی اکبر غفاری، تهران: مكتبة الصدوق، [بی تا].

۳۱۲. نقوی، حامد، خلاصة العیقات، تلخیص سید علی میلانی، قم: مطبعة سيد الشهداء، ۱۴۰۶ ق.

۳۱۳. نوبختی، حسن بن موسی، فرق الشیعة، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۴ ق (استفاده شده در فصلهای ۷- ۹ و ۱۰- ۱۵).

* -، فرق الشیعة، تحقیق محمد صادق آل بحر العلوم، نجف: مكتبة المرتضوية، ۱۳۵۵ (استفاده شده در فصلهای ۱- ۳).

۳۱۴. نوری، حاتم، الحياة السياسية للإمام السجاد (ع)، بیروت: مؤسسة المرتضى العالمية، ۱۴۱۴ ق.

۳۱۵. النویری، احمد بن عبد الوهاب، نهاية الارب فی فنون الادب، تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۴ ش.

۳۱۶. نیشابوری، فضل بن شاذان، الايضاح، تحقیق جلال الدین حسینی ارموی، [بی جا]: [بی تا].

۳۱۷. واحدی نیشابوری، علی بن احمد، اسباب نزول الآيات، القاهرة: مؤسسة الحلبي و الشركاء، ۱۳۸۸ ق.

۳۱۸. واقدی، محمد بن عمر، المغازی، تحقیق مارسدن جونس، قم: نشر دانش اسلامی، ۱۴۰۵ ق.

۳۱۹. ولوی، علی محمد، دیانت و سیاست در قرون نخستین اسلامی، تهران: دانشگاه الزهراء، ۱۳۸۰ ش.

۳۲۰. ولهاوزن، یولیوس، تاریخ سیاسی صدر اسلام؛ شیعه و خوارج، قم: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۵ ش.

۳۲۱. همدانی، حسن بن احمد، صفة جزيرة العرب، تصحیح محمد بن علی الاکوع، صنعاء:

مکتبة الارشاد، ۱۴۱۰ ق.

۳۲۲. هیثمی، نور الدین علی بن ابی بکر، مجمع الزوائد و منبع الفوائد، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۰۸ ق.

ص: ۳۴۶

۳۲۳. یافعی، عبد الله بن أسعد، مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، بیروت: دار الکتب العلمیة، ۱۴۱۷ ق (استفاده شده در فصلهای ۷-۹).

*-، مرآة الجنان و عبرة اليقظان فی معرفة ما يعتبر من حوادث الزمان، مصر:

دار الکتب الاسلامی، ۱۴۱۳ ق (استفاده شده در فصلهای ۱۰-۱۵).

۳۲۴. یاقوت حموی، شهاب الدین ابو عبد الله بن عبد الله، معجم البلدان، بیروت: دار صادر، [بی تا].

۳۲۵. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر، [بی تا].

ص: ۳۴۷

[نمایه‌ها]

نمایه آیات

وَدَّ كَثِيرٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّونَكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ... (بقره، ۱۰۹)، ۴۲

إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ... (بقره، ۱۲۴)، ۱۷

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، (بقره، ۱۵۶)، ۱۹۶

وَزَادَهُ بَسْطَةً فِي الْعِلْمِ... (بقره، ۲۴۷)، ۱۰

وَدَّتْ طَائِفَةٌ مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يُضِلُّونَكُمْ، (آل عمران، ۶۹)، ۴۲

فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا، (نساء، ٣٥)، ٢٢٩

أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ، (نساء، ٥٤)، ٢٥

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ، (نساء، ٥٩)، ٤٣

الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ...، (مائدة، ٣)، ٤٢، ٥٣، ٢٣٤

الْيَوْمَ يَنْسَى الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ...، (مائدة، ٣)، ٤١

وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ، (مائدة، ٦٧)، ٥٢

لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنِ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَى مَنْ حَيَّ عَنِ بَيِّنَةٍ، (انفال، ٤٢)، ٢٧

يَوْمَ يُحْمَى...، (توبة، ٣٥)، ٨٦

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ، (توبة، ١١٩)، ٤٣

لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ، (هود، ٤٣)، ٩

وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا، (كهف، ٥١)، ١١٣

يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا، (مريم، ١٢)، ١٨٥

إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ، (حج، ٣٨)، ٢٠١

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ، (مؤمنون، ٥٣)، ٢٢٩

فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ، (قصص، ١٥)، ٥

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ...، (احزاب، ٦)، ١٧

ص: ٣٤٨

النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ...، (احزاب، ٦)، ١٧

كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ...، (احزاب، ٢٥)، ٤٨

وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ...، (احزاب، ٣٦)، ٧٢

وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ، (صفات، ٨٣)، ٥

لَا تُقَدِّمُوا ... (حجرات، ١-٥)، ٧٢

يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ (مجادله، ١١)، ١٨٥

ص: ٣٤٩

نمايه روايات

احلب يا عمر حلبا لك شطره اشد له اليوم امره ليرد عليك غدا ... ٧٤

اخو رسول الله (ص)، و ابو سبطيه الحسن (ع) و الحسين (ع)، ٥٥

اذا عرفت الحق فاعمل ما شئت، ٢٤٦

اريد ان آمر بالمعروف و انهي عن المنكر و اسير بسيرة جدّي و ابي، ١٦٧

... استأثر فآساء الاثرة و جزعتم فأسأتم الجزع ...، ١٠٦

الا و ان بليتكم قد عادت كهيتها يوم بعث الله نبيّه صلى الله عليه و آله، ٦٢

الحق لا يعرف بالرجال، اعرف الحق، تعرف اهله، ٩٣

اللهم ائتني باحبّ خلقك اليك يأكل معي هذا الطير، ٤٨

اللهم آخرّ قريشا فانهم منعنتني حقي و غضبتني أمري، ٥٤

اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله، ٤٢

الناس عبيد الدنيا و الدين لعق على ألسنتهم يحوطونه ما درت معائشهم ...، ٢١٥

أما بعد فقد اتاني كتابك في فاسق يؤوى مثله الفاسق من شيعتك و شيعة ابيك، ١٤٤

ان الامر الى الله يضعه حيث يشاء، ٩

ان الله عزّ و جلّ آيد هذا الأمر بنا و جعل لنا العلم و السيف فجمعنا لنا، ٢٥٢

انا مدينة العلم و علىّ بابها، ١٥

ان أمير المؤمنين نصّ على ابنه الحسن (ع) بحضرة الشيعة و استخلفهم عليهم، ٢٠

انتم شيعتنا و اهل مودّتنا، ١٤٤

انّ دين الله تعالى لا يصاب بالعقول الناقصة، و الآراء الباطلة، و المقاييس ...، ١٨٨

انفذوا جيش اسامة لعن الله من تخلف عنها، ٧٠

انّ مثل اهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا و من تخلف عنها غرق، ١٠

انّي حاملكم الى منهج نبيكم، ٣١

ص: ٣٥٠

أمّا الاستبداد علينا بهذا المقام و نحن الأعلون نسبا، ١٢

بشروطها و أنا من شروطها، ٢٧٢

سبحانك لا تحس و لا تجس و لا تمس، ١٨٩

... سمعت الله جلّ جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني ...، ٢٧٢

فجزت قريشا عنّي الجوازي فأنهم ظلموني حقّي و اغتصبوني سلطان ابن عمّي، ٥٤

فلن يحدث الله به حدثا و انا حيّ كتبت اليكم برأبي، ١٧١

فيا عجبا بينا هو يستقبلها في حياته اذ عقد لآخر بعد وفاته لشدّ ما تشطّر ضرعها، ٧٤

قد أمرنا بنصرتك، ٢١٣

قد خشينا ان تركناه ...، ٢٧٤

قد غلبه الوجد و عندكم القرآن، ٧١

لا جبر و لا تفويض بل امر بين الامرين، ٢٨

احذروا على شبابكم الغلاة لا يفسدوهم، فانّ الغلاة شرّ خلق الله ...، ٢٤٧

لا يؤدّي عنك ألتا انت او رجل منك، ٥١

لكلّ نبىّ وصىّ و وارث و انّ عليّا وصيّى و وارثى، ١٢

لم يبق من الاسلام الا اسمه و من الدّين الا رسمه، ١٨٤

رأيت عليّا على منبر رسول الله (ص) حين قتل عثمان و هو يقول ما احببت ...، ١٠٦

ليس امرى و امركم واحد، انّى اريدكم لله و انتم تريدوننى لانفسكم ...، ٦٥

ليعتقد فيه المفتونون به ...، ٢٧٤

ليكون دعاؤه لنا ...، ٢٧٤

ما الذى تقموا من ابى الحسن تقموا و الله منه نكير سيفه ...، ٢٥

ما زلت مظلوما منذ قبض رسول الله (ص) حتى يوم الناس هذا، ٥٤

ما قتلت و لا أمرت، و لا رضيت ...، ١٠٧

من كنت مولاه فعلىّ مولاه، اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه، ٨٦، ٣٠٤

من كنت مولاه فهذا علىّ مولاه، انت منى بمنزلة هارون من موسى، ٥٥

إنى تارك فيكم الثقلين ما ان تمسكتم بهما لن تدلّوا، كتاب الله و عترتى ...، ١٠

... و انى انشدك الله الا تكون امام هذه الامّة المقتول ...، ١٠٦

... و عجزت العقول عن ادراك كنه جمالك، و انحسرت الابصار دون النظر ...، ١٨٨

ص: ٣٥١

و قد كانوا عرفوا رأى الحسن اخيك فى دفع الحرب، ١٤٢

و كان عامة المهاجرين و جل الانصار لا يشكون ان عليا هو صاحب الامر بعد رسول الله (ص)، ٧٩

و لا تنازع الامر اهله، ٩

... و لآنى هذا الامر من بعده ...، ٢١

... و لم يكن فى القوم احرص عليه منه ...، ١٠٦

و معك اربعون الف مقاتل من اهل الكوفة، سوى شيعتك من اهل البصرة ... ١٤٤

هذا وصي الاوصياء و وارث علم الانبياء، ١٢٧

يا دهر أف لك من خليل ... ١٧٦

يا على انت منى بمنزلة هارون من موسى، ٤٩

يا عم، لو عبدا زنجياً تعصب لنا اهل ... ٢١٢

يبقر العلم بقرا، ٢٢٨

يعترف بالملك و الخلافة لنا ... ٢٧٤

يهلك في رجلا؛ محب مفرط، يضعني غير موضعي، و يمدحني ... ٢٤٥

ص: ٣٥٢

نمايه اشخاص

آبي، منصور بن الحسين، ٦٨

آخوند خراساني، ٣٢

آل كاشف الغطاء، محمد حسين، ٣٧

آيت اللهی، محمد تقی، ٣٧، ١٢٧

ابان بن تغلب، ٢٤٤

ابراهيم باخمرا، ٢٤٩، ٢٥٣، ٢٥٤

ابراهيم بن وليد بن عبد الملك، ٢٣٥، ٢٣٩

ابراهيم پسر مالك اشتر، ٢٠٩، ٢١١، ٣٢١

ابراهيم (پيامبر «ع»)، ٥، ١٧،

ابراهيم حسن، حسن، ٣٦، ٦٣

ابراهيم، فؤاد، ٢٤٤

ابن ابى الحديد، ١١، ٥٣، ٥٤، ٥٨، ٧٦، ٧٩، ٨٥، ٩١، ١١٢، ١٨٠

ابن ابى شيبه كوفى، ٤٩

ابن اثير جزرى، على بن ابى اكرم، ٤٢، ٤٦، ٨٤، ١١٠، ١٢٣، ١٨١، ٢٠٠، ٢٦١، ٣١٢، ٣١٣

ابن اسحاق محمد، ٣٦، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٨٤

ابن اشعث - عبد الرحمان بن اشعث

ابن اعثم كوفى، محمد بن على، ٢١، ١١٧، ١٣٥

ابن ام مكنوم، ٧٣

ابن بطريق، يحيى بن حسن، ٤٧، ٨٨

ابن جبر، على بن يوسف، ٥١

ابن جوزى، عبد الرحمان، ١٥، ١٧، ١٩٠

ابن حجر عسقلانى، احمد بن على، ٤٦، ٣١٢

ابن حزم اندلسى، على بن احمد، ٦، ١٠، ٨٤، ١٠١، ٢٠٦

ابن خلدون، ٦١، ١٥٢، ٣١٣

ابن خلكان، ٢٢١، ٣١٤

ابن داوود حلى، تقى الدين حسن بن على، ٣١٢

ابن زبير - عبد الله بن زبير

ابن سعد، محمد بن سعد هاشمى بصرى، ٤٥، ٥٦، ٥٧، ٧٢، ٢٠٢

ابن سكتيت، ٢٩٧

ابن سيد الناس، ٤٩

ابن سينا، ١١

ابن شريح، ١٨١

ابن شعبه حرّاني، ابو محمد بن علي، ١٥٧

ابن شهر آشوب، محمد بن علي، ٥٣، ٢٢٧، ٢٥٩، ٢٨٧، ٣١٢

ابن صباغ مالكي، علي بن محمد، ١٣٨، ٢٠١، ٢٧٧

ابن طاووس حسني، عبد الكريم، ٢٧٢، ٢٩٢

ابن طاووس، علي بن موسى، ٥٣، ٩١، ١٦١، ٣٠٢

ابن طقطقا، محمد بن علي، ٢٥١، ٢٧١

ابن عايشه، ١٨١

ابن عباس - عبد الله بن عباس

ابن عبد البر، يوسف بن عبد الله، ٦٦، ٨٦

ابن عبد ربّه، احمد بن محمد، ٢٠٢

ص: ٣٥٣

ابن عساكر، علي بن الحسين، ١٢

ابن عماد، عبد الحي بن احمد، ٢٢١

ابن فندق، علي بن زيد بيهقي، ١١٤

ابن قتيبه دينوري، عبد الله بن مسلم، ٢١، ٥٥، ١٠١، ١١٢، ١٤٤، ٢٠٠

ابن قدامه، عبد الله بن احمد، ٧

ابن كثير، ابو الفداء اسماعيل بن عمر دمشقي، ٥، ١٠، ٧١، ٨٠، ٢٣٥، ٣٠٧

ابن كريب - عبد الله بن عامر بن كريب

ابن ماجه، محمد بن يزيد، ٤٢

ابن مسعود - عبد الله بن مسعود

ابن منظور، محمد بن مكرم، ٩٨، ٢٢٨، ٢٦٦

ابن مهلب - يزيد بن مهلب

ابن نديم، محمد بن اسحاق، ٣٦

ابن نما حلي، جعفر بن محمد، ٢١٢

ابن هشام، محمد بن عبد الملك، ٤٧، ٤٩، ٧٠

ابو ابراهيم - امام كاظم (ع)

ابو اسماعيل - امام صادق (ع)

ابو الاسود دثلي، ٢١

ابو الجارود، ٢٥٣

ابو الحسن علي بن محمد سمري، ٣١٩

ابو الخطاب، ٢٤٦

ابو العاص، ٢٢٣

ابو العباس سفاح - سفاح

ابو الفداء، اسماعيل بن كثير - ابن كثير

ابو الفرج اصفهاني، علي بن حسين، ٢١، ٤٨، ٩١، ١٤٥، ٢٦٢، ٢٦٤، ٢٩٦، ٣٠٦

ابو القاسم اسحاق بن جعفر زبيري، ٣٠٤

ابو القاسم المنتظر، ٣١٤

ابو القاسم سري، ١٤٦

ابو الهيثم بن التيهان، ٧٩

ابو ايوب انصاري، ١٢٥

ابو بكر (ابن ابي قحافه)، ٧، ١١، ١٩، ٢٥-٢٧، ٣٦، ٤٦، ٤٩، ٥١، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٦٩، ٧٠، ٧٣-٨١، ٨٤-٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٤، ٩٥، ٩٨، ١٠٠، ١٢٩، ١٦٦، ١٩٠

ابو بكر بن عبد الرحمان بن حارث، ١٩٠

ابو حازم حافظ، ٥٠، ١٩٠

ابو حنيفه دينوري، ١٤١، ١٥٣، ١٥٤

ابو حنيفه، نعمان بن ثابت، ٢٤٤، ٢٥٤، ٢٦٠

ابو ذر غفاري، ١٣، ٤٠، ٤١، ٧٩، ٨٠، ٨٥-٨٧، ١٠١، ١٠٥

ابو رويحه، ٤٦

ابو سعيد خدرى، ٤٢، ١١٦، ١٣٠، ١٣١

ابو سفيان بن حرب، ٦٢، ٨٠، ٨٢، ٩٤، ٩٩، ١١٣، ١١٥، ١٣٨، ١٤٣، ١٥٦، ١٦٦، ١٧١، ٢٢٣

ابو سلمه خلال، ٢٤١، ٢٥٠، ٢٥٦

ابو طالب صارمى، ٤٠، ٢٦٢، ٢٩٦

ابو طلحه انصاري، ٢٢

ابو عبيد ثقفى، ٢٠٩

ابو عبيده جراح، ٢١، ٢٤، ٦٢، ٧٤-٧٦، ٧٩

ابو على بن راشد، ٢٥٩، ٢٩٥، ٣٢١

ابو عنبه، اصغر، ٢٣٥

ابو لهب، ٤٦

ابو لؤلؤ، ٢١

ابو مخنف، لوط بن يحيى، ١١٠، ١٧٦

ابو مسعود انصاري، ١٣١

ابو مسلم خراساني، ٢٤٠، ٢٥٠، ٢٥٦

ابو موسى اشعري، ١١٣، ١١٩، ١٢٢-١٢٤، ١٣١، ٢٣٩

ابو نعيم اصفهاني، احمد بن عبد الله، ٢٥

ابو هاشم جعفري، ٢٤٠، ٣٠٨، ٣٢٢

ص: ٣٥٤

ابو هريره، ١٧٩

ابو يعقوب سجستاني، ٢٥٤

ابو يوسف شاعر، ٣٠٥

احمد بن اسحاق، ٣٠٥

احمد بن حنبل، ٢٣٢، ٢٩٣

احمد بن طولون، ٣٠٦

احمد بن محمد بن عبد الله، ٣٠٦

احمد بن موسى، ٢٨٠

احمدى ميانجى، على، ٦٨

ادريس بن ادريس، ٢٦٣

ادريس بن عبد الله، ٢٦٣

اربلى، على بن عيسى بن، ٩١، ١١٠، ١٢٣، ١٧٥، ٢٦٩

اروى - نجمه

اسامة بن زيد، ۶۸، ۷۰-۷۲، ۱۰۳، ۱۱۶

اسحاق بن جعفر (ع)، ۲۳۹

اسحاق بن عمار، ۲۵۰

اسحاق بن يعقوب، ۳۱۶

اسحاق (پيامبر «ع»)، ۱۲۶

اسحاق كندی، ۳۰۳

اسفندياری، اسكندر، ۱۲۹

اسكافي، ابو جعفر، محمد بن عبد الله، ۶، ۴۸

اسماعيل امين (فرزند امام صادق «ع»)، ۷، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۶۵

اسماعيل (بن ابراهيم «ع»)، ۱۱، ۶۵، ۱۲۶

اسماعيل بن احمد، ۲۹۰

اسماعيل بن عمر - ابن كثير

اسماعيل بن مهران، ۲۸۶

اسماعيل (فرزند ابراهيم نبی «ع»)، ۶۵

اسماء دختر عبد الرحمان بن ابی بكر، ۲۳۹

اسود بن يغوث، ۶۵

اسود عنسی، ۸۰

اسيد بن حضير، ۶۸، ۷۷

اشعث بن قيس، ۹۸، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۱

اشعری، سعد بن عبد الله، ۷، ۲۵۴

اشعری، علی بن اسماعیل، ۲۵۴

افتخارزاده، محمود رضا، ۵

الاکبر، ناشی، ۶۲

ام البنین - نجمه

ام الحسن - سبیکه

ام الفضل (دختر حارث)، ۱۱۴،

ام الفضل (دختر مأمون)، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۴، ۲۸۶

امام باقر (ع)، ۹۷، ۱۸۸، ۲۲۱-۲۲۳، ۲۲۷-۲۳۷، ۲۴۰، ۲۴۳-۲۴۵، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۳، ۲۵۵

امام جواد (ع)، ۲۶۷، ۲۷۹، ۲۸۰-۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۲۱، ۳۲۲

امام حسن عسکری، ۲۲۷، ۲۹۵، ۲۹۹، ۳۰۱-۳۰۹، ۳۱۱، ۳۱۴، ۳۱۸

امام حسن مجتبی (ع)، ۹، ۱۲، ۲۰، ۲۱، ۸۸، ۹۹، ۱۱۹، ۱۳۲-۱۳۵، ۱۴۵، ۱۴۷-۱۴۹، ۱۵۱-۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۷۱، ۱۷۳،

۱۷۵، ۱۷۶، ۱۸۰، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۳۰، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۵، ۳۰۶، ۳۱۶

امام حسین (ع)، ۷، ۹، ۳۷، ۱۰۷، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۹، ۱۵۱-۱۷۵، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰،

۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۴، ۲۶۵، ۲۸۳، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۶، ۳۱۶

امام خمینی (ره)، ۳۰

امام دوازدهم - امام زمان (عج)

ص: ۳۵۵

۱۱۸۳

امام رضا (ع)، ۵۳، ۲۴۷، ۲۵۱، ۲۶۷، ۲۶۹-۲۸۳، ۳۱۶

امام زمان (عج)، ١٦، ٢٦٤، ٢٩٥، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠٥، ٣٠٩، ٣١١ - ٣٢١، ٣٢٣، ٣٢٤

امام سجاد (ع)، ٧، ١٧٥، ١٧٧، ١٧٩ - ١٨٢، ١٨٤ - ١٨٦، ١٨٨، ٢٠٣ - ٢٠٦، ٢٠٨، ٢١١ - ٢١٥، ٢١٧ - ٢١٩، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٥١، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٦٥

امام صادق (ع)، ٧، ١١، ٢٤، ٢٢١، ٢٢٧، ٢٣٤، ٢٣٩، ٢٤٠ - ٢٤٤، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٤٩ - ٢٥١، ٢٥٢ - ٢٥٤، ٢٥٥ - ٢٦٠، ٢٦٤ - ٢٦٨، ٣٠٨، ٣١٥، ٣١٧، ٣٢١ - ٣٢٣

امام عصر (عج) - امام زمان (عج)

امام علي (ع)، ٥ - ٧، ٩ - ١٣، ١٥، ١٧، ١٨، ٢٠، ٢١، ٢٣ - ٢٥، ٢٧، ٣٠ - ٣٢، ٥٠ - ٥٢، ٥٨ - ٦٠، ٦٢، ٦٥، ٦٨، ٧١، ٧٢، ٧٤ - ٧٧، ٨٩، ٩١ - ١٠٠، ١٠٢، ١٠٤ - ١٠٧، ١٠٩ - ١١٠، ١١٢ - ١٣٥، ١٣٩ - ١٤١، ١٤٣ - ١٤٥، ١٤٧، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٦، ١٥٨، ١٦٦، ١٦٨ - ١٦٩، ١٧٠، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨٤، ٢٠٠، ٢٠١، ٢١٠، ٢١٥، ٢٢٢، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٣٠، ٢٣٩، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٧٥، ٢٨٦، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٤، ٣١٦

امام كاظم (ع)، ٧، ٢٣٩، ٢٥٥، ٢٥٩ - ٢٦٤، ٢٦٦ - ٢٦٨، ٢٧٠، ٢٧٢، ٢٧٩، ٣١٥، ٣١٦

امام مهدي - امام زمان (عج)

امام هادي (ع)، ٢٧٩، ٢٨٦، ٢٨٩ - ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٥، ٣١٧، ٣١٨، ٣٢١، ٣٢٢

امامة، ٢٧٩

ام سلمه، ٥١، ١١٨، ٢١٠

ام فروه (مادر امام صادق «ع»)، ٢٣٩

ام كلثوم، ٢٢

امير مؤمنان علي - امام علي (ع)

امين ابو موسى محمد بن هارون الرشيد، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧٨، ٢٨٩

امين، احمد، ٣٦

امين، سيد محسن، ٣٦

اميني، عبد الحسين، ٩، ٤١، ٥٢، ٥٥، ٨٥، ١٨٤

امینی، محمد هادی، ۸۷

امینی، هادی، ۵۸

امیه بن خلف، ۶۵، ۱۱۵

انس بن مالک، ۴۸

انصاریان، حسین، ۱۹۴

اوفی بن حصن، ۱۶۹

اییش، یوسف، ۱۹

ایوب بن نوح بن درّاج نخعی، ۲۹۵، ۳۱۹

بحرانی، سید هاشم، ۵۰

بخاری، محمد بن اسماعیل، ۴۹

بدوی، عبد الرحمان، ۳، ۳۹

براقی، سید حسین بن سید احمد، ۱۲۰

براء بن عازب، ۷۹

بریحه «/ ترنجه» - عبد الله بن محمد بن داوود هاشمی بن أترجه

بسر بن ابی ارطاة، ۱۲۵

بشیر بن سعد خزرجی، ۱۲۹

بغدادی تمیمی، عبد القاهر بن طاهر، ۷

بغدادی، محمد بن حبیب، ۶۱

بلاذری، احمد بن یحیی، ۹، ۵۷، ۵۸، ۷۲، ۸۰، ۱۱۰، ۱۲۳، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۵۳، ۱۵۴

بلاشر، رژیس، ۶۲

بلال، ۴۶، ۶۵

بهبودی، محمد باقر، ۹۶

ص: ۳۵۶

بهرامیان، علی، ۲۴۰

بیانی، شیرین (اسلامی ندوشن)، ۱۲۰

بیهقی، ابو الفضل محمد بن حسین، ۹۹، ۱۶۷

بیهقی، احمد بن حسین، ۷۱

پیشوایی، مهدی، ۸۲، ۱۸۰

ترابی، احمد، ۱۷۵

ترمذی، محمد بن عیسی، ۴۲، ۴۶

تفتازانی، مسعود بن عمر، ۲۷

تکتم - نجمه

تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، ۳۲

تمیمی بستی، محمد بن احمد، ۲۴

تمیمی مغربی، نعمان بن محمد، ۴۸، ۷۰

توفیق ابو اعلم، ۶۸

ثابت بن قیس بن شماس، ۹۵

تقفی کوفی، ابراهیم بن محمد، ۷، ۵۴، ۱۲۴

جابر بن حیّان، ۲۴۴

جابر بن عبد الله انصاری، ۴۳، ۲۲۷، ۳۱۷

جائلیق، ۲۷۶

جاحظ، عمر بن بحر، ۷۷

جبرئیل، ۵۱، ۹۳، ۱۷۹

جبر (بن ابی عبید تقفی)، ۲۰۹

جراح بن سنان اسدی، ۲۴، ۷۴، ۱۳۷، ۱۴۸

جرdaq، جرج، ۳۴

جریر بن عبد الله بجلی، ۱۲۱

جصاص، ابو بکر احمد بن علی، ۵۰

جعه (دختر اشعث)، ۱۴۹

جعفر بن علی، ۳۰۱

جعفر بن محمد بن اشعث، ۲۶۳، ۲۶۸

جعفر بن منصور، ۲۵۴

جعفر کذاب، ۳۰۱

جعفریان، رسول، ۶، ۷۸، ۱۲۸، ۱۷۵، ۲۸۴

جعفری، سید حسین محمد، ۳۷، ۱۲۷

جعفری، محمد تقی، ۲۹

جعیط، هشام، ۱۲۰

جفنه (دختر ابو لؤلؤ)، ۲۱، ۱۰۰

جمیله، ۱۸۱

جندب بن کعب ازدی، ۱۳۶

جودكى، حجت الله، ٢٢٢

جوهرى، ابو بكر احمد بن عبد العزيز، ٦٢

جويرة بن مسهر عبدى، ١٦٩

حاجب (سعيد بن صالح)، ٣٠٦

حاج حسن، حسين، ١٧٨

حارث بن حزن، ١١٤

حارث بن حكم، ١٠٣

حارث بن سويد تميمى، ١٣٦

حارث بن مرة، ١٢٤

حاكم نيشابورى، ١٠

حبابه، ٢٣٣

حبيبي، نجفقلی، ١٦٥

حجاج ثقفى، ١٠١، ١٦٧، ١٨٠، ١٨١، ٢٠٠، ٢٠١

حجر بن عدى كندى، ١٤١، ١٤٣، ١٥٣، ١٥٥، ١٥٦، ١٦٨، ١٦٩، ٢٠٦

حديث (همسر امام هادى «ع»)، ٢٨٩، ٣٠١

حذيفه، ٧٩

حرار - شهربانو

حرب بن سخر، ١٣٨

حرّ بن يزيد رباحى، ١٦٤

حرّ عاملى، محمد بن حسن، ٢٩٤

حسان بن ثابت، ۹۵، ۱۱۶، ۱۲۹

حسکانی، عبید الله بن احمد، ۱۲، ۲۵، ۵۰

حسن بصری، ۲۴۷

حسن بن راشد، ۲۹۵

ص: ۳۵۷

حسینی، هاشم معروف، ۳۶، ۱۶۹، ۲۵۱، ۲۶۰

حسین بن روح نوبختی، ۳۱۸، ۳۱۹

حسین بن علی - امام حسین (ع)

حسینی، ادريس، ۳۶

حسینی، سید محمد، ۲۸۱

حسینی، محمد رضا، ۳۰۱

حضرت ولی عصر - امام زمان (عج)

حکم بن ابی العاص، ۱۰۰، ۲۲۳

حکیم بن حبیب، ۱۰۴

حکیم پور، محمد، ۱۶۵

حلبی، علی بن برهان، ۴۶

حلبی، علی بن حسن، ۴۸

حلی، حسن بن یوسف، ۸، ۴۳، ۵۰، ۲۲۷، ۲۲۲

حماد بن عیسی جهنی بصری، ۲۶۷

حمزه (بن عبد المطلب)، ۴۶، ۴۷

حمزه خارجى، ١٤٨

حميدة اندلسية (برويه)، ٢٥٩

خارجة بن زيد، ١٩٠

خالد بن عبد الله قسرى، ٢٢٥

خالد بن وليد، ٢١

خالد بن يزيد، ٢٢٣

خديجه (دختر خويلد)، ١٣٨

خراش عجلى، ١٤٨

خزاز قمى، على بن محمد، ١٣

خسروشاهى، ٣٤

خضر، ٣٠٥، ٣١٧

خطيب بغدادى، احمد بن على، ٥٣، ٢٤١

خليفة بن خياط، ١١٩

خنجى اصفهانى، فضل الله بن روزبهان، ١٩

خواجه نصير الدين طوسى، ٨، ١٤

خوارزمى، موفق بن احمد، ٣٣، ٤٧، ٢٢١

خوانسارى، محمد باقر، ٣٦، ٢٩٤

خويى، سيد ابو القاسم، ٢١٢

خيزران - سبيكه

خيزران - نجمه

داوود بن علی، ۲۵۰

داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب - ابو هاشم جعفری

دحمان، ۱۸۱

درّه - سیبک

دفتری، فرهاد، ۲۵۴

دهخدا، علی اکبر، ۵

دیار بکری، حسن بن محمد، ۷۱

دیباچ، محمد، ۲۳۹

دینوری، احمد بن داوود، ۱۱۰

ذاکری، علی اکبر، ۳۱

ذو القرنین، ۳۰۵

ذهبی، محمد بن احمد، ۲۲، ۴۲، ۴۹، ۳۰۷

رازی، ابو غالب، ۱۸

رافع بن خدیج، ۱۳۰

رافعی، مصطفی، ۳۵

راوندی، سعید بن هبة الله، ۲۸۳

رأس الجالوت، ۲۷۶

رسول الله، رسول اکرم، پیامبر اکرم (ص) - در اکثر صفحات

رشید رضا، محمد، ۳۳، ۱۵۲

رشید هجری، ۱۶۹

رفاعه بن شداد، ۲۰۷

ريحانة (همسر امام رضا «ع») - سبيكه

زيبيدي، محمد بن مرتضي، ۲۲۸

زبير بن عوام، ۲۲، ۲۳، ۳۰، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۲

ص: ۳۵۸

زكي - امام حسن عسكري (ع)

زمخشري، محمود بن عمر، ۴۰، ۶۵

زهري، ابن شهاب، ۵۶، ۱۹۰

زياد بن ابيه (فرزند سميه)، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۶، ۱۶۹

زيد بن ارقم، ۱۰۲

زيد بن ثابت، ۱۳۰

زيد (بن حارثه)، ۴۶

زيد بن صوحان، ۱۰۳

زيد بن علي، ۷، ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۰۴، ۲۳۱، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۵۰ - ۲۵۲

زينب (بنت علي «ع»)، ۱۷۶

زين عاملي، محمد حسين، ۲۴۷

سالم بن عبد الله، ۱۹۰

سالم مولي حذيفه، ۲۱، ۷۴، ۷۶

سبحاني، جعفر، ۱۴۶

سبره جهني، ۱۱۳

سبط ابن الجوزى، (يوسف بن غزغلى)، ٣١٤

سبيكة (مادر امام جواد «ع»)، ٢٧٩

سجاح، ٨٠

سجادی، سيد صادق، ٢٤٠

سعد بن ابى وقاص، ٢٢، ٢٣، ٩٨، ١٠٠، ١١٦، ١٣١

سعد بن عباده، ٦٧، ٦٨، ٧٥، ٧٦، ١٢٩

سعد بن مسعود، ٢٠٩، ٢١٠

سعد بن معاذ، ٢٢٩

سعید بن بهدل شيبانى، ١٤٨

سعید بن صالح - حاجب

سعید بن عاص، ٩٤، ١٠١، ١٠٣، ١٠٤، ١١٥، ١٣٤، ١٤٩، ١٦٦

سعید بن مسیب، ١٨٩

سفاح، ابو العباس عبد الله بن محمد، ١٥٨، ٢٤١، ٢٣٩، ٢٥٣

سفيان بن عوف، ١٢٥

سفيان عينيه، ١٩٠

سكن نوييه - نجمه

سكينة مريسيه - سبيكه

سلمان فارسى، ٧٩، ٨٠، ٨٤-٨٧

سليمان بن سرد خزاعى، ١٤٤، ١٦٠، ١٧٢، ٢٠٧، ٢٠٩

سليمان بن عبد الملك، ٢٢٢، ٢٣٢، ٢٣٣

سليمان بن كثير، ٢٤١

سليمان بن يسار، ١٩٠

سمان، ٣١٧

سمانه (مادر امام حسن عسکری «ع»)، ٢٨٩، ٣٠١

سمطيه / سميطيه / شميطيه / شميطيه، ٢٦٥

سميه، ٨٥

سندی بن شاهک، ٢٥٩، ٢٦٣، ٢٦٨

سوسن (مادر امام حسن عسکری «ع»)، ٣٠١

سهل بن حنيف، ١١٣

سهل بن يوسف سلمی، ٥٨

سيد الشهداء - امام حسين (ع)

سيد العابدين - امام سجاد (ع)

سيد مرتضى، ١٢، ٩١، ٩٨

سيف بن عمر، ٥٨، ١٢٨

سيوطي، جلال الدين، ٤٣، ٤٩، ٩٨، ٢٦٠

شافی، ٣٠١

شاه بن ميکال، ٣٠٦

شبهت بن ربعی تمیمی، ١٢٣

شبراوی، عبد الله بن محمد، ١٧٧

شبلنجی، شيخ مؤمن، ٤٣

ص: ۳۵۹

شبيب، ۱۳۱

شبيب بن يزيد شيباني، ۱۴۸

شرف الاسلام بن سعيد، ۵۱

شريف جرجاني، ۲۷

شريف قرشي، باقر، ۱۸۶، ۱۸۷

شريف مرتضى - سيد مرتضى

شريك بن شداد حضرمي، ۱۶۹

شفاعي، محسن، ۶

شقراء - نجمه

شلافه - شهربانو

شمر بن ذی الجوشن، ۱۶۴

شمس الدين، محمد مهدي، ۱۸

شميط - سمطيه

شوشتری، قاضي نور الله، ۱۹۶

شهربانو، ۱۷۵

شهرستاني، محمد بن عبد الكريم، ۶، ۲۴۸، ۲۶۵

شهيد ثاني (محمد بن جمال الدين مكّي عاملي)، ۷

شهيد فخّ (حسين بن علي)، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۸

شهيدی، جعفر، ۸۳، ۹۳، ۱۱۰، ۱۱۵، ۱۷۵

شبيبة بن غفال، ٢٤٩

شيخ آقا بزرگ تهراني، محمد محسن، ٥٨، ٢٩٥

شيخ بهائي، محمد بن حسين، ١٨

شيخي، حميد رضا، ١٤٧

صاحب زنج، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣٠٩

صاحب فنج - شهيد فنج

صافي گليايگاني، لطف الله، ٣١٣

صالح بن مسرح، ١٤٨

صالح بن وصيف، ٣٠٨

صالحى نجف آبادى، ١٦٧

صامت - امام حسن عسكرى (ع)

صبحى صالح، ٨٣

صخر، ٥٨

صدر، محمد باقر، ٣٨، ١٨٩

صدر، محمد صادق، ٣٦

صدوق، محمد بن على، ١٠، ٨١، ٢٦٢، ٢٦٧، ٢٧٢، ٢٧٦، ٢٩٣، ٢٩٨، ٣٠٣، ٣٠٩، ٣٢٠

صعصعة بن صوحان، ١٠٣

صفار قمى، محمد بن حسن، ١٨٥

صفدى، خليل بن ابيك، ٢٢١

صنعانى، عبد الرزاق، ٦٧

صيفى بن فسيل شيبانى، ١٦٩

ضحاك بن قيس، ١٣٦

ضرار بن خطاب، ٦٧

طالقانى، محمود، ٢٢

طاهره - نجمه

طباطبايى، سيد محمد حسين، ٨، ١٥، ٣٧، ٤٢

طبرسى، ابو على فضل بن حسن، ٩١، ١١٤، ١٣٣، ١٣٥، ٢٣٥، ٢٦٩

طبرسى، احمد بن على، ١٣، ١٩٩، ٢٨٥

طبرى، محمد بن جرير، ٦، ٤٠، ٤٨، ٦٢، ٦٩، ١٠٣، ١٢٨، ١٢٩، ١٧٦، ٢٣٥

طبسى، نجم الدين، ٣٠٤

طقوش، محمد سهيل، ٢٢٢

طلحه، ٢٢، ٣٠، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١١٢، ١١٣، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٥٢

طوسى، محمد بن حسن، ٨، ٥٣، ٨٥، ١٥٦، ٢١٢، ٢٢٢، ٢٢٩، ٢٥٩، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٩٥، ٢٩٦، ٣٠٨، ٣١٢

٣١٣، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠

طوعه، ١٦٢

طه حسين، ٣٧، ١٣٤

ص: ٣٦٠

طيفور، ابو الفضل محمد بن ابى طاهر، ٢٥

عارف تأمير، ٣٨

عارف، سيد محمد صادق، ١٦٩

عاملى، سيد جعفر مرتضى، ٤٨، ٨٤، ١٨٢، ٢٨١، ٢٨٢

عائشه، ٥١، ٥٧، ٧٠، ١٠٥، ١٠٦، ١١٣، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٧، ١٤٩

عبادة بن صامت، ٧٩

عباس بن عبد المطلب، ٧٢، ٧٣، ٨٩، ١١٤، ٢٥٣، ٢٥٤

عباس (فرزند امام صادق «ع»)، ٢٣٩

عبد الرحمان بن اشعث، ١٤٦، ١٦٤

عبد الرحمان بن جندب، ١٣٤

عبد الرحمان بن حسان عنزي، ١٦٩

عبد الرحمان بن خالد بن وليد، ١٠٣

عبد الرحمان بن عديس بلوى، ١٠٤، ١٠٥

عبد الرحمان بن عوف، ١١، ٢٢، ٢٣، ٢٦، ٦٥، ٦٧، ٨٨

عبد الرحمان بن قباث، ١٢٥

عبد الرحمان بن ملجم مرادى، ١٣١

عبد العزيز بن مروان، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٤٣

عبد العظيم حسنى، ٢٩٥

عبد الفتاح عبد المقصود، ٢٤، ٢٥، ٥٨، ٧٤

عبد الله افطح، ٢٣٩، ٢٦٥، ٢٦٦

عبد الله بن حنظله، ٢٠٦

عبد الله بن خباب، ١٢٤

عبد الله بن زبير، ١١٩، ١٣٤، ١٥٩، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٦، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢٢٣

عبد الله بن سبأ يهودى، ٣٧، ١٢٨

عبد الله بن سعد بن ابي سرح، ٦٥، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤

عبد الله بن سعده، ١٢٥

عبد الله بن عامر بن كريز، ٩٨، ١٠٤، ١٣٦، ١١٥، ١٣٧

عبد الله بن عباس، ٢٤، ٥٥، ٥٧، ٧٢، ١٠٧، ١١٣، ١١٧-١١٩، ١٢٣، ١٣٥

عبد الله بن عبد الله بن عمر، ٢١٠

عبد الله بن عمر، ١٠٣، ١١٦، ١٣١، ١٥٩، ٢١٠

عبد الله بن عمرو حضرمي، ١١٥

عبد الله بن فطيح، ٢٦٦

عبد الله بن كواء، ١٢٣

عبد الله بن محمد بن داوود هاشمي بن أترجه، ٢٩٠، ٣٠٤

عبد الله بن مسعود، ١٠٢

عبد الله بن مطيع، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١١

عبد الله بن موسى، ٢٧٩

عبد الله بن نافع، ١٣٤

عبد الله بن يحيى حضرمي، ١٦٩

عبد الله بن يحيى كاهلي، ٢٦٧

عبد الله، عبد العزيز بن ادريس، ٦٧

عبد الله محض، ١٨٦، ٢٥٠

عبد المطلب، ٤٦

عبد الملك بن مروان، ١٤٧، ١٤٨، ١٨١، ١٩٨، ٢٠٠-٢٠٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٣٤

عبد الملك زيات، ٢٨٦

عبد بن حميد، ابو محمد، ٥٠

عبد شمس، ١١٤

عبد صالح - امام كاظم (ع)

عبد مناف، ١١٤

عبيد الله بن زياد، ١٦١، ١٦٣-١٦٥، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٦، ١٩٥، ١٩٩، ٢٠٧، ٢١٠-٢١٢

عبيد الله بن عباس، ١١٣، ١٢٥، ١٣٦

ص: ٣٦١

عبيد الله بن عتبة بن مسعود، ١٩٠

عبيد الله بن عمر، ٢١، ١٠٠

عبيد الله مهدي، ٢٥٤

عبيد بن عمرو، ١٥٣

عبيد ثقفى، ١٥٦

عتبة بن ابي سفيان، ١٢١

عثمان بن حنيف، ١١٣، ١١٩

عثمان بن زياد، ١٦١

عثمان بن سعيد عمرى، ٢٩٥، ٣١٧، ٣١٨

عثمان بن عفان، ٦، ١٢، ٢١، ٢٢-٢٨، ٣٦، ٥٧، ٦٥-٦٧، ٧٣، ٨٢، ٨٥-٨٩، ٩٧-١٠٨، ١١٠، ١١٢-١١٧، ١١٩-

١٢١، ١٢٦، ١٢٨، ١٢٩-١٣١، ١٣٤، ١٤١، ١٤٢، ١٤٥، ١٤٦، ١٥٢، ١٥٨، ١٦٦، ٢٠٠، ٢٠٦

عثمان بن محمد بن ابي سفيان، ٢٠٦

عجلان بن ناووس، ٢٦٤

عروسی حویزی، ابن جمعه، ۴۸

عروة بن اديه، ۱۴۸

عروة بن زبير، ۱۸۹، ۱۹۰

عزة الميلا، ۱۸۱

عسکری، سيد مرتضى، ۲۲، ۳۷، ۵۸، ۱۲۸، ۲۲۸، ۳۱۷

عصامی، عبد الملك بن حسين، ۱۰۶

عطائي، محمد رضا، ۲۴۷

عطاردی، عزيز الله، ۲۸۵

عطوان، حسين، ۱۴۶، ۱۴۷

عقبة بن ابی معيط، ۲۲، ۹۸

علامه امينی - امينی، عبد الحسين

علامه حلی - حلی، حسن بن يوسف

علامه مجلسی - مجلسی، محمد باقر

علم الهدی، علی ابن الحسين - سيد مرتضى

علی بن اوتامش، ۳۰۸

علی بن جزين، ۳۰۸

علی بن حسين بابويه قمی، ۳۰۳

علی بن زيد بن حسين، ۳۰۴، ۳۰۶

علی بن محمد بن جهم، ۲۷۶

علی بن محمد بن شيبير همدانی، ۱۵۳

علي بن مهزيار، ٣٢١، ٣٢٢

علي بن يقطين، ٢٦٦

عمارة بن شهاب، ١١٣

عمار ياسر، ٢٥، ٨٥-٨٧، ٩٥، ٩٨، ١٠٠، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٥، ١١٧، ١١٩، ١٢٢، ١٥٨

عمر بن حنظله، ٣٢٢، ٣٢٣

عمر بن خطاب، ٧، ٢١-٢٥، ٤٦، ٤٩، ٥١، ٦٥، ٦٧، ٧١، ٧٣-٧٦، ٧٨، ٧٩، ٨٣، ٩٤، ٩٦، ١٠٠، ١٠١، ١١٦، ١١٨،

١٥٨، ١٥٩، ٢٠٩

عمر بن سعد، ١٦٤

عمر بن عبد العزيز، ٢٠٣، ٢٢٢، ٢٢٤، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٧

عمر جي، احمد شوقي ابراهيم، ٢٥١

عمرو بن ابي سلمه، ١١٣

عمرو بن ابي مسلم، ٣٠٥

عمرو بن حريث، ١٦٩

عمرو بن حمق خزاعي، ١٥٦، ١٦٩

عمرو بن سعيد بن عاص، ٢٢٣

عمرو بن عاص، ١٠٥، ١٠٧، ١٢١-١٢٤، ١٣١، ١٥٨، ١٧٩

عمرو بن عبدود، ٤٧، ٤٨

عمرو بن عبيد، ٢٤٨

عمرو بن عثمان، ١٧١

عميد زنجاني، عباسعلي، ٣٠

عنان، محمد عبد الله، ٣٦

ص: ۳۶۲

عنایت، حمید، ۳۲، ۴۰

عویم بن ساعده، ۷۵

عیسی بن جعفر، ۳۰۴، ۳۰۶

عیسی (پیامبر «ع»)، ۷۳، ۱۳۵

غریدی، ۱۸۱

غزال (همسر امام جواد «ع»)، ۲۸۹

غزاله (همسر امام حسین «ع»)، ۱۷۵

فاطمه، ۹، ۱۸، ۱۹، ۲۵، ۳۶، ۴۵، ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۹۱-۹۳، ۹۶، ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۵۲

فاطمه زهرا (س)، ۹، ۱۳، ۷۸، ۸۱، ۹۱-۹۳، ۹۶، ۱۵۲، ۱۹۴

فاطمه صغرا، ۲۳۹

فاطمه کبرا، ۲۳۹

فاعور، علی، ۲۳۳

فتال نیشابوری، محمد، ۹۳، ۱۷۵، ۲۸۷

فتیله، ۱۳۸

فخر رازی، ۴۴، ۹۹

فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، ۴۷

فرزدق، ۱۹۱

فرعون، ۵

فروخ، عمر، ۶۰

فضالة بن عبيد، ١٣٠

فضل بن سهل، ٢٧١، ٢٧٨

فوزى خليل، ٢٧

فهرى، احمد، ١٢٨

فياض، على اكبر، ١٦٧

فياض لاهيجى، ملا عبد الرزاق، ٨

فيروزآبادى، ٥

فيض كاشانى، محمد محسن، ٤٨

فيليب، حتى، ١٧٣

قائم - امام زمان (عج)

قادري، حاتم، ١٢٨

قاسم بن محمد بن ابى بكر، ١٤٩، ١٩٠، ٢٣٩

قاضى ابو يوسف، يعقوب بن ابراهيم، ٣٤

قاضى زاهدى، ٢٤٣

قاضى نعمان، ٦، ٢١٢

قبيصة بن ضبيعه عيسى، ١١٣، ١٦٩

قثم بن عباس، ١١٣

قرشى، ابو سالم كمال الدين محمد بن طلحة بن محمد، ٣١٤

قرطبي، محمد بن احمد، ٥٠، ٦٧

قضى بن كلاب، ١١٤

قَعْقَاع بن عمرو تمیمی، ۵۸

قلقشندی، احمد بن عبد الله، ۱۹، ۲۰

قمی، ابن قولویه، ۲۹۸

قمی، شیخ عباس، ۷۱، ۱۸۸

قمی، علی بن ابراهیم، ۱۰

قندورزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ۴۳، ۱۹۷

قیس بن سعد بن عباده، ۶۷، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۰، ۱۴۱

قیس بن مسهر صیداوی، ۱۶۳

کحاله، عمر رضا، ۷۹

کدام بن حیان عنزی، ۱۶۹

کرد علی، محمد، ۳۸

کعب بن زهیر، ۶۶

کعب بن عجرة، ۱۲۹

کعب بن مالک، ۱۱۶، ۱۲۹

کفعمی، ابراهیم بن علی، ۵۳

کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۱، ۱۱۴، ۱۳۴، ۱۹۷، ۲۶۰، ۳۱۲، ۳۱۵

کوفی، محمد بن سلیمان، ۵۰

ص: ۳۶۳

کیجور ترکی، ۳۰۶

گلدزیهر، ۳۶

ليبيد، ابراهيم، ٦٤

لقمان حكيم، ٨٥

لؤلؤة (همسر امام صادق «ع»)، ٢٥٩

مادلونگ، ويلفرد، ٢٥، ١٤٦

ماريه قبطيه، ٢٧٩

مازندراني، محمد صالح، ٤٨

مالك (ابن ابو عبيدة ثقفى)، ٢٠٩

مالك اشتر، ٣١، ١٠٣-١٠٥، ١١٧، ١١٩، ١٢١، ١٢٧

مالك بن ابى السمع، ١٨١

مالك بن انس، ١٨١، ٢٥٣

مالك بن نويرة، ٨٠

مالكي، محمود، ٣٦

ماوردى، ابويگلى محمد بن حسين فراء، ١٦

مأمون، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٩٣، ٢٩٦

مبارك، ٢٥٤، ٢٦٥

مباركفورى، محمد بن عبد الرحمان، ٤٦

متقى هندی، حسام الدين، ١٠

متوكل بن هارون ثقفى، ٢٥٢، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠٤

مجلسى، محمد باقر، ١٠، ٧٨، ١١٢، ١٨١، ٢٦٤

محرز بن شهاب سعدى منقرى، ١٦٩

محقق حلی، جعفر بن حسن، ۲۲۷

محمد بن ابراهیم بن جعفر نعمانی، ۳۱۲

محمد بن ابی بکر، ۱۰۴، ۱۱۹

محمد بن اسماعیل، ۲۶۵

محمد بن جعفر، ۲۶۵

محمد بن حسن طوسی - طوسی

محمد بن حنفیه، ۱۱۳، ۱۳۵، ۱۶۰، ۱۶۷، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۶۵

محمد بن عبد الله (نفس زکیّه)، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۵۴

محمد بن عثمان بن سعید عمری، ۲۳۵، ۳۱۸ - ۳۲۱، ۳۲۳

محمد بن فضل، ۲۹۰

محمد بن مروان، ۱۴۸

محمد بن مسلم، ۲۴۴

محمد بن مسلمه، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۳۰

محمد پسر اسماعیل، ۲۶۵

محمدی ری شهری، محمد، ۴۵

محمودی، محمد باقر، ۱۲

مختار بن ابی عبید تقفی، ۱۶۷، ۱۷۳، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳

مدرس (سید حسن)، ۳۰

مدنب (همسر امام جواد «ع»)، ۲۸۹

مرداس بن حدیر، ۱۴۸

مروان بن حکم، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۱۵، ۱۱۹، ۱۴۹، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۹۶۰، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۷، ۲۲۳

مروان بن محمد (حمار)، ۱۴۷، ۱۴۸، ۲۳۹

مستورد بن علقه، ۱۴۸

مسعودی، علی ابن الحسین، ۶، ۲۲، ۹۶، ۱۱۵، ۱۵۸، ۲۰۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۸۱

مسکویه رازی، ۱۵۹

مسلم بن حجاج، ۱۰

مسلم بن عقبه، ۱۹۹، ۲۰۶

مسلم بن عقیل، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۷۲، ۲۰۹

ص: ۳۶۴

۱۱۸۴

مسلمة بن حبيب فهری، ۹۸

مسلمة بن مخلد، ۱۱۶، ۱۲۹

مسیح، ۲۳۵

مسیلمه کذاب، ۸۰

مشکور، محمد جواد، ۷، ۱۲۹

مصعب، ۲۱۱

مطهری، مرتضی، ۸، ۹، ۳۷، ۱۰۵

مظفر، محمد حسن، ۶

مظفر، محمد رضا، ۲۴

معاذ بن جبل، ۲۱

معارف، مجید، ۲۴۱

معاویہ دوم، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۲۳

معاویة بن ابی سفیان، ۵، ۲۱، ۸۰، ۸۶، ۹۴، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱-۱۲۵،
۱۲۷، ۱۲۹-۱۳۱، ۱۳۴-۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۰-۱۶۶، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۲۳،
۲۳۴، ۲۳۶

معبد، ۱۸۱

معتز عباسی، ۲۹۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷

معتصم عباسی، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۶، ۲۹۷

معتمد عباسی، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸

معلی بن خنیس، ۲۵۰

معن بن عدی، ۷۵

مغنیہ، محمد جواد، ۳۸

مغیرہ بن نوفل، ۱۳۶

مغیرة بن شعبه، ۹۵، ۱۱۳، ۱۳۷، ۱۶۹، ۱۷۹

مفضل بن عمر، ۲۴۴

مفید، محمد بن نعمان، ۸، ۱۰، ۴۷، ۴۹، ۸۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۳۱، ۱۵۴، ۱۹۷، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۶۳، ۲۸۱، ۲۸۷،
۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۲

مقداد بن عمر (اسود)، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۹۸، ۱۰۰

مقدسی، مطهر بن طاہر، ۲۲، ۱۲۹

مقریزی، تقی الدین احمد بن علی، ۴۷، ۹۴، ۱۱۴

مکارم شیرازی، ناصر، ۴۱

منصور عباسی، ۲۳۴، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۳، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۸

منقری، نصر بن مزاحم، ۸۶، ۱۱۲

موسوی نژاد، سید علی، ۲۵۲

موسی بن محمد (ع) (مبرقع، فرزند امام جواد «ع»)، ۲۸۹

موسی (پیامبر «ع»)، ۵، ۴۰، ۴۹، ۵۰، ۵۵، ۲، ۱۳۳۷، ۲۶۵، ۳۱۷

مهتدی عباسی، ۳۰۲، ۳۰۸

مهدی عباسی، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۸، ۳۱۱

مهلِب، ۱۴۶

میثم تمار، ۱۶۹

مؤمن طاق، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۵۷

مؤیدی، محسن، ۱۳۱

نائینی، حسین، ۳۲

نافع بن جبیر، ۱۹۰

نباطی العاملی، علی بن یونس، ۶

نجاشی، ابو العباس، ۲۶۷

نجفی، موسی، ۹۷

نجمه (همسر امام کاظم «ع»)، ۲۶۹

نخجوانی، هندو شاه، ۱۴۳

نراقی، ملّا احمد، ۳۳

نرجس (مادر امام زمان «عج»)، ۳۱۱

نسائی، احمد بن شعیب، ۴۲

نعمان بن بشیر، ۱۱۶، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۶۱

نعمانی، محمد بن ابراہیم، ۶

نفس زکیہ - محمد بن عبد اللہ

ص: ۳۶۵

نقوی، حامد، ۱۰

نوبختی، حسن بن موسیٰ، ۶، ۲۵۴، ۲۶۴

نوح (ع)، ۵، ۱۰، ۸۷

نوری، شیخ فضل اللہ، ۳۲

نویری، احمد بن عبد الوہاب، ۱۱۳، ۱۱۶

نیشابوری، محمد فضل بن شاذان، ۲۴

وائق عباسی، ۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷

واحدی نیشابوری، علی، ۵۰

واصل بن عطاء، ۲۴۴، ۲۴۷

واقدی، محمد بن عمر، ۴۹

وردان، ۱۳۱

ولوی، علی محمد، ۲۵۰

ولہوزن، یولیوس، ۵

ولید بن عبد الملک، ۹۷، ۱۷۷، ۱۹۸، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۳۲

ولید بن عتبہ بن ابی سفیان، ۱۵۹

وليد بن عقبة ابن ابي معيط، ٩٨، ١١٥

وليد بن يزيد (وليد دوم)، ١٨٢، ٢٢٤، ٢٥١

وهب بن ابي عبيد تقفي، ٢٠٩

هادي عباسي، ٢٢١، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٨

هارون الرشيد، ٤١، ٤٩-٥١، ١٣٣، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٨-٢٧٠، ٢٧٨

هاشم بن عتبه مرقال، ١١٩، ١٢٤

هاني بن عروة مرادي، ١٦٢، ١٦٣

هرمزان، ١٠٠

هشام بن اسماعيل، ١٩٢، ٢٠٢

هشام بن حكم، ٢٤٤، ٢٥٠، ٢٥٧، ٢٦٧

هشام بن سالم، ٢٤٤، ٢٥٠، ٢٥٧

هشام بن عبد الملك، ١٩٣، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٣٧، ٢٣٩، ٢٤١

همداني، رفيع الدين، ٧٨

هند (همسر ابو سفيان)، ١٣٨

هيثم بن عدي، ٢٣٣

هيثمي، علي بن ابي بكر، ٩

يافعي، عبد الله بن اسعد، ٢٣٥

يحيى بن ابي السميط / السميط، ٢٦٥

يحيى بن اكرم، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٩٧

يحيى بن خالد برمكي، ٢٦٣، ٢٦٨

یحیی بن زید، ۱۶۷، ۱۷۳

یحیی بن سعید، ۲۲۳

یحیی بن هرثمة، ۲۹۱

یزداد، ۲۹۰

یزید بن ابی سفیان، ۱۶۶

یزید بن عبد الملک، ۱۸۲، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۳

یزید بن معاویه، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۲، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹،
۲۰۰، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۳

یزید بن مهلب، ۱۴۶، ۲۳۳

یزید جعفی، ۳۳

یزید مالک باهلی، ۱۴۸

یزید ناقص، ۲۳۹

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، ۶، ۵۷، ۵۸، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۲۵، ۱۳۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۰

یعلی بن منیه، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸

یوسف بن عمر ثقفی، ۲۵۱

یوشع، ۱۳۵

ص: ۳۶۶

نمایه اماکن

آبه، ۳۰۳

آذربایجان، ۹۸، ۲۴۰

آفریقا، ۹۹، ۱۳۴، ۱۴۸، ۱۵۲

ابواء، ٢٥٩

احد، ٢٢، ٢٤، ٤٧، ٦٧

ارمنستان، ٢٣٣، ٢٤٠

اسكندريه، ٣٠٦

افريقيه، ١٠١

انبار، ١٢٥

اندلس، ١٤٨، ٢٦٣

انطاكيه، ٢٣٣

اوس، ٦٨

اهواز، ٩٩، ٢٧٢

ايران، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٢٥، ٢٤٠، ٢٥١، ٢٥٣

بئر نخل، ٣٠٧

باب القصره، ١٦٩

باب الكوفه بغداد، ٣١٨

بدر، ٤٤، ٤٧، ٥٣، ٦٥، ٦٧، ٨٧، ٩٨، ١١٠، ١٧٢، ١٩٩، ٢٩٦

برقه، ٣٠٦

بصره، ١٠٣، ١٠٤، ١١٢، ١١٣، ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٤٤، ١٤٨، ١٦١، ١٦٩، ٢٤٣، ٢٥٤، ٢٥٧، ٢٦٣، ٢٧٢

٣٠٧

بغداد، ٢٦٣، ٢٦٨، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨٤، ٢٨٦، ٣٠٨، ٣١٨

بقيع، ٨٧، ١٠٥، ١٧٧، ٢١٥، ٢٣٥، ٢٣٩

بيت حرب، ٧٨

پل نهر دجيل، ۱۴۸

تبوك، ۵۰

تيسفون، ۱۲۰

تيماء، ۱۲۵

ثعلبيه، ۱۶۳

جاييه، ۲۲۴

جرجان، ۹۹

جرف، ۷۰

جزيره، ۱۴۸، ۲۲۵

جزيرة العرب، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۵، ۸۰، ۸۱

جعرانہ، ۶۶، ۶۷

جى (حوالى اصفهان)، ۸۴

حبشه، ۸۷

حجاز، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۷۱، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۱۰، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۵۷

حديبيه، ۶۶

حروراء، ۱۲۳، ۱۳۰

حرّہ، ۱۷۷، ۲۰۶

ص: ۳۶۷

حش كوكب، ۱۰۵

حمص، ۱۰۳

حنين، ١١٥

حوأب، ١١٩

حيره، ١٠٠

خان الصعاليك، ٢٩١

خراسان، ٩٩، ١٣٤، ٢٢٢، ٢٢٦، ٢٥١، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٨٠

خزرج، ٤٨، ٤٩

خندق، ٤٤، ٤٧، ٤٨

دار الحكومة، ١٦٠

دار الندوه، ٤٧

درب جبلة، ٣١٨

خيبر، ٤٩

دمشق، ١٢٩، ١٦٩، ٢١٦، ٢٢٤

ديلم، ٢١٦

ذو خشب، ١٠٤

ذى قار، ١١٩

ريذه، ٨٦، ١٠١، ١١٨

رحبه، ٥٣

رضوان، ١١٩

روم، ٦٤، ٧٠، ٧١، ٩٧، ٢١٦، ٢٢٢، ٢٣٣

رى، ٢٩٥

زباله، ١٦٣

ساباط مدائن، ١٤٦، ١٤٨

سامراء، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٧، ٣٠١، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣١١، ٣١٧

سقيفه، ٦، ١١، ١٢، ١٩، ٢٤، ٣٥، ٣٨، ٥٦ - ٦٠، ٦٢، ٦٧ - ٦٩، ٧٣، ٧٥ - ٧٩، ٨١ - ٨٥، ٨٨، ٨٩، ٩١ - ٩٣، ١٢٦، ١٢٩، ١٦٦

سنح، ٧٣

شام، ٩٨، ١٠٣، ١٠٥، ١١٣، ١٢١، ١٢٤، ١٣٠، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ١٤٣، ١٥٨، ١٦٢، ١٦٩، ١٧٧، ١٩٥، ٢٠٦، ٢٢١، ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٣٥، ٣١٢

شبه جزيره - جزيره العرب

صربيا، ٢٨٩

صفين، ٦، ١٢، ٢٠، ٢١، ٣٦، ٨٥، ٨٦، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٩، ١١٢، ١١٦، ١١٧، ١٢١، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٠، ١٣١، ١٣٤، ١٣٦، ١٤٧، ١٥٨، ١٦٨، ١٦٩، ٢٠٠، ٢٠٩

طائف، ١٠٠، ٢٠٩، ٢١٦

طبرستان، ٩٩، ١٥٢

عثمانيه، ١٠٩، ١٢٦

عذرا، ١٦٩

عراق، ٥٢، ١٠٣، ١١٨، ١٢٠، ١٢٢، ١٢٤، ١٣٠، ١٣٨، ١٤١، ١٤٣، ١٩٩، ٢٠٢، ٢١٠، ٢١١، ٢١٦، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٨، ٢٣٣، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٥١، ٢٥٤

عربستان، ٦٥

عموريه، ٢٢٢

عين التمر، ١٢٥، ١٣٦

عين الورد، ٢٠٨

غدیر خم، ٤، ٤٢، ٤٥، ٥١-٥٣، ٨٦، ١٢٨

تبوك، ٤٤، ٤٩

طائف، ٤٤، ٤٥، ٥٠، ٥١

فارس، ٩٩، ١٤١، ٢١٦، ٢٧٢

فاس، ٢٦٣

فخّ، ٢٦٢، ٢٦٣

فدك، ٨٩، ٩١، ١٠١، ٢٣٣، ٢٦١

ص: ٣٦٨

فوات، ١٢١، ١٢٢

قس الناطف، ١٦٩

قسطنطينيه، ٢٢٢

قم، ٢٧٢، ٣٠٣

كابل، ١٧٥

كربلا، ٣٦، ١٦٤، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٦، ١٧٧، ١٩١، ١٩٥، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٧-٢١١، ٢٤٠

كرخ، ٣٠٧

كوفه، ٥٣، ٩٥، ٩٨، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٩، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٨-١٢٤، ١٢٧، ١٣٠-١٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٨، ١٣٩، ١٤١، ١٤٢، ١٤٤، ١٤٨، ١٥٣-١٥٥، ١٦٠، ١٦١-١٦٥، ١٦٧، ١٦٩، ١٧١، ١٧٢، ١٧٥-١٧٨، ١٩٥، ٢٠٦-
٢١١، ٢١٣، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٥١، ٢٥٧، ٢٦٦، ٢٧٢، ٣٠٦

مدائن، ٨٤، ١٣٦، ٢٠٩

مدین، ٢٣٥

مدینه، ٤٨، ٥٠، ٥٢، ٥٦، ٥٨، ٦٣، ٦٥، ٦٧، ٧٠-٧٣، ٧٥، ٧٩، ٨٠، ٨٤، ٨٥، ٨٧، ٩١، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٧، ١١٠، ١١٢، ١١٣، ١١٦، ١١٨-١٢٠، ١٢٥، ١٣٣، ١٣٩، ١٤٠، ١٤٢-١٤٤، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٢، ١٥٥، ١٥٧، ١٥٩

١٦٠، ١٦٣، ١٦٦، ١٧١، ١٧٥-١٧٧، ١٨٠، ١٨١، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠٢، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٩، ٢١١، ٢١٥، ٢١٦،
٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٨، ٢٣٢، ٢٣٥، ٢٣٩، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٩، ٢٥١، ٢٥٣-٢٥٥، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٣، ٢٧٨،
٢٨٠، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٦، ٢٨٩-٢٩١، ٢٩٧، ٢٩٩-٣٠١

مدينة الفتح، ٣٠٧

مزدلفه، ٦٥

مسجد الحرام، ٢٠١

مسجد اموى، ١٧٧

مسجد پیامبر (ص)، ٤٠

مصر، ٥٢، ٥٧، ١٠٢-١٠٤، ١١٣، ١١٦، ٢٥٤، ٣٠٦

مغرب، ٢٦٣

مكة، ٥١، ٥٩، ٦٠، ٦٣، ٦٥، ٦٧، ٩٨، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٨، ١٢٥، ١٥٨، ١٦٠، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٦، ١٦٧، ١٧٢، ١٨١،
١٩٣، ١٩٩، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١٠، ٢١١، ٢١٥، ٢١٦، ٢٣٥، ٢٥٣، ٢٥٩، ٢٩٠

موته، ٧٠

موصل، ١٣٦

ناوسا، ٢٦٥

نجد، ٢١٦

نخيله، ١٢١

نوبة، ٢٧٩

نهر وان، ١٢، ١٠٤، ١٠٦، ١٠٩، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٠، ١٣٤، ١٤٧، ١٤٨، ٢٠٩

نیشابور، ٢٤٣، ٢٥٧، ٢٧٢

واسط، ٢٤٣، ٢٥٧

يمن، ٥٢، ١١٣، ١١٦، ١١٨، ١٢٥، ١٣٨، ١٤١، ١٩٩، ٢٥١، ٢٥٤

